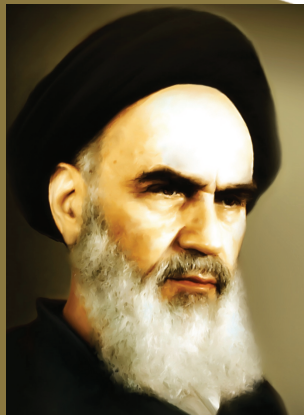


# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آقایان که بچه‌ها را تربیت می‌کنند، مسائل سیاسی روز را هم به آنها تعلیم بکنند. نمی‌گوییم همه آن، این باشد. همه چیز باید باشد. یک بچه‌ای که از یک مدرسه بیرون می‌آید، باید مسائل دینی‌اش را بداند. مسائل نماز و روزه‌اش را بداند. هم تربیت‌های علمی بشود ... و هم تربیت سیاسی.



بنده دلم می‌خواهد این جوانان ما شما دانشجویان؛ چه دختر، چه پسر و حتی دانش‌آموزان مدارس روی این ریزترین پدیده‌های سیاسی دنیا فکر کنید و تحلیل بدهید. گیرم که تحلیلی هم بدهید که خلاف واقع باشد؛ باشد! خدا لعنت کند آن دست‌هایی را که تلاش کرده‌اند و می‌کنند که قشر جوان و دانشگاه ما را غیرسیاسی کنند.

## سیاسی اجتماعی تربیت

شماره اول/مهرماه ۱۳۹۳/قیمت: ۵۰۰۰ تومان



صاحب امتیاز: معاونت پرورشی و فرهنگی وزارت آموزش و پرورش

مدیرمسئول: دکتر حمیدرضا کفاش

زیر نظر شورای نویسندگان

چاپ و توزیع: موسسه فرهنگی منادی تربیت

نشانی دفتر ماهنامه: تهران- میدان فردوسی، خیابان شهید قری، نبش چهارراه سمیه

وزارت آموزش و پرورش، ساختمان علاقه‌مندان، طبقه سوم

نشانی مرکز توزیع: تهران- خیابان استاد نجات‌اللهی، کوچه بیمه، پلاک ۲۶

تلفن: ۸۸۹۱۲۷۲۹

نمابر: ۸۸۸۹۴۲۹۰



## همکاران این شماره:

علی اشرفی  
فیروزه درشتی  
مهرداد جهاتگیری  
رسول شکوهی  
فتاح غلامی  
امیر دبیری مهر  
علی تاجدینی  
پیرمحمد ملازهی  
رضا دهقانی  
حسین جعفری فوتمی  
مریم یوشی زاده  
احمد رضا قلی پور  
مریم السادات امیر شاکرمی  
جواد رضایی

## صفحه آرای:

محمد هادی شکوهی

## طراحی جلد:

احمد آبروانی

## در این شماره می خوانید:

### سرمقاله

منشور ما (مدیر مسئول) ۵

### پای سخن رهبری

پانزده توصیه رهبری به دولت ۷

### همگام با رئیس جمهور

باید ویژگی های اعتدال را در روح و ذهن جوان استقرار بخشید ۹

### رویداد

بیماری مقام معظم رهبری و ورزش نسیم همگرایی ۱۲

مسئولیت اجرای قانون اساسی، پرونده ای که بارها مختومه شد ۱۳

تغییرات در قوه قضائیه و انتظارات بر زمین مانده ۱۵

«ندا»: ظهور نسل دوم اصلاح طلبان ۱۶

محاکمه کسی که روزی خط قرمز بود! ۱۸

شکار پهباد پیشرفته رژیم صهیونیستی ۱۹

دولت و رسانه ملی ۲۱

حامیان دیروز داعش در اجلاس پاریس ۲۲

رویکرد سیاسی در مساله حجاب ناکارآمد است ۲۳

### پرونده اول

اولین استیضاح! ۲۵

### پرخواره اندیشه

مسئله فلسطین چه ربطی به ایرانیان دارد؟ ۳۲

### آموزشی

کار تیمی در عمل (احمد رضا قلی پور) ۳۸

### پرونده دوم

داعش؛ نماد خشونت و بدعت (فتاح غلامی) ۴۱

ظهور داعش و چشم انداز سیاسی منطقه

(میزگرد با حضور حسین جابر انصاری و اصغر محمدی) ۵۰

داعش؛ کاریکاتوری از اسلام سیاسی (امیر دبیری مهر) ۵۸

سرنوشت عراق، سرنوشت ماست (گفت و گو با سیدعلی موجانی) ۵۹

### بین الملل

افغانستان؛ ابهام در سرنوشت (پیرمحمد ملازهی) ۶۵

ترکیه، از نوعثمانیسم تا اردوغانیسم (دکتر رضا دهقانی) ۷۰

درس هایی که غزه به رژیم صهیونیستی آموخت (مریم السادات امیر شاکرمی) ۷۵

### اندیشه

«لوازم عقلانیت» در اندیشه استاد مطهری (علی تاجدینی) ۷۹

### اقتصادی

اقتصادی که دولت جدید تحویل گرفت! (محمد عباسی) ۸۳

تعیین گروه های هدف؛ پاشنه آشیل اجرای قانون هدفمندی! (حسین جعفری فوتمی) ۸۷

### گفت و گو

آسیب شناسی فعالیت های پرورشی (گفتگو با استاد مرتضی زاهدی) ۹۱

### اجتماعی

چشم بستن، خطر را دور نمی کند! (مریم یوشی زاده) ۹۷

# منشور ما

به بهانه انتشار اولین شماره ضمیمه سیاسی اجتماعی ماهنامه تربیت

شش‌گانه تعلیم و تربیت، «تعلیم و تربیت اجتماعی و سیاسی» تعیین شده است. هر چند در این سند، محوریت با «تعلیم و تربیت اعتقادی، عبادی و اخلاقی» است اما در مرتبه بعد، تعلیم و تربیت اجتماعی و سیاسی قرار دارد که سخت به تعلیم و تربیت اعتقادی و عبادی و اخلاقی، نزدیک و وابسته است.

اگر هدف کلان تعلیم و تربیت همان باشد که در فصل چهارم «سند تحول» آمده است (یعنی تربیت انسانی موحد و مؤمن و معتقد به معاد و آشنا و متعهد به مسئولیت‌ها و وظایف در برابر خدا، خود، دیگران و طبیعت، حقیقت‌جو و عاقل، عدالت‌خواه و صلح‌جو، ظلم‌ستیز، جهادگر، شجاع و ایثارگر و وطن‌دوست، مهرورز، جمع‌گرا و جهانی‌اندیش، ولایت‌مدار و منتظر و تلاشگر در جهت تحقق حکومت عدل جهانی، با اراده و امیدوار، خودباور و دارای عزت نفس، امانتدار، دانا و توانا، پاکدامن و با حیا، انتخابگر و آزادمنش، متعلق به اخلاق اسلامی، خلاق و کارآفرین و مقتصد و ماهر، سالم و بانشاط، قانون‌مدار و نظم‌پذیر و آماده ورود به زندگی شایسته فردی، خانوادگی و اجتماعی براساس نظام معیار اسلامی)، در آن صورت باید بخش مهم فعالیت‌های پرورشی را به ایجاد دانش، بینش و گرایش سیاسی - اجتماعی در دانش‌آموزان اختصاص داد. طبعا مقدمه ضروری برای تحقق و عملی شدن این هدف، ایجاد همین بستر در سطح معلمان و مربیان و همه کسانی است که در درون مدارس کشور با نسل جوان سروکار دارند و مسئولیت تربیت همه‌جانبه دانش‌آموزان را بر دوش گرفته‌اند. انتشار ضمیمه سیاسی اجتماعی ماهنامه تربیت که امیدواریم در آینده به صورت نشریه مستقلی منتشر شود، تلاشی اولیه برای رسیدن به این هدف متعالی

اولین شماره ضمیمه سیاسی اجتماعی ماهنامه تربیت، در معرض مطالعه دست‌اندرکاران تعلیم و تربیت قرار گرفته است. در شروع این فعالیت تازه تربیتی، ضروری است رویکردها و سیاست‌های کلان حاکم بر این نشریه را برای خوانندگان تبیین و مسیر حرکت خود را به صورت شفاف و صریح ترسیم کنیم.

مطابق تعالیم اسلام، خداوند انسان را آگاه و انتخاب‌گر خلق کرده و بر همین اساس، او را مسئول و پاسخگو خواسته است. این امر بار سنگینی را بر دوش آدمی نهاده که جز با کسب آگاهی و افزایش آزادی‌اش در انتخاب راه صحیح و ادای وظایفش نسبت به خداوند و انجام مسئولیتش در قبال خود و دیگران، قادر به برداشتن آن نیست. نظام تعلیم و تربیت در اسلام، با هدف ساختن انسانی چنین مسئول و انتخاب‌گر و آگاه، طراحی شده و تلاش دارد صفت «خلیفه‌اللهی» انسان را جامه عمل بپوشد و خداگونه‌ای را در زمین تربیت کند.

پیروزی انقلاب اسلامی و تشکیل جمهوری اسلامی در ایران، فرصتی استثنایی و تاریخی است که در اختیار ملت ایران قرار گرفت تا برای پیاده کردن آرمان‌های انسانی و اسلامی و ظهور انسان مکتبی و آگاه و آزاد و خداگونه در این عصر، اقدام کند. در این نظام تازه‌تاسیس، قانون اساسی به عنوان میثاق مشترک همه ایرانیان، مبنای عمل واقع شد که در آن برای تحقق و عینی شدن آن آرمان‌های بزرگ، بر «بالا بردن سطح آگاهی‌های عمومی در همه زمینه‌ها با استفاده صحیح از مطبوعات و رسانه‌های گروهی و وسایل دیگر» تاکید شده است و این همان هدفی است که ما در انتشار این ماهنامه مد نظر داریم.

علاوه بر قانون اساسی، در سند چشم‌انداز بیست ساله و در ذیل سیاست‌های کلی برنامه چهارم توسعه جمهوری اسلامی ایران هم بر «سالم‌سازی فضای فرهنگی، رشد آگاهی و فضایل اخلاقی و اهتمام به امر معروف و نهی از منکر» و همچنین «مقابله با تهاجم فرهنگی» و نیز «اصلاح نظام آموزشی کشور از جمله آموزش و پرورش» در جهت تحقق اهداف چشم‌انداز تاکید شده است. در همین سند و در ذیل بند مربوط به «امور اجتماعی، سیاسی، دفاعی و امنیتی»، از جمله به ضرورت «تقویت هویت ملی جوانان متناسب با آرمان‌های انقلاب اسلامی» اشاره شده است.

در سند تحول بنیادین آموزش و پرورش، یکی از ساحت‌های

همه امکانات  
موجود اعم از  
فرصت آموزشی،  
امکانات مادی،  
فضای مدرسه و اداره،  
نیروهای فعال در نظام  
آموزش و پرورش و  
..... بخشی از بیت‌المال  
محسوب می‌شوند و  
هیچکس حق ندارد از  
این امکانات عمومی برای  
فعالیت حزبی و جناحی  
خود بهره بگیرد. البته در  
مقابل، آموزش و پرورش هم  
باید امنیت شغلی کسانی را  
که همکار ما در نظام تعلیم  
و تربیت هستند اما در بیرون  
از چارچوب نظام اداری، اقدام  
به فعالیت سیاسی جانبدارانه  
می‌کنند، مراعات کند. این یک  
تعهد دوجانبه است و ما پیش و  
پیش از همگان به این اصل وفادار  
خواهیم ماند.

ضمیمه سیاسی اجتماعی ماهنامه  
تربیت، ارگان یک حزب و جریان  
سیاسی نیست و بنابراین از هیچ  
گروه و طیف سیاسی خاص،  
جانبداری نخواهد کرد. بر  
این باوریم که کار تربیت  
اعم از اعتقادی و اخلاقی یا  
سیاسی و اجتماعی، بسیار  
ارزشمندتر و شریف‌تر از  
کار حزبی و جناحی است  
و نباید فعالیت برای  
آموزش مسائل سیاسی  
و اجتماعی را با کار  
جانبدارانه خطی و  
گروهی اشتباه کرد.

و تدارک راهکاری  
برای ایجاد شور  
و شعور و بینش  
سیاسی و اجتماعی در  
جمع معلمان و مربیان  
و اولیاء مدرسه است و  
امید که کامیاب شود.

کامیابی ما در مسیری  
که انتخاب کرده‌ایم، نیازمند  
همکاری و همراهی همه  
دست‌اندرکاران امر تعلیم و  
تربیت و پابندی همه ما به  
اصول و ارزش‌هایی است که  
باید بر این گونه فعالیت‌ها حاکم  
باشد. برای روشن شدن راه و  
تعیین چهارچوب حرکت محتوایی  
ماهنامه، چند اصل زیر را مد نظر قرار  
خواهیم داد:

#### اول- رویکرد آموزشی و تحلیلی

مهمترین عامل در تعیین سمت و  
سوی هر اقدام رسانه‌ای، رویکرد کلی آن  
رسانه است و طبعاً سمت و سوی بسیاری  
از مطالب و محتوای تولیدی را همین عامل  
تعیین خواهد کرد. ماهنامه تربیت سیاسی  
اجتماعی، دارای رویکرد آموزشی - تحلیلی  
است و بنابراین ماهیت خبری ندارد و با هدف  
تبلیغاتی هم منتشر نمی‌شود. در واقع هدف  
این است که مجموعه‌ای از مطالب و مقالات و  
تحلیل‌های مفید برای مخاطبان را گرد آوریم تا  
امکان شناخت و تحلیل مسائل پیچیده اجتماعی  
و سیاسی ایران و جهان برای آنان فراهم شود. در  
رویکرد آموزشی، سعی در ارائه علمی و تبیین مسائل  
است و نه عرضه جانبدارانه و تبلیغی آنها و بنابراین هر  
مقاله و نوشته و حتی گفتگو و مصاحبه و میزگردی باید  
اطلاعات زیادی را به خواننده منتقل و تحلیل‌های غنی و  
همه‌جانبه‌ای از آن مسائل را عرضه کند. تبلیغات، کاری  
متفاوت و همراه با جانبداری است اما در رویکرد تحلیلی،  
حتماً از سطح اخبار روزانه فراتر خواهیم رفت و در مسائل مهم  
ایران و جهان، ژرف‌اندیشانه به ارزیابی خواهیم نشست و تبلیغ  
و ترویج هیچ گرایش سیاسی خاص، مد نظر نخواهد بود.

#### دوم - رویکرد فرا جناحی و فرا حزبی

وقتی هدف از انتشار یک نشریه، تبلیغ نباشد طبعاً محمل  
کافی برای جانبداری هم پیدا نمی‌شود و نتیجه آن، گزینش رویکرد  
فرا جناحی و فرا حزبی خواهد بود. ضمیمه سیاسی اجتماعی ماهنامه  
تربیت، ارگان یک حزب و جریان سیاسی نیست و بنابراین از هیچ  
گروه و طیف سیاسی خاص، جانبداری نخواهد کرد. بر این باوریم که کار  
تربیت اعم از اعتقادی و اخلاقی یا سیاسی و اجتماعی، بسیار ارزشمندتر  
و شریف‌تر از کار حزبی و جناحی است و نباید فعالیت برای آموزش مسائل  
سیاسی و اجتماعی را با کار جانبدارانه خطی و گروهی اشتباه کرد. از سویی  
بر این باوریم که همه امکانات موجود اعم از فرصت آموزشی، امکانات مادی،  
فضای مدرسه و اداره، نیروهای فعال در نظام آموزش و پرورش و ... بخشی  
از بیت‌المال محسوب می‌شوند و هیچکس حق ندارد از این امکانات عمومی  
برای فعالیت حزبی و جناحی خود بهره بگیرد. البته در مقابل، آموزش و پرورش

هم باید امنیت شغلی کسانی را که همکار ما در نظام تعلیم و تربیت هستند اما  
در بیرون از چارچوب نظام اداری، اقدام به فعالیت سیاسی جانبدارانه می‌کنند،  
مراعات کند. این یک تعهد دوجانبه است و طبعاً دست‌اندرکاران نشریه تربیت  
سیاسی اجتماعی، پیش و بیش از همگان به این اصل وفادار خواهند ماند.

#### سوم - پابندی به خط امام و مواضع رهبری

در کنار همه منابع اعتقادی و ارزشی (اسلام و تشیع) و نیز اسناد بالادستی  
(قانون اساسی جمهوری اسلامی، سند چشم‌انداز ۲۰ ساله جمهوری اسلامی، سند  
تحول نظام آموزش و پرورش، سیاست‌های کلان ابلاغی از سوی رهبری)، مسیر  
کلی حرکت ما را مواضع اعتقادی و سیاسی حضرت امام خمینی و مقام معظم  
رهبری تعیین می‌کند. ولایت فقیه، سازوکار اختصاصی نظام و از محوری‌ترین  
ارکان نظام سیاسی ماست و کارآمدی خود را هم در عمل نشان داده است.  
حضرت امام خمینی نسبت به کلیت انقلاب، دارای شأن تأسیسی است و پابندی  
به مواضع ایشان، تضمینی برای بقای هر حرکت سیاسی و فرهنگی و اجتماعی در  
صراط مستقیم ارزش‌های اسلامی و مواضع انقلابی است. مقام معظم رهبری نیز  
تداوم خط امام را نمایندگی می‌کنند و همچون تیرک میانی چادر امت، وحدت  
جامعه را قوام می‌بخشند و مواضع ایشان، راهنمای عملی ما در این عصر است.

#### چهارم- حمایت از دولت

یکی از چارچوب‌های مورد توجه ما در این حرکت تازه رسانه‌ای که ابعاد  
سیاسی، اجتماعی و فرهنگی دارد، قطعاً مواضع رئیس جمهوری و سیاست‌های  
دولت و برنامه‌های وزارت آموزش و پرورش است. رئیس جمهوری با رای قاطع  
مردم انتخاب شد و قانوناً بعد از رهبری، بالاترین مقام اجرایی کشور است و  
حمایت از برنامه‌ها و همراهی با سیاست‌های اجرایی ایشان، موجبات موفقیت  
کشور را در حوزه‌های گوناگون فراهم خواهد کرد. مقبولیت برنامه‌ها و شعارهای  
دولت نزد اقشار مختلف، با رای مردم به دکتر حسن روحانی، اثبات شد و کارآمدی  
این برنامه‌ها نیز در عمل و بندریج در حال اثبات است. در این میان «گفتمان  
اعتدال»، بیش از دیگر شعارهای مطروحه از سوی ایشان مورد توجه جامعه قرار  
گرفت و ما نیز بر این گفتمان تأکید خواهیم کرد یعنی اعتدال، رویکرد حاکم بر  
محتوا و مواضع نشریه خواهد بود.

در نهایت، برای توفیق این کار رسانه‌ای جدید و افزایش اثرگذاری آن بر فضای  
سیاسی و فرهنگی جامعه و مشخصاً آموزش و پرورش، از همه همکاران صاحب‌نظر  
و اندیشمند و کارشناس خود در مدارس و ادارات، انتظار داریم در این مسیر یاور  
ما باشند و در چند زمینه زیر:

- نوشتن مقالات و تحلیل‌های تخصصی و کارشناسانه،
- اظهارنظر در باره محتوای هر شماره و بیان اشکال‌ها و ایرادها،
- پیشنهاد موضوعات تازه و طرح ایده‌های مفید،
- معرفی نشریه به همکاران و افزایش جامعه مخاطب،

به یاری ما بیایند و بر غنای نشریه و دامنه اثرگذاری آن بیفزایند.

امید است نتیجه این تلاش‌ها، همان گونه که در «سند تحول» آمده، تربیت  
نسلی باشد که آینده جامعه و کشور و انقلاب به آنها نیاز دارد یعنی «پرورش  
تربیت‌یافتگانی که با درک مفاهیم اجتماعی و سیاسی و «احترام به قانون»  
و اندیشه‌ورزی در آنها، شایستگی رویارویی مسئولانه و خردمندانه با تحولات  
اجتماعی و سیاسی را کسب می‌کنند و با رعایت وحدت و تفاهم ملی، در دفاع  
از عزت و اقتدار ملی می‌کوشند و با روحیه مسئولیت‌پذیری و تعالی‌خواهی و  
برخوردار از مهارت‌های ارتباطی، در حیات خانوادگی و اجتماعی (در سطوح محلی  
تا جهانی) با رعایت اصول برگرفته از نظام معیار اسلامی، مشارکت موثر دارند».  
منشور خود را با تکرار سخنی پراهمیت از مقام معظم رهبری (۱۲ آبان ۷۲)

به پایان می‌بریم:

«خدا لعنت کند آن دست‌هایی را که تلاش کرده‌اند و می‌کنند که قشر جوان  
و دانشگاه ما را غیرسیاسی کنند. کشوری که جوانانش سیاسی نباشند، اصلاً نوبی  
باغ مسائل سیاسی نیستند، مسائل سیاسی دنیا را نمی‌فهمند، جریان‌های سیاسی  
دنیا را نمی‌فهمند و تحلیل درست ندارند، مگر چنین کشوری می‌تواند بر دوش  
مردم، حکومت و حرکت و مبارزه و جهاد کند؟».

مدیر مسئول

# پانزده توصیه رهبری به دولت



۵. رعایت سعه صدر و آرامش در قبال انتقادهای منصفانه: آقای رئیس‌جمهور از برخی انتقادات ناراحتند که البته در برخی موارد هم واقعاً حق با ایشان است و برخی انتقادات، تند و گاهی غیرمنصفانه هستند. لزومی ندارد که انسان بخواهد به هر مطلب یا انتقادی، پاسخ دهد زیرا در برخی موارد سکوت بهتر است ضمن آنکه هر حرفی هم که بر ضد ما زده شود این‌گونه نیست که حتماً در ذهن افراد جامعه تأثیر بگذارد و مورد قبول قرار گیرد. انتقاد باید باشد اما انتقاد باید با لحن خوب و منصفانه باشد و هدف از آن نیز بی‌ابرویی و سبک کردن طرف مقابل نباشد که این روش قطعاً غلط است. پاسخ به انتقادات هم باید منطقی و با خونسردی داده شود.

۶. رعایت انصاف در انتقاد از اقدامات و سیاست‌های دولت‌های گذشته: همواره دولت‌ها نسبت به دوره‌های گذشته خود منتقد بوده‌اند که ایرادی هم ندارد اما این انتقاد نباید حالت اغراق‌آمیز و تخریب پیدا کند زیرا در روحیه مردم تأثیر بد می‌گذارد و آنان را نسبت به آینده نیز نامطمئن می‌کند. اگر در این اظهار نظرهای بی‌انصافی شود، قطعاً در آینده نیز نسبت به عملکرد ما هم بی‌انصافی خواهد شد. اگر برخی سیاست‌ها یا عملکردهای دوره گذشته را قبول نداریم، بهترین شیوه، اصلاح آن در عمل است و این روش، بهتر از اظهار نظر است.

۷. موضع‌گیری صریح و قاطع در قبال مسائل منطقه‌ای و بین‌المللی: موضع‌گیری صریح و قاطع در مسائل همچون فلسطین، رژیم صهیونیستی، غزه، سوریه، عراق، تکفیری‌ها و دخالت‌های آمریکا، به نفع نظام جمهوری اسلامی است و منافاتی هم با زبان دیپلماسی و مذاکره ندارد. موضع‌گیری صریح و شفاف در خصوص این مسائل شاکله کلی نظام اسلامی و عقبه راهبردی نظام در میان ملت‌ها را حفظ خواهد کرد.

۸. ادامه پرشتاب رشد علمی کشور و حمایت از شرکت‌های دانش بنیان و نقش تعیین کننده تحقیقات کاربردی و تحقیقات بنیانی

به مناسبت هفته دولت، دکتر حسن روحانی رئیس‌جمهور به همراه کابینه دولت تدبیر و امید به دیدار مقام معظم رهبری رفتند. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در این دیدار با یاد و خاطره شهیدان رجایی و باهنر، جهت‌گیری و روحیه انقلابی و طلب رضای الهی را از مهم‌ترین ویژگی‌های این دو شهید بزرگوار دانستند و افزودند: باید همه ما به عنوان مسئولان نظام همواره جهت‌گیری و روحیه انقلابی را حفظ کنیم و هدف نیز کسب رضای الهی باشد.

رهبر معظم انقلاب در ادامه صحبت‌های خود ۱۵ توصیه مهم را نسبت به دولت مطرح کردند:

۱. کار و فعالیت و خدمت مستمر به مردم و پرهیز از حاشیه‌سازی‌ها  
۲. حفظ انسجام درونی و شنیده شدن یک صدا از دولت:  
باید مراقبت شود تا در سخنان مسئولان دولتی تعارض وجود نداشته باشد و فلسفه تعیین سخنگو هم این است که از دولت صدای واحد در مسائل مختلف شنیده شود.  
۳. پرهیز از دو قطبی کردن جامعه با شعارها و دعوای سیاسی:  
جناح‌بندی‌های سیاسی اشکالی ندارد اما نباید جامعه را به دو قطب تبدیل کرد زیرا این کار موجب دل‌زدگی و خستگی مردم و شکننده شدن محیط جامعه می‌شود.

۴. عبور دولت از جناح‌بندی‌ها در مسائل سیاسی:  
علاقه اعضای دولت به برخی جناح‌های سیاسی اشکالی ندارد اما دولت و اعضای آن نباید اسیر جناح‌بندی‌ها شوند. در موضوع جناح‌بندی‌های سیاسی همواره تأکید بر رفاقت و انس با یکدیگر است اما در برخی موارد هم مسئله متفاوت است و باید حتماً خطوط قرمز و خطوط فاصل رعایت شوند. مسئله فتنه و فتنه‌گران، از مسائل مهم و از خطوط قرمز است که آقایان وزرا باید همان‌گونه که در جلسه رأی اعتماد خود بر فاصله‌گذاری با آن تأکید کردند، همچنان بر آن پایبند باشند.



۹. پشتیبانی از طرح نظام سلامت:

باید این طرح پشتیبانی شود و ادامه یابد، ضمن آنکه مراقبت شود برخی تصمیم‌ها، این طرح را به ضد خود تبدیل نکند.

۱۰. تکیه بر توان و ظرفیت‌های داخلی و حمایت از تولید:

کلید رونق اقتصادی که مورد تأکید رئیس جمهور محترم نیز است، مسئله تولید است. باید با استفاده از ظرفیت‌های فراوان داخلی، تولید را به حرکت درآورد تا رونق اقتصادی و افزایش صادرات غیرنفتی محقق شود. دولت باید بسته سیاست‌های اقتصادی خود را با سیاست‌های اقتصاد مقاومتی تطبیق دهد و مواردی را که غیرمنطبق با این سیاست‌ها است، حذف کند.

۱۱. توجه ویژه به بخش کشاورزی و صنایع تبدیلی در روستاها:

صنایع بخش کشاورزی، یکی از بخش‌های راهبردی است که در همه کشورها به آن کمک ویژه می‌شود و دولت باید به بخش کشاورزی مساعدت ویژه‌ای داشته باشد. راه توسعه روستاها، ایجاد صنایع تبدیلی در روستاها است.

۱۲. اهمیت ویژه بخش معدن و ارزش افزوده و اشتغال‌زایی این بخش

۱۳. پرهیز از واردات بی‌رویه و تأثیر منفی آن بر تولید داخلی:

دولت باید درخصوص واردات کالاهای غیرضروری و تجمعی سخت‌گیری بیشتری انجام دهد و اعمال قدرت کند.

۱۴. حل مشکل آب کشاورزی:

یکی از راه‌حل‌های جدی برای مشکل آب در کشور، صرفه‌جویی در آب کشاورزی از طریق استفاده از شیوه‌های نوین آبیاری بویژه آبیاری تحت فشار است.

۱۵. توجه جدی برای تکمیل مسکن مهر

اگر احتمالاً با اصل طرح مسکن مهر و یا نحوه تزریق اعتبارهای بانکی به آن مخالفتی وجود دارد اما این را هم بدانیم که اکنون چند میلیون نفر چشم انتظار تکمیل مسکن مهر هستند و باید این کار بطور جدی پیگیری شود و به اتمام برسد.

## نظم جدیدی در حال شکل‌گیری است

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در ۱۳ شهریور ماه با اعضای مجلس خبرگان رهبری دو روز بعد از شانزدهمین اجلاس خبرگان رهبری در غیاب آیت‌الله مهدوی کنی دیدار داشتند.

رهبر انقلاب اسلامی در این دیدار به بیان تحلیل کلان از شرایط کنونی جهان، منطقه و کشور پرداختند و گفتند: تحولات کنونی حاکی از تغییر نظم جهانی ۷۰ ساله پایه‌گذاری شده به‌وسیله غربی‌ها -عَمّ از اروپا و آمریکا- و شکل‌گیری نظم جدید است. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای به دو پایه «فکری و ارزشی» و «نظامی و سیاسی» نظم مستقر در جهان در هفتاد سال گذشته اشاره کردند و افزودند: تحولات سال‌های اخیر جهان و منطقه، آشکارا نشان می‌دهد که هر دو پایه اقتدار غرب دچار چالش و تزلزل جدی شده است. بحران اخلاقی، گرایش روزافزون به مذهب و به‌ویژه اسلام و توجه به قرآن در غرب، حمایت غرب از کودتاها، استفاده از زور و خشونت و سرکوب و استفاده از ترور و راه‌انداختن جریان‌های تروریستی و لشکرکشی‌های نظامی و جریان‌سازی‌هایی همچون «القاعده و داعش» را عوامل اصلی به چالش کشیده شدن ارزش‌ها و شعارهای مورد ادعای غربی‌ها عنوان کردند.

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای حوادث منطقه - از جمله جنگ ۲۳ روزه در لبنان، جنگ‌های ۲۲ روزه و هشت روزه در غزه و جنگ اخیر ۵۰ روزه در غزه - را از مسائل تأثیرگذار در تزلزل اقتدار نظامی و سیاسی غرب دانستند و تأکید کردند: جنگ اخیر در غزه نمونه‌ای معجزه‌آسا است، زیرا ایستادگی مردم در یک منطقه کوچک و محدود، موجب شد تا رژیم صهیونیستی که نماد قدرت غرب در منطقه است، به زانو دربیاید و مردم غزه با وجود اصرار رژیم صهیونیستی برای پذیرش آتش‌بس، آن را تا برآورده شدن شروط خود نپذیرفتند.

رهبر انقلاب اسلامی پس از بیان عوامل تزلزل جدی مبانی اقتدار سلطه غرب گفتند: همه این عوامل و دلایل نشان‌گر آن است که نظام فعلی جهانی قابل استمرار نیست و نظم جدیدی در حال شکل‌گیری است، اما سؤال اصلی این است که وظیفه ما در این برهه حساس چیست؟ حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در پاسخ به این سؤال، دو نکته را متذکر شدند؛ نکته اول: درک درست واقعیات جهان و منطقه و پرهیز از تحلیل غلط و واژگونه، نکته دوم: آمادگی برای نقش‌آفرینی در نظم جدید جهانی از طریق قوی‌تر کردن کشور.

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای افزودند: برخی افراد در منطقه و حتی کشور معتقدند

که «ما در مقابل غرب یک راه بیشتر نداریم و آن هم تسلیم است! اگر با رضایت و خواست خود تسلیم نشویم، آنها ما را با فشار تحریم سیاسی و اقتصادی و زور نظامی وادار به تسلیم خواهند کرد». ایشان تأکید کردند: این تحلیل، غلط و خطرناک است زیرا واقعیات جهان و منطقه نشان‌گر تزلزل جدی مبانی اقتدار غرب است. بنابراین باید واقعیات را به‌درستی درک کرد تا گرفتار تحلیل اشتباه نشویم.

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای لازمه تقویت کشور را استفاده از همه ظرفیت‌های داخلی و خارجی دانستند و گفتند: طرفداران نظام جمهوری اسلامی در منطقه، عمق راهبردی ما هستند، ضمن آن‌که در امریکای لاتین و قسمت‌های مهمی از آسیا نیز عمق راهبردی داریم که باید از آنها به‌درستی استفاده شود. ایشان «علم و فناوری»، «اقتصاد» و «فرهنگ» را سه عنصر کلیدی برای افزایش اقتدار کشور بیان کردند و افزودند: دولت، مسئولان و متنفذین کشور باید در هر سه بخش فعال شوند و با کار پرتلاش و پیگیر، زمینه تقویت بیش از پیش کشور را فراهم کنند.

رهبر معظم انقلاب در مورد اهمیت وحدت و همدلی در شرایط کنونی افزودند: اگرچه در مسائل سیاسی اختلاف سلیقه وجود دارد، اما این موضوع نباید وحدت و همدلی کشور را از بین ببرد. رهبر انقلاب اسلامی با تأکید بر لزوم حمایت همه‌جانبه از مسئولان خاطرنشان کردند: به لطف خداوند، همه‌ی مسئولان در دولت، قوه قضائیه و سایر دستگاه‌ها در حال کار و تلاش هستند و دولت محترم نیز در این یک سال کارهای زیادی انجام داده و توفیقات فراوانی داشته است.

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای با تأکید بر سختی کارهای اجرایی و اداره کشور گفتند: حمایت از دولت و دستگاه‌های اجرایی وظیفه همه است. ایشان افزودند: البته این به معنای انتقاد نکردن و مطرح نشدن نقاط ضعف برنامه‌ها و سیاست‌های اجرایی نیست، اما این انتقادها نباید به صورت تخریب باشد.

رهبر انقلاب اسلامی در پایان تأکید کردند: همان‌گونه که بارها گفته‌ام، افق آینده بسیار روشن است و آینده کشور از همه‌ی جهات بهتر خواهد بود.

## تکفیر حربه دشمنان اسلام برای ایجاد تفرقه

در شانزدهم شهریور کارگزاران حج به دیدار رهبر معظم انقلاب رفتند و ایشان در رابطه با حج موضوعات مهمی را مطرح کردند. مقام معظم رهبری موسم حج را فرصتی بزرگ و مغتنم به منظور اصلاح امور دینی و معنوی و اصلاح مسائل مهم جهان اسلام دانستند و افزودند: مسلمانان باید در ایام حج، از معنویات این سفر الهی بهره کامل ببرند و رابطه خود را با خدا به گونه‌ای مستحکم کنند که بعد از سفر حج، تغییر حقیقی در حج‌گزار مشاهده شود.

ایشان در خصوص استفاده از فرصت حج برای بررسی مسائل مهم دنیای اسلام و تبادل نظر به منظور برطرف کردن مشکلات، افزودند: امروز جهان اسلام در شرایط خطیری قرار دارد و یکی از مهم‌ترین مسائل آن، تلاش و شگردهای قدرت‌های سلطه‌گر برای ایجاد اختلاف و سوءظن میان مسلمانان است. رهبر انقلاب اسلامی با تأکید بر این‌که باید در ایام حج، با تمام توان در جهت صاف کردن دل‌ها و کم کردن کینه‌ورزی‌های مصنوعی تلاش شود، گفتند: متأسفانه برخی از مسلمانان - اعم از شیعه و سنی - از روی غفلت، با تهمت‌زنی‌ها و دروغ‌پردازی‌ها به دشمنان امت اسلام کمک می‌کنند و در خدمت منافع آمریکا و صهیونیسم قدم برمی‌دارند.

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای خاطرنشان کردند: مسلمانان باید با هوشیاری و همدلی، حربه‌دشمن را از دست او بگیرند. ایشان تکفیر را در شرایط کنونی، یکی از حربه‌ها و عوامل دشمنان اسلام برای ایجاد اختلاف میان مسلمانان و مشغول کردن آنها به یک‌دیگر به منظور غفلت از مسئله فلسطین و خدمت به منافع رژیم صهیونیستی برشمردند و تأکید کردند: مسئله فلسطین، مسئله اول دنیای اسلام است که باید در حج مورد توجه قرار گیرد.

رهبر انقلاب اسلامی خاطر نشان کرد که با توجه به اینکه امروز مسلمانان در مساله فلسطین دست برتر را دارند و پیروزی در جنگ ۵۰ روزه غزه نشان داد که مسلمانان قوی هستند و توانایی‌های زیادی دارند و می‌توانند هرگونه دشمنی را به چالش بکشند و از خود دفاع کنند، گفت: قدرت اسلام، قرآن، ایمان و امت اسلامی را دست‌کم نگیریم و بدانیم که می‌توانیم با ظلم نظام‌های مستکبر مقابله کنیم.

رهبر انقلاب اسلامی در پایان با اشاره به ارتقای خدمات رفاهی و معنوی به حجاج ایرانی در سال‌های اخیر خاطرنشان کردند: نباید به این حد راضی بود، بلکه باید با برطرف کردن خلأهای باقی‌مانده، شرایطی را به وجود آورد که بتوان از فرصت موسم حج، بیشترین استفاده را کرد.

# باید ویژگی‌های اعتدال را در روح و ذهن جوان استقرار بخشید

اشاره:

در تاریخ یکشنبه دوم شهریور ۱۳۹۳ دکتر حسن روحانی رئیس محترم جمهوری در اجلاس روسای آموزش و پرورش سراسر کشور شرکت کرد و در سخنانش، به مسائل مختلف مرتبط با تعلیم و تربیت و تحول در نظام آموزشی و ضرورت گسترش فرهنگ دینی و انقلابی و اعتدال در میان دانش‌آموزان و نیز ضرورت مشارکت همه اقشار و نهادها در امر تعلیم و تربیت پرداخت. متن کامل سخنان رئیس جمهوری را به دلیل اهمیت محتوای آن برای مخاطبان، در زیر می‌خوانید.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطاهرين و صحبه المنتجبين

بسیار خوشحالم که در اولین روز هفته دولت این فرصت پیش آمد تا لحظاتی در محضر شما معلمین فرهیخته، مسئولین مناطق و شهرستانها در آموزش و پرورش باشم که رسالت بسیار مهم و سنگینی را بر دوش دارید.

مسئولیت آموزش و پرورش یا آموزش عمومی در واقع در دولت‌های مدرن بر دوش دولت قرار گرفته است. شما اگر برگردید به یک قرن و دو قرن پیش، آموزش و پرورش و تعلیم و تربیت به مفهوم امروزی بر دوش دولت یا حتی دولتها نبود و معمولاً در هر جمع و جامعه‌ای، افرادی اتاقی را معمولاً از منزل خودشان به عنوان مکتب و مکتب‌خانه دایر می‌کردند و افراد علاقه‌مند در آن کلاسها شرکت می‌کردند. گاهی تنها آموزش قرآن مجید و یادگیری روخوانی قرآن بود. گاهی هم تعلیم در حد سواد خواندن و نوشتن بود. ریاضیات در حد محدود، ادبیات فارسی در حد محدود.

معمولاً مثلاً به خواندن گلستان در خیلی از مکتب‌خانه‌های قدیم اکتفا می‌شد. در دولت‌های مدرن، امنیت عمومی و آموزش و پرورش یا تعلیم و تربیت به عنوان یک وظیفه بر دوش دولت گذاشته شده است و به تدریج به شکل امروزی در آمد. پایه‌های آموزشی به صورت ابتدایی و به صورت متوسطه در کشورهای دیگر هم تقریباً به همین صورت است. دوران ابتدایی و دوران متوسطه، بعدها دوره‌ای هم به عنوان دوره پیش دبستانی به آن اضافه شده است.

هم در ایران و هم در کشورهای دیگر خیلی از وظایف به عنوان وظایف دولتها تلقی می‌شود از جمله برنامه‌ریزی برای اقتصاد کشور، موضوع تامین اجتماعی و بسیاری از مسئولیت‌هایی که امروز تحت عنوان وزارتخانه‌ها، نهادها، دستگاهها و ارگانهای مختلف بر دوش دولت قرار گرفته است. آموزش و پرورش یکی از مهمترین نهادهایی است که دولتها می‌توانند افکار خودشان و یا گاهی حتی اقتدار خودشان را در میان نسل نوجوان و جوان تزریق کنند. گاهی هم از این قدرت در برخی از کشورها و در برخی از زمانها سوءاستفاده شده. مثلاً در آلمان از مدارس برای



ملت پرستی افراطی در دوران نازیسم سوءاستفاده شد و در کشورهای سوسیالیستی و کمونیستی در دوره‌هایی از مدارس برای نشر الحاد سوءاستفاده شد.

در دوران رژیم گذشته از مدارس برای شاه‌دوستی و حتی شاه‌پرستی و امثال اینها سوءاستفاده شد تا جایی که گاهی برخی ترجیح می‌دادند از مدرسه جدا شوند و فاصله بگیرند. مدارس را تحریم کنند و ارتباط خود را با مدارس به طور جدی قطع کنند و برخی به فکر تشکیل مدرسی با شرایط خاص بیافتند. بسیاری از افراد فرهیخته در شهر تهران و در شهرستانهای مختلف و در قم به فکر افتادند که مدارس غیر دولتی تاسیس کنند.

دروغ و رحمت خداوند بر شهید بهشتی. همان ایامی که در قم طلبه بودیم ایشان مدرسه‌ای را تحت عنوان «دین و دانش» که به این نام عنایت داشت، سرپرستی و اداره می‌کرد و خیلی از مدارس دیگری که در تهران و شهرستانهای مختلف، تاسیس شده بود برای اینکه بتوانند نسل جوان و نوجوان را حراست بکنند، از شرایط آن روزی که بر مدارس حاکم بود. حتی در دوره‌ای امثال شهید بهشتی و شهید باهنر رفتند برای برخی از عناوینی که در کتابهای درسی بود، کمک کردند، با وجودی که آن وقتها خیلی این کار سخت بود اما به رغم اینکه در موضع اتهام قرار می‌گرفتند، برای نجات نوجوان‌ها و نسل جوان جامعه ما وارد عمل شدند.

البته رژیم گذشته در اهداف نادرست خود برای سوءاستفاده از مدارس، موفقیت چندانی نداشت، به دو دلیل. اولاً وجود معلمین بسیار شریف، متدین و دلسوز، در همان دوران. من خود در دوره دبستان، در دوره نوجوانی و جوانی یاد هست، معلمین بسیار شریف، فداکار و متدین حضور داشتند. واقعاً یک معلمی در دوره دبستان بود که غیر از درس تخصصی خود، مسلط به اشعار و تاریخ اسلام بود و وقتی کلاس تمام می‌شد همه ناراحت بودند. گاهی اصرار می‌کردند زنگی که برای تنفس می‌باشد، همه بمانند و او ادامه بدهد، اینقدر نفوذ کلام داشت و تاثیرگذار بود.

شما معلمین فرهیخته‌ای را به یاد دارید. ما وقتی که در صدا و سیما بودیم در سالهای ۵۹ تا ۶۲ یکی از معلمین فرهیخته کلاس اول را آوردیم در آنجا و یکی از درسهایی را که می‌داد ضبط کردیم و در تلویزیون پخش کردیم، البته ایشان در حد افراد استثنایی بود. با جان درس می‌گفت و با همه روح و با همه وجودش. معلمی اینگونه است. معلمی غیر از شغل عادی و ساده است. اجر معلم اینها نیست که حقوقی می‌دهیم. اینها که چیزی نیست. اجر معلمی با خداست. اگر یک نفر را شما تربیت کنید و هدایت کنید در همه عمرتان، اصلاً نمی‌شود آن اجر و ثواب را محاسبه کرد. از همه دنیا برتر و بالاتر است به تعبیر پیامبر(ص) و امیرالمومنین(ع) هدایت یک فرد، یک انسان.

از یک طرف معلمین فرهیخته، متدین و دلسوز که عددشان بسیار زیاد بود، باعث شد که رژیم در کار خودش موفق نشود و از همان مدارس، نسل انقلاب ظهور و بروز کرد.

از طرف دیگر اگر چیزی را ما می‌خواهیم به جوانها و نوجوانان بیاموزیم راهش نه طریق القایی، نه تنبیه و نه اقتدارگرایی است، راه آن تدبیر و دلسوزی است. من یک نکته‌ای را می‌خواهم بگویم. گاهی واقعاً ممکن است انسان کاری را بخواهد از روی دلسوزی انجام بدهد در مدرسه برای دانش‌آموزان، جوان‌ها و نوجوان‌ها اما به دلیل عدم آشنایی به شیوه‌ای تربیتی طوری گفته می‌شود و تکرار می‌شود که دل‌زدگی ایجاد می‌کند و اثر معکوس می‌گذارد.

در تعلیم و تربیت از شیوه‌های بسیار درست باید بهره‌برداری و استفاده بشود. حالا البته من اگر بگویم بزرگترین معلم پیامبر اسلام(ص) و بزرگترین دانش‌آموز علی ابن ابیطالب(ع) در تاریخ بشریت بود، این سخن هم حق است و هم منطبق بر واقعیت است. البته خیلی فاصله داریم با آن معلم و آن دانش‌آموز که گفت هر روزی که گذشت درسی را از اخلاق و علمی را از اخلاق از استادم پیامبر یاد گرفتم و آموختم و به کجا رسید این دانش آموز بزرگ مدرسه تعلیم و تزکیه و کتاب و حکمت که وقتی جنگ بدر تمام شد، به پیغمبر گفت یا رسول الله من به شهادت نرسیدم. با تاسف این جمله را گفت، وقتی که حمزه در خون خود غلطان بود. پیغمبر فرمود به این مقام می‌رسید، به منزل شهادت می‌رسید. بعد پیغمبر فرمود که در آن مقطعی که تو به شهادت می‌رسی، صبر تو چگونه است، گفت: یا رسول الله شهادت از مواظن صبر نیست از مواظن بشرا و شکر است. این شاگرد درس پس می‌دهد به استاد بزرگش گفت این از مواظن صبر نیست. البته شاید رسول خدا به نکته‌ای عنایت داشت و آن مسئله شمشیر مسموم و سم در بدن امیرالمومنین در آن ۴۸ ساعت بود به هر حال فرمود آنجا جزء مواظن صبر نیست. مواظن شکر و مواظن بشارت است. خوب آن

استاد است و این شاگرد. ما کجا می‌خواهیم برویم؟ ما می‌خواهیم وارد کلاسی بشویم که جای رسول خدا و پیامبر اکرم(ص) را بگیریم. کار بسیار عظیم و بزرگی است.

امروز این رسالت، یک رسالت سنگینی است بر دوش دولت، اما معنایش این نیست که این کار را دولت به تنهایی انجام بدهد. اولاً اجازه بدهید بگویم که تنها کار مدرسه نیست. شما در کلاس‌هایتان از سال اول و همه سالها مواجه با دانش‌آموزان مختلف هستید که از خانه‌ها و خانواده‌های مختلف می‌آیند و شما حس می‌کنید اثر خانه و خانواده چقدر زیاد است. آن معلم اول مادر و پدر می‌باشد برادر بزرگ و خواهر بزرگ، عمه و عمو و دایی و اقوام، مدرسه اول آنجاست. شما مرتبه دوم و مدرسه دوم را بر عهده می‌گیرید. چند ساعت چند روز این دانش‌آموز در مدرسه است و همان موقع در مدرسه چند ساعت در ۲۴ ساعت و بقیه غیر خانه کجاست؟ در جامعه و در اجتماع است. پس خانواده از یک طرف، مدرسه از یک طرف، جامعه از سوی دیگر که در آن جامعه فرهنگ عمومی، رسانه‌ها و دولتها حاکمند. مردم هم حضور دارند



## دانش آموز کلیشه‌ای دور انش سپری شده. ما امروز باید دانش آموزی را تربیت کنیم برای تولید فردا، توسعه فردا و تحقیق و تفکر فردا، این رسالت و وظیفه ما است و برای این کار ما باید خودمان را آماده بکنیم.

همه اینها باید دست به دست هم بدهند. چطور اینها را باید تلفیق کنیم و نقش هر کدام باید چقدر باشد؟ اولاً بدون همکاری امکان‌پذیر نیست. اگر صدا و سیما چیزی بگوید، روزنامه‌ها چیز دیگر بگویند و رسانه‌های مجازی چیز دیگری بگویند - که امروز حتی نسل نوجوان ما هم با آن مواجه و متصل است - (می‌پرسند) آنجا چه خبر است و در جامعه ما چه خبر است؟ همه اینها باید دست به دست هم بدهند. کار تعلیم و تربیت در دنیای امروز پیچیده است. چگونه ما باید نسل جوانمان را تربیت کنیم. شما نسل جوانمان را برای امروز که تربیت نمی‌کنید درس می‌دهید برای ۱۵، ۲۰ یا ۲۵ سال دیگر. آن وقت وارد کار و فعالیت و مدیریت جامعه می‌شوند. پس شما می‌خواهید نسلی را تربیت کنید برای جامعه فردا. خود این کار را بسیار سخت می‌کند. از طرف دیگر در دنیایی ما زندگی می‌کنیم که این دنیا به هم وصل است و به هم ارتباط دارد. ترس از دنیا مشکل را حل نمی‌کند. بعضی می‌گویند این جامعه را باید کاری بکنیم که اتصال آن را با دنیا ضعیف یا قطع کنیم! نه با قطع اتصال نه با تضعیف اتصال، این راه، راه حل نیست. ما باید نسل بیدار و هوشیار و آگاه از دنیای امروز، نسلی که تعلق خاطر کافی به دین، ایمان و فرهنگ خود و توجه کافی به دنیای امروز و ویژگی‌های دنیای امروز داشته باشد، (تربیت کنیم). افرادی در این دبستان‌ها، دبیرستان‌ها، دانشگاه‌ها تربیت شده‌اند که وقتی رفتند خارج و دانشگاه‌های خارج رفتند نه تنها آن محیط و آن جامعه نتوانست آنها را منحرف کند بلکه به عکس آنها روی هم‌شاگردی‌ها و هم‌دانشگاهی‌ها و حتی روی معلمین خود تاثیر گذاشتند. شهید بابایی یکی از آنهایی بود که رفت آمریکا دوره خلبانی دید، آن هم نه در یک محیط عادی دانشگاهی بلکه در محیط نظامی آن هم در محیط نظامی در آمریکا. همه دوستان ایشان و هم‌دوره‌ای ایشان تعریف می‌کنند که در طول مدتی که ایشان آنجا بود، نه نمازش ترک شد نه روزه. حتی یکی از دوستانش گفت که ایشان سعی می‌کرد نماز شب خود را هم ترک نکند.

بعد از انقلاب من از روزهای اول انقلاب با این جوان خلبان آشنا بودم تا روز شهادت، مخصوصاً در دوران جنگ در کنار هم بودیم. این شخصیت والا و واقعا کم‌نظیر، کجا تربیت شد؟ توی همین مدارس و همین خانواده ایرانی ما آنچنان رشید بار آمد که نه محیط غرب و نه محیط نظامی در آمریکا نتوانست در ایشان اثر بگذارد. روی معلم خودش اثر گذاشته بود، روی هم‌شاگردی‌های خودش اثر گذاشته بود. بنابراین ما اینجا در یک شرایطی هستیم که در دنیای امروز سیستم جدید آموزشی را در اختیار داشته باشیم اما در عین حال فرهنگ دینی و فرهنگ ایرانی هم از یاد



مختلف، لهجه‌های مختلف، فرهنگ‌های مختلف، اشکال دارد کتاب درسی ما برای استان دیگر و یا فلان استان یک تفاوتی داشته باشد؟ حتی برخی از کتابها در برخی از زمینه‌ها شبیه دانشگاه، می‌توانیم چند کتاب را در اختیار دانش‌آموز قرار دهیم و اعلام کنیم از این کتابها هر کدام را می‌خواهید انتخاب کنید. آنها خودشان مطالعه کنند و سر کلاس بیايند و آنها درس بدهند. حتما باید شیوه تدریس قدیمی باشد؟ باید بگذاریم آنها کتابی را، فصلی را، مطالعه کنند و سرکلاس تبیین کنند و تشریح کنند و معلم نیز بنشیند و هدایت‌گر و ارشادگر باشد. البته همه کلاسها را نمی‌شود این شیوه اداره کرد. می‌خواهم بگویم شیوه‌های متنوع را مد نظر قرار دهید. نترسیم از اینکه یک دانش‌آموز ۳ کتاب بخواند. ببینید! دانش‌آموز کلیشه‌ای دوران سپری شده. ما امروز باید دانش‌آموزی را تربیت کنیم برای تولید فردا، توسعه فردا و تحقیق و تفکر فردا. این رسالت و وظیفه ما است و برای این کار ما خودمان را آماده بکنیم. ما به هر حال مشکلات فراوانی داریم. دانش‌آموز ما امروز از دوره متوسطه فارغ‌التحصیل می‌شود، دیپلم می‌گیرد می‌آید در جامعه کار و فعالیت بکند. درسی که خوانده با نیاز جامعه و معضلات جامعه ما گاهی منطبق نیست. نمی‌شود دنیا در حال تحول باشد و مدرسه ثابت باشد. نمی‌شود دنیا متغیر باشد و مدرسه ثابت باشد. ما نیاز به مدرسه متحول در دنیای امروز داریم. همه چیز در حال تغییر و تحول است. ما باب می‌خواهیم برای علم، ما طریق می‌خواهیم برای علم. شما باید در دیستان و دبیرستان راه فراگیری، راه مطالعه و راه تحقیق و شیوه کار و مهارت‌های لازم را برای جامعه فردا به این دانش‌آموز یاد بدهید تا او بتواند فردا برای جامعه ما مفیدتر باشد. دولت در این زمینه هر توانی که داشته باشد با کمال خلوص و بی‌منت تقدیم معلمان عزیز کشورمان خواهد کرد.

همانطور که من در آغاز سال تحصیلی گفتم ما نیاز داریم به کلاس گفتگو، به کلاس انشاء، به قرائت کتاب، به تشویق دانش‌آموزان به خواندن کتاب، به دانش‌آموز سالم از لحاظ جسم و روح، منتقد و مدافع از حقوق خودش و مشارکت‌جو و جامعه‌پذیر و اخلاقی و مسلمان و شجاع و ایثارگر. همه این جوانهایی که رفتند در جبهه جنگ و فداکاری کردند در همین مدارس شما پرورش یافتند و داوطلب شدند. شجاعت، ایثار و ایستادگی و وطن‌دوستی و عشق به کشور، عشق به انقلاب و امام و رهبر و روحانیت و فرهنگ و هویت ملی همه از کلاسهای درس شما بوده است. شما آموزگاران اخلاق و مهارت اجتماعی و مدنیت جامعه و ضمناً علم و دانش هم هستید. کار و بار بزرگی بر دوش شما است. دولت نه تنها در زمینه اعتبارات و نه تنها در زمینه اجرای سند تحول بلکه هر کاری که از دست خود بر بیاید، برای این طبقه فرهیخته و این قشر فرهیخته معلمان عزیز (انجام خواهد داد) که امروز جامعه و فردای جامعه در اختیار شماست؛ دولت آینده، کشور آینده.

ما نیازمند هستیم به یک شرایط بسیار جدید. شما باید آن ویژگی‌های اعتدال را در مدارس و در روح جوان‌ها و در ذهن آنها استقرار ببخشید. خیلی ما از افراط ضرر کردیم. افراط این طرف و آن طرف فرق نمی‌کند، از افراط ما ضرر کردیم.

امروز که حتما اینطور نیست ولی من دوره‌هایی سراغ دارم معلمان و مدرسی را سراغ دارم البته حتما انشاءالله امروز وجود ندارد که به دانش‌آموزی به خاطر اینکه پدرش، جزء این جناح بود یا آن جناح بود نمره کمتر یا بیشتر داده شد و این فاجعه است.

مدرسه، همه انجمن‌های علمی و فرهنگی، روی چشم ما است اما کلاس درس، نحوه آموختن به دانش‌آموز، ارتقاء دانش‌آموز و برخوردی که با دانش‌آموز می‌کنید، چهره حتی لبخند و خشم‌ان آنجایی که لازم است باید مساوی باشد. مبدا نسبت به یک دانش‌آموزی به خاطر قومیت، به خاطر زبان، به خاطر حزب، به خاطر جناح در کلاس تفاوتی قائل شویم.

ما نیاز به اعتدال داریم این اعتدال با دست شما، با زبان شما، با فکر شما، با تعلیم و تربیت شما در جامعه امکان‌پذیر است. ما نیاز به امید داریم. همه جوانها را امیدوار و با نشاط بار بیاورید.

انشاءالله و به حول و قوه الهی و با کمک شما، با هدایت‌های رهبری، با اتفاق و وحدت، ما از همه مشکلات عبور خواهیم کرد و شما باید نشاط و امید را در کلاسهای درس‌تان جاری کنید و بالاخره مدرسه باید پناهگاه نسل جوان و نوجوان ما باشد و نه خدای ناکرده گریزگاه و این شما هستید که باید نسل جوان ما را با نشاط و دین‌باور (دین‌نمایی به درد ما نمی‌خورد، دین‌باوری بدر می‌خورد)، امیدوار، عالم، اخلاقی، مشارکت‌جو، جامعه‌پذیر برای تولید توسعه و تحقیق آینده کشور تحویل ما دهید.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

ما نرود و بتوانیم هویت اسلامی و ایرانی را در نسل نوجوان و جوان خودمان زنده نگاه داریم. برای این کار هر چه ما بتوانیم آموزش و پرورش را به جامعه نزدیک و متصل کنیم و نهاد دین و نهاد خانواده و نهادهای غیردولتی، سازمانهای غیردولتی مسجد، حسینیه، هیئت، اجتماعات و انجمن‌ها و از آن طرف با شرایط دنیای امروز، بتوانیم آنها را در کنار هم قرار دهیم، می‌توانیم در کار خودمان موفق‌تر باشیم.

خوب امروز شرایط خاصی در این کشور داریم، قرار است در مدارس کاری بکنیم که نسل نوجوان و جوان ما از انقلاب و تاریخ خود با خبر باشد، از دفاع مقدس و ایستادگی ملتش در برابر متجاوزین مطلع باشد، همان آموزش و پرورش که در دفاع مقدس، معلم و دانش‌آموزان آن همه نقش داشت با آن عدد بالا که گفته شد ۳۴ هزار دانش‌آموز و ۵ هزار معلم در این راه شهید شدند. ما باید بتوانیم کاری بکنیم که نسل جوان ما از این فرهنگ با خبر باشد. تنها بحث این نیست که این کتاب درسی را خوب یاد بگیرد، خوب حفظ کند و سوالات امتحانی را خوب پاسخ دهد. بزرگترین مشکل مدارس ما در گذشته این بود که مدارس ما حفظ محور بود بچه‌ها کتاب را می‌خواندند، می‌آموختند و حفظ می‌کردند و سر امتحان به سوالات پاسخ می‌دادند و آنچه یاد گرفته را پس از مدتی فراموش می‌کردند. امروز باید مدرسمان تغییر بکند. ما نیاز به یک تحول بنیادین داریم. می‌گویند بازسازی مدارس، درست است که ساختمان مدارس ما باید بازسازی بشود، سیستم تعلیم و تربیت ما هم باید بازسازی شود، محیط مدارس ما هم باید بازسازی بشود. این بازسازی، بازسازی عامی است اگر بتوانیم مدارس را بازسازی بکنیم و بدانیم دولت به تنهایی قادر نیست مسائل آموزش و پرورش را به طور کامل حل کند. نه اینکه دولت مسئول نیست، دولت مسئول است اما در عین حال مردم باید بدانند ما با کمک هم می‌توانیم این امر مهم را به مقصد و ثمر برسانیم. برای این کار اگر قدم به قدم ما این کار را به تدریج به نهادهای غیردولتی واگذار کنیم البته سالها طول دارد و زمان می‌برد، دولت هم مخارج و اعتباراتی که بر دوش دارد را بر دوش داشته باشد. یک دانش‌آموز هر مقدار که امروز خرج می‌کنیم فردا هم خرج کنیم. اما اگر به تدریج بتوانیم مدارس غیردولتی را توسعه بدهیم امروز اگر دوتا است بشود ۴ تا. نهادهای دیگر هم تحت نظارت آموزش و پرورش مدرسی را بر عهده بگیرند. اگر یک کارخانه بزرگ، اگر یک مرکز تولیدی بزرگ یک مدرسه‌ای هم خودش ایجاد بکند از داوطلبان استفاده بکند یا از خود معلمین استفاده کند، اگر شهرداری هم بتواند مدرسه‌ای ایجاد کند، اگر نهاد حوزه هم بتواند مدرسه‌ای ایجاد بکند یک رقابت سالمی را ایجاد کنیم بین وزارت آموزش و پرورش و نهادهای دیگری که به تدریج آنها هم آموزش و پرورش فرزندان جامعه را بر عهده بگیرند، دولت هم همان اعتبارات را هزینه بکند منتها از طریق دیگر و با شکل دیگر. البته در یک جلسه مفصلی با وزیر محترم آموزش و پرورش و معاونین ایشان در این زمینه صحبت کردیم تا چه قدم‌هایی باید برداریم البته این قدم‌ها طولانی است و باید زمان زیادی را پیش رو و مدنظر قرار دهیم.

حتی اگر معلمین بازنشسته ما نه فقط آنهایی که شغل معلمی داشته بلکه همه تحصیلکرده‌های بازنشسته ما، آنهایی که دوره دانشگاهی را طی کرده‌اند و حتی استاد دانشگاه بودند بیایند مدرسه‌ای تأسیس کنند که همه آن داوطلبانه باشد، همه آنهایی که تدریس می‌کنند داوطلبانه تدریس کنند و ببینیم از آب در می‌آید یک مدرسه در کنار ۱۰۰ تا مدرسه تأسیس بشود، دولت امکانات آن مدرسه را در اختیار بگذارد و بگویند توی این شهر چه کسی داوطلب است برای یک سال نه برای ۱۰ سال فقط برای یک سال داوطلب شود شما ببینید اثرش چی می‌شود. این بسیج که ما می‌گوییم بسیج یعنی داوطلبی. خود شما هم در کار خود بسیجی و داوطلب هستید. من خبر دارم که بسیاری از معلمین و بسیاری از دبیران داوطلب هستند برای این شغل و با داوطلبی آمدند نه به خاطر حقوق. لذت می‌برند از کاری که انجام می‌دهند لذت می‌برند از اینکه می‌بینند یک جوانی از این مملکت را تربیت کرده‌اند. بیایم این بسیج را توسعه بدهیم و بیاییم نهادهای غیردولتی را وارد بکنیم.

خوب این کتابهای درسی که رونمایی می‌شد من باید تقدیر و تشکر بکنم از همه عزیزانی که این زحمت را کشیدند اما اشکالی دارد ما از نخبگان جامعه بخواهیم بجای این کتاب، خودشان یک کتاب دیگری را به ما پیشنهاد بدهند؟ حتما بدانید اگر ما اعلام بکنیم و جایزه‌ای هم اعلام کنیم برای بهترین‌ها، حتما نخبگان جامعه ما و آنهایی که تجربه دارند در کار آموزش و پرورش در سراسر این کشور بزرگ قادرند یک کتاب بهتر را به ما ارائه بدهند. چه اشکالی دارد به مناطق مختلف کشور بگوییم که کتابهایی متناسب با فرهنگ آن منطقه تهیه شود؟ یک جا منطقه، منطقه عشایری است، یک جا منطقه، منطقه کشاورزی است. یک جا صنعتی است. زبانهای



# بیماری مقام معظم رهبری و ورزش نسیم همگرایی



صبح روز دوشنبه ۱۷ شهریور بود که خبر جراحی حضرت آیت‌الله خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب تیترو اول رسانه‌ها را به خود اختصاص داد. خبری که باعث نگرانی خیل عظیمی از علاقه‌مندان به ایشان شد اما پوشش رسانه‌ای بسیار خوب، لحظه‌ای و دقیق پایگاه خبری ایشان و صداوسیما و رسانه‌های دیگر از نگرانی‌ها کاست.

به گفته دکتر علیرضا مرندي مسؤول تیم پزشکی رهبری، ایشان دچار عارضه پروستات بودند که این امر در مردان رده سنی میانسال و سالمند، یک امر طبیعی است و با این عمل جراحی و به امید خداوند، مشکل به صورت کامل رفع خواهد شد. رهبر معظم انقلاب نیز قبل از عمل جراحی در مصاحبه‌ای با واحد مرکزی خبر خاطر نشان کردند که جای نگرانی نیست و عملی معمولی و عادی است.

دکتر حسن روحانی رییس جمهوری اولین کسی از مسئولین عالی‌رتبه نظام بود که به عیادت رهبر معظم انقلاب رفت. او که در سفرهای استانی به سر می‌برد و عازم قزاقستان نیز بود، قبل از سفر به عیادت مقام معظم رهبری رفت و حال عمومی ایشان را خوب توصیف کرد و گفت: در کنار دعا برای سلامتی ایشان، همه باید شکر گزار وجود ذی جود و سلامت رهبر معظم انقلاب باشند.

از عصر همان روز، عیادت‌ها و دیدارهای گروه‌های مختلف با رهبر معظم انقلاب شروع شد و تا چند روز ادامه یافت. از جمله مسؤولین عالی‌رتبه نظام مانند روسای قوا و رییس مجمع تشخیص مصلحت نظام تا علما و مراجع عظام تقلید، وزرا و اعضای هیات دولت، شهردار و اعضای شورای شهر تهران، نمایندگان مجلس شورای اسلامی، مسؤولین نهادهای نظامی و انتظامی، علمای خارجی شرکت‌کننده در اجلاس حمایت از فلسطین، جمعی از اهالی هنر و فرهنگ و رسانه و ورزش، چهره‌های سیاسی از جناح‌ها و گرایش‌های مختلف، همه و همه در طی چند روز به دیدار مقام معظم رهبری رفتند و با ایشان ملاقات داشتند.

چهره‌ها و مقامات بین‌المللی نیز با ارسال پیام‌هایی جویای حال رهبر معظم انقلاب شدند و برای ایشان آرزوی سلامتی کردند. سید حسن نصرالله دبیر کل حزب‌الله لبنان، رجب طیب اردوغان رییس جمهور ترکیه، الهام علی‌اف رییس جمهور آذربایجان و دیگر مقامات خارجی از جمله کسانی بودند که برای بهبود حال ایشان ابراز امیدواری کردند.

نکته قابل توجه در جریان عمل جراحی مقام معظم رهبری و همچنین دیدارهای بعد از آن، حضور چهره‌های مختلف سیاسی و همچنین صدور بیانیه‌ها از جناح‌های مختلف بود که نشان داد همه نیروهای سیاسی علیرغم تمام اختلافات موجود، باز هم حول محور رهبری نظام جمع می‌شوند و دعوت به وحدت می‌کنند. در این میان اظهارات آیت‌الله هاشمی رفسنجانی در عیادت از رهبری مبنی بر این که «من برای دیدن عشق خود آمدم» و نیز بیانیه مجمع روحانیون مبارز با امضای سیدمحمد خاتمی رئیس‌جمهور سابق کشورمان و دعا برای سلامتی و طول عمر و توفیق رهبری و نیز حضور چهره‌های شاخص اصلاح‌طلبی از جمله علی اکبر محتشمی‌پور بر بالین رهبری، بیش از بقیه قابل ذکر است. این موارد نشان دهنده این حقیقت است که جریان‌های سیاسی مختلف حاضر در کشور، همچنان بر اصول اولیه انقلاب اسلامی و آرمان‌های امام خمینی وفادارند و برای خدمت به مردم و اعتلای کشور تلاش می‌کنند و جایگاه ولایت فقیه در حفظ وحدت امت اسلامی را درک می‌کنند ولو آن که نظرات متفاوت داشته باشند و برای رسیدن به هدف، راهکارهای متفاوتی مد نظر آنان باشد.

بیماری مقام معظم رهبری از نظر پزشکی چندان مهم نیست و ایشان پس از بهبودی نسبی، از بیمارستان مرخص شدند. همچنین با خبررسانی بجا و درست، زمینه هر گونه شایعه‌سازی هم از میان رفت اما در حاشیه این ماجرا، اتفاقاتی افتاد که بوی نزدیکی نیروهای انقلاب به یکدیگر می‌دهد. امید است این روند همگرایی و تعامل ادامه پیدا کند و دیگر شاهد واگرایی و تضاد نباشیم و همه نیروهای انقلاب در کنار یکدیگر تلاش کنند تا ایران اسلامی همیشه سرفراز باشد. همچنین برای سلامتی، طول عمر و توفیقات مقام معظم رهبری هم دعا می‌کنیم.



## «مسئولیت اجرای قانون اساسی»

# پرونده‌ای که بارها مختومه شد!



اطلاع، بازرسی، پیگیری، بررسی و اقدامات لازم مسئول اجرای قانون اساسی است.

ماده ۱۴ - در صورت توقف یا عدم اجرای اصلی از اصول قانون اساسی، رئیس جمهوری در اجرای وظایف خویش برای اجرای قانون اساسی به نحو مقتضی اقدام می‌کند و برای این منظور می‌تواند مراتب را به اطلاع بالاترین مقام مسئول مربوطه برساند و علت توقف یا عدم اجرا را خواستار گردد. مقام مسئول موظف است پاسخ خود را مشروحاً و با ذکر دلیل به اطلاع رئیس جمهوری برساند. در صورتی که پس از بررسی به تشخیص رئیس جمهوری توقف یا عدم اجرا ثابت گردد، نسبت به اجرای اصل یا اصول مربوطه و رفع عوارض ناشی از تخلف اقدام و در صورتی که تخلف مربوط به نخست وزیر و وزرا باشد، به مجلس شورای اسلامی ارجاع می‌دهد و در غیر این صورت پرونده امر به مرجع صالح ارسال خواهد شد.

ماده ۱۵ - به منظور اجرای صحیح و دقیق قانون اساسی، رئیس جمهوری حق اخطار و تذکر به قوای سه گانه کشور را دارد.

ماده ۱۶ - رئیس جمهوری می‌تواند سالی یکبار آمار موارد توقف، عدم اجرا و نقض و تخلف از قانون اساسی را با تصمیمات متخذ تنظیم کند و به اطلاع مجلس شورای اسلامی برساند.

این قانون تا سال ۱۳۶۸ و اصلاح قانون اساسی، مبنای عمل بود ولی از این سال با حذف عبارت

خود، وظیفه مهمی را به رئیس جمهور محول کردند. مردم رأی ندادند که رئیس جمهوری رئیس دستگاه اجرایی باشد، رأی دادند که اول مجری قانون اساسی باشد.

### آغاز یک جدال سیاسی قدیمی

بعد از سخنرانی دکتر روحانی در این باره، واکنش‌های متفاوتی را از سوی موافقان و مخالفان شاهد بودیم و مواضع موافق (اعتدال‌گرایان و تحول‌خواهان) و مخالف (مخالفان دولت) به سرعت بر سر این موضوع اعلام شد و بحث قدیمی دولت، مجلس و شورای نگهبان این بار از سوی رئیس جمهور تدبیر و امید سر برآورد؛ بحثی که در همه دولت‌های پیشین نیز مطرح بوده است.

از زمان ریاست جمهوری آیت‌الله خامنه‌ای تاکنون، مسئله اجرای قانون اساسی به عنوان یک وظیفه قانونی رئیس جمهوری به نحوی مطرح بوده است. با تلاش آیت‌الله خامنه‌ای در سال ۱۳۶۵، قانون حدود اختیارات و مسئولیت‌های رئیس جمهوری به تصویب مجلس و شورای نگهبان رسید که نشان می‌داد رئیس جمهوری در زمینه اجرای قانون اساسی حتی در حیطه قوای دیگر هم به نوعی مسئولیت دارد. در مواد ۱۳ تا ۱۶ آن قانون آمده بود:

ماده ۱۳ - به منظور پاسداری از قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و در اجرای اصل ۱۱۳ قانون اساسی، رئیس جمهوری از طریق نظارت، کسب

در آخر مردادماه امسال وقتی دکتر حسن روحانی در اردیبهل از ضرورت اجرای قانون اساسی سخن گفت، پرونده‌ای گشوده شد که پیشتر نیز از سوی روسای جمهوری قبل، بارها ورق خورد اما هر بار بایگانی شد.

دکتر روحانی در سفر دو روزه به اردیبهل در جلسه شورای اداری استان «ریاست قوه اجرایی کشور» و از آن مهم‌تر «مسئولیت اجرای قانون اساسی» را دو وظیفه مهم رئیس جمهوری دانست و اظهار داشت: زمانی که خواستیم انجام وظیفه مسئولیت اجرای قانون اساسی را شروع کنیم، برای مردم توضیح خواهیم داد چرا این کار دارد با تأخیر انجام می‌گیرد. وی افزود: اجرای این وظیفه از آن کارهای مهمی است که برای خیلی‌ها خوشایند نیست و ممکن است ناراحت و عصبانی شوند، اما قانون اساسی کشور باید اجرا شود و هر کسی با هر مسئولیتی باید بداند این دولت به حول و قوه الهی در ادامه راه برای اجرای قانون اساسی مصمم خواهد بود.

روحانی گفت: وقتی دولت اعلام کند فلان دستگاه و یا نهاد دارد از قانون اساسی تخلف می‌کند، ممکن است برای آن نهاد و یا دستگاه خوشایند نباشد اما این وظیفه رئیس جمهور است و من به وعده‌هایم به مردم عمل خواهم کرد و در این راه هیچ چیز نمی‌تواند مانع شود.

رئیس جمهور اظهار داشت: مردم با رأی و اعتماد



«تنظیم روابط قوای سه‌گانه» از اصل ۱۱۳ قانون اساسی، عملاً کنار گذاشته شد.

در دوره ریاست جمهوری سیدمحمد خاتمی هم این موضوع مطرح شد و با ارائه لوایح موسوم به دوقلوه به مجلس، به جنجال کشید. وی با تشکیل هیئت نظارت بر اجرای قانون اساسی، سعی کرد مسئولیت اجرای قانون اساسی را انجام دهد اما این امر با مخالفت شورای نگهبان مواجه شد. دولت نهم و دهم به ریاست احمدی‌نژاد هم تنها در دو سال آخر ریاست جمهوری خود خواستار اجرای این مسئولیت شد و در پی آن به احیای هیئت نظارت بر اجرای قانون اساسی اقدام کرد که خود آن را در سال اول ریاست جمهوری‌اش منحل و مجلس نیز آن را غیرقانونی اعلام کرده بود.

در حالی که برخی معتقدند اجرای قانون اساسی وظیفه‌ای است که نمی‌توان آن را تعطیل کرد یا نادیده گرفت اما مخالفان این نظر بر این باورند که هر نهادی خودش مسئول اجرای قانون اساسی است و نیازی به مداخله رئیس جمهوری نیست. در نظر این افراد، تفسیر شورای نگهبان از این قانون، موید نظر آنان است.

در این زمینه سخنگوی جدید شورای نگهبان می‌گوید: تفاسیری درباره اصل ۱۱۳ درباره وظیفه رئیس جمهور در نظارت بر اجرای قانون اساسی وجود دارد و فعلاً ضرورتی نسبت به تفسیر جدید از این اصل احساس نشده است.

نجات‌الله ابراهیمیان در نخستین نشست خبری خود به عنوان سخنگوی شورای نگهبان گفت: آخرین تفسیری که در این اصل آمده مربوط به ۹۱/۳/۱۷ است، منتها اگر مجریان قانون، مجلس یا دولت به این نتیجه رسیدند که زوایای پنهانی در اجرای این اصل وجود دارد، یک راه این است که متنی را در قالب طرح یا لایحه تهیه کنند و در آن پیچیدگی‌های اصل ۱۱۳ را عنوان کنند. وی افزود: حدود اختیارات رئیس‌جمهور در مورد اجرای قانون اساسی در تفاسیر به عمل آمده در این اصل مشخص شده، ولی اگر احساس شود هنوز در رابطه با آن پیچیدگی وجود دارد، برخی مقامات حق درخواست تفسیر این اصل را دارند.

از سوی دیگر حجت‌الاسلام والمسلمین منتظری در جلسه هیئت عمومی دیوان، به موضوع حدود مسئولیت رئیس‌جمهور در قانون اساسی پرداخت و گفت: در اصل ۱۱۳ و به موجب اصلاحیه سال ۱۳۶۸ آمده: «پس از مقام رهبری، رئیس‌جمهور عالی‌ترین مقام رسمی کشور است و مسئولیت اجرای قانون اساسی و ریاست قوه مجریه را جز در اموری که مستقیماً به رهبری مربوط می‌شود، بر عهده دارد».

وی افزود: اینکه اجرای این اصل چگونه باشد، همواره در دولت‌های گذشته نیز مورد بحث و اختلاف نظر بوده و برداشت‌های متفاوتی از این اصل می‌شود، به نحوی که برخی رئیس‌جمهور را مسئول «اجرا شدن» قانون اساسی می‌دانند و نه «اجرا کردن» آن. ضمن اینکه برخی نیز معتقدند با توجه به اصل تفکیک قوا، رئیس‌جمهور تنها مسئول اجرای اصولی است که بر عهده قوه مجریه نهاده شده است.

رئیس دیوان عدالت اداری با اشاره به حذف

عبارت «تنظیم روابط قوای سه‌گانه» از مسئولیت‌های اجرایی رئیس‌جمهور در اصل ۱۱۳ قانون اساسی پس از اصلاح، تصریح کرد: در این عبارت شائبه دخالت بوده که حذف شده است. بنابراین آنان که مدعی هستند، رئیس‌جمهور می‌تواند در همه مسائل ورود یابد، باید به این مسئله توجه کنند.

وی تأکید کرد: با توجه به اینکه این موضوع همواره از سوی دولت‌های مختلف مطرح شده و بیم آن می‌رود که به موضع اختلافی غیرقابل قبولی منتهی شود، پسندیده است که دولت و مجلس با همکاری هم حدود اختیارات رئیس‌جمهور را در اصل ۱۱۳ قانون اساسی تعیین کنند.

محمد باقر نوبخت، سخنگوی دولت نیز در حاشیه سومین نشست استانداریان سراسر کشور در جمع خبرنگاران در پاسخ به این سؤال که رئیس‌جمهور بیان کردند مسئولیت اجرای قانون اساسی با ایشان است، برنامه هیئت دولت برای این مسئله چیست؟ گفت: رئیس‌جمهور طبق اصل ۱۱۳ قانون اساسی هم مسئولیت مدیریت قوه مجریه و هم مسئولیت اجرای قانون اساسی را بر عهده دارد. بر اساس اصل ۱۱۳ قانون اساسی رئیس‌جمهور اختیار دارد درباره اجرای کامل قانون اساسی اقدام کند.

معاون برنامه‌ریزی و نظارت راهبردی رئیس‌جمهور با بیان اینکه هم‌اینک هر مشکلی که در کشور وجود دارد نه به خاطر نقص قانون اساسی، بلکه به دلیل عدم اجرای کامل قانون اساسی است، یادآور شد: اگر مطالباتی از سوی مردم وجود دارد و رضایت آنها حاصل نشده به خاطر این است که قانون اساسی را کامل اجرا نکرده‌ایم.

### دیدگاه‌های موافق و مخالف

با گرم شدن بحث در این بین سرمقاله‌نویس روزنامه دولت طی یادداشتی راهی برای حل این مشکل پیشنهاد داد و نوشت: مطابق قانون اساسی، اجرای قانون اساسی از جمله مسئولیت‌های رئیس‌جمهوری است. در عین حال اصل تفکیک قوا نیز در کشور جاری است و همه قوا و دستگاه‌های حکومتی در چارچوب قانون، این مسئولیت را بر دوش دارند و همین امر منجر به بروز اختلافاتی درباره نحوه اجرای قانون اساسی و میزان مسئولیت رئیس‌جمهور در این زمینه شده است.

وی در ادامه با طرح این پرسش که با کدام تفسیر از قانون اساسی می‌توان مسئولیت اجرای قانون اساسی را با اصل تفکیک قوا جمع کرد؟ نوشت: در این زمینه برخی بر این باورند که باید اجرای قانون اساسی را جز در حیطه‌ای که مستقیماً به رهبری مربوط است، به رئیس‌جمهوری واگذار کنیم و رئیس‌جمهوری را در اجرای قانون اساسی در قوای دیگر هم مسئول بدانیم و برخی دیگر، تفکیک قوا را محور تلقی می‌کنند و بر این نظرند که عملاً رئیس‌جمهوری، مسئولیتی در زمینه اجرای قانون اساسی ندارد، مگر آنچه به قوه مجریه و دولت مربوط است. اما به نظر می‌رسد برداشت سومی هست که می‌تواند رافع مشکل باشد و جمع بین این دو بعد قانون اساسی را ممکن سازد.

علی شکوهی در ادامه یادداشت خود در روزنامه ایران آورده است: برای رسیدن به تفسیر مناسب،

باید میان «اجرا کردن» قانون اساسی و «اجرا شدن» آن تمایز قائل شد و تأکید کرد که رئیس‌جمهوری مسئول «اجرا کردن» همه قانون اساسی نیست و نهادهای و قوای دیگر هم در این زمینه مسئولیت دارند اما قطعاً مسئول «اجرا شدن» قانون اساسی، شخص رئیس‌جمهوری است. این تفسیر از قانون، نه مسئولیت رئیس‌جمهوری را زایل می‌کند و نه به مداخله رئیس‌جمهوری در وظایف و مسئولیت‌های قوای دیگر می‌انجامد. این تفسیر همان نگرشی است که در هنگام تدوین و تصویب «قانون تعیین حدود وظایف و اختیارات و مسئولیت‌های ریاست‌جمهوری اسلامی ایران» در سال ۶۵ مقبول شورای نگهبان و مجلس و دولت بود و بر این اساس، برای رئیس‌جمهوری حق سؤال و تحقیق و تذکر و اخطار و گزارش به مردم و مجلس در زمینه اجرای قانون اساسی قائل بودند.

وی در پایان نتیجه گرفت: مطابق قانون مصوب سال ۱۳۶۵ مجلس شورای اسلامی، رئیس‌جمهوری مسئول «اجرا شدن» قانون اساسی است ولو آن که مسئول «اجرا کردن» تمام آن نباشد. این توضیح را نیز باید بیفزاییم که برخی از افراد قانون مذکور را در شرایط کنونی منسوخ فرض کرده‌اند زیرا با تغییر قانون اساسی، تصور می‌کنند که قانون اختیارات و مسئولیت‌های رئیس‌جمهوری کلاً بلاموضوع شده است، درحالی‌که چنین نیست و صرفاً آن بخش از این قانون را می‌توان منسوخ‌شده تلقی کرد که به مسئولیت «همه‌جانبی سه قوه» مربوط است. در واقع در سال ۶۸ با اصلاح قانون اساسی، مسئولیت همه‌جانبی میان قوا به رهبری واگذار شد و طبعاً قوانین مرتبط با این مسئولیت رئیس‌جمهوری، اکنون منسوخ شده‌اند اما مسئولیت اجرای قانون اساسی، پس از اصلاح قانون اساسی هم بر عهده رئیس‌جمهوری است و قوانین مرتبط با این مسئولیت را همچنان باید معتبر تلقی کرد.

مخالفان اما این سخنان روحانی را به گونه‌ای تهدیدآمیز می‌دانند و معتقدند او می‌گوید از این پس به نهادهایی که قانون اساسی را اجرا نکنند، تذکر می‌دهد. قاعده‌تأ منظور روحانی نهادهایی است که خارج از حوزه حاکمیت دولت قرار دارند، هرچند به این نهادها اشاره نکرده است.

آنها می‌گویند، این سخنان روحانی مواضع سیدمحمد خاتمی و محمود احمدی‌نژاد را در دو سال آخر ریاست‌جمهوری‌اش در ذهن زنده می‌کند؛ جایی که خاتمی لوایح دوقلوهی افزایش اختیارات رئیس‌جمهور را ارائه کرد و محمود احمدی‌نژاد معاونت اجرای قانون اساسی را در نهاد ریاست‌جمهوری تشکیل داد تا بر حسن اجرای قانون اساسی نظارت داشته باشد. اما روحانی خیلی زودتر از دو رئیس‌جمهور پیشین وارد جدال بر سر مسئولیت دولت در اجرای قانون اساسی شده است.

روزنامه کیهان نیز در سرمقاله خود به قلم قدرت‌الله رحمانی، استاد حقوق دانشگاه علامه طباطبائی به تفسیر سخنان روحانی و حدود اختیارات دولت در اجرای قانون اساسی پرداخت و نوشت: «البته که قانون اساسی کشور باید اجرا شود و مسئول اجرای هر بخشی از قانون اساسی هم در خود قانون اساسی



## تغییرات در قوه قضاییه و انتظارات بر زمین مانده

به عنوان رییس قوه قضاییه انتخاب شد، در این مدت اقدامات مختلفی در جهت بهبود عملکرد آن قوه انجام داد. اگر بخواهیم اقدامات صادق آملی لاریجانی را در چند محور اصلی دسته‌بندی کنیم، شامل موارد زیر می‌شود: حوزه فناوری اطلاعات، حوزه ثبت اسناد و املاک، ایجاد معاونت‌های جدید، برخورد با مفاسد اجتماعی و اقتصادی، جذب قضات و افزایش نظارت‌ها.

یکی از کارهای اصلی و مهم که در دوران آملی لاریجانی انجام شد، استفاده از فناوری‌های نوین در زمینه رسیدگی به پرونده‌های قضایی است، به گونه‌ای که در تهران تمامی دادخواست‌ها به صورت الکترونیکی به قوه قضاییه واصل می‌شود و در باقی نقاط کشور رفته‌رفته این سیستم در حال اجراست. همچنین ثبت و صدور اسناد به صورت الکترونیکی و آنی انجام می‌شود که این موضوع از جعل اسناد جلوگیری می‌کند و دقت در صدور سند را بالا می‌برد.

از دیگر اقدامات آیت‌الله آملی لاریجانی ایجاد معاونت راهبردی با هدف برنامه‌ریزی مطالعات و نظارت بر میزان اجرا و پیشرفت برنامه‌های تدوین شده و همچنین ایجاد معاونت اجتماعی و پیشگیری از

بیست‌وسوم مرداد ۹۳ رهبر معظم انقلاب طی پیامی، ریاست آیت‌الله آملی لاریجانی بر قوه قضاییه را برای یک دوره پنج‌ساله دیگر تمدید کردند. در حکم مقام معظم رهبری خطاب به آملی لاریجانی آمده است: «بهره‌مندی از زیرساخت‌های فراهم‌شده در دهه‌های گذشته، استفاده از تجارب دوره نخست مسئولیت، تعامل و همکاری قوای سه‌گانه، اهتمام به تحقق سیاست‌های کلی و رویکردهای اعلام‌شده نظام در امور قضایی بویژه در ایجاد سازوکار مناسب برای دسترسی آسان همگان به عدالت، کوتاه کردن مسیر دادرسی، اصلاح قوانین و تهیه لوایح مورد نیاز قوه، تأمین سلامت ارکان قوه با اعمال نظارت مناسب، مبارزه اساسی با فساد و از همه مهم‌تر ایجاد امنیت اجتماعی و پیشگیری از وقوع جرم با معاضدت دستگاه‌های مسئول، در پرتو اغتنام از فرصت‌های پرشتاب، خواهد توانست توقع شکوفایی و جهش در قوه قضاییه و تحقق اصول مربوط در قانون اساسی را برآورده سازد و تحقق قضای اسلامی و اجرای عدالت به معنای واقعی و جلب رضایت پروردگار متعال را به عمل نزدیک کند، باذن الله تعالی».

آملی لاریجانی که پنج سال پیش در همین ایام

معلوم شده است. سه قوه مجریه و قضاییه و مقننه به اضافه سایر نهادها و مقامات رسمی نظیر نیروهای مسلح و رسانه ملی و شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت و... هر کدام مسئول اجرای فصول و اصولی از قانون اساسی هستند. همه قوا و نهادهای لشکری و کشوری از جمله خود آقای رئیس‌جمهور تحت نظارت عالی رهبری قرار دارند.»

بر اساس نوشته روزنامه کیهان با وجود شورای نگهبان و قوه قضاییه - که شئون سیاسی و قضایی صیانت از قانون اساسی را عهده‌دار هستند - هیچ مقام یا نهاد دیگری نمی‌تواند در اجرا یا نظارت بر اجرای قانون اساسی، صلاحیت ویژه‌ای برای خود قائل شود. در مقابل بهمن کشاورز، حقوقدان نیز در این زمینه می‌نویسد:

۱- علاوه بر اصل ۱۱۳ قانون اساسی که مسئولیت اجرای قانون اساسی را بر عهده رئیس‌جمهور گذاشته، در اصل ۱۲۱ این قانون نیز رئیس‌جمهور سوگند یاد می‌کند که «... پاسدار... قانون اساسی کشور...» باشد و «... از آزادی و حرمت اشخاص و حقوقی که قانون اساسی برای ملت شناخته است حمایت...» کند. به این ترتیب، به نظر می‌رسد در مورد مسئولیت اجرای قانون اساسی نوعی تداخل و تعارض بین قوای سه‌گانه وجود داشته باشد. به‌ویژه با توجه به اینکه اختیار تنظیم روابط قوای سه‌گانه که به موجب اصل ۱۱۳ سابق جزو اختیارات رئیس‌جمهور بود در اصلاح سال ۱۳۶۸ از اصل ۱۱۳ حذف شد و داخل در اختیارات رهبری قرار گرفت.

۲- یکی از حقوقدانان معاصر آقای دکتر شریعت باقری، رئیس دانشگاه علوم قضایی قوه قضاییه به این سؤال پاسخی داده که درخور توجه است. ایشان عقیده دارند منظور از مسئولیت اجرای قانون اساسی «مسئولیت اجرا شدن» این قانون است نه «مسئولیت اجرا کردن آن». یعنی رئیس‌جمهور می‌تواند و باید «اجرا شدن» قانون اساسی را نه تنها در قوه مجریه، بلکه در دو قوه دیگر نیز تحت نظر داشته باشد و به اصطلاح آن را رصد کند و در صورت مشاهده موردی از اجرا نشدن - اعم از اینکه از آغاز اجرا نشده یا اجرای آن در مقطعی از زمان معطل مانده باشد - به وظایف خود عمل و اختیاراتی را که دارد اعمال کند. شاید بهانه رئیس‌جمهور برای اجرای این مسئولیت به نوعی رفتارهای یک‌طرفه سازمان صدا و سیما باشد اما ظاهراً روحانی برنامه جدی‌تری برای اجرای قانون اساسی دارد؛ برنامه‌ای که مشخص نیست همچون دو رئیس‌جمهور سابق کشور به تشکیل یک هیئت برای نظارت بر قانون اساسی خلاصه می‌شود یا آنکه روحانی حقوقدان در این مورد هم نوآوری خواهد داشت؟ رئیس‌جمهور همان‌طور که بارها اعلام کرده «حقوقدان» است و بدون شک این بار رئیس‌جمهور حقوقدان تصمیم جدی و نهایی را در مورد قانون اساسی که از نگاه او مدت‌هاست مغفول مانده، می‌گیرد. هنوز مشخص نیست روحانی در فکر افزایش اختیاراتش است یا تنها به ایجاد هیئتی مانند هیئت نظارت بر اجرای قانون اساسی بسنده می‌کند؟ یا اینکه ماجرا به اصطلاح میان قوه مجریه و دیگر نهادها کشیده می‌شود و سرنوشتی مانند گذشته پیدا می‌کند؟



وقوع جرم به منظور کاهش جرایم در سطح کشور است.

ریاست قوه قضاییه با در نظر گرفتن کمبود کادر قضایی که نتیجه آن اطاله دادرسی است، سیاست جذب قضات را هم در دستور کار قرار داد و در این پنج سال نزدیک به ۲۵۰۰ قاضی به دستگاه قضایی جذب شدند. در کنار موضوع جذب قضات، مسئله دیگری که در دستور کار قرار گرفت، نظارت بر قضات و روند قضایی در کشور بود و بخش نظارتی در دیوان عالی کشور برای نظارت بر محاکم و معاونت نظارت در دادستانی برای نظارت بر دادسراها فعال شد. در کنار آن، دادرسی انتظامی قضات و دفتر بازرسی ویژه قوه قضاییه نیز وجود دارد.

در این دوره با پرونده‌های مهم و چالش برانگیزی در قوه قضاییه روبه‌رو بوده‌ایم؛ از مجرای اختلاس ۳ هزار میلیاردی تا پرونده بیمه ایران و نزدیکان رئیس‌جمهور قبل تا قاچاقچیان مواد مخدر و متجاوزان و سارقان مسلح. تلاش قوه قضاییه در این مدت این بود که بدون در نظر گرفتن مسائل حاشیه‌ای، به سراغ این پرونده‌ها برود تا نتایج قابل‌قبولی حاصل شود و از همه مهم‌تر به عدالت نیز نزدیک‌تر باشد.

اما در کنار اقدامات انجام‌شده در قوه قضاییه در این مدت، هنوز مسائل زیادی وجود دارد که باید در دستور کار قرار گیرد تا روند دستگاه قضایی بهتر به پیش برود. یکی از مسائل اصلی اطاله دادرسی است. طبق آمار ارائه‌شده روند رسیدگی به پرونده‌های قضایی در کمترین زمان ممکن تقریباً سه ماه است که این موضوع مشکلات عدیده‌ای را پدید آورده است.

از دیگر مطالبات افکار عمومی که قوه قضاییه باید به آن توجه جدی داشته باشد، برخورد با پرونده‌های کلان مفاسد اقتصادی است؛ پرونده‌هایی که احتمال حضور اشخاص سیاسی یا وابسته به جریان‌های سیاسی در آنها وجود دارد و نباید این شبهه مطرح شود که اولویت اصلی قوه قضاییه در این موضوع عدالت نیست و با تبعیض در جامعه مقابله نمی‌کند. این امر بخصوص درباره برخی از وابستگان به رئیس قوه قضاییه هم به صورت جدی مطرح است و انتظار از آملی لاریجانی برای دفع این شبهات بجاست.



**یکی از اصول معطل مانده قانون اساسی، اصل ۱۶۸ در زمینه رسیدگی به جرایم سیاسی است. مطابق قانون برنامه پنجساله چهارم، تهیه قانون جرم سیاسی بر دوش قوه قضاییه قرار دارد. طبعاً مطابق قانون اساسی، به جرایم متهمان سیاسی باید در محاکم دادگستری و به صورت علنی و با حضور هیئت منصفه رسیدگی شود و این امر، ضمن حفظ حقوق اقلیت منتقد یا مخالف، بخشی از اتهامات محافل مخالف را دفع می‌کند.**

موضوع مهم دیگر افزایش جرایم و به تبع آن پرونده‌های قضایی است. طبق آمار مختلف نزدیک به ۱۵ میلیون پرونده قضایی در کشور وجود دارد که این آمار نگرانی‌های زیادی را ایجاد کرده و وظیفه قوه قضاییه و معاونت پیشگیری از جرم آن را دشوارتر می‌کند.

خلوت کردن زندان‌ها و ندامتگاه‌ها از مجرمان مهریه و تصادف از دیگر مسائلی است که با توجه به اقدامات لاریجانی همچنان نیاز به رسیدگی به این موضوع احساس می‌شود زیرا برخی محاکم قضایی همچنان طبق رویه سابق، مثلاً به «حبس الی یوم‌الادا» پایبندند.

یکی دیگر از انتظارات از قوه قضاییه، تلاش برای اجرای اصول معطل مانده قانون اساسی در فصل حقوق ملت است. در حالی که جمهوری اسلامی از سوی کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل و نماینده آن یعنی احمد شهید دائماً به نقض حقوق بشر متهم می‌شود، بجاست که مسئولان قوه قضاییه تنها به برخورد سلبی و انتقادی از عملکرد این کمیسیون بسنده نکنند و خود با اجرای تمامی اصول قانون اساسی، پیش‌تاز رعایت حقوق بشر باشند و مخالفان داخلی و خارجی را در این زمینه خلع سلاح کنند.

یکی از اصول معطل مانده قانون اساسی، اصل ۱۶۸ در زمینه رسیدگی به جرایم سیاسی است. مطابق قانون برنامه پنجساله چهارم، تهیه قانون جرم سیاسی بر دوش قوه قضاییه قرار دارد. طبعاً مطابق قانون اساسی، به جرایم متهمان سیاسی باید در محاکم دادگستری و به صورت علنی و با حضور هیئت منصفه رسیدگی شود و این امر، ضمن حفظ حقوق اقلیت منتقد یا مخالف، بخشی از اتهامات محافل مخالف را دفع می‌کند.

دوره جدید ریاست لاریجانی با ایجاد تغییراتی در قوه قضاییه نیز همراه شد. یک هفته بعد از تمدید حکم توسط مقام معظم رهبری، انتصابات جدیدی در این قوه صورت گرفت. رئیس قوه قضاییه در حکمی حجت‌الاسلام والمسلمین حسین کریمی، معاون قضایی دیوان عالی کشور را به سمت رئیس دیوان عالی کشور منصوب کرد. آیت‌الله آملی لاریجانی همچنین در احکام دیگری حجت‌الاسلام والمسلمین غلامحسین محسنی اژه‌ای را به سمت معاون اول قوه قضاییه و حجت‌الاسلام والمسلمین سید ابراهیم رئیسی را نیز به سمت دادستان کل کشور منصوب کرد. در دوره پیش، اژه‌ای مسئولیت دادستانی کل کشور و رئیسی مسئولیت معاون اولی این قوه را بر عهده داشتند. وی همچنین حجت‌الاسلام والمسلمین علیرضا امینی، معاون آموزش و تحقیقات قوه قضاییه را به‌عنوان معاون منابع انسانی این قوه منصوب کرد. از این انتصابات می‌توان فهمید تغییرات در سطح مدیران این قوه، اساسی نبوده و لاریجانی از منصوبین قبلی خود رضایت داشته و تنها به تغییر جایگاه آنها رضایت داده است.

باید دید در دوره پنج سال دوم چه تغییراتی در قوه قضاییه ایجاد می‌شود و چه نتایجی به بار خواهد آمد و تا چه حد به نیازها و مطالبات جامعه پاسخ داده خواهد شد.

# «ندا»

## ظهور نسل دوم اصلاح‌طلبان

اوایل امسال بود که سعید نورمحمدی، عضو شورای مشاوران سیدمحمد خاتمی در مصاحبه‌ای انتخابات مجلس دهم را «انتخابات نسل دوم اصلاح‌طلبان» خواند. آن روزها اما هنوز خبری از تشکیلات جدید در جناح اصلاحات نبود و گمان می‌رفت گفته‌های نورمحمدی بخشی از برنامه مجموعه اصلاح‌طلبان برای انتخابات آینده است. شاید به‌همین دلیل بود که این گفته‌ها، واکنش‌های چندانی را برنیزانگيخت و یا لاقل واکنش منفی چندانی در پی نداشت.

در گرماگرم مرداد امسال اما اوضاع متفاوت شد چرا که حالا در محافل سیاسی و به‌مرور در رسانه‌ها، اخباری از اعلام موجودیت تشکیلاتی جدید در میان اصلاح‌طلبان به‌گوش می‌رسید. گروهی از جوانان اصلاح‌طلب که اکثر سابقه فعالیت در احزاب شناخته‌شده جبهه اصلاحات را در کارنامه خود داشتند، این‌بار با محوریت صادق خرازی به میدان آمدند تا مشخص شود گفته‌های نورمحمدی پیرامون انتخابات مجلس آینده بر اساس طرح و برنامه‌ای مشخص بوده است.

از این مقطع واکنش‌ها نسبت به این گروه جدید که خود را نسل دوم اصلاحات و به‌اختصار «ندا» می‌نامید، در رسانه‌ها شدت گرفت. منتقدان ندا ابتدا محوریت صادق خرازی را در این تشکیلات چندان با جریان کلی اصلاحات همسو نمی‌دانستند زیرا معتقد بودند هرچند خرازی در مقاطعی به اصلاح‌طلبان نزدیک بوده، هیچ‌گاه در این جناح نقش کلیدی بر عهده نداشته است که حالا بتواند در این جایگاه قرار گیرد. گروهی دیگر حتی از این فراتر رفته و با یادآوری طعنه‌وار حضور خرازی در جمع حامیان قالیباف، او را خارج از اردوگاه اصلاح‌طلبی قلمداد کردند؛ حضوری که البته به‌سرعت از سوی وی تکذیب شد.

با اعلام مواضع اعضای هیئت مرکزی ندا، انتقادهای شکل تازه‌ای به‌خود گرفت. برخی اعضای هسته مرکزی ندا در اظهار نظرهای خود، کم کردن فاصله میان اصلاح‌طلبان و ارکان نظام از جمله رهبری را از اصلی‌ترین اهداف این تشکل نوپا می‌خواندند؛



موافقان و هم منتقدان نظر خود را اعلام کرده‌اند و دیگر ضرورتی برای ادامه بحث نمی‌بینند. اما در حاشیه مجلس ختم خواهر دکتر محمدعلی نجفی، صادق خرازی به خبرنگاران گفت که به‌زودی اخبار خوبی از ندا خواهد رسید. اما نکته مهم‌تر در سخنان خرازی که تا حدودی تصویر ذهنی به‌دست آمده از ندا را به‌هم ریخت، این بیان بود: «ندا هم به نسل اول و هم نسل دوم اصلاحات متعلق است و اصلاً مگر می‌شود این دو نسل را از هم جدا کرد؟». البته مشخص نیست آیا از ابتدا نیز قرار بر همراهی هر دو نسل بوده یا فشار انتقادات، خرازی را وادار به اتخاذ چنین موضعی کرده است؟

ورای تمام این نقدها و یا همراهی‌ها، می‌توان گفت هنوز برای پیش‌بینی آینده سیاسی این تشکل زود است زیرا تاکنون بیشتر صحبت‌ها در مورد مسائلی بوده که به‌تنهایی نمی‌تواند معیار مناسبی برای سنجش میزان قدرت و نفوذ یک تشکل سیاسی باشد. در شرایط فعلی، تنها گذر زمان نشان می‌دهد آیا ندا به تقویت جریان اصلاحات و تحقق شعارهای آن خواهد انجامید یا به نقیض خود بدل خواهد شد؟ تاریخ احزاب سیاسی ایران به‌روشنی نشان داده که انشعاب جمعی از اعضای یک حزب در قالب تشکلی جدید به هر انگیزه و با هر هدفی، در نهایت، همفکران و دوستان دیروز را در مقابل هم قرار داده است. شاید آگاهی از همین روال تاریخی، اصلاح‌طلبان منتقد ندا را نگران کرده است چرا که رویارویی این تشکل با اصلاح‌طلبان می‌تواند بهترین فرصت را در اختیار مخالفان اصلاحات قرار دهد؛ اتفاقی که اولین نشانه‌هایش را می‌توان در استقبال گسترده رسانه‌های مخالف اصلاحات از تشکلی ندا به‌عینه دید.

حال باید منتظر بود و دید آیا ندا نیز تجربه تاریخی انشعابات را تکرار می‌کند، یا به برهان خُلف آن بدل خواهد شد.

با تکذیب هرگونه ارتباط تشکیلاتی با این مجموعه، بروز چنین سوءتفاهمی را نتیجه طرح مبحث «نواصلاح‌طلبی» از سوی خود دانست.

اما بی‌شک مهم‌ترین اظهار نظر در این ارتباط را باید گفته‌های سیدمحمد خاتمی بدانیم. موقعیت ویژه خاتمی در جناح اصلاح‌طلب از یک سو و حضور چهره‌های نزدیک به خاتمی، از جمله جوان‌ترین عضو گروه مشاوران وی در جمع نمایان از سوی دیگر، بسیاری را در انتظار شنیدن نظرات وی گذاشته بود. خاتمی ضمن تأکید بر دفاع تفکر اصلاح‌طلبی از تکثرگرایی، به شکل‌گیری ندا نیز از همین منظر نگریست اما آنچه باعث شد خیلی از ناظران خاتمی را نیز با منتقدان ندا هم‌نظر بدانند این گفته او بود: «این‌طور تلقی نشود که اصلاح‌طلبی بد بوده و حالا قرار است اصلاح‌طلبی، خوب شود اما متأسفانه این سائبه ایجاد شده است».

رفته‌رفته و با نزدیک‌تر شدن پایان تابستان، بحث‌ها درباره ندا کمرنگ و سرد شد؛ گویی هم



**برخی اعضای هسته مرکزی ندا در اظهار نظرهای خود، کم کردن فاصله میان اصلاح‌طلبان و ارکان نظام از جمله رهبری را از اصلی‌ترین اهداف این تشکل نوپا می‌خواندند؛ هدفی که با اعلامش، چرایی محوریت صادق خرازی نیز تا حدود زیادی مشخص شد زیرا وی علی‌رغم ارتباط با اصلاح‌طلبان و در رأس آنها سیدمحمد خاتمی، در تمام این سال‌ها ارتباط حسنه خود را با رهبری نیز حفظ کرده است.**

هدفی که با اعلامش، چرایی محوریت صادق خرازی نیز تا حدود زیادی مشخص شد زیرا وی علی‌رغم ارتباط با اصلاح‌طلبان و در رأس آنها سیدمحمد خاتمی، در تمام این سال‌ها ارتباط حسنه خود را با رهبری نیز حفظ کرده است. به احتمال قریب به یقین، همین ارتباط حسنه بود که پس از چند سال غیبت اصلاح‌طلبان در دیدارهای عمومی رهبری، پای اعضای هسته مرکزی «ندا» را به دیدار عید فطر رهبری با کارگزاران نظام باز کرد.

پس از این دیدار چهره‌های اصلی ندا با اشتباه خواندن فاصله ایجادشده میان اصلاحات و رهبری، گفت‌وگو و مذاکره با ارکان نظام و نهادهای مختلف دارای نفوذ را به‌عنوان روش تشکیلات خود برای از میان برداشتن این فاصله اعلام کردند.

انتقاد از اصلاح‌طلبان و راهکار مورد نظر ندا، انتقاد گروهی دیگر از فعالان اصلاح‌طلب را نیز برانگیخت. این گروه از منتقدان با اشاره به گفته‌های نمایان درباره مذاکره با ارکان قدرت، به این نکته می‌پرداختند که اعضای این تشکیلات می‌توانستند همین روش را درون جبهه اصلاحات و در ارتباط با سران احزاب اصلاح‌طلب در پیش گیرند. دلیل منتقدان نیز استقبال پررنگ مخالفان اصلاحات از انشعاب صورت گرفته در میان اصلاح‌طلبان و نگرانی از سوءاستفاده رقبا از این تشکیلات بود. علی‌رغم اینها، بودند اصلاح‌طلبانی که تعارضی میان تشکیل ندا و اصلاح‌طلبان نمی‌دیدند. برای مثال مرتضی حاجی از چهره‌های شناخته‌شده اصلاح‌طلب، ورود ندا به صحنه رقابت‌های سیاسی را به فال نیک گرفت.

علاوه بر حاجی، محمدرضا تاجیک که بسیاری او را یکی از تئوریسین‌های اصلاحات می‌دانند، با اعلام اینکه هر حرکت نوپی را مثبت ارزیابی می‌کند، از شکل‌گیری ندا استقبال کرد. هرچند برخی رسانه‌ها در ابتدا تاجیک را مغز متفکر ندا خواندند، خود وی

# محاكمه کسی که روزی خط قرمز بود!



این روزها دیگر نه معاون اولی احمدی‌نژاد به کارش می‌آید و نه استانداری کردستان و نه ریاست دیوان محاسبات. دیگر از حاشیه امن احمدی‌نژاد و خط قرمز نامیدن کابینه هم خبری نیست. این روزها تنها چیزی که به گوش می‌رسد جملاتی است که در آنها کلماتی مانند حبس، جزای نقدی و... وجود دارد.

دهم شهریور ۹۳ بود که محسنی‌اژه‌ای، سخنگوی قوه قضاییه در یک نشست خبری در مورد «م. ر.» یعنی همان محمدرضا رحیمی توضیحاتی را ارائه کرد و گفت: «حکم معاون اول رئیس‌جمهوری سابق صادر شده اما از بیان جزئیات آن معذور هستیم. تا زمانی که حکم قطعی نشده نمی‌توانیم در مورد جزئیات آن صحبت کنیم اما حبس و جزای نقدی شامل حکم وی می‌شود».

رحیمی که روزی رئیس ستاد مبارزه با مفاسد اقتصادی بود و طبق گفته سخنگوی قوه قضاییه باید به‌زودی محکومیت خود را بگذراند، در نامه‌ای سرگشاده خطاب به رئیس قوه قضاییه از اینکه هنوز حکمی به او ابلاغ نشده، ولی موضوع رسانه‌ای شده است، انتقاد کرد. رحیمی در این نامه گفت درخواست علنی بودن دادگاه‌هایش را داشته ولی به این موضوع رسیدگی نشده است. او خود را از اتهامات وارده مبرا دانست و آنها را عاری از حقیقت اعلام کرد و مدعی شد اتهامات وارده هیچ ارتباطی به دوران مسئولیت‌های مختلفش در دولت‌های نهم و دهم و حتی ریاست دیوان محاسبات ندارد و این موضوع به مسئولیت چندین ساله‌اش خارج از سمت‌های دولتی و در برگزاری انتخابات شوراها، مجلس شورای اسلامی و ریاست‌جمهوری بازمی‌گردد. او در بخش آخر نامه‌اش به آملی لاریجانی اعلام می‌کند: «فردی که بخشی از کمک مردمی جهت برگزاری انتخابات مجلس هشتم را تقبل نمود و بنده به‌واسطه آن متهم و محاکمه شدم، توسط تنی چند از مسئولان وقت

دستگاه قضا و برخی نمایندگان محترم مجلس به اینجانب معرفی گردید... قابل توجه آنکه کمک مورد اشاره، هیچ‌گونه ارتباطی با بحث اختلاس در شرکت بیمه ایران که در سال ۸۲ و به بعد صورت پذیرفته نداشته است... مضافاً آنکه مبالغ مذکور برای کمک به تبلیغات داوطلبان نمایندگی در مجلس هشتم بوده که فهرست اسامی آنها به همراه شماره چک و مبالغ دریافتی، موجود و نسخه‌ای از آن به دادگاه محترم تسلیم شده است».

در اسفند سال ۸۸ آیت‌الله صادق لاریجانی در اظهار نظری مهم از فساد مالی گسترده در یکی از شرکت‌های دولتی خبر داد اما این الیاس نادران، نماینده مردم تهران در مجلس شورای اسلامی بود که در فروردین ۸۹ افشاجاری کرد و نام محمدرضا رحیمی را در پرونده موسوم به اختلاس از بیمه ایران در دوران ریاست دیوان محاسبات بر سر زبان‌ها انداخت. نادران در اظهار نظری گفت: «آقای رحیمی رئیس حلقه فساد در خیابان فاطمی است که نسبت به جمع‌آوری منابع از محل منابع فاسد و توزیع آن تصمیم‌گیری می‌کرده و اکنون تقریباً همه اعضای این شبکه فاسد اقتصادی در خیابان فاطمی دستگیر شده‌اند الا معاون اول فعلی رئیس‌جمهور». نادران از اشخاص دیگری مثل جابر ابدالی، الیاس محمودی و مسعودی که از اشخاص مطرح دیگر این پرونده هستند، نام برد. در همان روزها احمد توکلی، دیگر نماینده مجلس نیز در اظهار نظری از کسانی که جلوی رسیدگی به این پرونده را می‌گیرند، انتقاد کرد. در آن زمان محمدرضا رحیمی هم ساکت نبود و از الیاس نادران به اتهام نشر اکاذیب و افترا شکایت کرد، البته شکایتی که نتیجه‌ای جز تبرئه نادران نداشت.

در آن روزها مصطفی پورمحمدی، رئیس وقت سازمان بازرسی کل کشور از پیچیدگی و گستردگی این پرونده خبر داد تا این حد که بعضی از دستگیرشدگان حتی یکدیگر را نمی‌شناسند. اواخر

سال ۸۹ نخستین جلسه دادگاه این پرونده تشکیل شد و در سال ۹۰ جلسات دادگاه به‌طور پیاپی ادامه داشت. در ابتدا این پرونده ۵۴ متهم داشت و پس از ایراد نقض و بازگشت به دادسرا و تکمیل تحقیقات برای ۲۴ متهم دیگر نیز در این پرونده کیفرخواست صادر شد که اکنون در مجموع ۷۸ متهم دارد. اتهامات اصلی آنها مشارکت در اختلاس، معاونت در اختلاس توأم با تشکیل شبکه چندنفره به‌واسطه همکاری با کارمندان بیمه، وصول وجه چک‌های ناشی از اختلاس شرکت بیمه و تحصیل مال نامشروع از محل وجوه این چک‌ها بود. شکل اختلاس هم به این صورت بود که چند تن از مدیران بیمه ایران، شعبه‌های کرج و فاطمی تهران، با به‌کاربردن ترفندهای گوناگون مانند صدور دو چک بابت خسارت و دیه در یک پرونده، یکی برای زیان‌دیده و دیگری برای خود، اقدام به تشکیل پرونده‌های خسارت واهی و صدور چک‌هایی به نام بستگان و آشنایان خود به‌عنوان زیان‌دیده کرده‌اند و حق بیمه برخی بیمه‌گذاران را نیز واریز نکرده و درعین‌حال به برداشت وجوه از حساب شرکت بیمه ایران اقدام کرده‌اند.

نکته جالب توجه آن بود که در ابتدا هیچ نامی از محمدرضا رحیمی در این پرونده وجود نداشت. اما آنچه این پرونده را به تیترو اول رسانه‌ها بازگرداند، طرح نام محمدرضا رحیمی توسط یکی از متهمان در دادگاه بود. این متهم که به جعبه سیاه این پرونده معروف شد، ادعاهایی مبنی بر آشنایی «ج. الف» با «م. ر.» مطرح کرد و با واکنش‌های مختلفی روبه‌رو شد. در جریان سومین جلسه دادگاه، وکیل متهم ردیف اول اعلام کرد، موکلش یک‌ونیم میلیارد تومان به حساب شخصی «م. ر.» ریخته است. این متهم در جریان دفاعیات خود جزئیاتی از پرداخت‌های میلیاردی به برخی مسئولین را فاش کرد و از ارتباط آقای خاص یا همان «ج. الف» با برخی مقامات و مدیران پرده برداشت.

بعد از یک وقفه حدوداً یک‌ساله رسیدگی به این پرونده اول خرداد ماه سال ۹۱ در شعبه ۷۶ دادگاه کیفری استان تهران به ریاست قاضی سیامک مدیرخراسانی بار دیگر آغاز شد. در دور دوم رسیدگی



**«م. ر.» که به کرات نام او در دادگاه‌ها مطرح می‌شد، به دادگاه نفت و شاید این موضوع به خاطر حاشیه امنی بود که رئیس دولت سابق برای اطرافیان‌اش ایجاد کرده بود و دیگر مسئولین نظام، مصلحت را در این دیدن که حدود یک سال باقی مانده مسئولیت او را صبر کنند تا بتوانند در زمان مشخص و مناسب با او برخورد کنند.**



# شکار پهپاد پیشرفته رژیم صهیونیستی

به انتشار هدف قرار گرفتن یک فروند پهپاد رژیم صهیونیستی در آسمان ایران نوشت، در صورتی که این خبر تأیید شود، پهپاد ساقط شده احتمالاً از نوع «هرون» یا «هرون تی پی» بوده است. وی همچنین نوشت: مقامات از اظهار نظر در این رابطه خودداری کرده اند.

پهپاد مورد اشاره روزنامه هآرتس از جمله پیشرفته ترین هواپیماهای بدون سرنشین رژیم صهیونیستی به شمار می آید. «هرون تی پی» که «یتان» نیز خوانده می شود، قادر است به مدت ۷۰ ساعت در ارتفاع بیش از ۴۵ هزار پا پرواز کند. برد عملیاتی این پهپاد نیز بیش از ۷۰۰۰ کیلومتر اعلام شده است. پهپاد «هرون تی پی» قابلیت پرواز در تمامی شرایط آب و هوایی را دارد و مجهز به سامانه های تیک آف و فرود خودکار است.

به نوشته روزنامه هآرتس، مقامات نظامی اسرائیل پیش تر، این مدل پهپاد را برای انجام عملیات های جاسوسی در ایران و دیگر کشورها، مناسب توصیف کرده اند.

پایگاه اینترنتی کوارتز نیز در گزارشی نوشت، پهپاد سرنگون شده رژیم صهیونیستی در ایران احتمالاً موجب پیشرفت برنامه هواپیمای بدون سرنشین تهران می شود.

این گزارش ادامه داد: هرگونه دسترسی ایران به فناوری به شدت رمزگذاری شده درون این وسیله احتمالاً نگرانی عظیمی را در تل آویو به وجود خواهد آورد. اگر ایران بتواند به حس گرهای آن که بسیار پیشرفته و در تعیین دقت مأموریت حائز اهمیت است، دست پیدا کند، احتمال دارد بتواند مدل ایرانی

ماجرا از زمانی شروع شد که روابط عمومی کل سپاه طی اطلاعیه ای اعلام کرد: یک فروند هواپیمای جاسوسی بدون سرنشین رژیم صهیونیستی پس از رهگیری توسط پدافند نیروی هوافضای سپاه مورد اصابت موشک قرار گرفت و سرنگون شد.

بر اساس اطلاعیه سپاه، هواپیمای منهدم شده از نوع پنهانکار و رادارگریز بود و قصد نفوذ به حریم منطقه هسته ای نطنز را داشت که با هوشیاری و اقدام به موقع شبکه پدافندی، قبل از ورود به منطقه با موشک زمین به هوا هدف قرار گرفت.

سردار شریف، سخنگوی سپاه پاسداران در این باره گفت: پهپاد ساقط شده از پیشرفته ترین پهپادهای جاسوسی اسرائیل و سرنگون کردن آن کار دشواری است. وی تصریح کرد: بخش هایی از پهپاد سالم است و قابلیت رمزگشایی آن وجود دارد.

## واکنش های خارجی

این خبر بلافاصله پس از انتشار در صدر اخبار رسانه های منطقه ای و بین المللی، از جمله سایت خبری اسرائیلی دبکا فایل، شبکه خبری راشاتودی روسیه، شبکه خبری العربیه، خبرگزاری رویترز، خبرگزاری فرانسه، خبرگزاری الجزیره، پایگاه سعودی ایلاف و... قرار گرفت.

این در حالی بود که ارتش اسرائیل از اظهار نظر درباره سرنگونی پهپاد اسرائیلی بر فراز نطنز خودداری کرد و روزنامه اسرائیلی جروزالم پست در خبری نوشت، ارتش اسرائیل از هر گونه اظهار نظر درباره این خبر خودداری کرده و اعلام کرد، درباره گزارش های خارجی هیچ گونه اظهار نظری نمی کند.

اما روزنامه صهیونیستی هآرتس در واکنش

پرونده بیمه ایران، ده متهم این پرونده در بازداشت و بقیه نیز با قرار مناسب آزاد بودند. تا اواسط تیر ماه، سیزده جلسه دادگاه تمام شد. سرانجام چهارم مهر ۱۳۹۱ حکم ۲۰۰ صفحه ای متهمان پرونده صادر و به واحد تایپ دادگستری فرستاده شد. بر اساس حکم دادگاه «ج. الف»، معروف به آقای خاص در رابطه با یکی از اتهاماتش به حبس ابد، اتهام دیگرش به پنج سال و سومین اتهامش، به دو سال زندان محکوم شد. وی همچنین به پرداخت بیش از ۱۰۱ میلیارد ریال جزای نقدی و بیش از ۲۸ میلیارد ریال رد مال محکوم شده است. در این حکم «ح. ن»، مدیر وقت بیمه ایران در کرج به حبس ابد، انفصال دائم از خدمات دولتی، پرداخت ۶۴ میلیارد ریال جریمه نقدی و ۳۳ میلیارد ریال رد مال محکوم شده است؛ «د. ف»، معاون مالی وقت شعبه بیمه ایران در کرج نیز به حبس ابد، انفصال دائم از خدمات دولتی، پرداخت ۶۶ میلیارد ریال جزای نقدی و ۲۵ میلیارد ریال رد مال محکوم شده است. بر اساس این حکم «د. س»، معروف به جعبه سیاه پرونده نیز به ۲۳ سال زندان، ۵۰ میلیارد رد مال و جریمه نقدی محکوم شده است؛ «ی. د»، معاون عمرانی استاندار تهران نیز به ۱۱ سال زندان محکوم شد؛ بخشی از پرونده وی نیز برای رفع نقص به دادسرا بازگردانده شد؛ «الف. م»، دیگر معاون سابق استانداری تهران در این پرونده به ده سال زندان محکوم شده، بیشتر اتهامات وی در پرداخت های استانداری بوده است.

اما «م. ر» که به کرات نام او در دادگاه ها مطرح می شد، به دادگاه ترفعت و شاید این موضوع به خاطر حاشیه امنی بود که رئیس دولت سابق برای اطرافیاننش ایجاد کرده بود و به دلیل تجربیات و شناختی که دیگر مسئولین نظام داشتند، مصلحت را در این دیدند که حدود یک سال باقی مانده مسئولیت او را صبر کنند تا بتوانند در زمان مشخص و مناسب با او برخورد کنند.

با روی کار آمدن دولت دکتر حسن روحانی و رنگ باختن خط قرمزهای احمدی نژاد، دادستانی تهران چهاردهم دی ۹۲ با انتشار بیانیهای اعلام کرد، از محمدرضا رحیمی تحقیق به عمل آمده و در حال حاضر با صدور قرار وثیقه مناسب و تأمین آن، آزاد است. اوایل خرداد ۹۳ رحیمی به همراه وکیل خود در دادگاه حاضر شد و به اتهامات وارده پاسخ داد و از خود دفاع کرد. اما بعد از جلسات دادگاه وقتی حکم او اعلام شد، اظهار نظر جالبی کرد: «من فقط محمدرضا رحیمی نیستم، من معاون اول این نظام هستم. بنده ۳۴ سال سابقه خدمت در جمهوری اسلامی ایران دارم؛ بنابراین نباید این قدر ساده به موضوع نگاه کرد». معلوم نیست منظور رحیمی از ساده برخورد کردن چیست ولی برخورد قوه قضاییه با یکی از درشت ترین دانه های این پرونده بعد از پنج سال آن چنان هم ساده به نظر نمی رسد و با سختی های زیادی روبه رو بوده است.

امید می رود قوه قضاییه کشور به مسیر خود در این زمینه ادامه بدهد و دیگر هیچ خط قرمزی نتواند مانع از برخورد با دانه درشت های مفسد اقتصادی بشود.





آن را با قابلیت‌های بلندبرد که بتواند مأموریت‌هایی را بر فراز سرزمین اشغالی صورت دهد، بازمهندسی کند.

این گزارش سپس به توانمندی‌های ایران در زمینه پهپاد اشاره کرد و نوشت نوامبر سال گذشته میلادی، ایران اولین پهپاد شکاری به نام «شاهد ۱۲۹» را رونمایی کرد. در سال ۲۰۱۱ نیز ایران پهپاد جاسوسی آر کیو ۱۷۰ آمریکا را شکار کرد و در یک مراسم رسمی در ماه مه یک نسخه از این هواپیما را که بازمهندسی کرده بود، رونمایی کرد.

### رونمایی از پهپاد جدید ایرانی

همه این اتفاقات در حالی بود که حسن روحانی، رئیس‌جمهوری درست همان روز و در دومین روز از هفته دولت با حضور در سازمان صنایع هوایی نیروهای مسلح از چهار دستاورد جدید دفاعی رونمایی کرد. این دستاوردها شامل دو فروند موشک کروز دریایی و دو فروند هواپیمای بدون سرنشین (پهپاد) بود.

پهپاد رهگیر کرار ۴ که در این مراسم رونمایی شد، نسل جدید پهپادهای جت جمهوری اسلامی ایران است که در سازمان صنایع هوایی وزارت دفاع طراحی و ساخته شده است. این پهپاد مأموریت رهگیری هوایی، پرنده‌های متجاوز را بر عهده دارد. نیروهای مسلح ایران با در اختیار داشتن پهپاد رهگیر کرار ۴، قابلیت‌های عملیاتی مختلفی را برای پدافند هوایی در ارتفاع بالا و دفاع از حریم هوایی کشور خواهند داشت. پهپاد فتو گرامتری مهاجر ۴ نیز برای سامانه نقشه‌برداری هوایی نیز واجد قابلیت‌های برجسته‌ای است که توسط محققان و صنعتگران سازمان‌های جغرافیایی و صنایع هوایی وزارت دفاع و با مشارکت فرهیختگان دانشگاهی ساخته شده و قادر است نقشه‌های هوایی را با کاربری نظامی و غیرنظامی در اختیار کاربران قرار دهد.

موشک قدیر از دیگر دستاوردهایی بود که توسط رئیس‌جمهور رونمایی شد و از نسل جدیدی از موشک‌های کروز جمهوری اسلامی ایران است که تا برد ۳۰۰ کیلومتر اهداف دریایی دشمن را با دقت و قدرت تخریب بالا منهدم می‌کند. موشک کروز دریایی نصر بصیر نیز علاوه بر قابلیت چالاک و قدرت عملیاتی با داشتن سر جست‌وجوگر بدون انتشار، به ویژگی‌های عملیات در سکوت و هوشمندی نیز مجهز شده است.

### واکنش‌های داخلی

روز بعد از سرنگونی پهپاد جاسوسی اسرائیل در نزدیکی نطنز، مرضیه افخم سخنگوی وزارت خارجه در این زمینه موضع گرفت و با اشاره به این ماجرا گفت: ما در مقابل نقض آشکار تمامیت سرزمینی خود، اقدام دفاعی متناسب و همچنین پیگیری موضوع در سطح مراجع حقوقی و بین‌المللی را بر اساس نتایج بررسی‌ها، لازم و در چارچوب قواعد بین‌المللی حق خود می‌دانیم.

سردار امیرعلی حاجی‌زاده، فرمانده نیروی هوافضای سپاه نیز جزئیات جدیدی از پهپاد ساقط‌شده ارائه داد و گفت: در خصوص این نوع هواپیما اطلاعات قبلی وجود نداشت و تنها یک نمونه آن در سوریه ساقط شده بود، اما این از نوع پیشرفته‌تری با نام

هرمس و ساخت رژیم صهیونیستی بود. وی تصریح کرد: برد عملیاتی این پهپاد جاسوسی نشان می‌دهد از سرزمین‌های اشغالی حرکت نکرده، بلکه مبدأ پرواز، یکی از کشورهای منطقه بوده است. وی نام آن کشور را اعلام نکرد اما گفت پاسخ ما کوبنده خواهد بود. وی افزود: ما تسلیح کرانه باختری را تسریع خواهیم کرد و حق هرگونه پاسخی را برای خود قائل هستیم. فرمانده نیروی هوافضای سپاه با ارائه توضیحاتی درباره نحوه ساقط کردن این پهپاد جاسوسی گفت: پس از اعلام خبر از سوی شبکه یکپارچه پدافند کشوری که مسئولیت آن با ارتش است و رهگیری از سوی رادارهای منطقه، این پهپاد جاسوسی با موشک زمین به هوای پدافند نیروی هوافضای سپاه سرنگون شد.

وی گفت: این پهپاد در شعاع ۸۰۰ کیلومتری عملیات می‌کند و با یک بار سوخت‌گیری قادر است ۱۶۰۰ کیلومتر پرواز کند. باتوجه به سوخت زیاد و اصابت موشک به آن، هواپیما آتش گرفته و منهدم شده است اما قطعاتی از آن سالم به دست آمده است که در حال تجزیه و تحلیل آن هستیم. ابعاد بال تا بال این پهپاد حدود ۵/۵ متر است. این پهپاد ۲ دوربین دارد و قادر است با کیفیت بالا تصاویر را تهیه کند.

به‌علاوه، وزیر دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح نیز پس از سرنگون شدن پهپاد جاسوسی رژیم صهیونیستی در آسمان نطنز به آن واکنش نشان داد و چند ساعت پس از اطلاعیه سپاه پاسداران در برنامه گفت‌وگوی ویژه خبری حضور یافت و گفت: سرنگونی پهپاد اسرائیلی از سوی ایران نشان‌دهنده «پاسخ کوبنده» ایران به هر تجاوزی است. اسرائیل و آمریکا علاقه‌مندند برای خود هدفی تعیین کنند و بگویند در هر زمان و هر جایی، به‌خصوص در هوا و فضا حاضر می‌شویم. به گفته وزیر دفاع، این پهپاد هم برای گرفتن اطلاعات، تصویربرداری، شنود و جاسوسی مخابراتی فرستاده شده بود.

دهقان با یادآوری اینکه جمهوری اسلامی ایران همواره به‌صراحت اعلام کرده هر نوع تجاوز در هر وضع و موقعیت مکانی را «کوبنده و تمام‌کننده» پاسخ خواهد داد، گفت: سرنگونی این پهپاد نشان‌دهنده استحکام ایران است. وی تأکید کرد: اگر کسی تجاوز کند هیچ ابایی برای پاسخ‌دادن نخواهیم داشت که سرنگونی پهپاد اسرائیلی هم این ادعا را اثبات می‌کند.

سردار سلامی، جانشین فرمانده کل سپاه نیز گفت: پهپاد متجاوز اسرائیل به محض ورود به کشور

رهگیری شد و برای اینکه از نیت اطلاعاتی آنها باخبر شویم، مدیریت شد تا به داخل بیاید و در موقعیت مناسب آن را هدف قرار دادیم.

وی همچنین گفت: نیازی به مهندسی معکوس این پهپاد نداریم هرچند قدرت و توان آن را داریم. وی ادامه داد: اینکه برخی می‌گویند این پهپاد از اسرائیل به پرواز درآمده درست نیست زیرا برد آن طوری نیست که بخواهد از سرزمین‌های اشغالی به مرکز ایران آمده و برگردد. ما از مبدأ آن به صورت تقریبی مطلعیم ولی فعلاً قضایای نمی‌کنیم.

### توان دفاعی ایران، چالش جدید اسرائیل

اما آنچه بیش از همه در این میان اهمیت دارد، عملیات ناموفق رژیم صهیونیستی از یک سو و قدرت بالای دفاعی ایران از سوی دیگر است. این حادثه نشان می‌دهد تل‌آویو حتی در میانه جنگ با غزه نیز از اقدامات سوء و خصمانه خود علیه ایران دست برنمی‌دارد و از هر حره‌ای برای جاسوسی و ضربه‌زدن به امنیت کشورمان بهره می‌برد. البته ایران نیز نشان داد نیروهای نظامی و دفاعی کاملاً هوشیارند و توان دفاعی بسیار بالایی برای مقابله با تجهیزات فوق مدرن دارند.

با وجود توانایی بالا و سامانه‌های قدرتمند پهپاد اسرائیل، سپاه توانست نه با جنگنده و پهپادهای رزمی، بلکه با سامانه‌های راداری موشک‌اش آن را شناسایی و منهدم کند و این یعنی اصلاً نیازی به پرواز جنگنده برای هدف قرار دادن این پهپاد نبوده و سپاه پاسداران بسیار موفق عمل کرده است.

اکنون رژیم صهیونیستی با یک چالش جدید مواجه شده و آن توان بالای دفاعی و نظامی و تجهیزاتی ایران است. ایران توانسته یکی از تجهیزات نظامی فوق مدرن اسرائیل را با ردگیری ساقط کند و این پیروزی بزرگی برای مقاومت و شکست برای غرب است.

همچنین باید دانست تهدیدات و خطرات علیه کشورمان همیشه وجود دارد و دستیابی به فناوری‌های جدید ضروری است، البته در سال‌های اخیر به دلیل رشد گسترده علم و فناوری در کشور، توانمندی‌های دفاعی نیز به حد قابل قبولی رسیده است. ضرورت خودکفایی ایران در هشت سال جنگ تحمیلی کشور را به جایی رسانده که امروز نام ایران در کنار قدرت‌های برتر تولید تجهیزات دفاعی دیده می‌شود و همین مسئله منجر به افزایش نفوذ ایران در منطقه و همچنین بهبود شاخص‌های امنیتی کشور شده است.



# دولت و رسانه ملی

مستندی که البته هیچ‌گاه از شبکه‌های تلویزیونی صدا و سیما پخش نشد اما به‌روشنی نشان می‌داد سازندگان آن جز از طریق دسترسی نامحدود به آرشیو این سازمان، امکان تولید این فیلم را نداشتند؛ موضوعی که بعدها و با افزایش دامنه‌انتقادات به این فیلم، رسماً از سوی تولیدکنندگان آن نیز تأیید شد. علاوه بر این، آنچه نقش صدا و سیما را در حواشی این مستند پررنگ‌تر کرد، توزیع گسترده «من روحانی هستم» در فروشگاه‌های عرضه محصولات سروش بود؛ موضوعی که علاوه بر انتقاد حامیان دولت، واکنش تعدادی از نمایندگان مجلس را نیز برانگیخت و در نتیجه همین واکنش‌ها، سرانجام شرکت سروش و درواقع سازمان صدا و سیما ناچار به عقب‌نشینی شد و با جمع‌آوری این فیلم از فروشگاه‌های خود، توزیع آن را متوقف کرد.

در میان اعضای دولت نیز وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی سهم بیشتری در انتقاد از صدا و سیما داشت، البته در کنار انتقادهای مجموعه عملکرد این سازمان در ارتباط با دولت را مثبت می‌دانست. اما هیچ‌یک از این انتقادهای و یا تأییدهای گاه و بی‌گاه به اندازه پاسخ کوتاه وی به خبرنگار رسانه ملی در حاشیه همایش «ما دل آرامیم» در رسانه‌ها انعکاس نیافت، آن‌جا که در پایان همایش، علی جنئی در پاسخ به سؤال خبرنگار صدا و سیما تنها به این نکته بسنده کرد که «شما که مصاحبه را پخش نمی‌کنید، برای چه سؤال می‌پرسید؟». این پاسخ اگرچه کوتاه بود، از وجود چنین پیش‌زمینه‌ای در ذهن وزیر فرهنگ و ارشاد و احتمالاً مجموعه مدیران دولت حکایت می‌کرد.

در شرایطی رئیس‌جمهوری این چنین صریح عملکرد صدا و سیما را زیر سؤال می‌برد که بر اساس شواهد، کمتر از صد روز دیگر عزت‌الله ضرغامی جام‌جم را ترک خواهد کرد. حال این نکته به ذهن می‌رسد که انتقاد اخیر رئیس‌جمهور از رسانه ملی، آن‌هم در چنین شرایطی را باید ادامه انتقادات صریح وی به تندروها دانست، یا این که رئیس‌جمهور قصد دارد با تبیین نگاه خود به تفکر فعلی حاکم بر صدا و سیما، پیشاپیش بر رفتار جانشین ضرغامی و مجموعه مدیران آینده رسانه ملی در برخورد با دولت تأثیر بگذارد؟

اما علاوه بر گفته‌های رئیس‌جمهور در شورای اداری اردبیل، ناگفته‌های وی نیز از اهمیت بالایی برخوردارند، چرا که وی پس از انتقاد از عدم تبیین خدمات دولت در رسانه ملی، وعده داد به‌موقع خواهد گفت چرا نمی‌گذارند خدمات دولت برای مردم تبیین شود. اعلام این چرایی از سوی دکتر روحانی و البته زمان اعلام آن نیز می‌تواند به بسیاری از پرسش‌ها پاسخ دهد. علاوه بر این، این نکته نیز مطرح است که آیا انتقادهای روحانی از رسانه ملی و بخش مهم دیگری از گفته‌های وی در همان جلسه درباره وظیفه ریاست‌جمهوری در اجرای قانون اساسی و نقد وی به نگاهی که رئیس‌جمهور را تنها رئیس قوه مجریه می‌داند، به یکدیگر مرتبطند؟ به بیان بهتر، آیا از نظر رئیس‌جمهور به عنوان مسئول اجرای قانون اساسی، عملکرد سازمان صدا و سیما بر خلاف قانون اساسی است؟

حامیان دولت بر این باورند که برنامه‌های مختلف صدا و سیما با بالا بردن توقع مردم از عملکرد اقتصادی دولت و برجسته‌سازی حل مشکل تورم در صد روز اول عمر دولت روحانی و از سوی دیگر با برشمردن شکست‌های تاریخی ایران در مذاکره با دول خارجی، کوشیدند اصلی‌ترین برنامه‌های دولت را زیر سؤال ببرند. پرداختن به مشکلات اقتصادی و تورم به برنامه‌های خبری همچون «۲۰:۳۰» و نقد رویکرد دولت در سیاست خارجی نیز به برنامه‌های سیاسی همچون «دبروز، امروز، فردا» واگذار شد، آن‌قدر که بسیاری از حامیان دولت معتقدند مصوبه شورای عالی امنیت ملی درباره ممنوعیت انتقاد رسانه‌ها از توافق ژنو، بیشتر ناظر بر عملکرد رسانه ملی در این حوزه بود.

برخورد منتقدانه صدا و سیما و در مقابل، انتقادهای هر از گاه دولتیان ادامه داشت تا این که انتخاب مجری گزارش زنده عملکرد صد روزه رئیس‌جمهور، بار دیگر اختلافات را علنی کرد. ماجرا از این قرار بود که مشاوران رئیس‌جمهور با مجری انتخاب‌شده صدا

روابط دولت و رسانه ملی رفته‌رفته وارد فاز تازه‌ای می‌شود. اگر تا به حال اعضای کابینه بودند که به‌تولید و در مواردی همچون وزیر ارشاد به‌صراحت، از عملکرد رسانه ملی در زمینه پوشش اخبار دولت انتقاد می‌کردند، این بار شخص رئیس‌جمهور در سخنانی صریح به رسانه ملی به خاطر عدم پوشش خدمات دولت در شبکه‌های مختلف صدا و سیما انتقاد کرد. رئیس‌جمهور که مدتی است با منتقدان، صریح‌تر از پیش سخن می‌گوید، در جلسه شورای اداری استان اردبیل با بیان اینکه دولت در زمینه تبلیغات دست‌نهیست، افزود: «چرا صندوق بین‌المللی پول بگوید کار دولت ایران در زمینه اقتصاد، در تاریخ کشورهای در حال توسعه کم‌سابقه است؟ چرا صدا و سیما نگوید؟» و البته وعده داد به مردم خواهد گفت چرا نمی‌خواهند خدمات دولت به ملت اعلام شود.

اگرچه این نخستین باری است که رئیس‌جمهور با این صراحت از رسانه ملی انتقاد می‌کند، اما بر کسی پوشیده نیست که رویارویی دولت تدبیر و امید و رسانه ملی بسیار زودتر از این‌ها و به تعبیری حتی پیش از تشکیل دولت و به‌طور مشخص از برنامه‌یاد ماندنی گفت‌وگوی ویژه خبری با حضور دکتر روحانی در ایام تبلیغات انتخابات آغاز شد، آن‌جا که مجری برنامه از قول منتقدان خطاب به دکتر روحانی گفت: «در دوران مسئولیت شما در پرونده هسته‌ای همه چیز تعطیل شد» و همین یک جمله کافی بود که دکتر روحانی چنان صریح و البته دقیق به این اظهارات پاسخ دهد که بسیاری همان برنامه را سراغاز و موج اول جلب توجه رأی‌دهندگان به ایشان بدانند.



و سیما مخالف و خواستار اجرای گفت‌وگو توسط مجری مورد نظر خود بودند. اختلافات تا آنجا پیش رفت که در نهایت گفت‌وگو با دو ساعت تأخیر و البته مطابق با نظر رئیس‌جمهور و مشاورانش آغاز شد. همین کافی بود تا عزت‌الله ضرغامی شبانه نامه‌ای خطاب به اعضای هیئت نظارت بر صدا و سیما بنگارد و با لحنی از سر دلخوری، از آنان بخواهد درباره نحوه انتخاب مجریان گفت‌وگوهای رؤسای قوا اظهار نظر کنند. هیئت نظارت نیز در پاسخ به این نامه، حق را به ضرغامی داد، اگرچه از وی نیز خواسته بود برای انتخاب مجری با رؤسای سه قوه مشورت کند. در همین گیرودار پخش گسترده مستند «من روحانی هستم» در دی‌ماه سال گذشته آغاز شد؛

پوشش کم‌رنگ سفرهای تبلیغاتی دکتر روحانی و عدم انعکاس مناسب استقبال مردم از این سفرها در مقایسه با سایر رقبای به‌روشنی نشان می‌داد که تفکر حاکم بر رسانه ملی و مدیران آن، رغبتی به پیروزی ایشان در انتخابات ندارد. اما با مشخص شدن نتیجه انتخابات و پیروزی دکتر روحانی و در واقع پیروزی گفت‌مان اعتدال‌گرایی، صدا و سیما نیز ناگزیر شد با دعوت از رئیس‌جمهور منتخب و برگزاری مراسمی در مرکز همایش‌های این سازمان، به حمایت از منتخب ملت بپردازد. اما همان‌طور که پیش‌بینی می‌شد، این رویه دوام چندانی نداشت و به فاصله کوتاهی از تشکیل دولت تدبیر و امید، تقابل رسانه ملی با دولت بر ناظران آشکار شد.



# «حامیان دیروز داعش»

## در اجلاس پاریس

«من این چند روزه - این دوسه روز آخر - تفریحی داشتم و آن تفریح عبارت از این بود که گوش می‌کردم به حرف‌های آمریکایی‌ها در زمینه داعش و مبارزه با داعش و حرف‌هایی که می‌زنند؛ حرف‌های پوچ و توخالی و جهت‌دار...». این‌ها جملاتی بود که رهبر معظم انقلاب هنگام مرخص شدن از بیمارستان در مصاحبه با واحد مرکزی خبر در مورد مسائل منطقه و داعش و اقدامات غربی‌ها بیان کردند و نخستین موضع‌گیری صریح ایشان پس از برخاستن از بستر بیماری، علیه آمریکا و تبیین نیت این کشور در اقدامات مرتبط با گروه داعش بود.

همزمان با انتشار این سخنان یعنی در ۲۴ شهریور، اجلاسی در پاریس به منظور مقابله با گروه تروریستی داعش در عراق با حضور نزدیک به ۳۰ وزیر خارجه از کشورهای مختلف برگزار شد. نکته قابل توجه عدم دعوت از ایران و سوریه به عنوان همسایه‌های تاثیرگذار عراق در این جریان بود؛ اقدامی که با واکنش فواد معصوم رییس جمهور عراق و ابراهیم جعفری وزیر امور خارجه این کشور روبرو شد. فواد معصوم در مصاحبه‌ای پیش از نشست پاریس گفته بود: به نظر لازم بود که ایران در کنفرانس حضور می‌داشت. ما حدود هزار کیلومتر مرز مشترک داریم و از اولین روز حملات داعش به موصل، ایران به ما کمک‌های بشردوستانه و نظامی داده است. جعفری نیز در اظهار نظری بر این موضوع تاکید کرد: ما معتقدیم که همه کشورهای جهان نگران خطر تروریسم هستند. ایران همسایه ماست، به ما یاری رسانده و باید حاضر می‌بود اما ما مسئول دعوت از کشورها نبودیم.

پیش از شروع اجلاس صحبت‌هایی از فرانسه به عنوان میزبان و مسوول هماهنگی‌های این اجلاس مبنی بر دعوت از ایران شنیده می‌شد، با این قید که در مورد دعوت از ایران، باید موافقت هم‌پیمانان فرانسه کسب شود. در همین روزها جان کری وزیر امور خارجه آمریکا، در اظهار نظر تعجب‌برانگیزی گفت: با توجه به شرایط کنونی و با توجه به خیلی مسائل دیگر و از جمله دخالت ایران در سوریه و نقاط دیگر، حضور ایران در نشست پاریس مناسب نیست.

سرانجام این اجلاس بدون حضور ایران و سوریه برگزار شد بدون آن که نتیجه قطعی و منسجمی در بر داشته باشد. نمایندگان حدود سی کشور جهان که در اجلاس پاریس در مورد عراق گرد هم آمده بودند، توافق کردند به بغداد با هدف مقابله با داعش کمک نظامی کنند. در یک اعلامیه مشترک که از سوی کشورهای غربی و عرب منتشر شد، آمده است که مقابله با داعش یک نیاز عاجل است ولی در این اعلامیه در مورد نحوه ارائه این کمک نظامی چیزی گفته نشده است. در این بین مسئله پراهمیت، موضع

ایران در قبال این اجلاس بود. رهبر معظم انقلاب در زمان ترخیص از بیمارستان، در گفتگویی به افشای بعضی مسائل از جمله درخواست آمریکا برای مذاکره با ایران در باره داعش پرداختند و آمریکا را دچار چالش کردند. ایشان در این مصاحبه گفتند: «از جمله آن چیزهایی که برای من واقعا مایه تفریح بود، این بود که دیدم، هم وزیر خارجه آمریکا، هم سخنگویان صریحا گفتند که ما از ایران برای ائتلاف علیه داعش دعوت نمی‌کنیم! اولاً چه افتخاری بالاتر از این برای ما که آمریکا در یک کار دسته‌جمعی، در یک کار خلاف غلطی که دارند انجام می‌دهند، از ما مأیوس باشد و نخواهد که ما باشیم؛ این برای ما مایه افتخار است، مایه تأسف نیست. ثانیاً دیدم همه‌شان دروغ می‌گویند؛ برای اینکه همان روزهای اولی که مسئله داعش در عراق پیش آمد، آمریکایی‌ها به وسیله سفیرشان از سفیر ما در عراق، درخواست کردند که بیایید بنشینیم درباره داعش با هم هماهنگی کنیم. سفیر ما این را منعکس کرد؛ بعضی از مسئولین ما هم حرفی نداشتند، من مخالفت کردم. گفتیم در این قضیه، ما بخصوص با آمریکا همراهی نمی‌کنیم چون این‌ها خودشان دستشان آلوده است؛ در این قضیه ما چطور باییم با کسانی که دستشان آلوده است و نیتشان آلوده است همکاری کنیم؟ بعد از آن هم همین آقای وزیر خارجه‌ای که این حرف را آمد جلوی چشم همه دنیا پشت دوربین گفت که «ما از ایران همکاری نمی‌خواهیم»، همین ایشان، شخصا از آقای دکتر ظریف درخواست کرده بود که بیایید ما در این قضیه همکاری کنیم؛ دکتر ظریف رد کرد. معاون او هم از آقای عراقچی در مذاکراتش درخواست کرده بود که بیایید ما همکاری کنیم؛ این‌ها رد کردند. بعد از آنکه آنها رد کردند و ما صریحا گفتیم با شما در این قضیه همکاری نمی‌کنیم، حالا می‌گویند ما ایران را نمی‌خواهیم وارد کنیم!»

مقام معظم رهبری با طرح این موضوع که آمریکایی‌ها در گذشته نیز با تشکیل ائتلافی به دنبال این بودند که علیه سوریه دست به اقداماتی بزنند ولی موفق نشدند و در عراق هم نمی‌توانند کاری بکنند، گفت: «آن حرکتی که علیه داعش انجام گرفت و کمر داعش را در عراق شکست، این کار آمریکایی‌ها نبود؛ خود آنها هم خوب می‌دانند، داعشی‌ها هم خوب می‌دانند، مردم عراق هم خوب می‌دانند؛ می‌دانند کار مردم عراق بود، کار ارتش عراق بود، کار نیروهای مردمی‌ای بود که به خوبی یاد گرفته بودند چه‌جوری باید با داعش مبارزه کنند و مبارزه کردند و تا اینجا، ضربه‌های جدی‌ای را وارد کردند، بعد از این هم ضربه را اینها وارد خواهند کرد؛ حالا خواهند دید».

مقامات آمریکایی در پاسخ به این سخنان رهبری هر گونه درخواست همکاری با ایران در مورد داعش

را تکذیب کردند ولی نتوانستند درخواست ماری از ایران در مورد موضوع داعش را انکار کنند. ماری هارف سخنگوی وزارت امور خارجه آمریکا در این باره گفت: داعش تهدیدی است علیه ایران و دیگر کشورهای منطقه اما مقابله با آن در عراق و سوریه دو مقوله جداگانه است. ما با ایرانی‌ها در عراق همکاری نداریم اما گفت‌وگو با آنها به معنی همکاری نیست.

نکته مهم دیگری که از سوی رهبر معظم انقلاب مطرح شد، تبیین هدف آمریکا از این گونه اقدامات است. ایشان هدف آمریکا را از این اقدامات، این مسئله دانستند که می‌خواهند شرایط عراق و سوریه را مانند شرایط پاکستان درآورند. ایشان در این باره خاطر نشان کردند: «آمریکا با این کار، می‌خواهد بهانه‌ای پیدا کند که همچنان که در پاکستان با وجود دولت مستقر، با وجود ارتش قوی بدون اجازه وارد پاکستان می‌شود و هر جا را دلش می‌خواهد بمباران می‌کند، می‌خواهد در عراق و سوریه هم چنین کاری را انجام بدهد؛ بدانند که اگر چنانچه چنین اقدامی بکنند، همان مشکلاتی بر سر راهشان به وجود خواهد آمد که در این ده سال گذشته در قضیه عراق برایشان به وجود آمد.» اقدامات آمریکایی‌ها در این رابطه، سوالات زیادی را برجسته می‌کند که مقامات این کشور در این رابطه باید به افکار عمومی پاسخ بدهند. سوالاتی از این دست که گروه داعش و دیگر سازمان‌های تروریستی در کدام بستر ایجاد شده از سوی آمریکا رشد کردند؟ چرا آمریکا از این گروه‌ها در سوریه حمایت کرده و می‌کند؟ به چه دلیل داعش را به صورت یکپارچه نمی‌بیند و مقابله با داعش در عراق را متفاوت از مقابله با داعش در سوریه می‌داند؟ چرا حامیان دیروز داعش در سوریه امروز با این گروه اظهار دشمنی می‌کنند و کنفرانس تشکیل می‌دهند؟ به چه دلیل نباید کشورهایمانند سوریه و ایران در کنفرانس پاریس حضور نداشته باشند در حالی که مقامات عراقی، این دو کشور را بهترین دوستان خود در مبارزه با تروریسم ارزیابی می‌کنند؟ آیا آمریکایی‌ها نمی‌خواهند از اشتباهات گذشته خود در افغانستان به بهانه مقابله با تروریسم درس بگیرند؟ و ...

همه این پرسش‌ها انگیزه حامیان دیروز داعش در مبارزه با اقدامات کنونی این گروه را مخدوش و این پرسش اساسی را برجسته می‌سازد که آیا هدف واقعی آمریکا در مقابله با داعش، مبارزه جدی با تروریسم است یا تامین منافع درازمدت این کشور با ایجاد تفرقه و جنگ و برادرکشی در سرزمین‌های اسلامی و تثبیت موقعیت و امنیت رژیم اشغالگر قدس؟ به نظر می‌رسد که حق با رهبر معظم انقلاب باشد که از عدم همکاری ایران و آمریکا در این موضوع هم استقبال کردند و مقابله با تروریسم داعشی را به دست مردم و ارتش و گروه‌های مسلح عراق، شدنی‌تر دانستند.

# رویکرد سیاسی در مسئله حجاب

## ناکارآمد است

از آنان بابت آنچه «بی‌توجهی به موضوع حجاب و عفاف» دانستند، به وزیر کشور تذکر دادند.

سخنان رئیس‌جمهوری در جمع نخبگان خراسان رضوی، بار دیگر بحث‌ها در مورد این موضوع را برانگیخت. رئیس‌جمهور این بار با صراحتی بیشتر از همیشه به انتقاد از روش‌های نیروی انتظامی در برخورد با پدیده بدحجابی پرداخت و گفت: «مشکل حجاب با ون و مینی‌بوس و پاسبان حل نمی‌شود». دکتر روحانی با بیان اینکه راه ارتقای فرهنگ، علما و فرهیختگان هستند، از نخبگان خواست در این راه به دولت یاری رسانند اما با بیان اینکه «آدم اگر یک راهی را رفت و نشد، فردا دیگر نباید عین آن را انجام دهد» بار دیگر انتقاد صریح خود را به نیروی انتظامی بیان کرد. با این حال، فرمانده نیروی انتظامی در اظهاراتی بیان کرد که میان سخنان رئیس‌جمهور و عملکرد نیروی انتظامی تناقضی احساس نمی‌کند.

البته این بار پیش از آن که منتقدان سنتی رئیس‌جمهور اظهار نظر کنند، دبیر کل انصار حزب‌الله از تصمیم گروه خود مبنی بر اعزام ۴ هزار تن از نیروهایش به سطح جامعه برای مقابله با بدحجابی سخن گفت؛ سخنانی که البته با واکنش وزیر کشور و سخنگوی این وزارتخانه مبنی بر برخورد با هر حرکت غیرقانونی مواجه شد.

علی‌رغم صراحتی که در انتقادات دو طرف موج می‌زند، به نظر می‌رسد نکات مهمی از دید عموم جامعه پنهان مانده است. از جمله اینکه مخالفان تلاش دارند با برجسته‌سازی نظرات منتقدانه رئیس‌جمهور و حامیانش در مورد این موضوع، آنان را در مقابل طیف مذهبی و ارزشی جامعه قرار دهند، حال آنکه حتی در همین سخنرانی اخیر رئیس‌جمهور در مشهد نیز حساسیت ایشان نسبت به پدیده بدحجابی و لزوم



رفتن مردم را بگیرند، خواهیم ایستاد». اما به فاصله کوتاهی از این واکنش‌ها، سخنان رئیس‌جمهور در جمع کارکنان سازمان حفاظت از محیط زیست، نشان داد وی لاقدر در بیان نظرات خود درباره این موضوع، قصد عقب‌نشینی ندارد. روحانی در این مراسم ضمن تأیید «دولت دینی»، نسبت به مثبت بودن «دین‌دولتی» اظهار تردید کرد و از عده‌ای سخن گفت که مدام غصه دین و آخرت مردم را می‌خورند اما فهم درستی از هیچ کدام آنها ندارند.

واضح بود این سخنان هم بدون واکنش نخواهد ماند. حالا دیگر تنها طیفی از روحانیون نبودند که به این بخش از مواضع رئیس‌جمهور انتقاد می‌کردند، چرا که گروهی از نمایندگان مجلس نیز به جمع منتقدان پیوستند و در یک حرکت جمعی، ۴۰ تن

«دختران جامعه ما خود، حافظ حجاب و عفاف هستند». این جمله بخشی از نطق دکتر روحانی در همایش انتخاباتی ایشان بود که درست یک هفته پیش از جشن پیروزی هواداران، در ورزشگاه شهید شیرودی برگزار شد.

این گفته دکتر روحانی، آن هم در جمع جوانان بیش از هر چیز نشان‌دهنده اهمیت موضوع چگونگی برخورد حکومت با مسئله حجاب نزد جوانان است. پیش از این نیز در آستانه هر انتخاباتی در دو دهه اخیر، این موضوع یکی از محورهای تبلیغات نامزدهای مختلف بوده است.

اما چگونگی مواجهه با این موضوع در یک سال گذشته متفاوت‌تر از قبل است. به فاصله کوتاهی از آغاز به‌کار دولت تدبیر و امید، مخالفان دولت که در روزهای اول پس از انتخابات، دکتر روحانی را متعلق به جریان خود می‌دانستند، رفته‌رفته تعارف را کنار گذاشتند و با زبانی صریح به نقد دولت پرداختند. در چنین فضایی، موضوع حجاب به اصلی‌ترین محورهای انتقادات بدل شد. با گذشت زمان، روزبه‌روز بر صراحت منتقدان افزوده شد. در مقابل، رئیس‌جمهور هم وارد میدان شد و با بیان اینکه «نمی‌توان با شلاق مردم را به بهشت برد»، به منتقدان پاسخ داد و با اشاره به «بشیر و نذیر» بودن پیامبر اکرم (ص) از همگان خواست در ارتباط با مردم این گونه باشند.

اما این گفته‌های رئیس‌جمهور کافی بود تا منتقدانی از جمله آیت‌الله سید احمد خاتمی این گونه به آن پاسخ دهند: «حکومت باید جاده صاف‌کن بهشت» باشد. واکنش شدیدتر اما از سوی آیت‌الله علم‌الهدی بیان شد: «شلاق که سهل است با همه قدرت جلوی کسانی که قصد دارند جلوی بهشت





رفع آن به بهترین نحو، مشهود بود. اما به نظر می‌رسد هدف منتقدان از برجسته‌سازی این موضوع در یک سال گذشته، بیش از آنکه ناظر بر حساسیت‌های دینی و عقیدتی باشد، حکایت از رویکرد سیاسی در مواجهه با دولت دارد. در واقع کسانی در صدد هستند با طرح شعاری مقبول مانند مقابله با بدحجابی، مجموعه نیروهای منتقد دولت را در یک جبهه قرار دهند. آنچه بیش از هر چیز این گمانه را تقویت می‌کند، سکوت هشت‌ساله این گروه در قبال این پدیده در دولت گذشته است، درحالی‌که هیچ شاهدهی مبنی بر وخیم‌تر شدن بدحجابی در یک سال گذشته نسبت به هشت سال گذشته وجود ندارد.

اما جدای از نیت سیاسی گروهی از منتقدان، باید پذیرفت بخش مذهبی و ارزشی جامعه به موضوع بدحجابی حساس و نسبت به رشد آن در جامعه نگران است. بنابراین لازم است دولت با تبیین دیدگاه خود مبنی بر مخالفت با روش‌هایی که نه تنها به رفع این معضل نینجامیده، که حتی بسیاری را آزاده است، نسبت به رفع نگرانی‌های این گروه اقدام کند.

شکی نیست که از نظر رئیس‌جمهور حجاب یک ارزش والا است و منتقدان سیاسی ایشان هر چقدر هم تلاش کنند نمی‌توانند خلاف این را به جامعه القاء کنند. کافی است بار دیگر و البته بدون غرض به سخنان رئیس‌جمهور در مشهد توجه کنیم تا به اهمیت حجاب در نظر ایشان پی ببریم: «جامعه ما حجاب و عفاف می‌خواهد، این همه عاشقان علی بن موسی الرضا (ع) و اهل بیت (ع)، این همه عاشقان وجود دارد، اخلاق و عفاف به نفع همه ما است، استحکام خانواده‌های ما را حفظ می‌کند، قرآن، فلسفه حجاب را امنیت ذکر می‌کند». این سخنان به روشنی نشان می‌دهد که حجاب و عفاف برای رئیس‌جمهور یک دغدغه اساسی است اما از نظر ایشان این معضل، معضلی اجتماعی - فرهنگی است و به همین دلیل، حل آن نیز راهکاری فرهنگی و اجتماعی می‌طلبد.

این مهم است که از کدام منظر به معضل بدحجابی نگریسته شود؟ از منظر سیاسی یا فرهنگی؟ زیرا هریک از اینها نتایج متفاوتی در پی خواهد شد. نگریستن به هر موضوعی از دریچه سیاست این آفت را در پی دارد که بسته به شرایط سیاسی روز، ممکن است افراد را ناگزیر به اتخاذ موضعی دوگانه نماید. در موضوع حجاب نیز همین وضعیت صادق است چرا که به‌عینه شاهدیم امروز افرادی به انتقاد پرحرارت از دولت در این زمینه می‌پردازند که در هشت سال گذشته در این زمینه مانند تمام زمینه‌ها، کوچک‌ترین انتقادی به دولت وقت نداشتند. آفت دیگر نگاه سیاسی این است که اگر در میان حامیان سیاسی رئیس‌جمهور نیز گروهی منتقد وضعیت حجاب در جامعه باشند که البته هستند، به دلیل آگاهی از اغراض سیاسی منتقدان، ترجیح می‌دهند انتقادهای خود را به‌صورت خصوصی مطرح کنند تا مبادا به بازی سیاسی مخالفان وارد شوند.

اما اگر تمامی جناح‌های سیاسی در همه ادوار بپذیرند که موضوعات فرهنگی - اجتماعی را وجه‌المصلحه نیت سیاسی خود نکنند، می‌توان انتظار داشت که همه نیروها فارغ از مشی

**سخنان رئیس‌جمهوری در جمع نخبگان خراسان رضوی، بار دیگر بحث‌ها در مورد این موضوع را برانگیخت. رئیس‌جمهور این بار با صراحتی بیشتر از همیشه به انتقاد از روش‌های نیروی انتظامی در برخورد با پدیده بدحجابی پرداخت و گفت: «مشکل حجاب با ون و مینی‌بوس و پاسبان حل نمی‌شود». دکتر روحانی با بیان اینکه راه ارتقای فرهنگ، علما و فرهیختگان هستند، از نخبگان خواست در این راه به دولت یاری رسانند اما با بیان اینکه «آدم اگر یک راهی را رفت و نشد، فردا دیگر نباید عین آن را انجام دهد»، بار دیگر انتقاد صریح خود را به نیروی انتظامی بیان کرد.**

سیاسی‌شان، به اظهار نظر کارشناسانه بپردازند و در نتیجه این تبادل افکار و آراء، دستگاه‌های متولی امور فرهنگی، کارشناسی‌ترین تصمیم‌ها را اتخاذ نمایند. اتفاقی که متأسفانه امروز، به دلیل غالب بودن نگاه سیاسی در موضوع مورد بحث، رخ نداده است. در صورتی که با رویکرد فرهنگی - اجتماعی به مقوله بدحجابی نگریسته شود چه بسا افرادی از طیف‌های سیاسی متفاوت، در این مقوله نظر یکسانی پیدا کنند و راه‌حل کارشناسانه مشابهی را مد نظر داشته باشند.

هم اکنون کم نیستند هم‌فکران سیاسی منتقدان دولت که به برخورد انتظامی با این پدیده انتقاد دارند و مانند رئیس‌جمهور معتقدند این شیوه تا امروز نتوانسته است از حجم این معضل بکاهد. همچنین در میان حامیان دولت نیز هستند افرادی که بدحجابی را نوعی هنجارشکنی می‌دانند و بر همین اساس شیوه‌های انتظامی را تأیید می‌کنند. اما هر دو گروه از بیم متهم شدن به مخالف خوانی از سوی هم‌فکران سیاسی خود، تا حد ممکن از اعلام صریح نظرات خود پرهیز می‌کنند.

از سویی رویکرد و مواضع انصار حزب‌الله و مشخصاً دبیر کل آن نشان می‌دهد که کاملاً با انگیزه سیاسی به سراغ مقوله حجاب رفته‌اند. نگاهی به ادبیات به‌کار رفته از سوی دبیر کل این تشکل نشان می‌دهد که رهبران انصار حزب‌الله با این تصور که موضوع حجاب و عفاف یک موضوع ارزشی است و همچنین نظر این گروه به نظر نیروی انتظامی در این مورد نزدیک است، آنان مجازند تحت عنوان «امر به معروف و نهی از منکر»، افراد خود را به خیابان‌ها بفرستند و با بدحجابی مبارزه کنند و نیازی به مجوز وزارت کشور ندارند. با این استدلال، هر حرکت اجتماعی و سیاسی را می‌توان مبتنی بر امر به معروف و نهی از منکر تفسیر کرد و انجام هر کاری را بدون مجوز قانونی مجاز دانست. حال اگر هر گروه یا شخصی بخواهد با همین نگاه، نیروها و هواداران خود را به صحنه بیاورد، آیا می‌توان نظمی برای جامعه متصور بود؟ به همین جهت است که این سخنان دبیر کل انصار حزب‌الله با واکنش مسئولین وزارت کشور مواجه شد، زیرا اتفاقاً برخورد برابر قانون در قبال نزدیکان نظام است که می‌تواند عدالت نظام را اثبات کند.





# اولین استيضاح!

معلوم نیست فرجی‌دانا از ابیات دیگر آن شعری که در انتهای صحبت‌هایش در جلسه استيضاح خواند آگاه بود یا نه اما این غزل حافظ ابیات دیگری هم دارد که خود حاوی معانی گسترده‌ای است؛  
 عنان به میکده خواهیم تافت زین مجلس  
 که وعظ بی عملان واجب است نشنیدن  
 مبوس جز لب ساقی و جام می حافظ  
 که دست زهد فروشان خطاست بوسیدن  
 داستان وزارت علوم، تحقیقات و فناوری در دولت دکتر حسن روحانی نیز ابیات زیادی دارد.



## بیت اول:

### مجلس میلی به «میلی» نداشت

وزارت علوم، تحقیقات و فناوری از عمده‌ترین چالش‌هایی است که دولت تدبیر و امید از ابتدای عمر خود با آن روبرو بوده است. عبدالله جاسبی رییس اسبق دانشگاه آزاد اسلامی، جعفر توفیقی وزیر علوم دولت اصلاحات و همچنین رضا فرجی‌دانا، رییس اسبق دانشگاه تهران از گزینه‌هایی بودند که گمانه‌زن‌ها، احتمال معرفی آنان به مجلس را برای تصدی مسئولیت این وزارت‌خانه مطرح می‌کردند اما در نهایت نام جعفر میلی‌منفرد، در لیست وزرای پیشنهادی رئیس‌جمهور قرار گرفت.

جعفر میلی‌منفرد استادی دانشگاه صنعتی امیرکبیر و تصدی معاونت‌های مختلف وزارت علوم از جمله معاونت‌های دانشجویی، فرهنگی و فناوری را در دولت‌های گذشته تجربه کرده است. وی در دولت دوم سیدمحمد خاتمی پس از استعفای مصطفی معین، مدتی سرپرست وزارت علوم بود.

طی جلساتی در کمیسیون‌های مجلس شورای اسلامی در روزهای قبل از بررسی صلاحیت وزرا که با حضور وزرای پیشنهادی برگزار شد، نمایندگان نگرانی‌هایی را در مورد چند وزارت‌خانه از جمله وزارت‌خانه علوم مطرح کردند. اهم

نگرانی‌ها شامل حضور مجدد مسئولین مرتبط با فتنه سال ۸۸ در وزارت‌خانه و سیاسی شدن دانشگاه‌ها به جای ایجاد فضای علمی بود که با مطرح شدن این مباحث در صحن علنی مجلس در روز بررسی صلاحیت‌ها، مشخص شد که نمایندگان در این جلسات قانع نشدند.

در روز بررسی صلاحیت میلی‌منفرد به عنوان وزیر پیشنهادی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، چهار مخالف و دو موافق حرف زدند که خود نشان دهنده این بود که فضای کلی مجلس علیه میلی‌منفرد است. مخالفان اشاراتی به برنامه پیشنهادی میلی‌منفرد کردند که عملیاتی نیست و فاقد راهکارهای عملی و شفاف است. همچنین مخالفان به نقش میلی‌منفرد در حوادث تیر ۷۸ و انتخابات ۸۸ و تحصن‌ها در دانشگاه اشاره داشتند. نکته قابل توجه نشان دادن فیلم و عکسی مبنی بر حضور میلی‌منفرد در یکی از تحصن‌های دانشگاه امیرکبیر بود. اما موافقان در مقابل سعی می‌کردند که با طرح مسائلی نظیر سابقه خوب و بدون اشکال میلی‌منفرد در کنار شخصیت انقلابی و مدیریتی او جواب مخالفان را بدهند و معتقد بودند که باید به اختلافات گذشته پایان داد.

وقتی نوبت به دفاع میلی‌منفرد از خود رسید، او با ذکر نکاتی در مورد اینکه دانشگاه با نشاط می‌تواند انسان و جامعه

با نشاط بسازد، گفت تلاش می‌کند تا در دانشگاه‌ها، فضای گفتگو شکل بگیرد و قطعاً مانع اعمال سلیقه‌های سیاسی خاصی می‌شود. او همچنین حضور در جنگ تحمیلی را بزرگ‌ترین افتخار خود عنوان و اعلام کرد که تا به حال از هیچ نهاد امنیتی، قضایی، سیاسی حتی یک تذکر هم نگرفته و از این نظر از اتهاماتی که به او نسبت داده شد، دفاع کرد.

اما در پایان میلی‌منفرد نتوانست رای اعتماد نمایندگان مجلس شورای اسلامی را کسب کند و با ۱۰۵ رأی موافق، ۱۶۵ رأی مخالف و ۱۵ رأی ممتنع نتوانست راهی وزارت علوم شود. به این صورت وزارت علوم، تحقیقات و فناوری در کنار وزارت‌خانه‌های آموزش و پرورش و ورزش و جوانان بدون وزیر ماندند و دکتر حسن روحانی برای این وزارت‌خانه‌ها سرپرست انتخاب کرد که جعفر توفیقی سرپرست وزارت علوم شد؛ انتصابی که البته بدون واکنش نبود.

## بیت دوم:

### «توفیقی» هم توفیقی نداشت

جعفر توفیقی در انتخابات سال ۹۲ رییس ستاد انتخاباتی محمدرضا عارف بود و همچنین در دوران اصلاحات بعد از آنکه مجلس ششم به رضا فرجی‌دانا به عنوان وزیر پیشنهادی وزارت علوم رای نداد، به مجلس معرفی شد و توانست در دولت دوم سید محمد خاتمی مسوولیت وزارت علوم

را برعهده بگیرد. انتخاب توفیقی به عنوان سرپرست وزارت علوم در دولت روحانی به علت داشتن مشی اصلاح‌طلبانه و اتخاذ بعضی موضع‌گیری‌ها در جریانات سال ۸۸ با واکنش تند نمایندگان اصول‌گرای مجلس روبرو شد. البته برخی از جمله احمد توکلی نماینده اصول‌گرای مجلس به نوعی از جعفر توفیقی حمایت کردند. او در اظهارنظرش، بیشترین اعضای وزارت علوم را طرفدار جریان اصلاح‌طلبی دانست و گفت: برای این وزارت‌خانه نمی‌توان یک اصول‌گرا را انتخاب کرد. البته باید از اصلاح‌طلبی استفاده کرد که پایبند به انقلاب و اصول نظام باشد. او با این استدلال که توفیقی پایبند به نظام و انقلاب است و اگر در جریان انتخابات سال ۸۸ موضعی گرفته، در آن فضای احساسی بوده و باید از آن بگذریم، حمایت خود را نسبت به انتخاب توفیقی اعلام کرد.

توفیقی در دوران سرپرستی‌اش بعضی از روسای دانشگاه‌ها از جمله صدرالدین شریعتی رئیس دانشگاه علامه طباطبائی را تغییر داد و همچنین اقدام به بازگرداندن دانشجویان سواره‌دار و استادانی کرد که به اجبار بازنشسته شده بودند و به همین دلیل، در شصت و هفت روز سرپرستی‌اش با انتقادات و اعمال فشارهای گسترده‌ای روبرو شد. همه این‌ها باعث شد که رییس جمهور جعفر توفیقی را به مجلس معرفی



نکند و به جای او رضا فرجی‌دانا را برای وزارت علوم، تحقیقات و فناوری بر گزینند.

### بیت سوم:

#### این بار هم فرجی نشد

فرجی‌دانا که دکترای مهندسی برق از دانشگاه واترلو کانادا دارد، مدتی ریاست دانشگاه تهران را بر عهده داشت. او در دولت هشتم از سوی سیدمحمد خاتمی به عنوان وزیر علوم به مجلس معرفی شد ولی نتوانست رای اعتماد نمایندگان را کسب کند. علت اصلی رای ندادن مجلس ششم اصلاح طلب به فرجی‌دانا که در پی استعفای مصطفی معین به مجلس معرفی شده بود، روشن نبودن مواضع اصلاح طلبانه او عنوان شده بود. نکته جالب این بود که در آن زمان، بخشی از اصلاح طلبان مجلس با وزارت فرجی‌دانا مخالفت می‌کردند و به او رای ندادند اما بخشی از اصولگرایان از وی حمایت می‌کردند و از جمله غلامعلی حدادعادل رئیس فراکسیون اقلیت مجلس ششم، از کسانی بود که برای رای آوردن دکتر فرجی‌دانا تلاش کرد و بعد از عدم رای اعتماد مجلس ششم هم در مورد رای عدم اعتماد به فرجی‌دانا گفت: از فضای مجلس این گونه استنباط می‌شد که بعضی‌ها نگران از دست دادن دانشگاه‌ها به عنوان ابزار سیاسی هستند. وی گفته بود: انتظار می‌رفت مجلس با رئیس جمهور همراهی کند زیرا مسلماً رئیس جمهور با در نظر گرفتن همه جوانب وی را پیشنهاد کرده بود و رأی منفی نشانه این است که تلقی مجلس با تلقی رئیس جمهور یکی نیست. حداد عادل گفت: با انتخاب فرجی‌دانا، دانشگاه از سیاست‌زدگی خارج می‌شد اما این به منزله خارج شدن دانشگاه از سیاست نبود.

فرجی‌دانا که از اول جزو گزینه‌های وزارت علوم در دولت روحانی بود، این بار به مجلس معرفی شد و نمایندگان که به هر نحوی دوست داشتند توفیقی بر سر کار بیایند، به او رای اعتماد دادند. او روابط خوب مجلس و فرجی‌دانا دوام نداشت و در پی بعضی انتصابات، تحت فشار قرار دادن وزیر شروع شد. فرجی‌دانا در ۱۲ آبان ۱۳۹۲، طی حکمی جعفر میلی‌منفرد را به عنوان معاون آموزشی و جعفر توفیقی را به عنوان مشاور ارشد وزیر علوم منصوب کرد. در پی این اقدام ۸۲ نماینده مجلس به وزیر تذکر کتبی دادند و همچنین ۱۵۰



نماینده مجلس طی یک نامه از رئیس جمهور تقاضا کردند که در انتصابات وزارت علوم دخالت کند. فشارها ادامه پیدا کرد تا این که با سوال از وزیر و قانع نشدن نمایندگان از توضیحات فرجی‌دانا، او هم به جمع وزرای دارای کارت زرد کابینه اضافه شد.

موضوع جنجال‌برانگیز دیگر، بازگشت دانشجویان ستاره‌دار به دانشگاه‌ها بود؛ موضوعی که از دوران سرپرستی توفیقی شروع شد و فرجی‌دانا آن را ادامه داد و مورد اعتراض نمایندگان مجلس قرار گرفت. همین موارد کافی بود که مسئله استیضاح وزیر علوم در دستور کار بخشی از مجلس قرار بگیرد. البته تلاش میانجی‌گرانه برای ایجاد تفاهم میان فرجی‌دانا و نمایندگان استیضاح کننده آغاز شد اما با اضافه شدن برخی موضوعات دیگر به محورهای اختلاف، این تلاش‌ها بدون ثمر باقی ماند و مسئله استیضاح، جدی‌تر شد.

پرسروصداترین موضوعی که به چالش عمده فرجی‌دانا تبدیل شد، بحث بورسیه‌ها بود. مجتبی صدیقی معاون وزیر علوم و رییس سازمان امور دانشجویان روز چهارم خرداد ماه ۹۳ در یک نشست خبری از پاره‌ای از تخلفاتی که زیر عنوان بورسیه بیش از ۳۰۰۰ دانشجوی دکتری رخ داده، پرده برداشت. این تخلفات مواردی مانند تبدیل دوره دکتری خارج به داخل، نداشتن حداقل معدل در دوره کارشناسی و کارشناسی ارشد، عدم رعایت شرط سنی و ... را شامل می‌شد. در همین روزها لیست‌هایی پخش شد مبنی بر اینکه تعدادی از نمایندگان مجلس و نزدیکان مسئولان دولت قبلی از این بورسیه‌های غیرقانونی استفاده کرده‌اند و همین امر اعتراض نمایندگان به وزیر علوم را مضاعف کرد زیرا دلیل پخش این شایعه را مقابله وزارت علوم با نمایندگان طرفدار استیضاح کننده می‌دانستند. هر چند این لیست‌ها از سوی وزارت علوم تایید نشد اما همه این مسائل دست به دست هم داد تا در ۲۱ مرداد ۹۳ طرح استیضاح وزیر علوم، تحقیقات و فناوری با امضای ۵۱ نماینده اعلام وصول شود که طیف اصلی امضاءکنندگان این طرح را اعضای جبهه پایداری تشکیل می‌دادند. دلایل استیضاح که به هیئت رییسه مجلس ارائه شد، به شرح زیر است:

۱- عدم پذیرش و سرگردانی پذیرفته‌شدگان قانونی بورسیه‌های تحصیلات تکمیلی و متأسفانه ارایه پذیرش مجبور افراد رد صلاحیت شده در این دوره‌ها علی‌رغم تأکید مراجع ذیصلاح و قانونی در کشور و بازگرداندن برخی اساتید اخراج شده توسط هیات‌های رسیدگی به تخلفات و مراجع ذیربط دانشگاه‌ها.

۲- اعزام گروه‌های سیاسی بعضاً دارای سوابق تندرو در قالب کارشناسان ارزیابی عملکرد روسای دانشگاه‌ها که زمینه ایجاد تنش را در دانشگاه‌ها فراهم کرده و تغییر شیوه انتخاب روسای دانشگاه‌ها بر خلاف رویه جاری شورای عالی انقلاب فرهنگی و خلاف دستور صریح ریاست محترم جمهوری.

۳- منصوب کردن عناصر دارای سابقه مشخص فتنه ۸۸ در مسوولیت‌های مهم ستادی وزارتخانه و عزل اشخاص عالم، متعهد و مدیر از برخی دانشگاه‌ها و منصوب کردن برخی افراد افراطی و تند به ویژه در مسوولیت‌های میانی دانشگاه‌ها.

۴- عدم مواجهه درست با تحکات سیاسی ضدنظام و برخی عناصر در دانشگاه‌ها و میدان دادن به برخی نشریات دارای رویکرد ضددینی و گرایشات شدیداً قومی و تجزیه‌طلبانه در محیط‌های دانشگاهی و احیای برخی تشکلهای افراطی و آشوب‌طلب.

چهارشنبه ۲۹ مرداد ۹۳ در آستانه هفته دولت، روزی بود که فرجی‌دانا بدون حضور رئیس جمهور به بهارستان رفت تا در جلسه استیضاح شرکت کند اما فرجی‌دانا تنها نبود. اسحاق جهانگیری معاون اول رئیس جمهور در کنار وزرای برجسته کابینه مانند محمد جواد ظریف وزیر امور خارجه و علی طیب‌نیا وزیر اقتصاد و دیگر وزرا و همچنین دیگر معاونین رئیس جمهور در کنار فرجی‌دانا در جلسه استیضاح حضور داشتند.

در جلسه استیضاح، مطابق آیین‌نامه ابتدا مخالفان به طرح نظرات خود پرداختند. موافقین استیضاح ۸ نفر بودند که ۶ نفر قبل از وزیر سخنرانی کردند.

#### در هیچ استیضاحی نمایندگان

##### مانند این استیضاح

##### تحت فشار نبودند

علیرضا زاکانی نماینده تهران به عنوان اولین موافق استیضاح پشت تریبون رفت. او با اظهار تأسف نسبت به اینکه در آستانه هفته دولت راهی جز استیضاح برای اصلاح روند موجود در وزارت علوم نداشته، دلایل اصلی استیضاح را قانون‌شکنی، دامن زدن به تعارضات قومی، سیاسی، امنیتی و ... معرفی کرد. او در ادامه از بکارگیری برخی مسئولان وزارتخانه بدون رعایت آیین‌نامه حراست‌ها و همچنین بازگشت عناصر بی‌صلاحیت به دانشگاه‌ها گفت. نماینده

مردم تهران در ادامه صحبت‌های خود به موضوع هیئت‌های اعزامی به دانشگاه‌ها برای انتخاب روسای دانشگاه‌ها اشاره کرد که علی‌رغم اعتراض شورای عالی انقلاب فرهنگی این رویه غلط ادامه پیدا کرد و باعث ایجاد التهاب در دانشگاه‌ها شد. زاکانی با اشاره به اینکه اتفاقاتی شبیه به اتفاقات اواخر دهه ۷۰ و ۸۰ در دانشگاه‌ها در حال رخ دادن است، گفت: آقای فرجی‌دانا باید در برابر نشریاتی که درخواست تجزیه ایران را دارند و با دعوت از آشوب بی‌اخلاقی را رواج می‌دهند، جواب دهند که آیا این نشریات دانشجویی است، چرا که در این نشریات مبانی انقلاب اسلامی و وحدت ایران زیر سوال رفته است. او همچنین از بازگشت اساتیدی که مشکلات اخلاقی داشته‌اند، گفت و از عدم پیگیری این موضوع علی‌رغم اعتراضات نمایندگان انتقاد کرد.

نماینده تهران در مجلس خاطرنشان کرد: اعتراض دیگر ما به رویه وزارت علوم در بکارگیری عناصر آشوبگر و فتنه‌گر بود. وی افزود: صحبت نمایندگان مجلس این بود که همین سیاست‌ها را که در جلسات می‌گویید اعلام کنید و همچنین فتنه‌گر از نظر نمایندگان کسی بود که بعد از سخنرانی مقام معظم رهبری در ۲۹ خرداد ۸۸ در آشوبگری شرکت و دعوت به آشوبگری کرده باشد اما وزیر محترم از اعلام این سیاست خودداری کرد تا جایی که الان در وزارت و برخی دانشگاه‌ها کسانی مسئولیت مستقیم و غیرمستقیم گرفته‌اند که از عناصر آشوبگر و فتنه‌گر هستند.

زاکانی دغدغه دیگر استیضاح کنندگان را انسداد در تولید علم و کند شدن روند آموزش و پژوهش که مرتبط با توسعه کشور است مطرح کرد.

موضوع دیگری که زاکانی به آن اشاره کرد موضوع بورسیه‌ها بود. او گفت: مخالفت ما با کارهای غیرقانونی، غیراخلاقی، سبک، مجرمانه و سیاسی‌کاری مثل بورس بود. بحمدالله بنده و دوستانم هیچ بهره‌ای از رویه قانونی بورس نداشتیم و نداریم. البته بخش زیادی از وزرای محترم، معاونین ایشان و ریاست محترم جمهور از این موهبت و مرجع قانونی بهره برده‌اند که بهره‌ای مطلوب است لذا بورس شدن شیوه قانونی است اما اشکال ما این





استیضاح کنندگان مگر چه می‌گویند و چه می‌خواهند؟ مگر چه اتفاقی افتاده است که نمایندگان مجلس را زیر سؤال می‌برند؟ مگر استیضاح یک امر قانونی نیست و مردم به نمایندگان مجلس رای ندادند تا از حقوق آنها دفاع کند؟ او همچنین افزود: ما همه اصولگرا هستیم و باید از اصول خود دفاع کنیم. نباید برای ما مهم باشد که نتیجه انتخابات بعد چه خواهد شد و آیا ما رای خواهیم آورد یا خیر یا اینکه ما را تهدید کنند و به ما تهمت بزنند. ما باید در راستای قسمی که خورده‌ایم تلاش کنیم. او با ادعای اینکه دانشگاه‌ها دارد آباستن فتنه جدیدی می‌شود، از تشکیل‌ها و نشریاتی گفت که به تازگی مجوز گرفته‌اند

باشند و اگر طبق قانون به گزینه‌های شما رای نداده‌اند، مشروعیت‌شان در چشم دانشگاهیان مخدوش شود. نایب رئیس کمیسیون قضائی مجلس، حمایت رسانه‌های بیگانه از وزیر علوم و عدم مرزبندی با این رسانه‌ها را مورد انتقاد قرار داد و گفت: آقای وزیر! ما نگرانی و دغدغه رسانه‌های ضدانقلاب برای ماندن شما در این سمت را درک کردیم ولی شما چرا واکنش نشان نداده و از حمایت آنها اعراض نکردید؟ همین یک مورد برای عدم صلاحیت شما کافی نیست؟ موسی غضنفرآبادی در پایان صحبت‌های خود عنوان کرد که فرجی‌دانا اولین نفری است که چرخ‌های اعتدال دولت یازدهم را

علوم بدون استعلام از نهادهای قانونی انتصابات را انجام داده است و با لژیاری و ناتوانی دو نفر را که رد صلاحیت شدند و در فتنه هم حضور داشتند، برکنار نکرده است. غضنفرآبادی به موضوع سرپرستی دانشگاه‌ها هم اشاره کرد که برخلاف قانون بعضی از سرپرست‌ها بیش از ۶ ماه مسوولیت داشته‌اند. نماینده مردم بسم علاوه بر این موضوع به مسائلی در مورد بازگرداندن دانشجویان سواره‌دار اشاره کرد و گفت: شما ۱۴۷ نفر از رد صلاحیت‌شدگان را در مقطع کارشناسی ارشد و ۲۳ نفر دیگر را در مقطع دکتری پذیرفتید. از شما نقل شده است که اینها

بود که شورای عالی بورس در دوره گذشته با تمهیدات قانونی عده‌ای را بورس کرده است و اینها بورس هستند و وزارت علوم حق معلق کردن ۳۵۰۰ نفر از نخبگان کشور را ندارد و ایجاد تشویش برای آنها جایز نیست. زاکانی در ادامه گفت: البته احتمال خلاف هست ولی باید کمیته‌ای تشکیل دهند و با رسیدگی به تخلفات آنها برخورد شود و مجلس هم از آنها حمایت خواهد کرد اما معاونین و مسئولین وزارت علوم با بی‌تجربیی آبروی نخبگان کشور را بردند و حتی رسانه‌های وابسته با تبانی با برخی مسئولان وزارت علوم، اسامی این عزیزان را رسانه‌ای کردند. زاکانی همچنین از فضای رسانه‌ای که علیه مجلس شکل گرفته انتقاد کرد و گفت: من چندین سال است که به عنوان نماینده مجلس هستم ولی در هیچ استیضاحی نمایندگان مانند این استیضاح تحت فشار نبودند. اخیرا شاهد حمایت رسانه‌های خارجی و بیگانه از روندی که در وزارت علوم در حال انجام است هستیم. این کار باعث آزار شده است. زاکانی گفت: آیا وزیر نباید تامل کند که چطور دشمنان انقلاب را شاد کرده و مسیر اشتباه را در پیش گرفته است.

در پایان صحبت‌های زاکانی، گفته او مبنی بر استفاده از بورس توسط رئیس جمهور با واکنش مجید انصاری معاون پارلمانی رئیس جمهور روبرو شد که با دادن یادداشتی به ریاست مجلس این موضوع را تکذیب کرد. علی لاریجانی نیز با ذکر این مطلب اعلام کرد که با رجوع به صدای صحبت‌های زاکانی و مقایسه با متن دیده شد که در متن چنین چیزی وجود ندارد ولی در صدا به اشتباه این مطلب گفته شده است.

#### به جای اینکه مدیریت کنید مدیریت شدید

موسوی غضنفرآبادی نماینده مردم بم در مجلس شورای اسلامی دومین نفری بود که در موافقت با استیضاح نکاتی را مطرح کرد. او با تأکید به اینکه هنوز وزیر را فردی متدین، محترم و دانشمند می‌داند گفت: با دلایلی که آنها را بررسی کرده‌ام متن استیضاح را امضا کردم و به دنبال این بودم که پس از بررسی‌های مجددم اگر دلایل را قابل اعتنا ندیدم امضا را پس بگیرم ولی امروز با بررسی‌هایی که انجام دادم، اعتماد به وزیری که به وی رای داده بودم سلب شد. غضنفری با ادعای اینکه وزیر نتوانست فضای دانشگاه‌ها را مدیریت کند گفت: آقای وزیر شما به جای اینکه مدیریت کنید مدیریت شدید به طوری که برخی می‌گویند با رفتن وزیر علوم هم تغییری در روند حرکت وی به وجود نمی‌آید.

غضنفرآبادی نیز نسبت به انتصابات وزیر انتقاداتی را مطرح کرد و گفت: وزیر



#### نقوی حسینی:

**انجمن اسلامی دانشگاهی در تهران مراسم افطاری برگزار می‌کند که نوری‌زاد نیز در این افطاری دعوت بود. چه کسی نوری‌زاد را نمی‌شناسد؟ شهدای ما خون خود را برای این انقلاب دادند. حال آیا این انجمن اسلامی دانشگاه‌های ما است؟ چه کسی اجازه داد نوری‌زاد در این مراسم دعوت شود؟**

و فعالیت‌هایی بر ضد نظام انجام می‌دهند. او با ذکر مثال‌هایی در مورد همایشی در یک دانشگاه و حضور افراد خاصی و طرح مسائلی ضد نظام در این همایش و عدم نظارت وزارت علوم بر این مسائل انتقاد کرد و گفت: انجمن اسلامی دانشگاهی در تهران مراسم افطاری برگزار می‌کند که نوری‌زاد نیز در این افطاری دعوت بود. چه کسی نوری‌زاد را نمی‌شناسد؟ شهدای ما خون خود را برای این انقلاب دادند. حال آیا این انجمن اسلامی دانشگاه‌های ما است؟ چه کسی اجازه داد نوری‌زاد در این مراسم دعوت شود؟ او که در حین صحبت‌هایش بارها برگه‌ای را به علی لاریجانی رئیس مجلس تحویل می‌داد علت این موضوع را با سند حرف زدن و همچنین شرم از مطرح کردن این مسائل در تربیون مجلس عنوان کرد. نقوی حسینی نیز در مورد اعزام هیات‌های انتخاب روسای دانشگاه‌ها نکاتی را مطرح کرد: شما هیات‌هایی را به دانشگاه‌ها اعزام کردید تا برای مشورت و نظرسنجی از دانشجویان و اعضای هیات علمی در مورد انتخاب روسا به دانشگاه بروند. ظاهر کار بسیار خوب است، هیات‌ها می‌روند و با دانشجوها و اعضای هیات علمی صحبت می‌کنند، این مسئله کاملاً دموکراتیک است ولی عضو این هیات‌ها

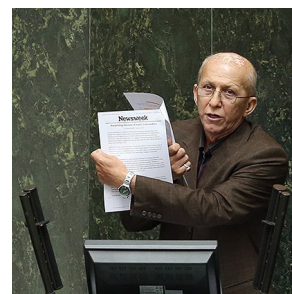
از مسیر خارج کرده و ماندن او در وزارت علوم به مصلحت نیست.

#### دانشگاه‌ها دارد آباستن فتنه جدیدی می‌شود

سیدحسین نقوی حسینی نماینده مردم ورامین در مجلس شورای اسلامی سومین نفری بود که در موافقت با استیضاح موضوعاتی را طرح کرد. او با طرح این مسئله که دولت و مجلس تعامل خوبی با هم دارند و در گذشته نیز این موضوع را ثابت کرده‌اند، مدعی شد که به خاطر این استیضاح، مجلس تحت فشار بود. وی گفت: این همه توهین، تهدید و تهمت به استیضاح کنندگان برای چیست؟

در زمان سرپرستی آقای دکتر توفیقی بوده است. سوال ما این است که نسبت شما با آقای توفیقی چیست؟ آیا در اعتراض به عملکرد او برخوردی با ایشان داشتید؟ او همچنین در مورد اعزام هیات‌های انتخاب روسای دانشگاه‌ها به مناطق مختلف انتقاداتی را مطرح کرد و گفت: شما بازی دموکراسی هدایت‌شده‌ای را با اعزام هیات‌های منتخب خود به دانشگاه‌ها انجام دادید. چرا شورای عالی انقلاب فرهنگی را از حق قانونی خود محروم کردید؟ شما اعضای این شورا را مقابل دانشگاهیان قرار دادید که اگر مطابق نظر شما رای دهند، خلاف منویات و قانون عمل کرده





چه کسانی هستند؟ ماهیت چیست؟ عضو هیات سه نفره اعزام شده به دانشگاه‌های کشور سه سال است که به خاطر معاندت با نظام بازداشت بوده است. نماینده مردم ورامین هم به انتصابات فرجی دانا انتقاداتی را مطرح کرد و با ذکر این نکته که حتی طرفداران وزیر معتقدند که همه مسئولیت‌ها بر عهده وزیر نیست و جعفر توقیقی همه کارها را برعهده دارد گفت: پیام‌های ما در مورد معاونان و مشاوران تان به شما رسید وقتی صحبت آقای توقیقی بود که با افشاکاری‌های نمایندگان از معرفی او منصرف شدند آقای میلی منفرد معرفی شد و نمایندگان اسناد و مدارک او را منتشر کردند و در نهایت شما را معرفی کردند اما شما همه امور را به این دو نفر سپرده‌اید. انتصاب این دو نفر بر خلاف نظر مجلس چه پيامی دارد؟ همین برای استیضاح شما کافی است. او باپخش فیلمی از صحبت‌های فرجی دانا که در آن

از دستگاه اطلاعاتی انتقاداتی کرده بود و همچنین حضور بعضی منصوبان او در تحصن‌های دانشگاه‌ها انتقادات دیگری را مطرح کرد.

### حداقل دین و فرهنگ خود را حفظ کنیم

بعد از نقوی حسینی نوبت به قاسم جعفری نماینده مردم بجنورد در مجلس شورای اسلامی رسید. او در ابتدای صحبتش از فشارهایی که بر نمایندگان در جریان استیضاح اعمال شده و گروه‌هایی با تشویق و تطمیع به دنبال تغییر نظر نمایندگان بودند گله کرد. جعفری از نگرانی‌هایش در مورد سرعت رشد علمی کشور گفت و خاطر نشان کرد: اقتدار علمی یک اقتدار درون‌زا است و ما در این ۱۰ سال گذشته پیشرفت علمی خوبی را شاهد بودیم اما این روند نباید کند شود. او با ذکر این نکته که عده‌ای می‌گویند به جای استیضاح به فکر مشکل معیشت و وضع اقتصادی مردم بود گفت: برنامه‌ی اقتصادی روشن و کاربردی که از دولت ندیده ایم حداقل دین و فرهنگ خود را حفظ کنیم. نماینده بجنورد با ارائه‌ی آماری در مورد کاهش رتبه علمی دانشگاه‌های برتر ایران و همچنین کاهش بودجه پژوهشی و عدم پیگیری دولت در این زمینه انتقاداتی را مطرح کرد. جعفری با ذکر این نکته که اطرافیان وزیر او را مشغول کرده اند نکات دیگری را نیز مطرح کرد: برخی افراد که موضع تند دارند اگر کنار شما نباشند چه می‌شود؟ افراد خاص را کنار بگذارید، در خصوص بورسیه‌ها هم اصل بر صحت است مگر آنکه خلافش ثابت شود. رفتار خطی در این سطوح واگرایی ایجاد می‌کند. وزیر مصاحبه کند و جایگاه سازمان‌های تصمیم‌گیر مثل شورای انقلاب فرهنگی را رسمیت ببخشد. او در پایان صحبت‌هایش خطاب به فرجی دانا گفت: آقای وزیر ما دوست شما هستیم و خیلی‌ها خواستند شما را به حاشیه مشغول کنند و این حاشیه‌ها آن شد که نباید می‌شد.

### امروز صد نشریه دانشجویی غیرهمسو با نظام منتشر می‌شود

محمد حسن آصفری نماینده مردم اراک در مجلس شورای اسلامی موافق بعدی استیضاح بود. او با ذکر این نکته که از اول انقلاب و مخصوصاً بعد از سال ۷۶ دشمن به دنبال رسوخ در دانشگاه‌ها بوده و همواره در تلاش برای فاصله انداختن بین نظام و دانشگاه‌ها بوده تا دانشگاه را مقابل نظام قرار دهد، بر اهمیت دانشگاه‌ها تأکید کرد. او همچنین گفت: نظام در حالی که دانشگاه و دانشجو را سیاسی، اجتماعی و صاحب بصیرت و تفکر می‌داند براین اصل نیز تأکید دارد که دانشگاه محیط علم، عالم و پیشرفت اقتصاد دانش‌بنیان باشد

و درگیری‌های جناحی و مسائل سیاسی محیط علمی دانشگاه را آشفته نکند. با این بی در و پیکری در فضای دانشگاه نمی‌شود فضا را علمی کرد. نماینده مردم اراک معتقد است که این فضای حاکم بر دانشگاه‌ها شرایط را برای دشمن آماده کرده تا بتواند در این شرایط به اهداف خود برسد. وی با بیان اینکه بخشی از اتفاقات یک ساله گذشته دانشگاه را براساس مستندات ارائه می‌دهد گفت: توزیع شب‌نامه منافقان و همچنین شب‌نامه‌هایی در حمایت از آشوب‌گران و عاملان فتنه، انکار علنی معاد و باورهای دینی، زیر سؤال بردن واقعه عظیم عاشورا، ممانعت از برگزاری مراسم ۱۳ آبان روز مبارزه با استکبار جهانی، جمع‌آوری بزه‌های ضد آمریکایی که بنا به فرمایش رهبر معظم انقلاب و تمام ملت ایران آمریکا دشمن درجه یک انقلاب است و همچنین ترویج کتب ضد انقلاب و تلاش برای آشوب در دانشگاه‌ها از اتفاقات یک سال گذشته دانشگاه‌ها بوده است. او با انتقاد از بازگشت دانشجویان ستاره دار که بعضی از آنها قاچاقچی مواد مخدر هستند، این عمل را خلاف نظر وزارت اطلاعات عنوان کرد. نماینده مردم اراک مدعی شد که نشریاتی بیرون از دانشگاه با صفحات رنگی و کیفیت بالا تولید می‌شوند و قصد تخریب ارکان نظام را دارند. او همچنین در این مورد گفت: امروز صد نشریه دانشجویی غیرهمسو با نظام منتشر می‌شود که تعداد آن نیز در حال افزایش است و این نشریات برای جریان دانشجویی حاشیه درست خواهد کرد. آقای فرجی دانا نسبت به انتشار این نشریات عنوان می‌کنند که تمام آنها در هیأت نظارت و کمیته انضباطی مورد بررسی قرار می‌گیرد، این درحالی است که

کردن نقش استعمار در کودتای ۲۸ مرداد، زیر سؤال بردن پشتوانه نظری ولایت فقیه، تمجید از آقای منتظری، مخدوش دانستن نظریه ولایت فقیه و دهه‌ها موارد دیگر در دانشگاه‌ها وجود دارد که امروزه در برخی از نشریات دانشگاهی، این موارد انتشار می‌یابد. آصفری در پایان صحبت‌هایش با توجه به تعامل دولت و مجلس گفت: امروز مجلسی دارد وزیر علوم را استیضاح می‌کند که تعامل بالای خود را با دولت نشان داده است و حال اگر نمایندگان تصمیم به استیضاح گرفتند بنا به تکلیف بوده است.

### بد اخلاقی‌ها

#### ما را به استیضاح رساند

علی اصغر زارعی آخرین نماینده‌ای بود که در بخش اول صحبت‌های موافقین استیضاح پشت تریبون مجلس رفت و نکات مورد نظر خود را مطرح کرد. او با ذکر این نکته که جزو حامیان فرجی دانا بوده ولی روند مدیریتی او مخصوصاً در چهار ماه گذشته به گونه‌ای پیش رفته که امروز جزو موافقین استیضاح او است ابراز تأسف کرد. زارعی با توجه به اینکه بحث خود را محدود به موضوع بورسیه‌ها می‌کند گفت: بنده خود دو روز پرونده را از نزدیک مطالعه کردم و از اول هم مشخص بود که لیست‌های تهیه شده با عجله تدوین شده است و فقط نام و نام خانوادگی بدون هیچگونه اطلاعات دیگری مطرح شده است. او خاطر نشان کرد که با بررسی‌های انجام شده عدد سه هزار بورسیه به ۱۹۰ نفر کاهش پیدا کرد و همچنین از اعتراض نمایندگان به وزارت علوم گفت که به چه علت عدد بدون استناد سه هزار بورسیه را مطرح کردند و افزود: به آنها گفتیم چرا فضای کشور را خراب می‌کنید و چرا در



### آصفری عضو کمیسیون امنیت ملی مجلس مدعی شد که در دانشگاه‌ها ترویج فرقه ضاله بهایت و وهابیت می‌شود و همچنین به ساحت مراجع عظام تقلید توهین می‌شود.

پایگاه‌های اطلاع‌رسانی مطلب می‌نویسند که بورسیه دوستان نمایندگان مجلس با مشکل مواجه شده است. نماینده مردم تهران در مجلس شورای اسلامی گفت: در مورد خود من که گفته‌اند که برادرم در فهرست بورسیه‌های غیرقانونی هستند، باید بگویم که من سه برادر دارم که یکی از آنها در ابتدای انقلاب شهید شده و دو نفر دیگر نیز بازنشسته هستند و اصلاً به دانشگاه نرفته‌اند. این موافق استیضاح در پایان گفت: همین روش‌ها و بد اخلاقی‌ها

بعضی نشریات اصلاً مجوز نگرفته‌اند اما با پول بیت‌المال و امکانات دانشگاه مطالب انتقادی را چاپ می‌کنند. عضو کمیسیون امنیت ملی مجلس مدعی شد که در دانشگاه‌ها ترویج فرقه ضاله بهایت و وهابیت می‌شود و همچنین به ساحت مراجع عظام تقلید توهین می‌شود. او با توجه به آنچه در یک سال گذشته در وزارت علوم رخ داده است گفت: در این مدت سیاه‌نمایی علیه مجلس و صدا و سیما، تطهیر برخی چهره‌های سیاسی مسئله‌دار، کم‌رنگ



جزء دلایلی است که ما را به این نقطه یعنی استیضاح وزیر علوم رساند.

## عزم وزارت علوم

### برای ایجاد عدالت آموزشی

پس از پایان صحبت‌های موافقین استیضاح دو نماینده مجلس در دفاع از فرجی‌دانا نکاتی را مطرح کردند. جواد هروی نماینده مردم قائنات در مجلس شورای اسلامی اولین نفری بود که در مخالفت با استیضاح صحبت کرد. او با ذکر این نکته که در روز رای اعتماد به وزیر جزو مخالفین او بوده ولی عملکرد خوب فرجی‌دانا باعث شده است که امروز در دفاع از او و کارنامه‌اش نکاتی را مطرح کند. او در دفاع از کارنامه ی وزارت علوم در دوران وزارت فرجی‌دانا نحوه ی صحیح توزیع اعتبارات دانشگاهی را نکته ی پر اهمیتی ذکر کرد و از اصلاح روند غلط در این زمینه خبر داد و گفت: جلسات عدیده‌ای پیرامون توزیع اعتبارات دانشگاه‌ها داشتیم که حاکی از عزم وزارت علوم برای ایجاد عدالت آموزشی است و این وزارتخانه در تحقق عدالت آموزشی کارهای خوبی را انجام داده است. هروی از دیگر نقاط قوت وزارت علوم را پرداختن به بحث اقتصاد مقاومتی دانست که در این وزارتخانه به صورت منسجم و چاپ کتاب‌های ارزشمند در این زمینه تلاش کرده‌اند. نماینده مردم قائنات با بیان این مساله که موضوع مهم ارتباط دانشگاه و صنعت برای اولین بار در این دولت به طور جدی مطرح شده است از توافق نامه‌های مختلفی بین وزارت علوم و وزارتخانه‌های دیگر نظیر وزارت نفت، صنعت؛ دفاع و ... خبر داد. وی با اشاره به بحث بورسیه‌های غیرقانونی گفت: مشکل اساسی این است که اساساً ما در کنار بحث

### هروی:

**افرادی وجود دارند که معدل مدرک کارشناسی آنان زیر ۱۲ است کسانی نیز با معدل زیر ۱۴ کارشناسی ارشد گرفته‌اند حال با این وضعیت وارد دوره دکترای شده‌اند این اقدام با روی قانون گذاشتن است.**

### جعفر زاده:

**همه باید به این دولت کمک کنیم؛ هشت سال به آن دولت کمک کردید و یک سال هم به این دولت کمک کنید.**

آزمون و سنجش رسمی کشور برای بورس با یک رانت غیرقانونی مواجه هستیم که براساس آن دانشجوی بدون داشتن سطح علمی بالا بورس می‌شود. این نماینده مجلس شورای اسلامی در ادامه سخنان خود اظهار داشت: چگونه ۳ هزار نفر بدون آزمون سر کلاس دکترای داشته‌اند؟ چگونه بعضی‌ها این قضیه را توجیه می‌کنند؟ او با ذکر جزئیاتی در مورد بحث بورسیه‌ها گفت: افرادی وجود دارند که معدل مدرک کارشناسی آنان زیر ۱۲ است کسانی نیز با معدل زیر ۱۴ کارشناسی ارشد گرفته‌اند حال با این وضعیت وارد دوره دکترای شده‌اند این اقدام با روی قانون گذاشتن است. او در ادامه ی بحثش پیرامون بورسیه‌ها خاطر نشان کرد: در بحث بورسیه‌ها بی‌قانونی صورت گرفته این بوده است که

ورود به دوره دکترای بدون آزمون صورت گرفته و استخدام بعد از آن نیز بدون ضابطه بوده است حال اگر وزارت علوم مسئله بورسیه‌های غیرقانونی را مطرح کرده باید قدران آن باشییم. هروی در مورد آمارهایی که بعضی موافقان استیضاح در مورد کاهش سطح علمی کشور ارائه کردند انتقاد کرد و گفت: ما در مراجعه به آمارها به پایگاه‌هایی استناد می‌کنیم که معتبر باشند که یکی از آنها پایگاه استنادی جهان اسلام ISC است. با توجه به آماري که ISC عنوان کرده توسعه علمی کشور از روند معقولى برخوردار بوده چرا کسانی که در این حوزه اطلاع اندکی دارند، اظهارات ناصواب می‌کنند؟ او در پایان سخنان خود نمایندگان را از گرفتن تصمیمات پر هزینه بر حذر داشت و گفت که استیضاح وزیر باعث تلاطم در دانشگاه‌ها می‌شود که گروه‌های افراطی می‌توانند از این فضا سوء استفاده کنند.

### وزیر باید تشویق شود نه استیضاح

غلامعلی جعفر زاده نماینده مردم رشت در مجلس شورای اسلامی دومین کسی بود که در مخالفت با استیضاح وزیر پشت تریبون رفت. او از اینکه استیضاح بدترین راه موجود است و نمایندگان می‌توانستند به سراغ راه‌های دیگر بروند، استیضاح وزیر را مایه ی خوشحالی افراطیون، معاندان و ضدانقلاب‌ها خواند. او همچنین افزود: اگر آقای فرجی‌دانا امروز ایضا شود بداند که این رای را از مجلس و جریان دیگری و نه هیچ جریان دیگری و دیگران نمی‌توانند این فضا را مصادره به مطلوب کنند. نماینده مردم رشت در مجلس شورای اسلامی درباره بحث بورسیه‌ها بیان کرد: ۳ هزار نفر به هر دلیلی بورسیه شده‌اند. آقای فرجی‌دانا بعد از تصدی وزارت گفتند ما آنها را به احترام دولت قبل می‌پذیریم، اما فهرست را با قانون تطبیق دهید. از این لیست بورسیه ۷۰۰ نفر با هیچ قاعده و قانونی منطبق نیست، در پرونده ۲۷۰ نفر از آنها حتی یک برگه وجود ندارد، ما چه جوابی به مردم و دانشجویان خواهیم داد، در حالی که از ۲۷۰ نفر از این فهرست نمی‌توان دفاع کرد. جعفرزاده در دفاع از هیئت‌های اعزامی برای انتخاب روسای دانشگاه‌ها گفت: جرم فرجی‌دانا این است که از جامعه‌ای که می‌خواهد مدیر برای آنها منصوب کند نظرخواهی کرده است. او با ذکر این نکته که امروز باید روز تشویق وزیر باشد نه استیضاح گفت: آقای فرجی‌دانا در انتصاب‌ها ورود کرده و از جامعه دانشگاهی نظر گرفته و نظر آنها را به شورای عالی انقلاب فرهنگی برده است. او در مورد انتصابات وزارت علوم تصریح کرد: ۶۴ درصد از کسانی که در این دوران از گردونه مدیریت دانشگاه‌ها کنار رفته‌اند

پایان مدیریتشان بوده است و ۸ درصد نیز استعفا داده‌اند و در این میان ۲۸ درصد نیز برکنار شده‌اند که این حق هر دولتی است که تیم خود را سرکار بیاورد. جعفرزاده در مورد بحث نشریات دانشجویی بر این نکته تاکید کرد که نهاد دیگری هم در امر مجوز دهی به نشریات دخیل هستند که باید از آنها سوال شود. او بر اهمیت حمایت از دولت نکاتی را مطرح کرد و در پایان گفت: همه باید به این دولت کمک کنیم؛ هشت سال به آن دولت کمک کردید و یک سال هم به این دولت کمک کنید.

### ارایه گزارش از فعالیت نه ماهه

#### و پاسخ به شبهات

بعد از صحبت‌های نمایندگان موافق و مخالف استیضاح نوبت به خود وزیر رسید که پشت تریبون بهارستان برود و از خود دفاع کند. فرجی‌دانا با ذکر این نکته که اگر چه به علت استیضاح در مجلس حاضر شده اما فرصتی حاصل شد که گزارشی از عملکرد نه ماه وزارت علوم، تحقیقات و فناوری در دوران تصدی گری اش ارایه بدهد.

فرجی‌دانا بعد از صحبت‌های مقدماتی خود به اولین بحثی که پاسخ داد موضوع رکود علمی و پیشرفت علمی کشور بود. او با مطرح کردن این موضوع که براساس آمار و با توجه به اینکه ایران یک درصد از جمعیت جهان را دارد به جای اینکه سهم یک درصد در حوزه مقالات علمی داشته باشد سهمش در سال ۲۰۱۴ به ۱۶ درصد رسیده است گفت: آنچه در سال ۲۰۱۴ دیده می‌شود بعضاً نتیجه کاری است که ۲ تا ۳ سال پیش انجام شده است و این به فرآیند تولید علم برمی گردد، من می‌خواهم نتیجه بگیرم آنچه در صحنه آموزش عالی با آن دست و پنجه نرم می‌کنم نتیجه سیاست‌ها و عملکردهایی است که ۴ تا ۶ سال قبل آغاز شده است. وی همچنین گفت: اگر رکودی می‌بینیم که هنوز دیده نمی‌شود به واسطه سیاست‌های است که سال‌ها قبل آغاز شده و من خوف آن را دارم که چنین رکودی در حوزه فناوری ایجاد شود. فرجی‌دانا که در حین صحبت‌هایش با ارایه اسلایدهایی به دنبال مستدل و مستند کردن حرف‌هایش بود به روند رشد علمی از سال ۲۰۰۰ به بعد اشاره کرد و گفت: الان به جایی رسیدیم که استناد به مقالات ما قابل توجه است. یعنی از زیر یک استناد به ۷،۹ استناد رسیدیم ایم و این برای کشور غرور آفرین است. او در ادامه ی بحث‌های اولیه اش تاکید کرد که نمی‌خواهد این دستاوردها را به پای خودش بگذارد بلکه این یک روند است.

فرجی‌دانا که در بین صحبت‌هایش بر همدلی و همگرایی و حل مشکلات تاکید می‌کرد اختلاف را شیطان نامید و گفت:





من امروز اینجا هستم تا ارتباط خود را تحکیم بخشیم و اگر خطایی هم از من سر زده است از نصایح نمایندگان استفاده کنم. او با ارایه آماری در زمینه تعداد دانشگاه‌ها به دنبال روشن کردن وضعیت وزارت علوم بر آمد. فرجی‌دانا با نشان دادن اسلایدی گفت: در میان سال‌های ۸۴ تا ۹۲ تعداد موسسات آموزش عالی ما رشد جهشی داشتند و از ۹۵۰ به ۲۵۰۰ موسسه رسیدند. ۷۲ سال عمر آموزش عالی در کشور ۹۵۰ موسسه داشته و در ۸ سال به ۲۵۰۰ رسیده است اما کاسه ما همان کاسه بوده است و همیشه ۲،۵ درصد بودجه آموزش عالی داشته‌ایم که نتیجه خود را بعدا نشان می‌دهد. اگر نتوانیم قدم‌های کیفیت‌بخش برداریم در آینده دچار مشکل خواهیم شد. او در جای دیگری از صحبت‌هایش گفت: مجموعه دانشگاه‌های ما سال گذشته که تحویل گرفتیم حدود ۱۳۰۰ میلیارد تومان به واسطه عدم تخصیص جاری در سال‌های ۹۰ و ۹۱ بدهی داشته و دارند.

فرجی‌دانا با ذکر این نکته که در سال اقتصاد و فرهنگ با عزم ملی و مدیریت جهادی قرار داریم بر اهمیت فرهنگ تاکید کرد و به سراغ مباحث فرهنگی که استیضاح کنندگان مطرح کردند رفت. او با توجه به دیدار مقام معظم رهبری در اول مرداد ماه امسال با دانشجویان و ذکر نکاتی از ایشان مبنی بر اینکه فضای دانشگاه‌ها با نشاط است از عملکرد خود دفاع کرد. بخشی از صحبت‌های رهبری در این دیدار بدین شرح است: «در محیط دانشجویی رقابت گفتمانی چیز خوبی است در صورتی که با تحمل مخالف همراه باشند. از وجود مخالف نباید انسان تعجب کند. نباید خشمگین و نباید بیمناک شود. هیچ کدام از این سه حالت در قبال مخالف قابل قبول نیست بنابراین محیط‌های دانشجویی با همین نشاطی که امروز دارند ادامه کار خواهد داد»

فرجی‌دانا با ذکر مثال‌هایی از بیانیه‌های بسیج دانشجویی در دوران قبل به دنبال مقایسه فضای دانشگاه‌ها در این دوره و دوره ی گذشته پرداخت. فرجی‌دانا با اشاره به بیانیه ی بسیج دانشجویی دانشگاه علامه طباطبائی در تاریخ ۳۱ تیر ۸۸ مبنی بر اخراج اعضای بسیج دانشجویی تا کار گذاشتن شوند در دفتر بسیج دانشجویی و تا ترمز از اجرای حکم دیوان عدالت مبنی بر لغو بازنشستگی اساتید گویای فضای نامتعارف و نامناسب این دانشگاه در آن دوران دانست. همچنین در بیانیه ی بسیج دانشجویی دانشگاه تهران در اردیبهشت ماه سال ۹۱ در مورد اینکه مسوولین دانشگاه به بهانه ی ایجاد آرامش در دانشگاه اجازه هر گونه فعالیت سیاسی و اجتماعی را می‌گرفتند

نکاتی ذکر شده است. پرسش فرجی‌دانا از نمایندگان که چرا در آن دوران اقدامی نکردند از نکات قابل توجه این بخش از صحبت‌های او بود.

فرجی‌دانا در مورد ایجاد فضای آرام و بی تنش در دانشگاه‌ها به گفته رحمانی فضلی وزیر کشور که دانشگاه‌ها در آرام ترین وضعیت خود قرار دارند اشاره کرد. او با ارایه آماری در مورد کاهش تحرکات تنش‌زا در ۹ ماهه گذشته گفت: دانشجویان جوان است و ممکن است خطا کند اما ما برخورد جذبی می‌کنیم نه دفعی و دانشجویی که در سن ۲۳ سالگی با محرومیت سنگین انضباطی مواجه شود



که تا ۱۰۰ شماره منتشر می‌شود را ملاک سیاه‌نمایی‌ها در عرصه دانشگاه قرار دهیم. این در حالی است که تنها ۸۶ نشریه تخلف داشتند. فرجی‌دانا با ابراز تاسف در مورد اینکه در طول این مدت نتوانسته خود را به نمایندگان بشناساند اتهام میدان دادن به نشریات و تشکلهای ضد دین توسط شخص وزیر را تلخ توصیف کرد.

او در پاسخ به موضوع گروه‌های اعزامی به دانشگاه‌ها برای انتخاب روسای دانشگاه‌ها گفت: درباره تغییرات روسای دانشگاه‌ها، اینجور مطرح شده است که برای اخلاف در روند آموزشی و پژوهشی هیئت سه نفره اعزام کردیم. در حالی که وزارت علوم چه

**فرجی‌دانا: اگر این افراد همچنان مورد حساسیت برخی افراد و جریان‌ها قرار داشته باشند حاضرم از حق خود گذشت کنم و از اختیاراتم استفاده کنم. بنده عملکرد، دغدغه‌ها و استعلامات انجام شده را هم اکنون به رییس مجلس می‌دهم هر چه ایشان تصمیم گرفتند همان کار را انجام می‌دهم.**



طرفی می‌برد از اینکه دانشگاه شلوغ شود؟ مگر من پاسخگو نیستم؟ دولت تغییر کرده تمامی دانشگاه‌ها مطالبه حداکثری داشتند که باید رئیس عوض شود. گفتیم حرفتان را شنیدیم و هیئت‌هایی را با مراتب علمی بسیار بالا اعزام کردیم. ۵۰ درصدشان استاد و ۳۲ درصد دانشیار و بقیه استادیار بودند. فرجی‌دانا در رابطه با تغییر روسای دانشگاه‌ها هم اذعان کرد که فقط در موارد معدودی قبل از پایان زمان حکم رییس دانشگاه او را عوض کرده اند و به مدت زمان حکم احترام گذاشته اند. او در مقایسه با مدت مشابه در دولت قبل تعداد تغییر روسای دانشگاه‌ها را در دولت یازدهم کمتر اعلام کرد. وی همچنین تعامل و همکاری با شورای عالی انقلاب فرهنگی در دوران وزارت خود را خوب توصیف کرد و گفت: ۱۶ مورد از کسانی که به شورای عالی انقلاب فرهنگی معرفی کرده‌ایم رأی گرفته‌اند، ۱۴ نفر هم در

دیگر نمی‌تواند زندگی کند. او با گله از نمایندگان که با پخش فیلم در مورد اشخاصی که در جلسه حاضر نیستند ابراز تاسف خود را اعلام کرد و افشاجاری را چیزی منفی و غیر اخلاقی عنوان کرد. فرجی‌دانا در رابطه با بحث تشکلهای و نشریات دانشجویی با ارایه آمارهایی گفت: بیشترین فضای عملیاتی تشکلهای منتسب به جریان اصولگرایی ۳۳ مورد بوده که این مورد در خصوص تشکلهای منتسب به جریان اصلاح‌طلبی ۲۰ مورد و همچنین تشکلهای صنفی ۴۰ مورد بوده است که این نشان می‌دهد فضا برای دانشجویان اصولگرا بازتر است. کل تعداد نشریات دانشجویی فعال ۳ هزار و ۶۸۱ است که یک سوم آنان متعلق به بسیج است و از ۳ هزار و ۵۹۵ نشریه تخلفاتی که نمایندگان نام بردند، نداشته است. همه ما می‌دانیم که نشریات قبل از انتشار ممیزی نمی‌شوند. حال ما بیابیم نشریه‌ای

آستانه گرفتن رأی هستند که به خاطر تعطیلی تابستان معطل شده است، هیچ مخالفتی با شورای عالی انقلاب فرهنگی نداریم و نمی‌کنیم و نخواهیم کرد.

فرجی‌دانا در مورد این ادعا که سرپرست‌های دانشگاه‌ها نباید بیش از ۶ ماه سرپرست باشند و در مواردی تخلف شده است با ارایه آمارهایی از دولت گذشته که در آن شخصی ۹۰ ماه سرپرست دانشگاهی بوده و هیچ تذکری به وزیر وقت داده نشده ولی در دوران وزارت او که ۹ ماه بیشتر نشده است فشارها شروع شده انتقاد کرد. او در رابطه با انتصاباتش در وزارت علوم و انتخاب افراد مرتبط با فتنه ۸۸ خاطر نشان کرد که این انتصابات بر اساس استعلام وزارت اطلاعات بوده و این وزارتخانه این افراد را تایید کرده است. فرجی‌دانا تمام استعلام‌ها و نامه‌هایی که از طرف وزارت اطلاعات دریافت کرده بود را به علی لاریجانی تحویل داد و با مزاح لاریجانی که اینجا صندوقچه اسرار شده است روبرو شد.

فرجی‌دانا با بیان اینکه فضای شایعه توسط برخی سیاسیون در دانشگاه‌ها القاء می‌شود، گفت: ما و شما در دو سوی یک میز نیستیم بلکه هر دو در یک سوی میز علم و فناوری نشست‌ایم اما برخی با جوسازی‌های خود به گونه‌ای القاء می‌کنند که گویا فتنه‌گران وزارت علوم را اداره می‌کنند. وی در اظهار نظری تعجب برانگیز ادامه داد: امروز این افراد که پس از طی فرایندهای لازم استعلامات‌شان انجام گرفته است اعلام می‌کنم که هیچ نقشی در فتنه نداشتند اما اگر این افراد همچنان مورد حساسیت برخی افراد و جریان‌ها قرار داشته باشند حاضرم از حق خود گذشت کنم و از اختیاراتم استفاده کنم. بنده عملکرد، دغدغه‌ها و استعلامات انجام

شده را هم اکنون به رییس مجلس می‌دهم هر چه ایشان تصمیم گرفتند همان کار را انجام می‌دهم. او در رابطه به دانشجویان ستاره دار با توجه به اینکه طبق قانون فقط افرادی که طبق استعلام وزارت اطلاعات جزو گروه‌های الحادی و معاندین نظام جمهوری اسلامی و نه معترضین و همچنین مصرف کنندگان مواد مخدر در دسته محرومین قرار می‌گیرند گفت: من کپی پاسخ وزارت اطلاعات را به رئیس مجلس شورای اسلامی می‌دهم که در آن خطاب به من در مورد دانشجویانی که به تحصیل بازگشته‌اند نوشته است در صورتی که مصادیق بندهای سه‌گانه نباشند و چیزی در این مورد اعلام نشده باشد، به معنای بی‌اشکال بودن ادامه تحصیل است. فرجی‌دانا با طرح این موضوع که عده ای به دنبال تخریب چهره ی وزارت علوم هستند در مورد بازگشت بعضی اساتید



اختصاص داده بود با ذکر مقدماتی در مورد قوانین بورس بحث خود را آغاز کرد. فرجی دانا اعلام لیست افراد را کار نادرستی اعلام کرد و اعلام این اسامی را از طرف وزارت علوم تکذیب کرد. او با ذکر این نکته که اولین بار دیوان محاسبات گزارشی در این باره تدوین کرده، در مورد تخلفات صورت گرفته در مورد شرط سنی و معدل اطلاعاتی ارائه کرد: ۲۲۲ نفر با معدل پایین تر از حد لازم لیسانس بورسیه شدند، ۲۲۲ نفر نیز معدل ارشدشان کم بوده و اگر فرمول‌های الحاقی را در نظر بگیریم ۳۱۴ نفر فاقد معدل لازم هستند و ۵۰۶ نفر شرایط سنی کافی ندارند و از این تعداد برخی همپوشانی دارد و در مجموع ۷۰۳ نفر فاقد شرایط لازم هستند. فرجی دانا با ذکر این نکته که تبدیل بورس خارج به داخل یکی دیگر از اقداماتی بوده که انجام شده در مورد رشته‌هایی که شامل بورس بوده گفت که اکثریت آنها رشته‌های علوم انسانی مانند ادبیات فارسی، فقه و حدیث و ... می‌شدند. او با طرح این موضوع که در سه مرحله اعزام به خارج از کشور، پرداخت شهریه و استخدام تخلف صورت گرفته، جذب چنین افرادی را در سیستم آموزشی یکی از اصلی ترین دلایل رکود علمی و همچنین پدیده ی فرار مغزها یاد کرد.

فرجی دانا در جواب الیاس نادران که گفته بود در وزارت علوم ستاد جنگی علیه نظام کار می‌کند گفت: چگونه در وزارت علوم ستاد جنگ تشکیل شده است و آیا اساسا وزارتخانه می‌تواند علیه دولتی که درون آن است کار کند؟ آیا دولت می‌تواند اپوزیسیون نظام باشد؟ او همچنین در رد اتهام تهدید کردن نمایندگان خاطر نشان کرد که همیشه به دنبال تعامل با مجلس محترم بوده و این امر را در نه ماه مسوولیتش ثابت کرده است. او در پایان صحبت‌هایش خطاب به نمایندگان گفت که اگر در مسوولیت خود باقی بماند تمام توان خود را در جهت خدمت به مردم و جامعه ی دانشجویی به کار بندد و اگر رای مجلس به استیضاح بود او هیچ وقت از دانشگاه جدا نمی‌شود و باز به سراغ فعالیت‌های علمی اش باز می‌گردد. فرجی دانا صحبت‌هایش را با این بیت حضرت حافظ به پایان برد: وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم/ که در طریقت ما کافری است رنجیدن.

در پایان صحبت‌های فرجی دانا، علی لاریجانی رییس مجلس در مورد اینکه فرجی دانا او را به عنوان حکم در بعضی اختلافات اعلام کرده و حرف او را حرف نهایی اعلام کرده بود گفت که اگر نظر من را می‌خواهید تغییر در بعضی انتصابات خللی ایجاد نمی‌کند که این موضوع با تایید فرجی دانا و اسحاق جهانگیری روبرو

وزارتش مدیریت نکرد و مدیریت شد و با تغییر چند فرد در وزارتخانه مشکلی حل نمی‌شود و باید رویه حاکم در وزارت علوم تغییر کند. این نماینده مجلس شورای اسلامی با انتقاد از اینکه دانشگاه تهران توسط سرپرست اداره می‌شود تصریح کرد: در بین این همه مدیران هیچ فرد لایق و همفکری با شما وجود نداشت که از وی در اداره دانشگاه تهران استفاده کنید. نادران در رابطه با استعمال‌های وزارت اطلاعات و اینکه وزیر به این استعمال‌ها توجه ای نکرده انتقاداتی را مطرح کرد و گفت: شما می‌گویید که اگر وزارت اطلاعات جواب منفی به استعمال‌ها بدهد آن افراد را کنار می‌گذارید، باید بگویید که در رابطه با سمنانیان چه کردید؟ فردی که از وزارت اطلاعات استعلامش را گرفتید و مشکل هم داشت. اینکه استعمال بگیرید و جواب آن منفی شود و دوباره بخواهید استعمال بگیرید و تلاش کنید تا استعمال مثبت شود، چه معنی دارد؟ نادران در بخش دیگری از صحبت‌هایش با ابراز نگرانی از اینکه فتنه دیگری در دانشگاه‌ها ایجاد شود گفت: وزارت علوم و ستاد جنگی که در وزارت علوم است آب به آسیاب دشمن می‌ریزند. نادران با بخش فیلمی از فرجی دانا که اظهار نظری در مورد استیضاح کرده بود صحبت‌هایش را به پایان می‌برد. فرجی دانا در این فیلم اشاراتی به این موضوع می‌کند که اگر او هم رشته و دانشگاه به افراد خاصی داده بود امروز استیضاح نمی‌شد.

#### صحبت‌های پایانی وزیر

پس از پایان صحبت‌های موافقین استیضاح دوباره نوبت به فرجی دانا رسید تا در بخش پایانی از خود و عملکردش دفاع کند. او که در این بخش محوریت حرف‌هایش را به موضوع بورسیه‌ها

ما می‌خواهیم بگوییم در جریان تبلیغاتی یک هماهنگی میان داخل و خارج رخ داده که مجلس را ناکارآمد نشان دهد و مطالبات برحق نمایندگان ملت را به عنوان خواسته‌های کاسیکارانه جلوه دهد همانطور که آقای وزیر نیز این صحبت را در جمع دانشجویان کرده و گفتند اگر به خواسته‌های برخی نمایندگان تن می‌دادند استیضاح نمی‌شدیم. نوباه با ابراز نگرانی در مورد بحث فرار مغزها مدعی شد که بعضی استادان دانشگاه‌ها هستند که طریقه اپلائی کردن را به دانشجویان یاد می‌دهند و باید جلوی این امر گرفته شود. او با ذکر نمونه ای از نشریات دانشجویی که علیه سپاه پاسداران مطالبی را نوشته بودند در رویه وزارت علوم انتقاد کرد. وی همچنین در مورد اعلام لیست بورسیه‌ها انتقاد کرد و این امر را مخالف کرامت انسانی دانست. نوباه در پایان صحبت‌هایش با توجه به اینکه قطع رگ امیرکبیر شریان علمی کشور را قطع کرد گفت: نمی‌خواهیم دانشجو تربیت کنیم که سر از استانفورد دربیارد.

#### ستاد جنگ در وزارت علوم

الیاس نادران آخرین فردی بود که در موافقت با استیضاح فرجی دانا نکات مورد نظر خود را مطرح کرد. او با ذکر این نکته که مسایل دانشگاهی تحت الشعاع مسایل انحرافی و سیاسی قرار گرفته است گفت: از زمانی که در اسفندماه به جمع‌بندی رسیدیم که کار وزارت علوم جز با استیضاح به نتیجه نمی‌رسد این امر را اعلام کردیم که تلاش نمایندگان بر این بود که در این زمینه موارد را اصلاح کند اما لجبازی‌ها نسبت به تصمیمات گذشته در این امر مانع شد. نادران با خاطر نشان کردن این مساله که وزیر را فردی متدین می‌داند اظهار کرد که وزیر در دوران

به دانشگاه‌ها گفت: بنده خودم در نماز جمعه حضور داشتم که خطیب محترم گفت شکی نیست که وزارت علوم دارد افراد این چنینی را برمی‌گرداند. بنده وزیر علوم در آنجا نشست و مرجع رسمی این هستم که به بنده بگویید و توضیح دهند البته بعدا توضیحات را خدمت خطیب محترم ارسال کردم. فهرست استادان هم به کمیسیون امنیت ملی و هم به آموزش و تحقیقات داده شد و از انگشتان دو دست فراتر نمی‌رود.

#### افشای جریان رسانه‌ای

بعد از پایان بخش اول صحبت‌های فرجی دانا، دو نماینده موافق استیضاح پشت تریبون بهارستان رفتند و نکات مورد نظر خود را مطرح کردند. بیژن نوباه نماینده مردم تهران صحبت‌های خود را با پخش کلیپی آغاز کرد که با مخالفت علی لاریجانی روبرو شد. کلیپ شامل صحبت‌های رسانه‌های خارجی از جمله بی بی سی فارسی و صدای آمریکا بود که در رابطه با استیضاح وزیر علوم اظهار نظر کرده بودند. نوباه یکی از مهمترین مباحث خود را افشای جریان رسانه‌ای و هماهنگی ستاد داخلی وزیر علوم و جریانات رسانه‌ای خارج از کشور اعلام کرد و گفت که بدون پخش کلیپ حرفی برای گفتن ندارد. علی لاریجانی با مخالفت در مورد پخش این فیلم گفت: چرا حرف‌های بی‌ربط را اشاعه می‌دهید؟ یک رسانه، یک بحث مزخرفی را می‌گوید و ممکن است رسانه‌ای حرف بی‌ربط بزند. نماینده مردم تهران در ادامه از پخش فیلم منصرف شد و به طرح مباحث خود پرداخت. نوباه مدعی شد: هماهنگی گسترده‌ای صورت گرفت تا یک دروغ کثیف به عنوان بورسیه‌ها به جای مطالبات اصلی نمایندگان جایگزین کنند. وی در ادامه ی اظهاراتش گفت:





تامل دانست. اما در مقابل غلامعلی حداد عادل رییس فراکسیون اصول گرایان مجلس این اقدام را لجبازی با مجلس اعلام نکرد و گفت: به نظرم در فرصت کمی که رئیس جمهور برای انتخاب سرپرست برای این وزارتخانه داشت کسی را آماده تر از آقای نجفی پیدا نکرد و این انتخاب را در مرحله سرپرستی، لجبازی با مجلس قلمداد نمی کنم.

به عقیده بعضی از موافقین و مخالفین دولت تدبیر و امید، دکتر روحانی قصد ندارد که سیاست هایش را در این زمینه تغییر دهد. او همچنین در این باره در جمع علما، فضلا و روحانیون استان اردبیل گفت که از محمدعلی نجفی می خواهد راه فرجی دانا را در وزارت علوم ادامه دهد. این راه، راه بالا بردن کیفیت در دانشگاه ها، توسعه مسائل فرهنگی و اخلاقی و همچنین حفظ آرامش در سطح دانشگاه های کشور است. نجفی نیز در اولین اظهار نظرها در مسئولیت جدید به ایجاد کمیته ای در جهت رسیدگی به مجاری بورسیه ها اشاره کرد و گفت: ما برنامه های خود را با شفافیت دنبال می کنیم و با شفافیت به پرونده بورسیه ها رسیدگی می کنیم و همه را در جریان نتایج بررسی های خود قرار می دهیم. اسحاق جهانگیری معاون اول رییس جمهور نیز در جلسه معارفه نجفی با اعلام این موضوع که اگر ده وزیر علوم تغییر بکنند دولت باز هم بحث بورسیه ها را پیگیری خواهد کرد حمایت خود را از وزارت علوم و سیاست های حاکم بر آن اعلام کرد.

حال باید دید که آیا نجفی به عنوان وزیر به مجلس معرفی می شود یا مانند توفیقی فقط مسئولیت سرپرستی را بر عهده می گیرد و دولت شخص دیگری را به مجلس معرفی می کند؟ آیا سیاست های حاکم بر وزارت علوم دست خوش تغییر می شود یا بر همین روال ادامه پیدا خواهد کرد؟ آیا دولت و نمایندگان مجلس به خواست یکدیگر تن می دهند یا باز کشاکش بر سر این وزارتخانه ادامه خواهد داشت؟ آیا ...



**به عقیده بعضی از موافقین و مخالفین دولت تدبیر و امید، دکتر روحانی قصد ندارد که سیاست هایش را در این زمینه تغییر دهد. او همچنین در این باره در جمع علما، فضلا و روحانیون استان اردبیل گفت که از محمدعلی نجفی می خواهد راه فرجی دانا را در وزارت علوم ادامه دهد.**

خاتمی را دارد.

انتخاب نجفی نیز مانند دیگر انتخاب های این وزارتخانه بدون واکنش نبود. برخی از نمایندگان مجلس واکنش های تند نسبت به این انتخاب داشتند و این اقدام را مانع از همکاری خوب دولت و مجلس اعلام کردند. محمد اسماعیلی عضو کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس در این رابطه گفت: دولت نباید با لجبازی کارهای خود را پیش ببرد، آقای نجفی یک بار از مجلس رای عدم اعتماد گرفته بود و معرفی دوباره وی به عنوان سرپرست کار صحتی نبود و دولت بهتر از این باید عمل می کرد. الیاس نادران از استیضاح کنندگان فرجی دانا در اظهار نظری گفت: انتصاب نجفی بی توجهی به مجلس است، انتصاب نجفی پس از رای عدم اعتماد مجلس به وی اقدامی بر خلاف اخلاق همکاری و بی توجهی به چارچوب های منطقی تعامل دولت و مجلس است. سید علی ریاض سخنگوی انجمن اسلامی پزشکان ایران با ادعای اینکه نجفی بعد از مدت کوتاهی که در سازمان میراث فرهنگی حضور داشت به علت آنچه که بیماری قلبی عنوان شد از این مسئولیت کناره گیری کرد، انتخاب او به عنوان سرپرست وزارت علوم را جای

آیت الله علم الهدی امام جمعه مشهد هم گفت: در جریان استیضاح وزیر علوم صرفا شخص وزیر مورد استیضاح نبود، بلکه بحث بر سر جریانی بود که بر فضای دانشگاه حاکم شده بود. آنچه گریبان وزیر علوم را گرفت حاکمیت یک جریان خاص در دانشگاه بود. روزنامه کیهان نیز با تیتیر «مجلس شاخ فتنه را شکست» از اقدام مجلس شورای اسلامی حمایت کرد.

داستان وزارت علوم دولت روحانی اما همین جا به پایان نرسید. روحانی چند ساعت بعد از جلسه ی استیضاح در احکامی رضا فرجی دانا را به عنوان مشاور رییس جمهور در امور آموزشی و پژوهشی و محمد علی نجفی را به عنوان سرپرست وزارت علوم انتخاب کرد.

### بیت چهارم: شاید توفیق داشت و فرجی شد مجلس میلی به «نجفی» نشان داد

نجفی در ابتدای دولت تدبیر و امید به عنوان وزیر پیشنهادی وزارت آموزش و پرورش به مجلس شورای اسلامی معرفی شد که با یک رای کمتر نتوانست راهی این وزارتخانه شود. پس از عدم رای اعتماد مجلس به وی با حکم رییس جمهور به معاونت رئیس جمهور و ریاست سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری کشور منصوب نمود اما پس از گذشت شش ماه در ۱۰ بهمن ۱۳۹۲، از ریاست سازمان میراث فرهنگی رفت و حسن روحانی وی را به عنوان مشاور رئیس جمهور و دبیر ستاد هماهنگی اقتصادی جمهوری اسلامی ایران منصوب کرد و اکنون پس از استیضاح دکتر فرجی دانا به سرپرستی وزارت علوم منصوب شد. نجفی که بعد از ۲۹ سال به وزارت علوم، تحقیقات و فناوری بازگشت در دولت شهید باهنر، دولت موقت آیت الله مهدوی کنی و دولت اول میرحسین موسوی تصدی وزارت فرهنگ و آموزش عالی را بر عهده داشت. او همچنین در کارنامه ی خود سابقه وزارت آموزش و پرورش در دولت هاشمی رفسنجانی و مدیریت سازمان برنامه و بودجه در دولت

شد. اما به تعبیر حمید رسایی که کاغذی در دستش داشت و روی آن نوشته بود دوپینگ لاریجانی اثر نکرد فرجی دانا نتوانست رای اعتماد مجلس را بگیرد و استیضاح با ۱۴۵ رای موافق، ۱۱۰ رای مخالف و ۱۵ رای ممتنع رای آورد و فرجی دانا از سمت وزارت علوم، تحقیقات و فناوری کنار گذاشته شد.

### انتقادات و حمایت ها

واکنش های قابل توجه ای نسبت به استیضاح وزیر علوم صورت گرفت. دکتر حسن روحانی استیضاح را حق مجلس دانست ولی از لحن موافقان استیضاح انتقاد کرد. آیت الله هاشمی رفسنجانی نیز در اجلاس روسای آموزش و پرورش سراسر کشور گفت: شاهد بودیم که وزیری که بر امور وزارتخانه مسلط شده بود را استیضاح و عزل می کنند که براین اساس انگیزه خدمت از انسان ها گرفته می شود. محمد جواد ظریف وزیر امور خارجه که در روز استیضاح در مجلس حاضر بود ناراحتی خود را نسبت به استیضاح فرجی دانا اعلام کرد و گفت: یکی از بهترین وزیران کابینه که دانشمندی برجسته، متعهد و ولایتمدار و متخصص هستند و کسی که در زمان مسوولیتش در دانشگاه ها آرامش را به آن بازگرداند استیضاح شد. علی مطهری نماینده مجلس عدم حضور رییس جمهور در جلسه ی استیضاح را یک خطا دانست و فرجی دانا را قربانی رقابت های سیاسی خواند و عزل او را نقطه ی منفی در کارنامه ی مجلس نهم اعلام کرد. علالدین بروجردی دیگر نماینده مجلس شورای اسلامی حمایت علی لاریجانی از وزیر را بسیار دیر اعلام کرد و گفت اگر این اتفاق روز قبل از جلسه ی استیضاح اعلام می شد احتمالا نتیجه ی جلسه نیز چیز دیگری می شد. صادق زیبا کلام استاد دانشگاه تهران استیضاح فرجی دانا را به ضرر جریان اصولگرایی اعلام کرد و خاطر نشان کرد که جریان پایداری نمی تواند آزادی در دانشگاه ها را ببیند، زیرا می داند که فضای دانشگاه ها علیه این جریان است و می خواهند که دانشگاه ها را ساکت کنند.





اشاره:

این روزها در ذهن بسیاری از مردم و بخصوص نسل جوان جامعه، پرسش‌هایی مطرح هستند که «پرسش امروز» محسوب می‌شوند و شاید در دوره‌ای از تاریخ کشور ما و برای نسل‌های گذشته، اساساً موضوعیت نداشتند و مطرح نبودند. در عین حال پرسش‌هایی وجود دارند که در گذشته هم در بسیاری از دوره‌ها مطرح بوده و هنوز هم هستند و در واقع «پرسش هر روز» ما به حساب می‌آیند. شاید برای این پرسش‌ها تا الان پاسخ‌های درخوری فراهم آمده باشد اما به دلایل گوناگون، هنوز هم نیازمند تامل و یافتن پاسخ تازه هستند. ما در این شماره در پیرامون یکی از این موضوعات مطرح، تامل و جوانب آن را در قالب پاسخ به نامه یکی از همکاران، بررسی خواهیم کرد. امیدواریم در شماره‌های بعدی ماهنامه تربیت سیاسی - اجتماعی هم توفیق تداوم این تاملات در باره پرسش‌های دیگر فراهم باشد.

## مسئله فلسطین چه ربطی به ایرانیان دارد؟



سخنانشان در کشورهای عربی حتی ما را تحقیر کرده‌اند (اظهارات خالد مشعل در جمع کشورهای عربی مبنی بر عربی دانستن موضوع فلسطین، خلیج خواندن خلیج فارس و آنچه در رسانه‌ها به نقل از مفتی‌هایشان در دشنام به شیعیان منتشر شده است).

۳- بسیاری از مبارزان ریشه‌دار فلسطینی که منطقاً موضوع باید برای آنان از اهمیت بیشتری برخوردار باشد و ای بسا خون‌دل‌ها خورده‌اند و جان‌ها داده‌اند مانند مجموعه گروه‌های مبارز از جمله فتح به این تشخیص رسیده‌اند که باید برای دفاع از ملت فلسطین، طریق دیگری از جمله صلح را برگزینند. این علاوه بر آن دسته از فلسطینیانی است که حق شهروندی و زندگی در آنجا را پذیرفته‌اند و در مجلس و بخش‌هایی از حاکمیت نیز نقش دارند. معلوم نیست ما به چه دلیل کاتولیک‌تر از پاپ شده‌ایم و همچنان بر طبل مبارزه می‌کوبیم.

۴- سال‌هاست که ما در نظام بین‌الملل هزینه مبارزه با اسرائیل را می‌دهیم در حالی که هیچ منفعت روشنی از این کارمان به دست نیاورده‌ایم. از این سبب ما را متهم به دفاع از تروریسم کرده و انواع محدودیت‌ها را بر ایمان ایجاد نموده‌اند.

۵- معلوم نیست حاکمان ما از کجا دریافته‌اند که مبارزه با اسرائیل مطالبه اصلی شهروندان ایرانی است؟ به عبارت روشن‌تر هیچ دلیل و اماره‌ای مبنی بر اینکه مردم تا این اندازه حمایت از فلسطین را موضوع اصلی بدانند، وجود ندارد. آیا بنا نیست حاکمیت مدافع خواست ملت باشد؟

۶- خود موضوع اشغال فلسطین، مساله قابل بحثی است، اینکه کیفیت حضور صهیونیست‌ها در منطقه چگونه بوده از موضوعاتی است که یک

به نام خدا

همواره گمان می‌کنم، اصلی کردن موضوع فلسطین در کشور با منظور خاصی صورت می‌گیرد که من از درک آن عاجزم. البته منظورم این نیست که جنایاتی که در آنجا می‌شود تأیید شود ولی همواره از خودم می‌پرسم که:

۱- چرا سایر موضوعات بشری، جنایت‌ها و تجاوزاتی که در سراسر دنیا صورت می‌گیرد، کشتن و قتل‌عام‌ها در آفریقا یا شرق آسیا یا حتی آمریکا موضوع حساسیت‌برانگیزی برای ما نیست و در مقابل آن حداکثر به محکوم‌کردنی خشک و خالی بسنده می‌کنیم.

۲- چرا کم‌ترین اتفاق در فلسطین موضوع اصلی ماست به نحوی که گاهی گمان می‌کنیم حتی خون شهروندان فلسطینی از خون هموطنانمان نیز رنگین‌تر است، برای آنها حاضریم همه جور هزینه بپردازیم از کمک نقدی و نظامی و سیاسی تا حمایت بین‌المللی و دادن انواع و اقسام هزینه‌های سنگین در حالی که آنهایی که در خط اول مبارزه با اسرائیل هستند و ما از هیچ کمکی در حشاشان دریغ نمی‌کنیم؟

اولاً: موضوع فلسطین را موضوع عربی می‌دانند و ما را عجم می‌شمارند. ثانیاً: حتی به لحاظ مذهبی نیز رافضی خطابمان می‌کنند و خودی نمی‌دانند.

ثالثاً: رفتار آنها دست‌کم طی سال‌های اخیر نشان داد که با ما الفت و پیوند استراتژیک ندارند بلکه هرگاه خلاف میل‌شان کاری کنیم، به سادگی دوستانشان را عوض می‌کنند. (اختلاف ایران و حماس در موضوع سوریه و پناه بردن حماس به دامن قطر)

رابعاً: رهبران مبارزه به عنوان شریان‌های ارتباطی ما با فلسطین در



پایه‌اش در تاریخ و پایه دیگرش نیز در اقدامات خود فلسطینی‌هاست. بالاخره قوم یهود خود را متعلق به این سرزمین می‌داند و بازگشتش به سرزمین معهود و موعود را حق تلقی می‌کند. این قوم هجرت کرده و دوباره به سرزمین آبا و اجدادیش برگشته است. بعلاوه گام‌های نخست بازگشت هم ظاهراً کاملاً توافقی بوده است (وجود یهودیان در منطقه قبل از هجرت، اقدام به خرید زمین در فلسطین در موج‌های اولیه بازگشت) و از پس این بالاگرفتن اختلافات قومی بوده که معرکه به پا شد و منجر به تضعیف یک طرف و تقویت طرف دیگر شده است. با این مقدمه ما چگونه خیلی قطعی سخن از تجاوز و اشغال به میان می‌آوریم؟

۷- آنچه مسلم است، دنیا در یک توافق رسمی کشور اسرائیل را به رسمیت شناخته، آن هم در سازمانی که ما نیز در آن عضویت داشته و داریم. معلوم نیست چرا در عین حال علم مخالف برداشته‌ایم؟

۸- از پس گذشت ۷۰ سال از ماجرای فلسطین عده‌ای آواره شده‌اند، نسلی که از فلسطین بیرون آمده یا اخراج شده الان دوره میان‌سال‌های خود را نیز گذرانده است و زندگی نسل بعدی نیز در کشور جدید شکل گرفته و سپری شده است و از آن طرف نسلی جدید یهودیان اسرائیلی خود را متولد این کشور می‌دانند که اطلاق متجاوز بر آنها درست به نظر نمی‌رسد. به عبارت دیگر در حالی که ممکن است زندگی بر خلاف آنچه برخی از ما می‌خواهیم در آنجا جریان داشته باشیم، ما چه نفعی می‌بریم که اهتمامی داریم موضوع همچنان پر آشوب دنبال شود؟

با این همه چرا فلسطین برای ایران همچنان موضوع اصلی است؟!

یک معلم

## همکار گرامی

پرسش شما ممکن است برای گروهی دیگر از هموطنان ما هم مطرح باشد و احتمالاً در میان نسل جوان و مخاطبان شما در مدرسه، شیوع بیشتری دارد. بنابراین سعی می‌کنیم در این توضیحاتی که خدمت شما ارائه می‌شود، به محتوای پرسش یا پرسش‌های شما بپردازیم و امیدواریم در جهت افق‌اندازی و تکمیل تحلیل‌تان از این مسئله موثر باشد.

برای یافتن پاسخ این پرسش و تامل در باره جوانب آن، باید به چند نکته مقدماتی توجه کرد:

اول- در جوامع انسانی یک دسته اصول و ارزش‌ها و مبانی اخلاقی وجود دارد که فرادینی و فراملی است یعنی نزد همه انسان‌ها یکسان است و به دین و اعتقادات مردم بستگی ندارد. همه انسان‌ها ظلم و ستم را زشت و بد می‌دانند و طرفداری از مظلوم را ستایش می‌کنند و این امر به دلیل مسلمان بودن یا نبودن آنان نیست. به قول متکلمان، حسن و قبح امور ذاتی و عقلی است و انسان‌ها با مبانی مستقل عقلی، در می‌یابند که چه چیزی خوب و چه کاری زشت است. این نکته به این دلیل بیان شد که بدانیم در مقولاتی مانند تجاوز به یک کشور یا کشتن مردم بی‌گناه یا سلب آزادی و حقوق مردم موارد مشابه، انسان‌ها تنها به دلیل اعتقاد و دین خود موضع نمی‌گیرند بلکه به دلیل انسان بودن و زشت دانستن ظلم و جانبداری ذاتی آنان از مظلوم است.

دوم- ما در جهان به هم پیوسته و در جوامع مرتبط با یکدیگر به سر می‌بریم و هیچ مسئله و موضوعی نیست که در جاهای دیگر جهان مطرح باشد و بر سرنوشت و زندگی و وضعیت ما کمابیش اثر نگذارد. در گذشته، جوامع به این شکل با یکدیگر مرتبط نبوده‌اند و سرنوشت هر ملتی در همان حیطه جغرافیایی رقم می‌خورد که زندگی می‌کردند. شاید افراد جهان‌گشایی مانند اسکندر یا داریوش یا چنگیزخان و دیگران هم بودند که از مرزهای جغرافیایی خود پا را فراتر می‌گذاشتند و سرنوشت مردم در کشورها و سرزمین‌های دیگر را تغییر می‌دادند اما این موارد استثنا بود. اکنون به خاطر انقلاب صنعتی و توسعه وسایل ارتباطی و حمل و نقل، فاصله بین جوامع و مردم کشورهای مختلف بسیار کم و ارتباط فرهنگی و سیاسی و اقتصادی و اجتماعی میان جوامع، بسیار تسهیل شده است و به همین دلیل هر رخدادی در هر گوشه جهان را می‌توان در نزدیکی و کنار خود حس کرد و تاثیر آن را بر سرنوشت خود شاهد بود. در دنیای جدید، مسائل و مشکلاتی ظهور کرده که کاملاً فراگیر و جهانی است و راه‌حل آن هم جهانی و مشترک خواهد بود و هیچ ملتی نمی‌تواند آنها را به تنهایی حل کند زیرا در ایجاد آن هم تنها یک ملت موثر نبوده است.

سوم- گذشت زمان توجیه‌کننده ستم و ظلم به افراد و جوامع نیست و نمی‌توان مدعی شد که با گذشت زمان، حق به ناحق و ظلم به عدل تبدیل می‌شود. در سطح جوامع نیز چنین است و هر گونه تجاوز یا اشغال نظامی یا استعمار سرزمین‌ها، محکوم است و نمی‌توان مدعی شد که به دلیل طولانی شدن مدت تجاوز یا اشغال یا استعمار،

دیگر این عمل زشتی گذشته را ندارد و باید آن را به رسمیت شناخت. ممکن است در طول تاریخ تجاوزات زیادی صورت گرفته و اکنون بسیاری از آنها فراموش شده باشند اما در محکومیت همیشگی آنها تردیدی وجود ندارد. شاید اکنون نه آن ظالمان زنده باشند و نه آن مظلومان و کسی هم نباشد که آن ظلم‌های تاریخی را پی بگیرد و برای بازگرداندن حق به مظلوم، کاری کند اما در زشت و نادرست بودن این گونه اقدامات ضدانسانی نمی‌توان شبهه کرد و گذشت زمان را نمی‌توان عامل تبدیل ناحق به حق دانست. ظلم برای همیشه تاریخ و نزد همه انسان‌ها محکوم است ولو این که واقعیت داشته باشد و برای مقابله با آن نشود کار موثری انجام داد. طبعاً در جایی که هنوز مظلومان واقعی در صحنه هستند و با ظلم مبارزه می‌کنند، قطعاً نمی‌توان به بهانه طولانی شدن مدت مبارزه، مدعی گذشت زمان شد و ماجرا را فراموش کرد.

چهارم- مرزهای جغرافیایی موجود، ملاک خوبی برای تقسیم انسان‌ها نیستند. مرزها واقعیت امروز جهان هستند و چارچوب دولت - ملت‌ها را تعیین می‌کنند اما ملاک مناسب و درستی برای تعیین ارزش انسان‌ها نیستند یعنی این گونه نیست که انسان‌ها در این سوی مرز، خوب باشند و در بیرون از این مرزهای جغرافیایی، بد. نباید چنین القا کرد که ما هیچ نسبتی با مردم بیرون از مرزهای جغرافیایی خودمان نداریم و هر بلایی سر آنها بیاید به خودشان مربوط است و ما فقط نسبت به انسان‌های درون این مرز مسئولیم.

پس از ذکر این مقدمات که مبانی پاسخ ما را در بر دارند، به سراغ مسئله فلسطین و اسرائیل می‌رویم و جداگانه به برخی از پرسش‌ها، پاسخ می‌دهیم.

## چرا مسئله فلسطین، مسئله ماست؟

ما به دلایل زیاد نمی‌توانیم مسئله فلسطین را مسئله خودمان بدانیم زیرا:

۱- ما انسانیم و هیچ انسانی نباید نسبت به ظلم و ستم بی‌تفاوت باشد. هم‌سرنوشتی انسان‌ها، ایجاب می‌کند که ما نسبت به رنج مردم در کشورهای دیگر هم احساس مسئولیت کنیم. بارها به درج شعر سعدی در سازمان ملل متحد به خود نازیده‌ایم که «بنی آدم اعضای یک پیکرند / که در آفرینش ز یک گوهرند / چو عضوی به درد آورد روزگار / دگر عضوها را نماند قرار» و حال نباید به گونه‌ای عمل کنیم که گویی هیچ حساسیتی نسبت به ظلم به آدمیان نداریم و در باره دیگران صرفاً بر اساس منافع و سود مادی خودمان قضاوت و عمل می‌کنیم. مردم فلسطین از زمان پیدایی دولت صهیونیستی در سرزمین فلسطین تاکنون، دائماً در تحت ستم و ظلم صهیونیست‌ها قرار دارند و طبعاً انسان بودن حکم می‌کند که جانب مظلوم را بگیریم و در حدی که از دست ما بر می‌آید، برای رهایی آنان و رفع این ستم تاریخی کمک کنیم.

۲- «التزام به حقیقت» یکی دیگر از خصوصیات انسان است و طبعاً هیچ انسانی به خود اجازه نمی‌دهد جانب فریب و دروغ را بگیرد. این حقیقت در منازعه میان اسرائیل و فلسطینیان قطعی است که در کمتر از ۷۰ سال قبل، گروه‌هایی از یهودیان با حمایت دولت‌های استعماری غرب، خود را به فلسطین رساندند و مردم آن سرزمین را آواره کردند تا خود مالک آن سرزمین شوند و دولت صهیونیستی را تاسیس کنند و بعد از آن هم در طی بیش از ۶۰ سال گذشته در حال سرکوب قیام مردم و کشتار آنان هستند. مگر می‌شود این حقیقت را بدانیم و ملتزم به آن نباشیم؟ اگر حق با مردم فلسطین نبود، حمایت از آنان هم مشروعیت نداشت اما وقتی به هزاران دلیل و سند، حق را به فلسطینیان می‌دهیم، چاره‌ای هم جز حمایت از آنان نداریم.

۳- مسلمان بودن نیز بر بار مسئولیت ما نسبت به همه انسان‌ها به صورت عام و همه مسلمانان به صورت خاص می‌افزاید. در تعالیم دینی ما به وفور با دستوراتی مواجه می‌شویم که ما را به حمایت از مظلوم و مقابله با ظالم فرا می‌خوانند و تاکید دارند که



به این آرمان‌ها توجه کنیم. تحلیل کلان از وضعیت جهان و منطقه نشان می‌دهد که جمهوری اسلامی اگر بخواهد به آرمان‌های اعتقادی و سیاسی خودش در جهان و منطقه وفادار بماند، نمی‌تواند کشورهای استکباری و دست‌نشانندگان منطقه‌ای آن را به عنوان متحدان خود برگزیند. غرب و در راس آن آمریکا با هدف سیطره بر جهان، در گام نخست باید بر خاورمیانه و منابع انرژی منطقه خلیج فارس مسلط شود و به همین دلیل نمی‌تواند قدرتمندی و استقلال و اقتدار و وحدت کشورهای اسلامی را ببیند. هدف آمریکا در حمایت از غده سرطانی خاورمیانه یعنی اسرائیل، سلطه بر منطقه از طریق ایجاد اختلاف بین کشورهای اسلامی و نیز حاکم کردن رژیم‌های وابسته به خود است و طبعاً منافع آمریکا و اسرائیل اساساً در راستای منافع ملی یک دولت انقلابی و مردمی مانند جمهوری اسلامی نیست.

**سوم-** هیچ دولتی نمی‌تواند در تعیین چارچوب منافع ملی کشورش، به خواست و نظر مردمش بی‌اعتنا باشد و صرفاً بر اساس منافع کوتاه‌مدت مادی که ممکن است از طریق یک رابطه سیاسی موقت کسب شود، اقدام به ایجاد رابطه با کشورها کند. رژیم شاه سیاست دوستی با آمریکا و اسرائیل را در پیش گرفت اما این سیاست مورد قبول مردمش نبود. مردم ایران یکی از دلایل مخالفت خود با شاه را تبعیت وی از آمریکا و حمایت او از اسرائیل می‌دانستند و هرگز این مواضع را با منافع و مصالح خود، سازگار نمی‌دیدند. این مردم اکنون نیز با اسرائیل دشمنند و هر حکومتی که در ایران روی کار بیاید، مجبور است این خواست عمومی را مد نظر قرار دهد و طبعاً حکومتی که از متن اراده مردم برخاسته باشد، حتماً ماهیتی همسو با اسرائیل و حامیانش نخواهد داشت و در مقابل ملت خودش نخواهد ایستاد.

**چهارم-** منافع ملی هیچ کشوری را نمی‌توان تنها در چهارچوب مرز ملی آن کشور دید زیرا تحولاتی که در مناطق دیگر بخصوص در اطراف هر سرزمین رخ می‌دهند، بر سرنوشت آن کشور از جمله بر امنیت و منافع ملی آن موثرند و بنابراین باید به آن تحولات توجه کرد و سود و زیان درازمدت آن کشور را در رخدادهای امروز منطقه و جهان، مورد توجه قرار داد. مثلاً پیروزی طالبان بر دیگر نیروهای سیاسی در افغانستان و رشد دامنه نفوذ داعش در عراق یا تجزیه شوروی سابق یا مداخله آمریکا در منطقه و مواردی مانند آن، درست است که در بیرون از جغرافیای سرزمین ما اتفاق افتادند اما خارج از جغرافیای منافع ملی ما نبودند و به همین دلیل ما نمی‌توانستیم و نباید به این موضوعات بی‌توجه باشیم و تنها تماشاگر ماجرا بمانیم. دقیقاً به همین دلیل در مواردی مجبور به مداخله بودیم و در برخی از آنها، کمک کردیم و در همه موارد کاملاً هشیار بودیم که آن رخدادهای منافع ملی و امنیت ما را در آینده با تهدید روبرو نسازد. مسئله تشکیل یک کشور تازه در بخشی از سرزمین اسلامی با هدف ایجاد دولت یهودی در حوزه نیل تا فرات، از همین اتفاقاتی است که در جغرافیای منافع ملی ما قرار دارد و طبعاً با توجه به اصول ارزشی و اعتقادی و انسانی و نیز منافع ملی جمهوری اسلامی، نمی‌توان از کنار آن گذشت و با آن مقابله نکرد و طبیعی است که حتماً از این اقدام ضدانسانی حمایت نباید کرد. کشورهایی که در دنیا از موجودیت اسرائیل حمایت می‌کنند، عمدتاً همان دولت‌هایی هستند که منافع ملی خود را در پیوند با این کشور تعریف کرده‌اند و همان گونه که قبلاً عرض شد، منافع ملی آنان با منافع ملی ما همسو نیست.

**پنجم-** منافع ملی هر کشور در سطح جهان توزیع شده است و هر کشوری باید تلاش کند تا به بهترین صورت و با تکیه بر اصول مورد قبول و توافق، آنها را پی بگیرد. به همین دلیل است که کشورهای قدرتمند جهان برای تامین منافع ملی و افزایش قدرت خود، حاضر می‌شوند میلیاردها دلار کمک بلاعوض را در اختیار کشورهای دیگر قرار دهند و برای تامین امنیت برخی از کشورها، هزینه پرداخت کنند. آمریکا اکنون چندین برابر کل بودجه کشور ما را به فعالیت‌های برون‌مرزی خود اختصاص داده زیرا بر این باور است که باید منافع ملی خود را در خاورمیانه و آسیای دور و آمریکای لاتین و اروپای شرقی و ... هم حفظ کند. این کشور هم اکنون سالی چندین میلیارد دلار کمک بلاعوض به اسرائیل پرداخت می‌کند تا بر قدرت این کشور بیفزاید و چند میلیارد هم به مصر می‌دهد تا به صلح خود با رژیم اشغالگر قدس، پایبند بماند. در کشورهای مختلف شاهد حضور آمریکاییان هستیم که مداخله نظامی می‌کنند و توجیه آنها هم این است که اگر با برخی دولت‌ها یا سازمان‌های مخالف، امروز در درون مرزهایشان نجنگیم فردا مجبوریم در داخل آمریکا یا در درون کشورهای دوست غرب با آنان درگیر شویم. در واقع آنان میلیاردها دلار را به جنگ، آموزش، راه‌اندازی رسانه‌های با نفوذ، جذب نخبگان جهان سوم، تاسیس دانشگاه آمریکایی، حمایت از سازمان‌ها و احزاب سیاسی خاص، جاسوسی، کودتا و براندازی دولت‌های مستقل و اقداماتی از این دست، اختصاص می‌دهند چون یقین دارند که با این کار در آینده منافع ملی آنان تامین و تضمین می‌شود. ما نیز برای تامین منافع ملی خود باید با حساسیت بیشتر با مسائل اطراف خود برخورد کنیم و اگر انگیزه انسانی و اسلامی در حمایت از مردم

مسلمان نیست کسی که صدای فریاد دادخواهی انسانی را بشنود اما برای کمک به او کاری نکند. اسلام و تشیع، دین و مذهب مسئولیت‌پذیری اجتماعی و تکلیف انسانی است و تنها به نجات و رستگاری انسان به صورت فردی تأکید ندارد. در این آیین الهی، انسان‌ها در قبال یکدیگر مسئولیت دارند و سرنوشت هر انسانی در هر نقطه‌ای از جهان، با سرنوشت دیگران پیوند خورده است. دقیقاً به همین دلیل است که مسلمانان دنیا بیش از دیگر مردم جهان در باره ستمی که بر فلسطینیان می‌رود، حساسیت نشان می‌دهند زیرا فلسطین سرزمین مسلمانان است و مردمی که در آنجا در مقابل سلطه صهیونیست‌ها ایستاده‌اند، هم‌دین و هم‌کیش آنان هستند.

**۴-** نفی سلطه دیگران بر مسلمین و جلوگیری از حاکمیت یافتن بیگانگان بر سرزمین‌های اسلامی، یکی از تعالیم برجسته قرآن است که بر آن تأکید مستقل داریم. مسلمانان ممکن است در درون خودشان، ضعف‌های سیاسی و مدیریتی و نیز اختلافات متعددی داشته باشند اما این امر توجیه‌کننده این امر نیست که بخشی از سرزمین اسلامی، اشغال و حاکمیت مسلمانان در آن حیطه، توسط صهیونیست‌ها مخدوش شود. سلطه بیگانگان بر یک گوشه از سرزمین اسلامی می‌تواند مقدمه اشغال دیگر سرزمین‌های مسلمین باشد همان گونه که صهیونیست‌ها اگر با مقاومت مردم مسلمان منطقه و خصوصاً فلسطینی‌ها مواجه نمی‌شدند، درصدد تحقق رویای «از نیل تا فرات» بودند و سرزمین موعود خود را به وسعت تمام کشورهای مسلمانی می‌خواستند که در این منطقه قرار گرفته‌اند. مطابق تعالیم دین اسلام، «نفی سبیل» باید کرد و با هر گونه سلطه بیگانگان بر مقدرات و سرزمین مسلمین باید به مبارزه برخاست و اقتدار



**ما انسانیم و هیچ انسانی نباید نسبت به ظلم و ستم بی تفاوت باشد. هم‌سرنوشتی انسان‌ها، ایجاب می‌کند که ما نسبت به رنج مردم در کشورهای دیگر هم احساس مسئولیت کنیم. بارها به درج شعر سعدی در سازمان ملل متحد به خود نازیده‌ایم که «بنی آدم اعضای یک پیکرند / که در آفرینش ز یک گوهرند / چو عضوی به درد آورد روزگار / دگر عضوها را نماند قرار» و حال نباید به گونه‌ای عمل کنیم که گویی هیچ حساسیتی نسبت به ظلم به آدمیان نداریم و در باره دیگران صرفاً بر اساس منافع و سود مادی خودمان قضاوت و عمل می‌کنیم.**

مسلمانان را قربانی رفاه‌طلبی و عافیت‌خواهی نکرد بلکه باید با جهاد و مبارزه، دست بیگانگان و دشمنان را از سر ملت مسلمان کوتاه کرد.

#### مسئله فلسطین و منافع ملی ما

ارتباط مسئله فلسطین به وضعیت خودمان را از منظر دیگری هم می‌توانیم مورد توجه قرار دهیم. برخی از منتقدان از این نظر این موضوع را مورد بررسی قرار می‌دهند که آیا منافع ملی جمهوری اسلامی و مردم ما در حمایت از فلسطین تامین می‌شود یا با جدا کردن خودمان از سرنوشت این مردم؟ ممکن است این افراد قبول داشته باشند که از بعد انسانی و اسلامی و نیز التزام به حقیقت، ما باید مدافع مردم فلسطین باشیم و در مقابل اسرائیل بایستیم ولی این امر از منظر تامین منافع ملی کشور، شاید به مصلحت نباشد. برخی از این افراد معتقدند ما باید اساساً تعارض خود با اعراب را جدی و تعارض اصلی بدانیم و حتی با اسرائیل متحد شویم و از این طریق حمایت آمریکا و غرب را هم به خودمان جلب کنیم تا منافع ملی ما تامین شود اما برخی دیگر تا این حد، به تغییر سیاست خارجی کشورمان اعتقاد ندارند و فقط می‌گویند ما نباید تعارض اصلی سیاست خارجی خودمان را رژیم اشغالگر قدس قرار بدهیم بلکه باید مانند ترکیه و عربستان و مصر عمل کرده و با آمریکا رابطه داشته و اسرائیل را هم به رسمیت بشناسیم تا هزینه دشمنی با اسرائیل بر ما تحمیل نشود.

در این زمینه ذکر چند نکته را مفید می‌دانیم:

**اول-** منافع ملی هر کشور را ده‌ها عامل عینی از جمله مسائل تاریخی در کنار آرمان‌های اعتقادی و ارزش‌های ملی و مذهبی هر ملت رقم می‌زند و نباید تصور کرد که سیاستمداران هر کشور می‌توانند منافع ملی کشورشان را به هر صورتی که دلشان بخواهد تعریف کنند. ایران یک کشور مسلمان است و در کنار ده‌ها کشور مسلمان دیگر زندگی می‌کند و هیچ دولتی در ایران نمی‌تواند بدون در نظر گرفتن هم‌سرنوشتی خودش با دیگر کشورهای منطقه، اقدام به تعریف منافع ملی ایران کند.

**دوم-** جمهوری اسلامی پیگیر آرمان‌هایی مانند وحدت کشورهای اسلامی، قدرتمندی مسلمین و اقتدار ایران است و ما مجبوریم در تعیین منافع ملی کشور،





در این مورد که اکثریت مردم ما و احزاب و گروه‌های سیاسی کشور ما خواهان مبارزه با اسرائیل هستند و به نفع مردم فلسطین موضع می‌گیرند، تردیدی نیست. حتی همان کسانی که شعار «نه غزه، نه لبنان» را به غلط و بانگیزه سیاسی مطرح کردند، دلشان با مردم فلسطین است نه حکومت جنایتکار اسرائیل. بعد از مطرح شدن این شعار هم غالب معترضان آن روز از جمله چهره‌های شاخص اصلاح‌طلب، بر نادرست بودن این شعار تاکید کردند و مسئله فلسطین را مسئله مردم ما دانستند.

اسلامی هم محرک ماست. از طرفی ابعاد ظلمی که در فلسطین جریان دارد، قابل مقایسه با دیگر مناطق نیست. ممکن است به اقلیت‌های مسلمان در هند و برمه و چین و ... هم ظلم شود ولی در فلسطین، یک ملت از یک سرزمین آواره شد تا یک عده مهاجر از کشورهای مختلف، این سرزمین را اشغال و دولت خودشان را مستقر کنند. دولت اسرائیل از اساس نامشروع است و مبتنی بر قتل و کشتار و آواره کردن یک ملت شکل گرفت و هنوز هم این کشتارها ادامه دارد. شاید با قاطعیت بتوان گفت که از سال ۱۹۴۸ تاکنون، روزی نیست که یک فلسطینی در جنگ با اشغالگران به شهادت نرسد یا از سرزمین مادری‌اش اخراج نشود یا در حبس و زندان گرفتار نباشد. بسیار مناسب بود که در سطح سازمان ملل، امکان اتخاذ تصمیم جمعی از سوی همه دولت‌های عضو سازمان ملل وجود داشت چون در آن صورت، این احتمال وجود داشت که با تصمیم جمعی سازمان ملل، به عدالت برسیم و ظلم صهیونیست‌ها علیه مردم فلسطین پایان یابد اما متأسفانه با وجود «حق و تو» در شورای امنیت سازمان ملل، آمریکا تمامی قطعنامه‌های علیه اسرائیل را و تو می‌کند و مانع اتخاذ تصمیم در این نهاد بین‌المللی علیه اسرائیل می‌شود. بنابراین راهی جز مبارزه مستقیم برای تامین حقوق مردم فلسطین باقی نمانده است و ما هم گریزی جز حمایت از این مبارزاتی که شب و روز جریان دارد، نداریم.

#### آیا فلسطینیان ما را از خود می‌دانند؟

ما و مردم فلسطین در محوره‌های اساسی با یکدیگر مشترکیم هر چند ممکن است در برخی زمینه‌ها نیز نظر یکسانی نداشته باشیم. طبعاً وجود اختلافات موردی در برخی موضوعات، بهانه مناسبی برای همکاری نکردن در مسائل کلان مشترک نیست. فلسطینیان عربند و سنی مذهب و به همین دلیل با ما در برخی مسائل اختلاف نظر دارند. ما مشابه همین اختلافات را با بسیاری از کشورهای دیگر هم داریم اما باز با آنان در حوزه‌های مشترک، همکاری می‌کنیم. کدام کشور را سراغ دارید که در تمام مسائل با یکدیگر دارای وحدت نظر باشند؟

در عین حال بر یک نکته باید تاکید کنیم که بر سر اختلاف نظر میان ما و فلسطینیان، از سوی صهیونیست‌ها و حامیان این کشور از یک سو و نیز مخالفان نظام و منتقدان حکومت، بزرگنمایی می‌شود تا افکار عمومی مردم را علیه نظام تحریک کنند و حمایت از مردم فلسطین را از دستور کار حکومت خارج سازند. قطعاً فلسطینی‌ها، ما را مسلمان دانسته و بخشی از سازمان‌های مبارز این سرزمین، تعلق خاطر ما به اسلام و ارزش‌های دینی را از بسیاری از سران سازشکار عرب بیشتر ارزیابی می‌کنند. شاید تعدادی از سلفی‌های فلسطینی، شیعیان را تکفیر کنند اما قریب به اتفاق آنان، شیعیان از جمله حزب‌الله لبنان را انقلابی‌ترین جریان اسلامی می‌دانند و الگوپردازی از مبارزات ما را به عیان نشان می‌دهند. مواضع سیاسی گهگاهی آنان در همراهی با سران سازشکار عرب یا عربی دانستن جزایر سه‌گانه و مخالفت با متحدان ایران از جمله سوریه را نباید آنقدر بزرگ کرد که مسئله اشغال سرزمین فلسطین از سوی صهیونیست‌ها را تحت‌الشعاع قرار دهد. ما یقین داریم که با همه مسلمانان جهان از منظرهای گوناگون اختلاف نظر داریم ولی مشترکات ما آنقدر زیاد است که ما را هم‌سرنوشت می‌کند و در کنار هم قرار می‌دهد.

#### فلسطینی‌تر از فلسطینی!

پرسیده‌اید که چرا ما با سازش میان فلسطین و اسرائیل مخالفت می‌کنیم در حالی که خود فلسطینیان به این امر رضایت داده‌اند؟ چنین به نظر می‌رسد که به واقعیت مبارزات موجود فلسطینی‌ها با رژیم اشغالگر قدس توجه کافی ندارید و الا این سخن را بر زبان نمی‌آوردید. این درست است که بخشی از فلسطینی‌ها به سوی مذاکره رفته و خواستار تشکیل دو کشور در یک سرزمین هستند و به مرزهای ۱۹۴۸ رضایت داده‌اند اما این امر بیش از این که از سر یک انتخاب باشد، یک سیاست خاص برای خروج از

فلسطین هم نداریم که حتماً داریم، دست‌کم به خاطر تامین منافع ملی درازمدت کشورمان، به کمک مبارزان فلسطینی برویم و باور کنیم که آنان به نمایندگی ما و همه مردم آزادیخواه دنیا با ظلم مبارزه می‌کنند و اگر امروز در درون اسرائیل با اشغالگران صهیونیست مبارزه نکنیم فردا مجبوریم در دیگر سرزمین‌های اسلامی و حتی در کنار مرزهای کشورمان با این دولت درگیر باشیم.

**ششم -** کشورهایی مانند مصر و عربستان و اردن و دیگر کشورهای عربی منطقه، در درون خود دچار تعارض هستند و ضمن ادعای مخالفت با اسرائیل و به رسمیت نشناختن این کشور، به صورت پنهانی با این کشور مراوده دارند و دست‌کم در مقابل نیروهای مبارز و انقلابی ضداسرائیلی، می‌ایستند زیرا این جریان‌های سیاسی را تنها دشمن اسرائیل تلقی نمی‌کنند بلکه برای موجودیت و حکومت خودشان هم خطرناک می‌دانند. آنان در حالی که مدعی دشمنی با اسرائیل هستند اما حامیان این رژیم غاصب را دوستان و حتی اربابان خود می‌دانند و طبعی است که قادر به انجام هیچ کاری جدی به نفع مردم فلسطین و پایان دادن به سلطه ظالمان بیش از ۶۰ ساله اسرائیل بر یک سرزمین اسلامی و بازگرداندن میلیون‌ها آواره فلسطینی به کشور مادری‌شان نیستند. آنها اساساً به دلیل وابستگی به آمریکا، با موجودیت اسرائیل کنار آمده‌اند و این میزان مواضع ضداسرائیل را هم از ترس مردم مسلمان خودشان اعلام می‌کنند زیرا می‌دانند که مردم منطقه، با اسرائیل دشمنی بنیانی دارند. جمهوری اسلامی در مواضع خود، صادق بوده و دچار تناقض نیست و مسئله فلسطین را به صورت جدی در سیاست خارجی خود دخیل می‌داند. طبعاً اگر دیگر کشورهای مسلمان منطقه هم صادقانه برخورد می‌کردند، تاکنون اسرائیل بدون توسل به هیچ جنگی، از روی نقشه حذف شده بود. در واقع، اسرائیل موجودیت خود را مرهون قدرت خودش نیست بلکه حمایت غرب و خیانت کشورهای بزرگ عرب است که این امر را میسر ساخته است.

#### همکار گرامی!

بگذارید مستقیماً به سراغ پرسش‌های مطروحه از سوی شما برویم و در کنار این مقدمات مفصلی که عرض شد، به جزئیات بحث شما هم پاسخ بدهیم:

#### این همه حساسیت به فلسطین چرا؟

ما نسبت به همه ظلم‌هایی که در سراسر جهان صورت می‌گیرد، در حد خودش و توان خودمان، واکنش نشان می‌دهیم اما مسئله فلسطین برای ما مهمتر است چون در منطقه ما و در کنار گوش ما واقع شده و علاوه بر هم‌سرنوشتی انسانی، هم‌سرنوشتی





همین دلیل است که قریب به اتفاق کشورهای جهان در مجمع عمومی سازمان ملل، علیه اسرائیل موضع می‌گیرند اما در شورای امنیت سازمان ملل، کاری نمی‌توان علیه این کشور انجام داد. به رسمیت شناخته شدن اسرائیل در سازمان ملل، حاصل این ظلم نهادینه شده در شورای امنیت سازمان ملل است که ما با آن موافق نیستیم. این نیز یک رویه است که کشورهای عضو یک سازمان می‌توانند از «حق تحفظ» استفاده کنند و علیرغم عضویت در آن، برخی از مصوبات آن را به رسمیت نشناسند.

### تخریب وجهه جمهوری اسلامی

نوشته‌اید که به دلیل حمایت ما از مبارزات مردم فلسطین، وجهه جمهوری اسلامی را در دنیا تخریب کرده و ما را تروریست نامیده‌اند. به نظر می‌رسد در سطح برخی از جوامع، این گونه دروغ‌های آمریکا و اسرائیل موثر بوده ولی در کلیت جهان، کسی باور نمی‌کند که مردم فلسطین و حامیان مبارزات مردم این کشور، تروریست هستند. اقدامات اسرائیل علیه مردم فلسطین به قدری ضدانسانی است که در محافل بین‌المللی آن را جنایت علیه بشریت نامیدند و حتی در کنفرانس دوربان، «صهیونیسم به مثابه نژادپرستی» به تصویب رسید. ما با آمریکا بر سر مفهوم تروریسم اختلاف اساسی داریم و یقین داریم که بیشتر ملت‌ها، با تفسیر ما موافقت و تروریسم دولتی رژیم غاصب قدس را محکوم می‌کنند و دفاع از سرزمین و موجودیت و مردم فلسطین را یک حق مشروع تلقی می‌کنند و طبعاً حامیان این مبارزات هم نمی‌توانند مصادق تروریسم باشند، در حالی که حامیان اسرائیل را حتماً می‌توان مدافعان تروریسم معرفی کرد.

### مردم ما و اسرائیل

در این مورد که اکثریت مردم ما و احزاب و گروه‌های سیاسی کشور ما خواهان مبارزه با اسرائیل هستند و به نفع مردم فلسطین موضع می‌گیرند، تردیدی نیست. حتی همان کسانی که شعار «نه غزه، نه لبنان» را به غلط و بانگیزه سیاسی مطرح کردند، دلشان با مردم فلسطین است نه حکومت جنایتکار اسرائیل. بعد از مطرح شدن این شعار هم غالب معترضان آن روز از جمله چهره‌های شاخص اصلاح‌طلب، بر نادرست بودن این شعار تاکید کردند و مسئله فلسطین را مسئله مردم ما دانستند.

البته حکومت باید به وظیفه خودش عمل کند و منافع ملی کشور را متناسب با ارزش‌های مقبول همگان و قانون اساسی پی بگیرد و نمی‌تواند به خاطر مطرح شدن برخی شعارهای غلط، از انجام وظیفه خود شانه خالی کند. در عین حال باید تاکید کنیم میزان باری که قرار است در این قضیه بر دوش بگیریم، باید متناسب با توان ملی ما باشد و نه متناسب با آرمان بلند ما و به همین دلیل، نابودی اسرائیل را از طریق نظامی پیگیری کردن، معلوم نیست به مصلحت ما و مردم منطقه باشد. دقیقاً به همین دلیل است که جمهوری اسلامی ایران یک طرح معقول را به دنیا پیشنهاد کرده است که اگر اجرایی شود، هم حقوقی است و هم دارای روش دموکراتیک و هم می‌تواند فلسطینیان را به هدفشان برساند. مطابق طرح پیشنهادی جمهوری اسلامی، باید یک referendum برای تعیین سرنوشت فلسطین تحت نظارت نهادهای بین‌المللی برگزار شود تا مردم این سرزمین - اعم از مسلمان و یهودی و مسیحی - بگویند که فلسطینی هستند یا اسرائیلی و کدامین دولت باید در این سرزمین حاکم باشد. البته برای اجرای درست و عادلانه این referendum، باید شرایط را به گونه‌ای در نظر گرفت که همه فلسطینی‌ها - خواه کسانی که اکنون در سرزمین فلسطین هستند یا کسانی که در کشورهای دیگر آواره شده‌اند - بتوانند رای بدهند و در عین حال، صهیونیست‌هایی که از کشورهای دیگر به این سرزمین آمده و اساساً فلسطینی نیستند، حق مشارکت و رای دادن نداشته باشند. اگر این اتفاق بیفتد، خود بخود اسرائیل از نقشه جهان محو می‌شود و کشور فلسطین دوباره در تمامی سرزمینی که قبل از سال ۱۹۴۸ به این مردم تعلق داشت، تاسیس خواهد شد.

### همکار گرامی!

بر این باوریم که بخشی از مواضع شما و دوستانی مانند شما، از سر اعتراض به عملکرد مسئولان است و از پشتوانه‌های فکری و نظری و کارشناسی کافی برخوردار نیست. ما می‌توانیم با بسیاری از مواضع و عملکرد مسئولان کشورمان مخالف باشیم و از موضع انتقادی با آن مواجه شویم اما نباید در این مسیر، مواضع اصولی و درست خودمان را به کناری نهاده و در اموری تجدید نظر کنیم که از بدیهیات و مسلمات است. مگر می‌شود فردی خود را انسان و مسلمان بداند و واقعیت امروز فلسطین را هم ببیند و جانبدار این مبارزات نباشد؟ حتی اگر در باره میزان تعهدی که در این قضیه باید بپذیریم، اختلاف نظر وجود داشته باشد، در اصل این ماجرا تردیدی نیست که ما با مردم فلسطین هستیم و جنایات اسرائیل را تایید نمی‌کنیم و در حد وسیع خودمان هم به کمک مظلوم خواهیم شتافت. «راشل کوری» آمریکایی معترض به سیاست‌های اسرائیل، در سال ۲۰۰۳ میلادی زیر تانک‌های رژیم صهیونیستی جان سپرد، آن وقت ما می‌توانیم این ملت را تنها بگذاریم؟ بسیار بعید است.

بحران‌هایی بوده که بر سر مبارزات مردم فلسطین قرار داده بودند. در واقع برای خلع سلاح کردن اسرائیل در مذاکرات و نیز با هدف به دست آوردن بخشی از سرزمین فلسطین، این استراتژی در دستور کار بخشی از سران فلسطین قرار گرفت ولی در عمل نتیجه نداد و به همین دلیل، مبارزات مبتنی بر انتفاضه و جنگ مسلحانه در غزه مورد توجه قرار گرفت. آنان اکنون دریافتند که اسرائیل به هیچ وجه به تشکیل یک کشور فلسطینی در مرزهای ۱۹۴۸ رضایت نخواهد داد و به بهانه‌های مختلف، به اشغال بقیه فلسطین و آواره کردن بیشتر مردم ادامه خواهد داد و بنابراین چاره‌ای جز جنگ مسلحانه و مقاومت در مقابل اسرائیل وجود ندارد. اگر مردم و سازمان‌های قدرتمند و بانفوذی مانند جهاد اسلامی و حماس به این شیوه مبارزه اعتقاد نداشته باشند و آنان هم اسرائیل را به رسمیت شناخته باشند، ما از کدام مبارزات و کدام مبارزان می‌توانیم دفاع کنیم؟

البته بر این نکته هم باید تاکید کنیم که حتی اگر تمام مردم فلسطین هم اسرائیل را به رسمیت بشناسند و مبارزه علیه اشغالگران هم پایان یابد و دیگر مسئله فلسطین به صورت امروزی هم مطرح نباشد، باز ما حق داریم که آن رژیم را به دلیل نامشروع بودن اساس پیدایی آن و جنایات بیش از ۶۰ ساله‌اش، به رسمیت نشناسیم و در حد توان خودمان با آن کشور مقابله و مبارزه کنیم که البته ابعاد آن مانند امروز نخواهد بود زیرا باید مبارزاتی باشند تا حمایت از آنان معنا پیدا کند.

### شایعه خرید زمین توسط صهیونیست‌ها

به یک مسئله تاریخی اشاره کردید که صحت ندارد. جنبش صهیونیسم با توافق انگلیس و بعد حمایت آمریکا و فرانسه و دیگر کشورهای غربی، کشور فلسطین را در فاصله میان دو جنگ جهانی اول و دوم برای تشکیل یک کشور صهیونیستی در نظر گرفت. در آن زمان سرزمین فلسطین با اکثریت مطلق عرب فلسطینی و اقلیت ناچیز یهودی و مسیحی، تحت اشغال انگلیس قرار داشت و این کشور زمینه تشکیل اسرائیل را فراهم کرد. بهانه کشتار یهودیان در جنگ جهانی دوم از سوی نازی‌ها، این امکان را ایجاد کرد که مهاجرت یهودیان به سوی فلسطین شروع شود و بتدریج کلونی‌های یهودی هم تاسیس و با حمایت انگلیس، مسلح شوند. هیچ مورخی تردید ندارد که تشکیل اسرائیل حاصل قتل و کشتار و آواره کردن میلیون‌ها فلسطینی از سرزمین مادری و مهاجرت میلیون‌های یهودی از دیگر کشورها به فلسطین بوده است. خرید برخی از زمین‌ها توسط یهودیان مهاجر - که در مورد آن، بزرگ‌نمایی هم شده است - توجیه اشغال یک کشور و آواره کردن مردم آن سرزمین نیست. به فرض که چند قطعه از زمین مسکونی یا کشاورزی در یک شهر و روستا را صهیونیست‌ها خریده باشند آیا می‌توانند مدعی خریدن همه زمین‌های این کشور اعم از رودها و جنگل‌ها و مراتع و معادن و ... بشوند؟ از طرفی باید دانست که در خرید زمین، مالکیت منتقل می‌شود نه حاکمیت و بنابراین معنا ندارد که مدعی تشکیل حکومت در آنجا بشوند. آیا ایرانی‌های مقیم کالیفرنیا می‌توانند با خرید زمین در آمریکا، در آنجا علاوه بر مالکیت، حاکمیت هم کسب کنند و بتدریج یک کشور در آنجا تشکیل بدهند؟

### رسمیت اسرائیل در سازمان ملل

نوشته‌اید که اسرائیل را سازمان ملل به رسمیت شناخته و ما که عضو این نهاد بین‌المللی هستیم، نمی‌توانیم با موجودیت اسرائیل مخالف باشیم. این سخن هم دقیق نیست. در سازمان ملل بعد از جنگ جهانی دوم، کشورهای پیروز توانستند قدرت جهانی را میان خود تقسیم کنند و برای خود سهم بیشتری قائل شدند که نماد آن، وجود حق وتو برای ۵ کشوری است که عضویت دائم در شورای امنیت سازمان ملل دارند. آنان جلوی هر تصمیمی به زیان خود را با وتوی مصوبات شورا می‌گیرند. به



خرید برخی از زمین‌ها توسط یهودیان مهاجر - که در مورد آن، بزرگ‌نمایی هم شده است - توجیه اشغال یک کشور و آواره کردن مردم آن سرزمین نیست. به فرض که چند قطعه از زمین مسکونی یا کشاورزی در یک شهر و روستا را صهیونیست‌ها خریده باشند آیا می‌توانند مدعی خریدن همه زمین‌های این کشور اعم از رودها و جنگل‌ها و مراتع و معادن و ... بشوند؟ از طرفی باید دانست که در خرید زمین، مالکیت منتقل می‌شود نه حاکمیت و بنابراین معنا ندارد که مدعی تشکیل حکومت در آنجا بشوند. آیا ایرانی‌های مقیم کالیفرنیا می‌توانند با خرید زمین در آمریکا، در آنجا علاوه بر مالکیت، حاکمیت هم کسب کنند و بتدریج یک کشور در آنجا تشکیل بدهند؟



## کار تیمی در عمل

### تعریف، کارکرد، شباهت‌ها و تفاوت‌های «گروه» و «تیم»

■ احمد رضا قلی‌پور

مدرس دانشگاه و کارشناس ارشد مدیریت و کارآفرینی

#### مقدمه

شدت و سرعت تغییرات در همه عرصه‌های علمی، تکنولوژیک و نیز سایر جنبه‌های زندگی کاملاً مشهود است. این تغییرات در نوجوانان و جوانان در مقایسه با سایر اقشار محسوس‌تر و از پیچیدگی‌های بارز هم برخوردار است. یکی از نیازها و رفتارهای دوران حساس نوجوانی و جوانی میل و گرایش به پیوستن به گروه یا تیم است. آنها با پیوستن به گروه یا تیم به ایفای نقش می‌پردازند، استعداد خود را به نمایش می‌گذارند و خویش را به اثبات می‌رسانند. وقتی دانش‌آموزان وارد مدرسه می‌شوند در کوتاه زمانی از هویت قبلی خود فاصله می‌گیرند و آرام آرام هویت جدیدی پیدا می‌کنند که با تسامح می‌توان نام هویت مدرسه‌ای بر آن نهاد و عمدتاً مبتنی بر تیم یا گروه رسمی یا غیررسمی است. چند ساعت یا چند روز حداکثر مدت زمانی است که هویت فردی یک دانش‌آموز جای خود را به هویت جدید می‌دهد. اولین مکالمات بین دو دانش‌آموز که در مجاورت هم می‌نشینند یا می‌ایستند و حول اسم و فامیلی و نام محله خود سخن می‌گویند یا حتی نگاه مرموز یک دانش‌آموز به کلاس و خندیدن یا خنداندن همشاگردی‌ها و ده‌ها شاهد از این دست، همگی نشان از آغاز این جابجایی هویت است و این‌ها همان انگیزه‌ها و موتورهای محرکه اولیه‌ای است که افراد را در تیم‌ها و گروه‌های خاص جای می‌دهد.

اولیای مدرسه علاوه بر آن که خود دست‌اندرکار ایجاد گروه‌های رسمی یا تیم‌های خاص برای دانش‌آموزان هستند با پدیده تشکیل تیم‌ها و گروه‌های رسمی و غیررسمی بین آنان مواجه هستند. اینک برای مدیران و مربیان مدرسه آشنایی با تیم، میل به تیم و تیم‌سازی و فرایندهای آنها در نوجوانان و جوانان یک مهارت ضروری محسوب می‌گردد. ما بر این باوریم کسب دانش

و مهارت تیم‌سازی و کار تیمی برای اولیا که مدارس آنها در معرض تهاجم فرهنگی و آسیب‌های جدی اجتماعی قرار دارند، یک راهکار حداقلی برای ایجاد مصونیت است. مباحث پیش رو این پدیده را از زوایای مدیریتی، جامعه‌شناختی و روان‌شناختی با تکیه بر کاربرد عملی تیم‌ها مورد بحث قرار می‌دهد و این سلسله نوشتارها می‌تواند آغازگر بحث‌های کلیدی و تخصصی در حوزه آموزش و پرورش باشد. بدیهی است مشارکت مدیران، مربیان و کارشناسان دخیل و صاحب‌نظر در این حوزه‌ها، می‌تواند مباحث آینده را غنی‌تر کند.

#### گروه چیست؟

در ابتدا ضروری است برخی تعاریف و نکات محوری در باره گروه و تیم را بازخوانی کنیم و به وجه مشترک و تمایزات آن دو بپردازیم.

#### تعریف:

گروه با دو نفر تشکیل می‌شود. وقتی حداقل دو نفر یا بیشتر صرف نظر از اینکه کیفیت تجمع‌شان چگونه است، گرد هم آمده‌اند، گروه تشکیل شده است. اعضای گروه ظاهراً فعالیت‌های هدفمندی را انجام می‌دهند اما در واقع فاقد هدف واحدی هستند. اعضای گروه در انتخاب اعضای گروه، هدف‌گذاری، اندازه و کیفیت ایجاد آن نقشی ایفا نمی‌کنند.

#### مثال‌هایی از گروه:

وقتی در خیابان یا جاده، حادثه، تصادف یا آتش‌سوزی و امثالهم اتفاق افتاده باشد مردم بلافاصله برای کمک تجمع می‌کنند، در اینجا گروه ایجاد شده است. وقتی حادثه به اتمام برسد افراد پراکنده می‌شوند. کلاس‌های درس مدارس، مثال‌های مناسبی از گروه‌های مدرسه‌ای هستند. دانش‌آموزان با ثبت نام در مدارس، ناخودآگاه عضو گروه‌هایی شده‌اند که از ماهیت دیگر اعضای آن خبر ندارند، از تعداد آن هم خبر ندارند، نمی‌دانند در

چه گروه‌بندی مدرسه‌ای قرار می‌گیرند. صف اتوبوس یا نانوائی یا هر صف دیگر، نمونه‌های دیگری از گروه است. صف خوراکی در مدرسه یک نمونه از گروه است. یک جمعیت تظاهر کننده سیاسی یا اجتماعی، یک نمونه از یک گروه سیاسی است.

#### مثال تیپ یک گروه:

سعی بر این است که در این مباحث برای تبیین بهتر از مثال تیپ استفاده شود. مثال مناسب برای تبیین مفهوم گروه، مجموعه دانشجویان یا دانش‌آموزان یک کلاس درسی در مدارس و دانشگاه‌هاست. می‌توان بر آنها نام گروه دانشجویان یا دانش‌آموزان ورودی سال ... نامید.

#### ویژگی گروه‌ها:

صاحب نظران علوم مدیریت و رشته‌های مرتبط، گروه‌ها را مورد بررسی قرار داده و ابعاد آنها را تبیین نموده‌اند در اینجا به تعدادی از ویژگی‌های مهم گروه اشاره می‌شود.

**هدف:** گروه‌ها فاقد اهداف مشخص و از پیش تعیین شده مشترک هستند. حتی ممکن است اهداف آنها توسط دیگران تنظیم گردد مثل وقتی که اولیای مدرسه یک برنامه فرهنگی، هنری یا پرورشی را انجام می‌دهند. علی‌رغم همه اینها، گروه‌ها دارای هدف‌های ناخودآگاه، نزدیک به هم یا حتی یکسان هستند. مثلاً همه والدین که یک مدرسه خاصی را برای فرزندان خود انتخاب می‌کنند، در واقع هدفی خاص مثلاً کیفیت مدرسه یا معلمان مدرسه را مد نظر قرار داده‌اند. در هر صورت گروه‌ها پس از تشکیل بطور ملموسی هدفمند می‌شوند. هر چند گروه‌ها دارای هدف مشخص نیستند اما اعضای گروه هر یک به تنهایی دارای هدف هستند. اعضا در گروه به دنبال تحقق اهداف خود هستند و سعی می‌کنند گروه را در راستای اهداف خود سازماندهی

هستند (رضائیان، ۱۳۸۶).

#### مثالهایی از تیم:

واضح‌ترین مثال برای تیم‌ها را می‌توان در بین تیم‌های ورزشی جستجو نمود. در ورزش‌های گروهی که تعداد بازیکنان باید از یک نفر بیشتر باشد، تیم‌سازی اتفاق می‌افتد. تیم فوتبال، والیبال و بسکتبال و امثالهم هر یک نماد روشنی از تیم هستند که دارای ساختار مستحکم، اهداف مشخص و فرایندهای تعریف شده هستند و تحت مدیریت و مناسبات معینی به فعالیت می‌پردازند. تیم‌های علمی- پژوهشی نظیر تیم‌های المپیادی و مطالعات مشاور و تیم‌های علمی- کاربردی نظیر تیم‌های تولید محصولات دانش‌بنیان و روباتیک، مثال‌های دیگری از انواع تیم هستند.

#### مثال تیم برای تیم:

مثال مناسب برای تبیین مفهوم تیم در اذهان دانش‌آموزان و دانشجویان، تیم ملی فوتبال است. ویژگی‌هایی که در ذیل برای تیم‌ها ذکر می‌گردد عموماً در تیم ملی فوتبال پیوسته در تیم‌های ملی کشورهای جهان کاملاً مشهود است.

#### ویژگی‌های تیم:

پژوهش‌های زیادی درباره تیم‌ها و ویژگی‌های آنها صورت گرفته است. صاحب‌نظران بر اساس مطالعات خود، ویژگی‌های مهمی را برای تیم‌ها بر می‌شمارند. در اینجا به مهم‌ترین آنها اشاره می‌شود.

**هدف:** یکی از ویژگی‌های مهم تیم‌ها، وجود هدف مشترک بین اعضای تیم است. هر یک از اعضا ابتدا از هدف یا اهداف تیمی مطلع می‌گردند و سپس نسبت به قبول آن مبادرت نموده، به عضویت تیم در می‌آیند. به عبارت دیگر تیم‌ها قبل از عضویت اعضا دارای اهداف معین هستند. اعضای تیم دارای همان هدف‌هایی هستند که تیم به دنبال آن است. به عبارت دیگر، نوعی هم‌راستایی در هدف بین اعضا و کلیت تیم وجود دارد اما این هم‌راستایی بین اهداف کلیت گروه و اعضا در گروه دیده نمی‌شود. درباره مثال تیم کاملاً روشن است که هم تیم و هم اعضای تیم از ابتدای همکاری از اهداف مشترک تیمی مطلع بوده و در جهت تحقق آنها تلاش می‌کنند. اهداف مهمی نظیر رفتن به جام جهانی، صعود به مراحل بالاتر یا فینال یا حتی قهرمانی برای هر یک از تیم‌های ملی تعریف شده و دستیابی به سطوحی از اهداف برای هر تیم نیز تعیین می‌گردد.

**عضویت:** عضویت اعضا در تیم، تصادفی نیست. هر یک از اعضا از بین گزینه‌های مختلف، مورد مطالعه، آزمون و انتخاب قرار می‌گیرند. انتخاب اعضا بر اساس توانایی عضو از یک طرف و نیاز تیم از طرف دیگر بوده، به وسیله رهبر یا گروه معینی از صاحب‌نظران تأیید می‌گردد. سپس زمینه ورود عضو به تیم فراهم می‌گردد. اعضای تیم به طور دقیق انتخاب می‌شوند. مبنای انتخاب آنها بر اساس صلاحیت‌های فنی و فردی و مبتنی بر شاخص‌های هدف‌گذاری شده است. فرایند انتخاب اعضا یا مستقیماً توسط رهبر تیم یا تحت نظارت مستقیم وی انجام می‌پذیرد. عضویت در تیم یا باشگاه به صورت تصادفی و بر اساس حادثه یا رویدادی نیست. عضویت در تیم آگاهانه، داوطلبانه و مستلزم سپردن تعهدات دوجانبه است. مثلاً عضویت در تیم ملی هر کشور از جمله ایران، به سادگی امکان‌پذیر نیست. داشتن سوابق بازی‌های درخشان در تیم‌های لیگ برتر، رضایت مدیران تیم از بازیکن، آمادگی جسمی و روحی کافی و داشتن نقاط مثبت و همکاری تیمی و اخذ تأییدیه‌های فراوان

و دوری از اهداف می‌شود. این ویژگی در گروه، غیر ساختارمند و بصورت شناور است. جو در درون گروه، بین جو مثبت و منفی در نوسان است. یک کلاس درس نمایشی از وجود جو مثبت تا جو منفی گروهی است. دانش‌آموزان مسئولیت‌پذیر و غیر مسئول در کلاس درس دیده می‌شوند. وجود تعارض تا وجود تفاهم در کلاس درس کاملاً قابل درک است.

**ساختار:** گروه در ابتدا فاقد قانون و ساختار است. روابط بین اعضا فاقد نظم و انضباط خاصی است اما بتدریج پیوسته اگر عمر گروه طولانی شود، قواعد و نظام نسبتاً پایداری شکل می‌گیرد و افراد را تحت تأثیر قرار خواهد داد. افراد دارای نقش شده و متناسب با توان و علاقه خود به ایفای آن خواهند پرداخت. برای نقش‌ها، شرح وظایف تدوین می‌شود و بر گروه نیز ساختار و مقررات حاکم شده و برای گروه یا بخشی از گروه رئیس تعیین خواهد شد که نقش هدف‌گذاری، هدایت و کنترل گروه را بر عهده خواهد داشت. بررسی یک کلاس درس در بعد ساختار نشان می‌دهد که پیوسته در ابتدا فاقد یک ساختار است. هر چه از عمر آن می‌گذرد ملاحظه می‌شود شکل ضعیفی از یک ساختار شکننده در کلاس درس پدید می‌آید که تا حدی مفهوم ساختار را به ذهن متبادر می‌کند اما بعضاً می‌تواند به سهولت از بین برود.

#### تیم چیست؟

##### تعریف:

دو یا چند نفری که بطور هدفمند گرد هم می‌آیند تا با انجام فعالیت‌های مشترک به هدف از پیش تعیین شده‌ای دست پیدا کنند، تیم را تشکیل داده‌اند. تعداد اعضای تیم محدود و اهداف آنها متنوع است. از تیم تعاریف زیادی شده است. در اینجا به تعدادی از آنها اشاره می‌شود:

- تیم، گروهی از افراد هستند که با همدیگر برای انجام یک کار مشخص در یک چهارچوب زمانی معین همکاری دارند (رابینز، ۱۳۸۶؛ رحمانپور، ۱۳۸۲).

- تیم از دو یا چند نفر شکل گرفته که تعاملات اجتماعی متقابل دارند، دارای اهدافی مشترک هستند که مجموعه‌ای از وظایف مرتبط سازمان یافته را انجام می‌دهند، وابستگی متقابل در فرایند کار، اهداف و دستاوردهایی دارند و مسئولیت و نقش‌های متفاوتی را در محیط سازمانی خود در خصوص سیستم جامع محیط کاری بر عهده می‌گیرند (کوزولوسکی و ایلگون، ۲۰۰۶).

- تیم به تعدادی از افراد دارای مهارت‌های مکمل گفته می‌شود که مقصد واحدی دارند، به اهداف عملکردی مشترک متعهدند، رهیافت واحدی نسبت به مسائل دارند و همگی نسبت به رهیافت خود پاسخگو



**اینک برای مدیران و مربیان مدرسه آشنایی با تیم، میل به تیم، تیم‌سازی و فرایندهای آنها در نوجوانان و جوانان یک مهارت ضروری محسوب می‌گردد. ما بر این باوریم کسب دانش و مهارت تیم‌سازی و کار تیمی برای اولیا که مدارس آنها در معرض تهاجم فرهنگی و آسیب‌های جدی اجتماعی قرار دارند، یک راهکار حداقلی برای ایجاد مصونیت است.**

کنند. دانشجویان یک کلاس به عنوان یک گروهی که ممکن است تا سالها کنار هم باشند، فاقد یک هدف مشترک از پیش تعیین شده مشترک هستند. اما هر یک از بچه‌های کلاس احتمالاً دارای هدف باشند و حتی ممکن است تلاش نمایند هدف‌های خود را بر کلاس تحمیل نمایند.

**نحوه تشکیل:** گروه‌ها عمدتاً بصورت ناگهانی و برنامه‌ریزی نشده و گاهی بصورت تصادفی تشکیل می‌شوند. وقتی مسابقه فوتبال دربی در تهران اتفاق می‌افتد، نزدیک به یکصد هزار نفر در ورزشگاه آزادی گرد هم می‌آیند و این بازی را با هیجان دنبال می‌کنند. این گروه تماشاچی که بسیار با انگیزه و پرانرژی‌اند، بعد از اتمام بازی از هم می‌پاشند و دیگر تا بازی بعدی خبری از آنان نیست. در بازی بعدی ترکیب دیگری از تماشاچیان بر روی همان صندلی‌ها می‌نشینند و الخ. در مثال تیم این مبحث هم کاملاً روشن است که نحوه تشکیل کلاس درس، برنامه‌ریزی نشده و اعضای آن بطور تصادفی کنار هم قرار گرفته‌اند.

**انتخاب اعضای هم گروه:** معمولاً در باره اعضای گروه انتخابی صورت نمی‌گیرد. عوامل دیگری باعث چیدمان اعضا در گروه می‌شوند. در مثال تیم این مبحث، یک کلاس درس، یک گروه دانش‌آموزی یا دانشجویی است. این گروه از دانش‌آموزان و دانشجویان در انتخاب هم‌کلاسی خود نقشی ندارند. اینکه چه کسانی در یک کلاس درس مدرسه می‌نشینند، ممکن است با حروف الفبا تعیین شود.

**اندازه:** تعداد اعضای گروه‌ها متغیر است. اندازه مشخصی ندارد. حداقل تعداد آن دو نفر و حداکثر آن نامعلوم است. ممکن است به صدها و هزاران نفر یا بیشتر برسد. دو دانش‌آموز که با هم ساندویچ می‌خورند، یک گروه دو نفری را تشکیل داده‌اند. یک جمعیت تظاهرات کننده خیابانی که بالغ بر صدها هزار نفر می‌رسند و شعارهای واحدی را سر می‌دهند، یک گروه بزرگ هستند. یک جمعیت بزرگ که پس از یک حادثه آتش‌سوزی در حال امداد هستند، نام گروه را بر خود دارند و دارای اندازه خاص خود هستند. تعداد اعضای یک کلاس درس بستگی به نوع مدرسه، رشته تحصیلی، دولتی یا خصوصی بودن مدرسه یا دانشگاه و امثال این عوامل دارد.

**ترکیب:** اعضای گروه فاقد ترکیب تخصصی هدفمند هستند. چون اعضای گروه همدیگر را انتخاب نمی‌کنند و عمدتاً تشکیل گروه‌ها بصورت تصادفی است، ترکیب تخصصی گروه‌ها هم بصورت تصادفی اتفاق می‌افتد به همین خاطر بروز انواع ترکیب‌های متجانس تا غیرمتجانس در گروه‌ها محتمل است. مثلاً وقتی حادثه‌ای اتفاق می‌افتد در کنار گروه‌های خودجوش مردمی کمک‌رسان که فاقد هرگونه توان فنی برای امدادند، گروه‌های تخصصی امدادگر با فراخوان یکدیگر، یک گروه متجانس از امدادگران را بسیج می‌کنند تا حادثه را مدیریت نمایند. ترکیب دانشجویان یا دانش‌آموزان کلاس درس فرضی از همگن تا غیر همگن از نظر ادراک، انگیزش، توان تحصیلی، علایق ورزشی و ... را در بر می‌گیرند.

**جو گروهی:** این عامل، نوعی ویژگی گروهی است که فرایند انجام کار تیمی را در تحقق اهداف گروه تسهیل یا دشوار می‌کند. جو گروهی مثبت، باعث درگیری و مشارکت اعضا برای تحقق اهداف و جو گروهی منفی، باعث اجتناب از قبول مسئولیت و تعارض بین اعضا



از مربیان و حتی تماشاچیان و ویژگی‌های بسیار دیگر، برای عضویت در تیم ملی ضروری است.

**حس وفاداری:** از وجوه تمایز تیم‌ها این است که در بین اعضای تیم حس وفاداری قوی وجود دارد. این حس وفاداری در ابتدای عضویت چندان قوی نیست اما به مرور، تعامل بین اعضا بیشتر شده و همبستگی را تقویت می‌کند. همبستگی نیرویی است که بر اعضا اثر می‌کند و آنها را در گروه نگه می‌دارد. این نیرو از دو بعد شخصی و کاری بر عضو تاثیر می‌گذارد. از بعد کاری، باعث افزایش تعهد کاری شده و از بعد شخصی باعث ایجاد تمایل و جذابیت بین اعضا می‌گردد و آنها را به هم وابسته می‌کند. روح همبستگی بین اعضای تیم بسیار شدیدتر از گروه است. صاحب نظران بر این باورند که عملکرد تیم مستقیماً تحت تاثیر همبستگی قرار دارد (احمدی و حسینی، ۱۳۹۰). یکی از ویژگی‌های عضویت در تیم ملی وجود حس وفاداری وافر نسبت تیم ملی و میهن اسلامی است به طوری که بازیکن این حس را از طریق کیفیت بازی خود به نمایش می‌گذارد و آنان را در میدان سبز، جنگنده و چابک می‌سازد.

**هم‌افزایی نیرو:** هر یک از اعضای تیم دارای توان مشخصی‌اند. وقتی آنها در تیم قرار می‌گیرند باید با تکیه بر توانایی خود، نقاط ضعف سایر اعضا را پوشش دهند و از این طریق به توان هم تیمی خود بیافزایند. بنابراین زمینه‌ای فراهم می‌گردد که کل توان تیم از مجموع توان تک‌تک اعضای تیم بیشتر شود. در چنین حالتی هم‌نیروایی یا هم‌افزایی اتفاق می‌افتد. هم‌افزایی، ویژگی مهم تیم‌ها محسوب می‌شود. اگر در تیمی هم‌افزایی اتفاق نیافتد، بقای تیم کاملاً در معرض خطر قرار می‌گیرد. در مثال تیپ این بخش، بازیکنان تیم ملی از طریق پاس‌کاری دقیق و رساندن توپ به عمق خطوط دفاعی حریف، قدرت تیمی هر یک از بازیکنان را بشدت افزایش می‌دهند و آنان را در دستیابی به هدف که همانا کسب کامل امتیاز بازی است، یاری می‌رسانند.

**ساختار:** در مقایسه با گروه‌ها، تیم‌ها دارای ساختار مستحکم‌تری هستند. وقتی درباره ساختار صحبت می‌شود مقصود آن است که بدانیم چه کسی در تیم دستور می‌دهد، هریک از اعضا در قبال چه کسی مسئولند، چه شرح وظایفی بر عهده آنهاست، چه کسی نقش‌های متعدد تیم را تعریف و تقسیم می‌کند و ارتباطات در درون سازمان تیم به چه صورت انجام می‌پذیرد؟ در تیم‌ها، نقش‌های متعددی تعریف شده است. اعضا، هر یک برای ایفای نقش خاصی مورد انتخاب قرار می‌گیرند. تیم‌ها دارای ساختار تیمی مشخص بوده و نقش رهبر تیم و سایر اعضا و شرح وظایف آنها از پیش تعیین شده است. در مثال تیپ این بخش، به وضوح روشن است که تیم ملی کاملاً ساختارمند بوده و از ساختار بسیار محکمی هم برخوردار است. وجود نقش‌های فراوانی نظیر سرمربی، مربیان، بازیکنان مدافع، میانی، مهاجم و دروازه‌بان و فورمول‌های استقرار در زمین بازی و... (که هریک از بازیکنان مسئول اجرای دقیق نقش‌های خود هستند و عدم اجرای آن مستوجب تنبیه است)، همه حکایت از وجود ساختار محکم و پیچیده این تیم دارد.

**جو تیمی:** نوعی ویژگی تیمی است که فرایند انجام کار تیمی را در تحقق اهداف گروه تسهیل یا دشوار می‌کند. جو تیمی مثبت، باعث تسهیل امور و جو منفی باعث دشواری فرایند انجام کار می‌شود. این ویژگی در تیم به گونه‌ای مورد هدایت قرار می‌گیرد که فرایند



**همبستگی نیرویی است که بر اعضا اثر می‌کند و آنها را در گروه نگه می‌دارد. این نیرو از دو بعد شخصی و کاری بر عضو تاثیر می‌گذارد. از بعد کاری، باعث افزایش تعهد کاری شده و از بعد شخصی باعث ایجاد تمایل و جذابیت بین اعضا می‌گردد و آنها را به هم وابسته می‌کند.**

انجام کار تیمی را در تحقق اهداف گروه تسهیل می‌کند، جو تیمی مثبت را حاکم می‌کند و باعث درگیر شدن و مشارکت اعضا برای تحقق اهداف شده و از جو تیمی منفی اجتناب کرده، مانع تعارض بین اعضا می‌شود. مدیریت تیم‌ها این ویژگی را در به طور ساختارمند و باثبات ایجاد می‌کنند. بسیاری از ایرانیان، بازی منحصر به فرد تیم ملی در مقابل استرالیا را فراموش نمی‌کنند. وجود جو تیمی مثبت در بازی ایران - استرالیا باعث پیروزی تیم ایران و صعود به جام جهانی گردید، در حالی که تیم استرالیا، هم میزبان بود و هم از نظر تکنیکی و تاکتیکی دست برتری داشت.

**اندازه:** اندازه تیم در حقیقت به معنای تعداد اعضای تیم‌ها است. تعداد اعضای تیم‌ها محدود است. اساساً تیم‌ها نسبتاً اندازه مشخصی دارند. حداقل تعداد آن، دو نفر و توصیه می‌شود حداکثر آن از ۱۵ نفر تجاوز نکند. تعداد اعضای تیم‌های «توفان مغزی» بین ۶ الی ۱۲ نفر هستند. تیم‌های «حل مسئله» بین ۱۲ الی ۱۵ نفر هستند. تیم‌های ورزشی در رشته‌های فوتبال، والیبال، بسکتبال، و... هر کدام استانداردهای خویش را دارند. اندازه تیم ملی فوتبال از قوانین فیفا تبعیت می‌کند ولی تعداد بازیکنان در زمین ۱۱ نفرند.

**ترکیب:** ترکیب اعضای تیم از نظر تخصصی ناهمگون است. انواع تخصص‌ها برای ایفای نقش‌های گوناگون در تیم مورد نیاز است. بنابراین چیدمان تیم باید به گونه‌ای باشد که همه مهارت‌های مورد نیاز تیم را تحت پوشش قرار دهد. تفاوت تخصص‌ها در تیم فوتبال کاملاً مشهود و محرز است. هر یک از بازیکنان تیم ملی فوتبال دارای تخصص‌های منحصر به فرد هستند. تخصص دروازه‌بانی، دفاعی، میانی، مهاجم و کاپیتانی، هریک بسیار حائز اهمیت‌اند به طوری که به هیچ وجه نمی‌شود بین آنها جایجایی نقش اتفاق بیافتد.

**ویژگی‌های عمومی:** اعضای تیم از نظر ویژگی‌های عمومی هم مورد بررسی قرار می‌گیرند. توجه به رفتار، نگرش و بینش اعضا در حین انتخاب باعث می‌شود اعضای منتخب تیم، ویژگی‌ها و خصیصه‌های نزدیک به هم داشته باشند. نتیجه حاصله این است که جو حاکم بر تیم نیز همگن و نزدیک به هم خواهد شد. ویژگی‌هایی نظیر همکاری تیمی، از خودگذشتگی، پاس‌کاری، هم‌پوشانی، پشتیبانی، اخلاق‌مداری، اطاعت از داور و مربیان، اجرای تمرینات تیمی، خستگی‌ناپذیری و ... برای اعضای تیم ملی و هر تیمی ضروری‌اند.

**نحوه تشکیل:** تیم‌ها عمدتاً بصورت هدفمند و برنامه‌ریزی شده تشکیل می‌گردند. تشکیل تیم‌ها ناگهانی و تصادفی نیست. وقتی مسابقه فوتبال دربی در تهران اتفاق می‌افتد، نزدیک به یک صد هزار نفر در ورزشگاه آزادی گرد هم می‌آیند و این بازی را با هیجان دنبال می‌کنند. این گروه تماشاچی که بسیار با انگیزه و پرنرژ می‌اند، بعد از اتمام بازی از هم می‌پاشند و دیگر تا بازی بعدی خبری از آنان نیست. در بازی بعدی ترکیب دیگری از تماشاچیان بر روی همان صندلی‌ها می‌نشینند.

#### تفاوت تیم و گروه چیست؟

معمولاً و به ویژه در عرف عامه، واژه‌های تیم و گروه یکسان دیده شده و گاهی به جای یکدیگر به کار گرفته می‌شوند. توضیحات داده شده تا حد زیادی هریک از واژگان گروه و تیم و ویژگی‌های هریک را مورد بحث قرار داده و آنها را تبیین کرده است. مطابق توضیحات فوق و نیز از دیدگاه صاحب‌نظران اما تفاوت‌های بسیاری بین آنها دیده می‌شود که برای رعایت اختصار و پرهیز از تکرار، تفاوت‌های عمده این دو واژه مهم در جدول زیر ذکر می‌گردد.

| شرح                | گروه                     | تیم                      |
|--------------------|--------------------------|--------------------------|
| <b>هدف</b>         | فاقد هدف<br>معین اولیه   | دارای هدف<br>معین اولیه  |
| <b>اندازه</b>      | نامحدود                  | محدود از ۲ تا ۱۵ نفر     |
| <b>ساختار</b>      | فاقد ساختار<br>اولیه     | دارای ساختار<br>اولیه    |
| <b>نحوه تشکیل</b>  | تصادفی                   | هدفمند                   |
| <b>ترکیب</b>       | از نظر تخصصی<br>نامعلوم  | از نظر تخصصی<br>نامتجانس |
| <b>انتخاب اعضا</b> | فاقد برنامه<br>انتخاب    | شاخص محور                |
| <b>بهره‌وری</b>    | هم افزایشی تا<br>هم کاهش | هم افزایشی               |
| <b>حس وفاداری</b>  | ضعیف                     | شدید                     |

از نظر دگردیسی و تبدیل‌پذیری، یک رابطه دوطرفه‌ای بین این دو واژه وجود دارد یعنی هم قابلیت تبدیل گروه به یک یا چند تیم و هم امکان تبدیل تیم به گروه وجود دارد. همچنین آنچه از این پس در این سلسله نوشتارها مورد بررسی و گفتگو قرار می‌گیرد، واژه «تیم» و موضوعات مرتبط با آن است و اگر به تساهل واژه «گروه» استفاده شده، منظور همان مفهوم «تیم» است.

ادامه دارد

# داعش

## سودای خلافت، نماد خشونت

◀ فتاح غلامی

ماجرای گروه داعش حکایت مردمانی امروزی است که در دیروز خود مانده‌اند. گروهی که نگاهی آرمانی به جهان پیرامونی دارند و سودای خلافت بر سرزمین‌های اسلامی. می‌گویند که مسلمانان باید حاکمیت خلیفه داعشی را بپذیرند. اما و اگر هم ندارد و مخالف این ایده باید به مجازات خود برسد. آنان را افراطی‌ترین جریان رادیکالی خاورمیانه می‌دانند و گزینه‌های فراوانی برای این ادعا وجود دارد. داعشی‌ها راحت آدم می‌کشند و بدون عذاب وجدان سر می‌برند. کاری هم ندارند که مخالف آنها سنی باشد یا شیعه. هر کسی که مواضع آنها را در اصول و فروع نپذیرد، از نظر آنها از دین خارج شده است. در این که این گروه از دل القاعده بیرون آمده، شبهه‌ای وجود ندارد منتهی از بس در روند اقدامات خود قساوت به خرج می‌دهد، حتی کمتر مجموعه‌ای از افراطی‌های سلفی مایل به هواداری از این جریان است.





## بنیان‌های سلفی‌گری

جریان تکفیری شاخه‌ای از سلفی‌گری است که در بین افراطیون اهل سنت طرفداران زیادی دارد. سلفیون از ابتدای شکل‌گیری در پی پالایش افکار و اعتقادات مسلمانان بودند. سلفی‌ها معتقدند که دنیای اسلام به واسطه دوری از قرآن و وجود افکار خرافی و انحرافی و حضور و نفوذ بیگانگان، از اصل دین فاصله گرفته و باید در جهت اصلاح آن کوشید. برغم نگاه ملایم و اصلاح‌گرایانه منادیان اولیه جریان سلفی، بعدها عناصری را افزودن چاشنی خشونت در شیوه و سلوک خود، تبلیغ دین را با تهدید درهم آمیختند. سلفی‌های معتقدند بحران اخلاقی، اعتقادی و سیاسی کشورهای اسلامی را فراگرفته است. علت اصلی وجود چنین ناهنجاری‌هایی از نظر آنان ناشی از حضور دشمن است که باید در هدم و حذف آن کوشید. از این منظر سلفی‌ها دو دشمن را از یکدیگر تفکیک می‌کنند:

۱- دشمن داخلی (العدو القریب) که در استبداد و فرقه‌گرایی خود را نمایان کرده است. آنها حتی معتقدند که استبداد، ناشی از فرقه‌گرایی‌های مذهبی است بنابراین به تکفیر سایر فرقه‌ها روی می‌آورند. سلفی‌هایی که این گونه اعتقاد دارند، سلفی‌های تکفیری نامیده می‌شوند.

۲- دشمن دور (العدو البعید) که عبارت از استعمار و بویژه قدرت‌های بزرگ است. بنابراین به مفهوم جهاد با بیگانگان روی می‌آورند. این دست از سلفی‌ها، با تاثیرپذیری از اندیشه‌های ابوالعلی مودودی، سید قطب، عبدالسلام فرج، به مبارزه با حکومت‌های حاکم بر کشورهای اسلامی پرداختند و از جمله، انور سادات رئیس‌جمهور مصر را ترور کردند.

این دسته از سلفی‌ها، هدف خود را مبارزه با بیگانگان و حاکمان ظالم می‌دانستند و گرچه با فرقه‌گرایی میانه خوبی ندارند اما اقدامی هم برای حذف فیزیکی مخالفان نمی‌کنند. با این وجود، انحراف در اندیشه‌های بخشی از سلفیه جهادی زمانی آغاز شد که این جریان در خدمت اهداف سلفی‌های تکفیری قرار گرفت و سازمان‌هایی مانند القاعده به جای مبارزه با بیگانگان، وارد مبارزه عقیدتی درون‌دینی شدند.

در این ارتباط، حمله شوروی به افغانستان را



گروه‌های عمل‌گرای عربی در کشورهای عرب کاسته شد و با انتقال مرکز فعالیت‌های رادیکال به افغانستان و پاکستان، این کشورها به کانون عمده رشد جریان‌های افراطی با نماد اسلامی در سال‌های دهه ۱۹۹۰ و پس از آن تبدیل شدند. در این میان، گروه داعش را بایستی یکی از مهمترین گروه‌های جهادی بر مبنای نگاه تکفیری در کشورهای اسلامی بویژه عراق و سوریه دانست که با اقدامات خود به ترور، خشونت و جنایت دامن می‌زند.

## پیشینه داعش

ریشه اصلی شکل‌گیری گروه‌هایی مانند داعش را بایستی در تحولات آخر قرن بیستم در افغانستان دانست زیرا با روی کار آمدن طالبان در افغانستان، این رژیم از القاعده حمایت کرد و القاعده توانست پایگاه‌های متعددی را در سراسر افغانستان دایر کند. با سقوط طالبان در سال ۲۰۰۱ میلادی، تداوم فرماندهی شبکه‌های زنجیره‌ای القاعده در بیش از ۶۰ کشور جهان حفظ شد. این گروه توانست بواسطه وضعیت آشفته‌ای که عراق داشت، پایگاه‌های متعددی را در این کشور ایجاد کند و به اقدامات خشونت‌بار دست بزند.

ریشه بسیاری از تحرکات گروه‌های پیکارجو در این منطقه به دوران سقوط صدام باز می‌گردد. زمانی که دیکتاتور عراق سقوط کرد، آمریکایی‌ها برای اداره این کشور با مشکلات زیادی روبرو بودند. خلاء قدرتی که ایجاد شده بود، شرایط را برای حضور بازیگران داخلی و خارجی در عراق فراهم آورد. حضور گسترده شیعیان در ساختار سیاسی عراق بعد از سقوط صدام، با واکنش منفی جریان‌های سنی نزدیک به تفکرات سلفی روبرو شد. سنی‌ها در دوران حاکمیت رژیم بعث از آزادی عمل بیشتری نسبت به شیعیان برخوردار بودند و در نقطه مقابل، مراکز دینی و حوزه‌های مذهبی شیعی فعالیت محدودی داشتند. حضور آمریکا در منطقه و سرنگونی دیکتاتور بغداد، هوشمندی مرجعیت در برخورد با رویدادهای سیاسی و مهار برخی از حرکت‌های احساسی و تندروانه برخی از گروه‌های شیعی مثل جریان مقتدی صدر، باعث شد که کارگزاران آمریکایی برای اداره اوضاع در عراق از نیروهای شیعی در ساختار سیاسی و شورای حکومتی بهره بیشتری ببرند. با این وصف کاخ سفید همچنان نگران نزدیکی جریان‌های شیعی عراق به ایران بود.

بایستی نقطه عطفی مهم دانست. اشغال نظامی افغانستان از سوی شوروی رویدادی مهم در دنیای اسلام بود زیرا برای اولین بار کشوری مسلمان تحت اشغال نظام کمونیستی قرار گرفته بود. از این رو، گروه‌های اسلامی طرفدار حرکات جهادی که داعیه‌های جهانی مبارزه با دشمنان اسلام را داشتند و کمونیسم را دشمن سرسخت خود می‌دانستند، نسبت به اشغال افغانستان حساسیت شدیدی نشان دادند. بنابراین کسانی چون عبدالله العزام اردنی - فلسطینی، ایمن الظواهری مصری و اسامه بن لادن سعودی با ورود به افغانستان به تدریج زمینه‌های سازماندهی و تشکیل القاعده به عنوان سازمانی جهادی را فراهم کردند. در واقع در جنگ افغانستان، آنچه شکل‌گیری سازمانی رادیکال به نام القاعده را سرعت بخشید، ملاقات اسلام‌گرایان شرق و غرب عربی با یکدیگر در افغانستان بود و این ملاقات و آشنایی سبب ترکیب دیدگاه‌های ایدئولوژیک و مهارت‌های سازمانی اسلام‌گرایان شد. در این میان، جنبش‌های رادیکال مغرب عربی (مصر)، مهارت‌های سازمانی و تشکیلاتی خود را در اختیار اسلام‌گرایان سعودی قرار دادند و سعودی‌ها هم از طریق نفوذ گسترده مالی خود توانستند دیدگاه‌های تند وهایی و فرقه‌گرایی خود را وارد چارچوب فکری گروه‌های اسلام‌گرای حاضر در افغانستان کنند.

با توجه به اهمیت موضوع افغانستان شاهد بودیم که از اواسط دهه ۱۹۸۰ به بعد، از دامنه فعالیت‌های





روزنامه آمریکایی واشنگتن تایمز در گزارشی در مورد سرکرده داعش به نقل از سرهنگ بازنشسته آمریکایی به نام «درک هارفی» آورده است: خطای اطلاعاتی نظامی در سال ۲۰۰۴ منجر به آزادی ابوبکر بغدادی رهبر داعش شد و واشنگتن گمان می کرد که بغدادی در عملیاتی کشته شده است.

هارفی که با پترائوس فرمانده نیروی نظامی متحده آمریکا، در سال ۲۰۰۷ به عنوان کارشناس امور عراق شروع به همکاری کرد، همچنین می گوید: درحالی که نیروهای آمریکایی بغدادی را در فوریه ۲۰۰۴ دستگیر کردند اما در دسامبر همان سال کمیته بررسی به سبب شکست حقیقی وی چاره ای جز آزادی بدون قید و شرط وی نمی بیند. به گفته وی، بغدادی به سرعت و در عرض چند ماه شروع به بهبود روند اطلاعاتی در عراق می کند و فرماندهی مرکزی متوجه می گردد که بغدادی یکی از خسارت بارترین عناصر در گروه زرقاوی است.

هارفی تاکید کرد: در سال ۲۰۰۵ نیروهای آمریکایی موشک هایی را به یک خانه در شمال عراق شلیک کردند و بیانیه ای منتشر کردند و اعلام نمودند که بغدادی احتمالاً در این بمباران کشته شده است اما یک هفته بیشتر طول نکشید که معلوم شد وی هنوز زنده است.

رهبر داعش هر که بود مانند اسلاف خود، اسامه بن لادن و ابومصعب زرقاوی که در مواقع حساس با انتشار پیام های صوتی و تصویری مواضع صریح خود را نسبت به تحولات روز بیان می کردند، میانه با این امور نداشت. همین مساله هم باعث تشدید گمانه زنی ها در مورد چنین شخصیتی می شد. این روند ادامه داشت تا ابومحمد عدنانی، سخنگوی گروه داعش در یک فایل صوتی، به عنوان «نماینده اهل حل و عقد» با اعلام برپایی آنچه «خلافت اسلامی» نامید، بر بیعت اعضای گروه داعش با ابوبکر بغدادی به عنوان خلیفه مسلمانان تاکید کرد. عدنانی با بیان این که بزرگان و سران و مجلس شورای داعش برپایی «خلافت اسلامی» را تصویب کرده اند، افزود: این عده بیعت خود را با شیخ مجاهد ابوبکر بغدادی اعلام کرده و او را به عنوان خلیفه مسلمانان منصوب کرده اند و وی نیز با پذیرش این منصب، رهبر و خلیفه مسلمانان در سراسر جهان شده است. در این فایل صوتی آمده است: بدین ترتیب از این لحظه پسوند «عراق و شام» از انتهای نام «دولت اسلامی عراق و شام» حذف می شود و در تمامی عناوین و مکاتبات رسمی تنها نام «دولت اسلامی» ذکر خواهد شد.

برای باور پذیر شدن این ادعا، داعش با انتشار ویدئویی در توئیتر مدعی شد که ابوبکر بغدادی خلیفه خودخوانده آن ها در یکی از مساجد موصل حاضر شده و به ایراد خطبه پرداخته است. این ویدئوی بیست دقیقه ای در یکی از سایت های وابسته به داعش منتشر و در شبکه های اجتماعی به اشتراک گذاشته شد. مردی با ریش انبوه و قبیای سیاه که پوشش مخصوص خلفای عباسی است، در این ویدئو دیده می شود.

فردی که در این تصویر ویدئویی دیده می شد، بنا بر ادعای داعش، ابوبکر بغدادی سرکرده این گروه بود

داوود محمد جلیل الزاوی، ابوعبدالله الراشد البغدادی، ابوحزمه البغدادی، ابوعمر القریشی البغدادی و ... برخی مدعی هستند که کسی به نام البغدادی وجود خارجی ندارد. بر مبنای این ادعا، ساختگی بودن شخصیت البغدادی در ژوئیه سال ۲۰۰۷ از سوی ارتش آمریکا اعلام شد. به گفته ارتش آمریکا، البغدادی یک شخصیت ساختگی از سوی ابویوب المصری (رهبر القاعده عراق) است که نقش آن را یک



**گروه داعش که نام اصلی آن «الدوله الاسلامیه فی العراق و الشام» است از بطن گروه های تروریستی عراق برآمد. هدف اصلی این گروه تاسیس یک دولت مستقل شامل بخشی هایی از عراق و شام است. این گروه در ۱۵ اکتبر ۲۰۰۶ تشکیل شد و ابوعمر البغدادی را به عنوان رهبر خود تعیین کرد.**



بازیگر عراقی به نام ابوعبدالله النعما بازی می کند. گزارش هایی هم وجود دارد که داستان زندگی این شخصیت را به گونه ای دیگر نقل می کند. می گویند که وی به عنوان مدرس دینی در برخی از حوزه های اهل سنت فعالیت داشت. مدتی امامت مسجد جامع احمد بن حنبل در سامرا را بر عهده داشت و سپس به مسجد جامع بغداد رفت و در نهایت ساکن فلوچه شد. نیروهای آمریکایی وی را در ۴ ژانویه ۲۰۰۴ به مدت سه سال بازداشت کردند. بغدادی پس از آزادی از زندان گروهی به نام ارتش اهل سنت را راه اندازی کرد و سپس به القاعده پیوست.

دغدغه های که ملی گرایان عراقی و باقی مانده بعثی ها و گروه های تندرو سنی در آن سهیم بودند. از سوی دیگر، آمریکایی ها گمان می کردند که با پذیرش نقش مرجعیت در تحولات سیاسی عراق، شاید زمینه برای رقابت جدی میان حوزه علمیه نجف و قم فراهم شود که البته این گونه نشد و متولیان دینی و سیاسی شیعی دو کشور با درک موقعیت و شرایط زمانه، رابطه هنرمندانه ای را با یکدیگر برقرار کردند. در دیگر سو، جریان های رقیب هم دست اتحاد به هم دادند.

زمینه پیدایش سازمان القاعده در عراق به دوران زعامت صدام باز می گردد. برخی از چهره های تندرو سنی که کفر شیعیان را اعلام کرده بودند بعد از حادثه یازده سپتامبر، هسته های پنهانی را تشکیل دادند. این افراد شامل محمد احمد الخلايله ملقب به ابومصعب الزرقاوی (اردنی)، مصطفی یوسف مصطفی صیام ملقب به ابویوسف (اردنی)، معمر الجعفر (اردنی)، ابوانس الشامی، رشید حمید عباس الجمیلی ملقب به ابوعایشه (عراقی) برغم دستگیری از سوی مقامات اردنی با چراغ سبز حکومت عراق آزاد شدند. همین چند نفر، مقدمات تشکیل سازمان القاعده در عراق را فراهم آوردند. از این پس بود که گروه های همسو با اسامی «سازمان قاعده الجهاد فی بلاد الافرادیین»، «ارتش انصار السنه»، «ارتش اسلامی عراق»، «حزب التحرير»، «جیش الطائفة المنصوره»، گروه یاران اهل سنت (مناصر و اهل السنه)، «سپاه عمر»، گروه الانصار وابسته به گردان انتحاری براء بن مالک، جیش محمد (الحق) و دهها گروه دیگر سلسله اقدامات شامل، بمب گذاری خودروها، ترور و آدم ربایی، کشتن بی گناهان، سربردن و مثله کردن اجساد را بین سالهای ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۳ در عراق به راه انداختند. عمده فعالیت این گروه ها در مناطقی چون انبار، موصل، بصره، تکریت، دیالی و حومه های جنوبی و شمالی و غربی بغداد، الطارمیه، المشاهده، التاجی، الطیفیه، و عویرج، منطقه الدور و ابورشید، مناطق ابوغریب، الرضوانیه، خان ضاری و الزیدان بود.

گروه داعش که نام اصلی آن «الدوله الاسلامیه فی العراق و الشام» است از بطن گروه های تروریستی عراق برآمد. هدف اصلی این گروه تاسیس یک دولت مستقل شامل بخشی هایی از عراق و شام است. این گروه در ۱۵ اکتبر ۲۰۰۶ تشکیل شد و ابوعمر البغدادی را به عنوان رهبر خود تعیین کرد. در نوزدهم آوریل ۲۰۱۰ نیروهای مشترک عراقی و آمریکایی در عملیاتی در منطقه الثرثار منزلی را که ابوعمر البغدادی و ابوحزمه المهاجر در آن پناه گرفته بودند، هدف قرار دادند. با شدت گرفتن تبادل آتش، جنگنده ها آن منزل را بمباران کردند که در نتیجه این دو تروریست از پشای در آمدند و اجساد آنها در معرض دید عموم گذاشته شد. بعد از مرگ ابوعمر، ابوبکر بغدادی جایگزین او شد.

#### ابوبکر البغدادی کیست؟

وی هویت نامشخصی دارد. اطلاعات زیادی از او در دست نیست و محتوای اخبار و گزارش های منتشر شده در مورد او با یکدیگر تناقض دارد. عکس هایی که از او در رسانه ها منتشر شده، با یکدیگر تفاوت هایی دارد. اسم های بسیاری هم برای او برشمرده اند: حامد

که در حال سخنرانی روی منبری سنگی در مسجد جامع نورالدین، یکی از مشهورترین اماکن مذهبی شهر موصل است که تمام مسلمانان را به تشکیل خلافت اسلامی دعوت می‌کند و از آن‌ها می‌خواهد قیام کنند و به دولت اسلامی عراق و شام بپیوندند.

او در عین حال که ماه رمضان را ماه جهاد مسلمانان می‌خواند، تاکید کرد: «خداوند ما را خلق کرده است تا او را بپرستیم و دینش را تبلیغ کنیم، ما را امر کرده است تا با دشمنانش بجنگیم. برای خدا و برای دین». او در ادامه سخنانش گفت: «مسلمانانی که در این راه تلاش نکنند گناهکار هستند. من برای این وظیفه بزرگ و سنگین مورد اعتماد واقع شده‌ام، برای اینکه پیشوا و امام شما باشم. من بهترین در بین شما نیز نیستم. در همین حال اگر شما من را فرد لایق می‌بینید باید به من کمک کنید و اگر مرا لایق نمی‌بینید، باید به من یاری برسانید. تا زمانی که من از خدا اطاعت می‌کنم شما باید از من اطاعت کنید و اگر زمانی من از دستورات خدا سرپیچی کردم، شما دیگر نباید از من پیروی کنید».

بعد از طرح این ادعا و انتشار این فایل تصویری، دولت عراق اعلام کرد که این فیلم را مورد بررسی و تجزیه و تحلیل کامل از لحاظ محتوایی و فنی قرار داده و از نظر آنان، این ویدئو صد در صد جعلی و ساختگی است. عراقی‌ها معتقد بودند فردی که بیش از ده میلیون دلار برای یافتن او جایزه تعیین کرده‌اند و همه در جستجوی اویند، چگونه می‌تواند به راحتی و با آرامش، بیست دقیقه در یک مکان پرجمعیت حضور پیدا کند و به آرامی سخن بگوید؟ از سوی دیگر به گفته مقامات عراقی، ابوبکر بغدادی روز جمعه در عراق و شهر موصل نبوده که بالای منبر برود و پس از خطبه‌خوانی به اقامه نماز جمعه بپردازد چرا که وی یک روز قبل از آن و در حمله هوایی نیروهای ارتش عراق به محل نشست رهبران داعش در شهر قائم واقع در غرب استان الانبار، به شدت زخمی و به همراه تنی چند از اعضای داعش، خاک عراق را ترک و به سوریه فرار کرده است. چنانکه حتی برخی گمانه‌زنی‌ها وجود دارد که احتمال می‌دهند، در نتیجه جراحت شدیدی که در اثر این حمله هوایی به بغدادی وارد شده است، وی جانش را از دست بدهد.

جالب اینجاست که در کنار اصرار و ابرام داعش بر واقعی بودن این فایل تصویری و خطبه‌خوانی شخص ابوبکر بغدادی، وزارت امور خارجه آمریکا هم اعلام کرد که در مورد صحت و سقم و درستی فایل مذکور شکي ندارد. جن ساسکی، سخنگوی وزارت خارجه آمریکا در گفت‌وگویی مطبوعاتی اعلام کرد: ما طبیعتاً اخبار مربوط به فایل ویدئویی سخنرانی ابوبکر بغدادی، رهبر گروه داعش را شنیده‌ایم و از آن اطلاع داریم. هیچ دلیلی برای شک و تردید در صحت تصاویر و فایل ویدئویی مذکور وجود ندارد.

اینکه این تصویر ویدئوی متعلق به خلیفه داعش بود یا نبود شاید خیلی محل اختلاف و اصرار زیاد واقع نشد. مهم‌تر از اعلام خلافت دولت اسلامی، واکنش‌های صورت گرفته نسبت به این خبر بود. بعد از اعلام خلافت ابوبکر بغدادی، موجی از شادی در بین هواداران داعش در مناطق اشغالی این گروه پدید

آمد. در عین حال برخی از واکنش‌های هم حکایت از نارضایتی گروه‌هایی نسبت به این موضوع داشت.

به نقل از پایگاه خبری شبکه العالم، شاخه مغرب عربی تشکیلات القاعده با انتشار بیانیه‌ای بر روی اینترنت اعلام کرد که بر بیعت خود با ایمن الظواهری پایبند است و این بیعت هم با هدف جهاد برای بازپس‌گیری سرزمین‌های مسلمانان و ایجاد حاکمیت شریعت اسلامی و حاکمیت مجدد خلافت راشده صورت می‌گیرد. تشکیلات مذکور که در شمال و غرب آفریقا فعالیت می‌کند، اعلام خلافت از سوی داعش را مورد انتقاد قرار داده و این سوال را مطرح کرد که چگونه ممکن است چنین امری بدون مشورت با سران مجاهدین که صداقت، تجربه و دلسوزی‌شان برای امت اسلامی و تلاششان برای برپایی خلافت راشده ثابت شده است، اعلام شود؟ در این بیانیه همچنین مقایسه‌هایی بین ابوبکر بغدادی و ملا عمر، ایمن الظواهری و رهبران شاخه القاعده در سایر نواحی صورت گرفته است.

روشن است که این گونه واکنش‌ها و همچنین اعلام این مطلب از سوی ایمن الظواهری که داعش از ما نیست، نشان از وجود اختلاف جدی میان این گروه تندرو با سایر جریان‌های تکفیری دارد. مطابق برخی از تحلیل‌ها، علت اختلاف میان داعش با گروه طالبان، شدت و میزان خشونت‌های گروه موسوم به دولت اسلامی عراق و شام است در حالی که به نظر می‌رسد علت اصلی این اختلافات، جنگ قدرت درون سازمانی و جاه‌طلبی‌های خلیفه خود خوانده داعش باشد. در وصف بکار رفته برای ابوبکر بغدادی، طرفداران او سنگ تمام گذاشتند و او را با لقب امیرالمومنین می‌خوانند. این در حالی بود که بعد از پایان ماه

مبارک رمضان، در تبریک عید فطر، یاران ملا عمر او را «خادم اسلام امیرالمومنین» معرفی کردند.

در مورد این عبارت و توصیفات بکار رفته، روزنامه الشرق الاوسط، چاپ لندن نوشت: این مساله سبب شده است تا ده‌ها نفر از بنیادگرایان افراطی طرفدار ملا عمر، حملات کلامی شدیدالحنی را متوجه البغدادی کنند و او را به دلیل این که خود را «امیرالمومنین» نامیده است، به چالش بکشند. برای نمونه، شخصی که خود را عزالدین المصری معرفی کرده، در صفحه فیسبوک خود نوشت: «این امیرالمومنین از کجا آمده است؟ چه کسی او را به این سمت منصوب کرده است؟ چه کسی با او بیعت کرد؟ و چه کسی نشست و بررسی کرد که آیا او نسبت به دیگران شایسته‌تر است یا خیر؟ نمی‌توان یک جا حرفی را زد و از همه در دیگر کشورها و مناطق بخواهیم که آن حرف را قبول کنند. هر کس حتی اگر امیر یک شهر هم باشد نمی‌تواند به خود لقب امیرالمومنین بدهد».

#### گام‌های نخستین برای تشکیل امارت

استان الانبار در غرب عراق از نظر جغرافیایی بزرگ‌ترین استان این کشور محسوب می‌شود. اهمیت این استان از آنجا ناشی می‌شود که صحرای الانبار نزدیک به یک سوم مساحت عراق را شامل می‌شود. این صحرای در سه کشور سوریه، اردن و عربستان نیز ادامه پیدا کرده است و در داخل عراق هفت استان یعنی نینوا، صلاح‌الدین، کربلا، بابل، بغداد، نجف و المثنی را در بر می‌گیرد. از این رو، بخش زیادی از گروه‌های تروریستی و کمک‌های مالی و لجستیکی به آنها طی ده سال گذشته از طریق این منطقه وارد عراق می‌شدند. الانبار در دوران حکومت حزب بعث، یکی از مهمترین مراکز حمایت از حکومت بود. از







است. کادر اصلی این گروه به صورت کامل از عراقی‌ها شکل گرفته است زیرا البغدادی هیچ تابعیت دیگری را در این شورا نمی‌پذیرد. تعداد اعضای شورای نظامی کم و زیاد می‌شود و معمولاً بین ۸ تا ۱۳ نفر است و فرماندهی شورا بر عهده یک افسر سابق ارتش بعثی عراق است. این افسر، حجتی بکر سرهنگ ستاد ارتش سابق عراق بود. وی در زمان فرماندهی ابوعمر البغدادی، بعد از توبه از فعالیت در حزب بعث عراق، وارد تشکیلات این گروه شد و تمام تجربه نظامی و مناسبات خود را در خدمت این گروه قرار داد. وی مدتی بعد مشاور نظامی ابوعمر البغدادی و معاون او ابوحفص المهاجر شد.

ابوبکر البغدادی در آن زمان در شورای فرماندهی سابق دولت اسلامی عراق نبود بلکه تنها عضوی از این دولت بوده و در شهر فلوجه اقامت داشت. بعد از کشته شدن ابوعمر و معاون وی و تعداد دیگری از مقامات ارشد القاعده، حجتی بکر اعضای شورای نظامی را با بیعت با ابوبکر البغدادی به عنوان رهبر این گروه غافگیر کرد.

به این ترتیب، فعالیت گروه وارد مرحله جدیدی شد که در آن ابوبکر البغدادی به عنوان فرمانده اصلی و حجتی بکر به عنوان فرمانده در سایه کار خود را آغاز کردند. البته حضور سرهنگ ستاد با ریش تراشیده و قیافه‌ای غربی در کنار ابوبکر البغدادی، حساسیت‌هایی را در میان اعضای دولت اسلام عراق ایجاد می‌کرد. از این رو، وی به سرعت تغییر ظاهر داد. محاسنی گذاشت و حتی نحوه صحبت کردنش را تغییر داد. در این مرحله دولت اسلامی عراق از سویی در پی ایجاد یک هسته امنیتی و مطمئن برای ساختن لایه‌های اولیه امارت خود و از سوی دیگر در پی یافتن راه‌هایی برای ورود منابع مالی بود. همچنین البغدادی و البکر در خصوص توقف دیدارهای سران درجه اول این گروه با فرماندهان فرعی و درجه دوم به توافق رسیدند. به این ترتیب مناسبات فرماندهان میدانی با سران، در حد دریافت دستوره‌های امیر از طریق اعضای مجلس شورا که سران آن را تشکیل داده بود، منحصر شد.

اقدام دیگر در ایجاد یک دستگاه امنیتی برای اجرای ترورهای مجرمانه بود که در ابتدا شامل ۲۰ نفر شد و در یک ماه به بیش از ۱۰۰ نفر رسید. این ترورها از سوی شخصی به نام ابوصفوان الرفاعی

متحدان منطقه‌ای برای شکست دادن ارتش سوریه شده بود. برخی منابع خبری به نقل از احزاب مخالف دولت ترکیه فاش کردند که رهبران این گروه چند نشست با سرویس اطلاعاتی این کشور و چند نشست مشترک با مقامات اطلاعاتی ترکیه، عربستان و قطر داشته‌اند و با تسلط بر منابع نفتی، توان اقتصادی خود را افزایش دادند. با این حال حضور حزب‌الله لبنان در سوریه و تقویت ارتش این کشور، مانع از سقوط دمشق و قدرت گرفتن داعش شد و به همین منظور داعشی‌ها که با شکست پیاپی کنفرانس‌های به اصطلاح صلح در سوریه، دیگر مجالی برای موفقیت در این کشور نمی‌دیدند، به تدریج از زمستان ۹۱ وارد عراق شدند. در این وضعیت، چادرهای تحصن الانبار بهترین مکان برای سازماندهی آنان در شمال عراق محسوب می‌شد. مالکی که متوجه این نفوذ تدریجی شده بود، شبان به واشنگتن رفت تا در چارچوب توافقنامه امنیتی، آمریکا را برای مهار داعش در عراق مجاب کند اما پاسخ سرد ایالات متحده به این درخواست، گمانه‌هایی را در مورد هماهنگی داعش با سیاستمداران کاخ سفید ایجاد کرد.

چادرهای اعتراضی برخی از اهل تسنن در عراق، یک سال برپا بود تا فضا برای عرض‌اندام داعش در روز ۲۰ خرداد ۹۳ و سقوط موصل مهیا شود و این آغاز مأموریت دیگر داعش بود.

#### سازماندهی داعش

این گروه شامل یک رهبر و یک شورای نظامی



**حضور حزب‌الله لبنان در سوریه و تقویت ارتش این کشور، مانع از سقوط دمشق و قدرت گرفتن داعش شد و به همین منظور داعشی‌ها که با شکست پیاپی کنفرانس‌های به اصطلاح صلح در سوریه، دیگر مجالی برای موفقیت در این کشور نمی‌دیدند، به تدریج از زمستان ۹۱ وارد عراق شدند. در این وضعیت، چادرهای تحصن الانبار بهترین مکان برای سازماندهی آنان در شمال عراق محسوب می‌شد.**

نظر سیاسی اهالی این استان حامی رژیم بعث بودند که حکومت اقلیت سنی عراق را بر اکثریت شیعه تضمین می‌کرد.

بیشتر ساکنان استان الانبار از طایفه دولیمی هستند و اکثریت قاطع آنها را اهل سنت عراق تشکیل می‌دهند. در دوران اشغال عراق توسط ایالت متحده، الانبار و بویژه شهر فلوجه مهم‌ترین پایگاه نیروهای شبه‌نظامی درگیر با آمریکایی‌ها بود و اکنون نیز اصلی‌ترین پایگاه داعش محسوب می‌شود. این استان یکی از مراکز اصلی تجمع و تحرکات سیاسی گروه‌های مخالف دولت شیعی عراق بود. طوایف سنی حاضر در این استان بعدها با راه‌اندازی تحصن و تجمعات مختلف، مخالفت خود را با ادامه فعالیت نوری المالکی به عنوان نخست وزیر عراق اعلام کردند. گروه داعش در این منطقه نفوذ ویژه داشت.

گام بعدی داعش نفوذ در خاک سوریه بود. البغدادی با گسترش فعالیت‌های خود در سوریه، سازمان خود را به دولت اسلامی عراق و شام که مخفف آن داعش است، تغییر نام داد. با به کار بردن نام شامات به جای سوریه که منطقه‌ای به گستردگی سوریه، اردن، لبنان و فلسطین و بخش‌هایی از غرب عراق و صحرای سینا را شامل می‌شود، ریشه‌های فکر این سازمان نمایان می‌شود. به عبارت دیگر رهبران داعش با برگزیدن این نام، آرمان بازگشت به دوران اقتدار خلافت اموی را به عنوان آرمان این سازمان در سر می‌پروراند.

سیطره بر شهر الرقه در شرق خاک سوریه آغاز قدرت‌نمایی داعش بود. این گروه بعد از تصرف شهر، مراکز، ادارات و سازمان‌هایی را برای اداره مناطق اشغال شده، دایر و کلیسای ارامنه را به دفتر فعالیت‌های خود تبدیل کرد. اتفاقات عجیبی در شهر رقه رخ داد. داعشی‌ها سالن اصلی همایش‌ها در رقه را به کمیسیون خدمات اسلامی تبدیل کردند. دادگاه شریعت و پلیس جنایی هم در ساختمانی که پیشتر وزارت دارایی بود، مستقر شدند. پلیس راهنمایی و رانندگی در یکی از مدارس ابتدایی مستقر شد. گرچه در ابتدای کار، داعشی‌ها سعی می‌کردند با فعالیت‌های تبلیغی و ارائه خدمات عمومی و کمک‌رسانی به مردم، نگاه‌ها را به سمت خود جلب کنند اما در ادامه این روند، اقدامات خشونت‌آمیز جایگزین فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی شد.

قدرت گرفتن داعش در سوریه با حمایت آمریکا و متحدانش صورت می‌گرفت. ابتدا این نقش آفرینی به جبهه النصره واگذار شد. در بدو امر، گروه‌های مخالف و معارض سوری هدفی جز سرنگونی بشار اسد نداشتند؛ نیتی که البته با حمایت‌های مالی و لجستیکی برخی از کشورهای همجوار پی گرفته می‌شد. آمریکا و متحدانش هم موافق برقراری نظام جدید سیاسی در سوریه بودند. حمایت از مقاومت لبنان و همسویی با ایران و تهدید اسرائیل از سوی سوریه از جمله دلایل اصلی برای اجرای این نقشه بود. جبهه النصره برغم پیشروی‌های اولیه، در مواجهه نظامی بعدی نفسش به شماره افتاد و با کمرنگ شدن نقش النصره، نوبت به داعش رسید تا در سوریه قدرت خود را افزایش دهد. حالا داعش تنها امید غرب و برخی



رهبری می‌شد و به صورت مستقیم زیر نظر فرماندهی دولت اسلامی عراق قرار داشت. این گروه هر کسی را که احساس می‌شد سودای جدایی یا تمرد از دستورهای فرماندهی یا مقامات میدانی یا قضات شرعی را در سر دارد، ترور می‌کرد.

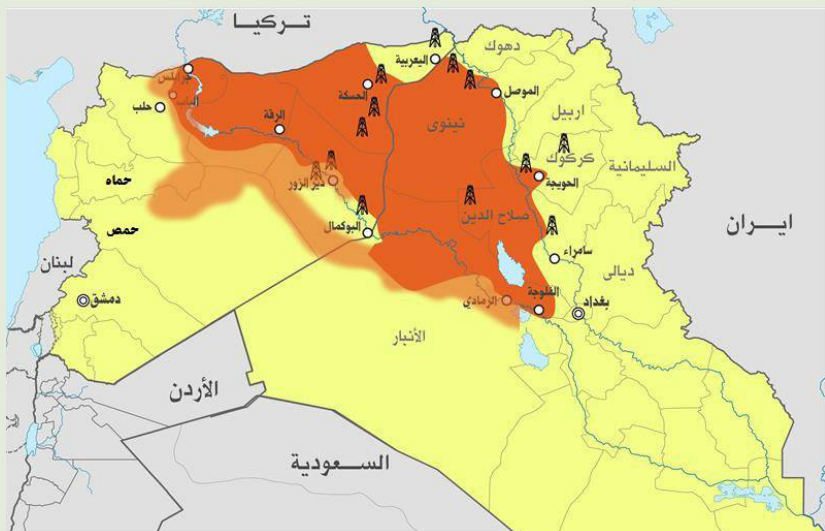
### منابع مالی

تامین منابع مالی همانند دوره ابوعمر البغدادی صورت می‌گرفت و مصادره اموال شیعیان و مسیحیان و غیرمسلمانان و کسانی که مزدوران نظام عراق خوانده می‌شدند، یکی از رایج‌ترین روش تامین نیازهای مالی آنان بود. بخشی از اهل سنت نیز از تامین کنندگان منابع مالی گروه داعش بودند. این پرداخت پول یا با میل و رغبت صورت می‌گرفت یا کسانی از اهل تسنن که اعتقادی به فعالیت گروه داعش نداشتند بواسطه تهدید، مجبور به پرداخت مبالغی و تامین هزینه‌های

زیاد است بخصوص این که برخی گروه‌های افراطی حاضر در عراق، عملیات داعش را در برهم ریختن اوضاع عراق مناسب با منافع خود تشخیص داده و از اقدامات این گروه حمایت می‌کنند.

رنگ رسمی که داعش به عنوان نماد انتخاب کرده، سیاه است. از این رو، ساختمان‌ها، خودروها و پرچم داعشی‌ها به همین رنگ است.

بخش دیگری از امور داعش به وسیله هیات‌های شرعی ساماندهی و این شوراهای یکی از بخش‌های اصلی دولت خودخوانده داعش تلقی می‌شود. آنها وظیفه ارشاد، تبلیغ و پیگیری رسانه‌ای اقدامات گروه را به عهده دارند. در بیانیه‌های صادر شده از طرف داعش، مردم مناطق اشغالی موظف به رعایت دستور هیات‌های شرعی هستند که تخطی از آن، مستوجب مجازات سنگین خواهد بود. «اندلس» و



دولت اسلامی عراق می‌شدند.

تسلط بر منابع دولتی از دیگر درآمدهای این گروه تروریستی بود. چیزهایی که امکان مالکیت و تسلط کامل بر آن نبود نیز با تهدید مالک آن به قتل و غارت و انفجار شرکت، به صورت ماهیانه اموالی از آن را به عنوان مالیات به سرقت می‌بردند.

از طرفی کمک‌های مالی خارجی از جمله عربستان و کویت هم به سوی این گروه سرازیر می‌شد و به این ترتیب اموال این گروه به اندازه‌ای بالا رفت که توانست حقوق بسیار بالایی به عناصر خود بدهد و هزینه‌های زیادی را نیز صرف عملیات نظامی خود کند. به همین دلیل گرایش برای پیوستن به این گروه نیز افزایش پیدا کرد و سازمان روز به روز گسترده شد و به سوریه نیز تسری یافت.

### تشکیلات اداری

نظامیان داعش را ۶ تا ۱۷ هزار نفر برآورد کرده‌اند، با این حال آمارهای مطمئن و رسمی از تعداد آنها در دسترس نیست اما بنا به گزارشات که اخیراً منتشر شده، آمار نیروهای این سازمان بسیار فراتر از این ارقام است. در فضای نابسامان سیاسی و اجتماعی عراق که گروه‌های سرکوبگر امکان فعالیت و اقدامات ایدئولوژیک دارند سلاح گرم راحت به دست می‌آید، بنابراین، امکان پیوستن گروه‌های افراطی به داعش

الکساندر بورتنیکوف، رئیس سرویس امنیتی فدرال روسیه (جانشین ک.گ.ب) می‌گوید تا ماه اکتبر گذشته حدود ۵۰۰ شبه نظامی از روسیه و صدها نفر دیگر از مناطق شوروی سابق در حال جنگ در سوریه بودند. به عنوان نمونه، الشیشانی که اسم واقعی‌اش «ترخان باتیراش ویلی» است، یک چچنی از منطقه قفقاز گرجستان است. او در سال ۲۰۱۳ و از طریق زمینی و با لقب «عمر چچن» وارد سوریه شد. او در آن زمان رهبری یک گروه وابسته به القاعده به نام «ارتش مهاجران و چریک‌ها» را بر عهده داشت. بسیاری از اعضای این گروه، مبارزانی از اتحاد جماهیر شوروی بودند. بنا به گزارش روزنامه لبنانی الاخبار، او به سرعت دیداری با البغدادی داشت و با رهبر داعش پیمان بست. الشیشانی قدرت خود در میدان نبرد را در اگوست ۲۰۱۳ نشان داد و آن زمانی بود که گروه‌های مخالف نظام سوریه در حال نبرد برای کنترل پایگاه‌های هوایی مناطق در شمال کشور بودند. بنا به گفته ابوالحسن مراعی یکی از خبرنگاران در منطقه، شورشیان ماه‌ها بود برای کنترل این پایگاه ناموفق بودند اما با ورود الشیشانی به میدان نبرد، این مکان به کنترل شورشیان در آمد.

باوجود این که داعشی‌ها مدعی تشکیل یک امارت اسلامی در بخش‌هایی از سرزمین عراق و سوریه هستند، اما هنوز اعتماد چندانی از سوی عراقی‌ها یا سوری‌ها نسبت به چنین برنامه‌ای ابراز نشده است. شاید یکی از دلایل اصلی اختلاف جبهه النصره با داعشی‌ها نیز همین باشد. درگیری خونین این دو گروه، نارضایتی ایمن الظواهری را در پی داشت و به صدور بیانیه‌ای از سوی او مبنی بر خروج داعشی‌ها از جریان القاعده منجر شد.

دولت اسلامی عراق و شام برای اداره مناطق متصرفه، نواحی را به ولایات متعدد تقسیم می‌کند. به این ترتیب که برای هر ولایت یک امیر تعیین می‌شود. همچنین هر ولایت یک دادگاه اسلامی برای حل و فصل شرعی اختلافات و مسائل قضایی دارد. شورای خدمات اسلامی نیز شورای دیگری است که تقریباً همان امور مربوط به شهرداری‌ها را پیگیری می‌کند و برای اداره ولایت تاسیس می‌شود. شروع فعالیت داعشی‌ها از استان‌هایی بود که به لحاظ فرقه‌ای با این جریان هماهنگی و همفکری بیشتری داشتند و به همین دلیل براحتی توانستند الرقه و دیرالزور را تصرف کنند.

### حامیان و مخالفان

برخی گزارش‌ها حاکی است، داعش هزینه‌های خود را از طریق کمک‌های مالی قطر و عربستان سعودی تامین می‌کند. همچنین برای استفاده از راه‌ها و خطوط مواصلاتی که تحت کنترل آنهاست، عوارضی تعیین کرده و به این وسیله بخش‌هایی از هزینه گروه‌شان را تامین می‌کنند. خبرهایی از حمایت ترکیه از این گروه نیز در دست است. طبق برخی گزارش‌ها حمایت دولتمردان ترک از معارضان سوری، زمینه برقراری ارتباط این کشور با داعشی‌ها را فراهم کرده است. ظاهراً حمایت‌های لجستیکی ترکیه از این گروه، مساله‌ای نیست که بتوان آن را کتمان کرد.

«فرقان» دو موسسه‌ای هستند که فعالیت رسانه‌ای داعش را مدیریت می‌کنند. سازمان اطلاعاتی این گروه، مسئولیت حفظ امنیت سران داعش و حفاظت از گروه در برابر نفوذی‌های دشمن را به عهده دارد. داعشی‌ها در شاخه نظامی خود اتباع عراقی، تونسی و لیبیایی را همراه کرده‌اند. علاوه بر این گروهی از مسلمانان قفقاز هم هستند که تفکرات افراطی دارند. قفقاز‌ها که با چچنی‌ها ارتباط مستقیم داشتند در جریان آشوب سوریه در تحولات اخیر نقش عمده بازی می‌کردند. این افراد در جریان حوادث سوریه به قساوت قلب شهره و بارها با دیگر معارضان دولت سوریه نیز درگیر شدند. مضاف بر این، برخی مسلمانان اروپایی که در جریان آشنایی آنان با اسلام، وهابیت نقش عمده‌ای داشتند، در شمار صفوف داعشی‌ها در آمدند. در کنار این مجموعه باید از برخی افسران بعث عراق یاد کرد که درباره نفوذ شیعه بخصوص نفوذ ایران در عراق، نگرانی‌های مشترکی با داعشی‌ها دارند و به همین دلیل با این گروه همکاری می‌کنند. برخی تخمین می‌زنند که در حال حاضر نزدیک به ۱۰ هزار مبارز خارجی در سوریه وجود دارد اما چچنی‌ها به دلیل سال‌ها جنگ با روسیه در منطقه قفقاز، از زبده‌ترین مبارزان خارجی در سوریه به شمار می‌آیند.

که رهبرش یوسف القرضاوی آن را امضا کرده ادعا شده است: فروپاشی کامل نیروهای نظامی، امنیتی و پلیس در عراق از «هیچ» به وجود نیامده و تنها می‌توان علت آن را انقلابی مردمی دانست.

در مقابل این اظهارات، خالد الملا، رئیس جماعت علمای عراق با تاکید بر این که داعش هنگام ورود به موصل به زنان تجاوز کرده و اموالی را ربوده است، به بیانیه اتحادیه جهانی علمای مسلمین پاسخ داد و گفت: اگر این رخدادها انقلابی مردمی به حساب آید، امری مغایر با واقعیت خواهد بود. وی تاکید کرد: آنچه در عراق رخ داده، خیانتی از سوی استاندار موصل و برخی نظامیان بوده است.

اینها همه نشان می‌دهد گروهی به نام داعش بازی خطرناکی را آغاز کرده است. ممکن است این بازی طرفدارانی در سطح منطقه داشته باشد و کسانی نسبت به آینده آن ابراز خوش‌بینی کنند اما واقعیت‌ها حکایت از چیز دیگری دارد. بازی خطرناک داعش منطقه را بیش از آنچه هست بی‌ثبات خواهد کرد و این بی‌ثباتی فقط محدود به کشور عراق یا سوریه نخواهد ماند.

#### توانمندی‌های نظامی و گستره نفوذ داعش

داعش با توجه به ارتباطی که با القاعده برقرار کرده، بدیهی است که همه تجارب و توان رزمی، مالی و لجستیکی القاعده را پشت سر خود داشته باشد. این گروه در درگیری خود با سایر گروه‌ها، بویژه با ارتش آزاد سوریه، نشان داده است که از توان بالایی برخوردار بوده و تسلیحات و نیروهای زیادی را در اختیار دارد.

در این راستا سازمان ناظر حقوق بشر سوریه در گزارشی که در سال ۲۰۱۳ ارائه کرد ابراز داشت که داعش قوی‌ترین گروه شورشی فعال در شمال سوریه است. پیکارجویان داعش که عموماً از جوانان ماجراجو، کم‌سواد و محروم تشکیل شده‌اند، تحت آموزش‌های چریکی قرار گرفته و از سلاح‌های پیشرفته سبک و گاه متوسط بهره می‌گیرند. نکته مهم در میان عناصر داعش آن است که با توجه به انگیزه‌های ایدئولوژیک، روحیه رزمی بالایی دارند و بنابراین در عملیات خود، ریسک‌پذیری زیادی به خرج داده و معمولاً تا پای جان می‌جنگند.

یکی از مهمترین عوامل قدرت رزمی بالای داعش علاوه بر دریافت انواع تسلیحات پیشرفته از طرف‌های منطقه‌ای نظیر عربستان سعودی، به تجارب عراق باز می‌گردد. داعش در عراق و در درگیری‌های مستمر با ارتش آمریکا کاملاً آب دیده شده و شیوه درگیری با ارتش‌های کلاسیک را خوب می‌داند. نکته قابل توجه



**گروه داعش، بازی خطرناکی را آغاز کرده است. ممکن است این بازی طرفدارانی در سطح منطقه داشته باشد و کسانی نسبت به آینده آن ابراز خوش‌بینی کنند اما واقعیت‌ها حکایت از چیز دیگری دارد. بازی خطرناک داعش منطقه را بیش از آنچه هست، بی‌ثبات خواهد کرد و این بی‌ثباتی فقط محدود به کشور عراق یا سوریه نخواهد ماند.**

با فکر آن باشند که از این موقعیت به نفع مطامع خود استفاده کنند. گزارش‌های رسیده حاکی است، چندی پیش گروهی از هواداران دولت اسلامی عراق و شام در کویت (حداکثر ۳۰ نفر) تجمعی برگزار کردند. آنان در تجمع خود، علاوه بر سر دادن شعار «الله اکبر» و «لا اله الا الله»، در دفاع از گروهک تروریستی تکفیری "دولت اسلامی عراق و شام" شعار سر می‌دادند و خواستار اشغال کامل عراق توسط «داعش» شدند. تصاویر این تجمع فوراً در فضای مجازی و صفحات سایتهای اجتماعی منتشر شد. در واکنش به آن، بسیاری از کاربران کویتی و کاربران دیگر کشورهای عربی به انتقاد از این تجمع و تجمع کنندگان پرداختند و آنان را حامیان تروریسم نامیدند و از دولت و دستگاه قضایی کویت خواستند فوراً آنان را شناسایی و با آنها برخورد کند.

تجمعی مشابه و در همین حجم نیز از سوی برخی سلفی‌های اردن برگزار شد که با واکنش‌های منفی زیادی روبه رو گردید. اتحادیه جهانی علمای مسلمین مستقر در دوحه قطر نیز با «انقلابی» خواندن حرکت داعش، درخواست آیت‌الله سیستانی مرجع شیعیان عراق را برای جنگ با شبه نظامیان افراطی در شمال این کشور مورد انتقاد قرار داد. در بیانیه این اتحادیه

با توجه به ادعاهای مرزی داعش که متوجه تمامیت ارضی برخی کشورهای منطقه است، برخی دولت‌های حاشیه‌ای خلیج فارس، رسماً نگرانی خود را از گسترش نفوذ داعش اعلام کردند. دولت امارات جزو اولین دولت‌هایی بود که باوجود حمایت از جریان‌های افراطی سوریه که علیه بشار اسد می‌جنگیدند، این بار در صف مخالفان داعش درآمد و از تمامیت ارضی عراق دفاع کرد. آمریکا هم از حملات داعشی‌ها ابراز نگرانی کرد و آن را خطری برای ثبات عراق و تمام منطقه خواند در حالی که بسیاری آمریکا را پرورش دهنده و حامی اصلی گروه‌هایی مانند داعش می‌دانند.

بریتانیا نیز ضمن محکوم کردن اشغال موصل از سوی داعش از دولت مالکی خواست دلایل ناامنی در عراق را بررسی کند. وزارت خارجه بریتانیا بر حمایت خود از دولت مالکی در جنگ علیه تروریسم تاکید کرد و خواستار تشکیل دولت جدید در عراق شد.

اقدامات داعش خواب‌ها را چنان از سر پراند که منتقدان سابق مالکی هم به فکر اتخاذ یک تدبیر مشترک با دولت عراق در برخورد با این گروه افتادند. مقتدا صدر به عنوان یکی از فعالان عرصه عراق اظهار کرد، نیروهای نظامی طرفدار وی با ارتش عراق علیه شورشیان همکاری خواهند کرد. وی پیشتر از تصدی مجدد منصب نخست وزیری عراق توسط نوری مالکی انتقاد کرده بود اما برای رهایی از شرایط بد فعلی در عراق، نشست‌هایی را با عمار حکیم دیگر منتقد سیاست‌های نخست وزیر عراق برگزار کرد. در کنار این نشست‌ها، مقتدا صدر طرفدارانش را دعوت کرد تا تحت گردان‌هایی به نام «سرایا الاسلام» سازماندهی شوند و برای نبرد با گروه‌های تروریستی و حمایت از اماکن مقدسه به ارتش عراق بپیوندند.

با این همه پیشروی سریع داعشی‌ها موجب شد، برخی کشورهای همجوار ابراز شادمانی کنند و در



آن است که یک سوم از کشته‌های سربازان آمریکا در دوران اشغال عراق، در استان الانبار یعنی کانون قدرت داعش جان خود را از دست دادند. اجرای عملیات انتحاری توسط این گروه و یا سایر گروه‌های وابسته به القاعده نیز نشان‌گر آن است که عناصری را به گونه‌ای تربیت کرده‌اند که حاضرند در راه اهداف مورد ادعای خود دست از جان شسته و به استقبال مرگ بروند.

داعش به لحاظ سازماندهی و آموزش و تسلیحات در سطح بالایی قرار دارد. سابقه نبرد طولانی در عراق و پیش از آن در خارج عراق (افغانستان، چین و ...) از عناصر و به ویژه فرماندهان داعش، افراد آبدیده و باتجربه‌ای ساخته است که در سخت‌ترین شرایط و خصوصاً در جنگ‌های چریکی قادر به مبارزه سخت هستند. تعداد افراد این گروه حدود ۳۰ هزار تن برآورد شده است، با این حال به لحاظ کیفی کارایی بالایی دارند و به همین دلیل به آسانی ارتش عراق را شکست داده‌اند.

### ایالات متحده آمریکا و داعش

در خبرهای آمده است که دولت ایالت متحده با خطرناک تشخیص دادن اقدامات گروه داعش و بحرانی خواندن اوضاع منطقه به منظور کمک به دولت عراق، مواضع و محل استقرار این گروه را در مناطقی با جنگنده‌های خود بمباران کرده است. این اقدام دیر هنگام آمریکا گرچه ضربات سختی را به توان رزمی این گروه پیکارجو وارد کرده و باعث کندی در روند پیشروی آنان و حتی عقب‌نشینی از بعضی از مناطق عراق شده است اما به هر صورت نمی‌تواند نقش آمریکا را در شکل‌گیری و رشد این گروه پنهان سازد.

ماجرای زمانی آغاز می‌شود که رهبر داعش در یکی از زندان‌های آمریکایی در عراق بود و بعدها آزاد شد. آمریکایی‌ها اعلام کردند که به اشتباه البغدادی را آزاد کردند؛ نکته‌ای که قبول آن سخت می‌نماید. رهبر داعش که سودای خلافت داشت پیش از این در سال ۲۰۰۸ در موصل تشکیل امارت اسلامی را اعلام کرده بود و بعد به نظر می‌رسد این مسئله از نگاه آمریکایی‌ها پنهان مانده باشد. حضور داعش در سوریه و درگیری با ارتش سوریه تنها در سایه حمایت‌های تسلیحاتی آمریکا ممکن و میسر بود. اخیراً عکس‌هایی منتشر شده که در آن مک‌کین سناتور جمهوری خواه و رقیب باراک اوباما در اولین دوره انتخابات ریاست جمهوری او در کنار چهره‌ای منسوب به ابوبکر البغدادی دیده می‌شود. در صورت انتساب این عکس به رهبر داعش، نشان از هماهنگی بخش‌هایی از کارگزاران آمریکایی با این جریان تروریستی دارد. همراهی آمریکا و متحدانش با شورشیان سوریه با توجه به مواضع اعلام شده رسمی، امری غیر قابل انکار است.

روزنامه لوموند به تازگی نوشته است که اولاند تأیید کرده فرانسه «تجهیزاتی مطابق با تعهدات اروپایی‌ها» در اختیار شورشیان سوریه قرار داده است. صحبت از همان سلاح‌هایی است که حالا از سوریه به عراق منتقل شده و از داعش، یک ارتش افراطی اما مسلح ساخته است. گروهی که در ابتدا با



**داعش به لحاظ سازماندهی و آموزش و تسلیحات در سطح بالایی قرار دارد. سابقه نبرد طولانی در عراق و پیش از آن در خارج عراق (افغانستان، چین و ...) از عناصر و به ویژه فرماندهان داعش، افراد آبدیده و باتجربه‌ای ساخته است که در سخت‌ترین شرایط و خصوصاً در جنگ‌های چریکی قادر به مبارزه سخت هستند.**

سلاح‌های نیمه سنگین و سبک با روبرویی با ارتش عراق می‌پرداخت حالا گزارش‌هایی دریافتی حاکی از آن است که امکان استفاده از بمب‌های خوشه‌ای نیز برای این گروه فراهم شده و حتی اخباری نیز از در اختیار داشتن «پهپاد» وجود دارد.

وقتی موصل سقوط کرد و رهبر داعش خود را خلیفه نامید در رسانه‌های تصویری و فضاهای مجازی به حد فراوان عکس‌هایی از سر بردن، شقه کردن، دونیم کردن و زنده بگور کردن اسیران از سوی نیروهای داعشی‌ها منتشر شد. اخبار حاکی از خشونت در حد بالا پیکارجویان بود که در محافل بین‌المللی تا مدت‌ها واکنشی جز اعلام تأسف نداشت. سکوت آمریکا در برابر همه این جنایت‌ها تا زمانی که مالکی از قدرت کنار کشید، ادامه یافت و حتی باعث صدور یک قطعنامه شورای امنیت نیز نشد.

در حالی که داعش در حال پیشروی بود و برغم توافقات پنهانی میان دست‌اندرکاران اقلیم کردستان و داعشی‌ها که با آگاهی دولتمردان ترکیه صورت گرفت و به گمان بارزانی، شرایط را برای اعلام استقلال این اقلیم آماده و مهیا کرد، به یک باره، داعش بازی را به هم زد و به توافق پشت کرد. نزدیک شدن به قلمرو اقلیم کردستان، تسلط بر منابع نفتی را برای پیکارجویان تروریست در پی داشت. از این رو اقدام به اشغال چند منطقه از اقلیم کردستان کردند. پیشمرگان کرد که قبلاً سال‌ها در مقابل

ارتش عراق مقاومت سرسختانه‌ای نشان داده بودند، این بار به آسانی بازی را باختند و سنگر به سنگر عقب‌نشینی کردند. داعش به پیشروی ادامه داد و به اربیل نزدیک شد. تسلط داعش بر اربیل برای اقلیم کردستان گران تمام می‌شد و روبرویی کردهای متحد آمریکا با تروریست‌ها به مرحله خطرناکی رسیده بود. آمریکا می‌بایست اقدامی صورت می‌داد و برای همین، حملاتی نه نابودکننده بلکه مهارکننده، علیه داعش انجام داد تا روشن شود ایالات متحده، حفظ منافع متحد کردستانی خود را بر سکوت در مقابل پیشروی‌های داعشی‌ها ترجیح می‌دهد.

نکته دیگری که باعث تشدید نگرانی آمریکا و متحدان غربی‌اش در مورد فعالیت داعش شده بود، بیم از گسترش نفوذ و عملیات نظامی این گروه تروریستی در فراتر از مرزهای عراق و سوریه بود. بروز جنگ در عراق و سوریه باعث مهاجرت بسیاری از اتباع این دو کشور به کشورهای همجوار شد و در همین راستا اردن بیش از دیگر کشور پذیرای آوارگان بود. همین مساله بهانه مناسبی را فراهم آورد تا برخی از عناصر هسته‌های جهادی در پوشش آواره به اردن وارد شوند. پیش از این بارها از سوی کادر رهبری داعش اعلام شده بود که سرنگونی ملک عبدالله یکی از اهداف ما است. مشابه این تهدیدات در مورد لبنان و عربستان نیز تکرار شده بود. ادامه این روند، باعث تشدید نگرانی‌های غرب از گسترش نفوذ گروه داعش شد. نقطه عطف این تغییر رویکرد، سر بردن خبرنگار آمریکایی در مقابل دوربین بود. اقدامی که گفته می‌شود پس از آن صورت گرفت که تروریست‌های داعش پول درخواستی بابت آزادی این خبرنگار را دریافت نکردند.

عملیات‌هایی شبیه به این، ممکن است در هر نقطه‌ای از خاک آمریکا و متحدانش تکرار شود. شاید برای همین است که دیوید کامرون نخست‌وزیر انگلیس، دو ماه پس از جنایات داعش در عراق و سه سال پس از خشونت‌هایشان در سوریه، در سرمقاله روزنامه ساندی تلگراف نوشت: «اگر پیشروی این گروه تندرو متوقف نشود، ممکن است ما را در خیابان‌هایمان در انگلیس هدف قرار دهند» و داگلاس الکساندر وزیر خارجه دولت سایه انگلیس هم در دیلی تلگراف تأکید کرد: «اعلام خلافت اسلامی در عراق و سوریه همزمان با سیل جذب جهادیون از غرب، نگرانی امنیتی درجه دوم محسوب نمی‌شود بلکه نخستین تهدید امنیتی است».

سرویس‌های امنیتی غرب که به یاد دارند القاعده چگونه در یازدهم سپتامبر علیه مهم‌ترین حامی خود دست به عملیات زد و به یاد می‌آورند در لیبی، النصره چطور آبروی دیپلماتیک واشنگتن را به خطر انداخت، حالا نگران خیانت سومین گروه تروریستی هستند چراکه به تجربه دریافته‌اند چاقوی تروریسم، همیشه دسته خود را می‌برد.

امروز درک این نکته خیلی سخت نیست که داعش دست‌پرورده آمریکاست برای به انحراف کشاندن بیداری اسلامی و سرنگونی اسد در سوریه. استفن گریفین تارپلی تاریخ‌نگار و نویسنده آمریکایی در همین باره در گفت‌وگو با پرس‌تی‌وی تصریح





به همین خاطر است که هنوز واشنگتن ضربه نهایی را به داعش وارد نکرده و احتمال آن می‌رود که در پشت پرده به همراهی خود با این تروریست‌ها ادامه می‌دهد.

#### مرگ ابوبکر بغدادی؟

در روز ۱۵ شهریور ۹۳ یکی از خبرهای مهمی که در اکثر رسانه‌ها منتشر شده بود، خبر کشته شدن ابوبکر بغدادی بود. تقریباً یک سال پیش هم خبری مبنی بر کشته شدن وی منتشر شده بود. در این میان پایگاه اینترنتی روزنامه الیوم السابع چاپ مصر اعلام کرد که تصاویری که حکایت از کشته شدن بغدادی دارند، منتشر شده است. عکسی که از فرد مقتول منتشر شده شباهت زیادی با کسی داشت که به عنوان خلیفه داعش، در یکی از روزها جمعه در موصل خطبه خوانده بود. شاید شباهت این عکس با آن فرد، سبب شده بود تا کسانی که این خبر را نقل می‌کردند به صحت آن اعتماد بیشتری داشته باشند. برخی از رسانه‌ها هم تاکید دارند که دو روز پس از انتشار فیلم «استیون سوتلوف» خبرنگار آمریکایی، هواپیماهای جنگی آمریکا به مقرهای گروهک تروریستی داعش حمله کردند که منجر به کشته شدن سه نفر از اعضای مهم داعش مانند «ابوهاجر السوری» مشاور ابوبکر بغدادی شد. در این میان رسانه‌ها اعلام کردند که «جان کری» وزیر امور خارجه آمریکا، کشته شدن این سه نفر را به «باراک اوباما» رئیس‌جمهور این کشور اطلاع داده و به احتمال فراوان اوباما در بازگشت به واشنگتن این خبر را بطور رسمی تأیید خواهد کرد.

در این میان «سی بی اس نیوز» نیز خبری را منتشر کرد که تیتراژ آن حکایت از کشته شدن البغدادی دارد اما در متن خبر آمده که ابوهاجر الصوفی یکی از فرماندهان ارشد داعش که ارتباط نزدیکی با بغدادی داشته، کشته شده است. علیرغم همه این موارد، هیچ خبری قطعی از کشته شدن ابوبکر بغدادی که قابل اعتماد باشد و از سوی منابع داعش به تأیید رسیده باشد، منتشر نشد و به اخبار موجود هم باید به دیده تردید نگریست.

#### اجلاس حامیان دیروز!

سرانجام آمریکا بعد از کش و قوس زیاد، داعش را خطری برای منطقه نامید و برای ایجاد یک ائتلاف جهانی علیه این گروه تروریست، وارد میدان شد. نکته جالب این است که با دستیاری آمریکا، چهل کشور برای تشکیل ائتلاف علیه داعش اعلام موافقت کردند در حالی که بسیاری از این کشورها، همان حامیان دیروز داعش هستند. در حالی که مقامات آمریکایی هر گونه همکاری با جمهوری اسلامی در مبارزه با داعش را منتفی دانستند، هدف از این ائتلاف، هماهنگی و همکاری در مورد تهدیدات این گروه اعلام شد. سخنگوی وزارت خارجه آمریکا در این زمینه تصریح کرد: ائتلاف به دنبال قطع درآمد و جلوگیری از حمایت خارجی و ایدئولوژیک داعش است. باید دید آیا واقعا آمریکا می‌تواند از سیاست دوگانه خود نسبت به این گروه دست بردارد و ضمن مخالفت با عملکرد این گروه در عراق، از این گروه علیه سوریه حمایت نکند؟

**جان نگروپونته مدیر سابق اطلاعات ملی آمریکا در مصاحبه با دلیلی بیست گفته که «آمریکا مسئول و مقصر در پیدایش گروه دولت اسلامی عراق و سوریه بوده است». او درباره روابط واشنگتن با ابوبکر البغدادی هم تاکید کرد که «ما او را آزاد کردیم و حالا او برای انتقام‌گیری آمده است».**

سعود الفیصل وزیر امور خارجه عربستان که گفته می‌شود کشورش تأمین‌کننده مالی داعش بوده، در عقب‌نشینی تاکتیکی در قبال بحران منطقه، پا را از این هم فراتر نهاده و تاکید کرده است که ریاض دیگر در پی تغییر دولت سوریه نیست. با وجود این اعترافات و کنایات، معلوم نیست واشنگتن به این زودی‌ها بخواهد پرونده گروهکی که قریب به ده سال برای پیدایش آن وقت صرف شده را ببندد. به همین دلیل است که برخی می‌گویند آنچه همکاری امنیتی واشنگتن با اسد برای غلبه بر داعش خوانده شده، نمایشی است و آمریکا به بهانه حضور داعش در سوریه، قصد توسعه عملیات نظامی در خاک سوریه را دارد. اقدامی که معلوم نیست تا چه اندازه با دولت این کشور هماهنگ است.

همچنین برخی دیگر داعش را بهترین ابزار برای انحراف افکار عمومی آمریکا از بحران داخلی این کشور علیه فقر و تبعیض‌نژادی می‌دانند. شاید

کرده است: «گروه تروریستی داعش همانند القاعده محصول و دست‌پرورده سازمان‌های اطلاعاتی غرب از جمله سیا است. کشورهای عضو ناتو از جمله آمریکا و انگلیس و فرانسه از حامیان اصلی و عوامل شکل‌گیری داعش بوده‌اند. عناصر داعش در اردوگاه‌های ناتو در اردن آموزش دیدند و در پایان سال ۲۰۱۱ از لیبی به ترکیه و از آنجا به شمال سوریه آورده شدند».

جالب‌تر اینکه حتی جان نگروپونته مدیر سابق اطلاعات ملی آمریکا هم در مصاحبه با دلیلی بیست گفته که «آمریکا مسئول و مقصر در پیدایش گروه دولت اسلامی عراق و سوریه بوده است». او درباره روابط واشنگتن با ابوبکر البغدادی هم تاکید کرد که «ما او را آزاد کردیم و حالا او برای انتقام‌گیری آمده است».

این اعترافات پس از آن مطرح شد که داعش، حامی اصلی خود را هدف قرار داد و خبرنگار آمریکایی را سر بُرید. حزب‌الله لبنان در بیانیه‌ای که در محکومیت سر بُریدن خبرنگار آمریکایی صادر کرده به یاد آمریکایی‌ها آورده است که «حمایت مالی و تسلیحاتی رسانه‌ای از گروه‌های تروریستی و سکوت هولناک در قبال جنایت‌های آشکار این گروه در سوریه و عراق و دیگر کشورها، عامل اصلی چنین جنایت‌های وحشتناکی است که همگان را تهدید می‌کند».

به دنبال رسوایی داعش، حالا کم‌کم کشورهای حامی تندروهای اسد در سوریه، مواضع خود را تعدیل کرده و به‌عنوان مثال، وزیر خارجه قطر با بیان اینکه دوحه از گروه‌های تندرو از جمله داعش به هیچ وجه حمایت نمی‌کند، گفته است: دیدگاه گروه‌های تندرو نسبت به منطقه با دیدگاه دوحه همخوانی ندارد.





# ظهور داعش و چشم‌انداز سیاسی منطقه

میزگردی با حضور دو صاحب نظر مسائل خاورمیانه

مهرداد جهانگیری

اشاره:

تحلیل محتوای رسانه‌های خاورمیانه در تابستان اخیر نشان می‌دهد که از هیچ موضوعی به اندازه «داعش» در فضای رسانه‌ای منطقه سخن به میان نبوده است. گروهی که با طولانی شدن بحران سوریه، با سودای حکومت بر عراق و شام وارد عرصه شد و خود را «دولت اسلامی عراق و شام» و به اختصار «داعش» نامید. اما با تصرف موصل عراق در آستانه رمضان گذشته، عین و شین را از آخر نام خود حذف کرد تا همزمان با اعلام خلافت رهبرش ابوبکر البغدادی، نشان دهد که به تشکیل حکومتی فراتر از مرزهای عراق و شام می‌اندیشد.

هرچند ظهور داعش را باید در میانه بحران سوریه جست، اما تردیدی نیست که این گروه را باید امتداد جریانی تاریخی با نام «سلفی‌گری» دانست. اما سلفی‌گری چیست و چگونه شکل گرفته است؟ چه عواملی موجب رشد آن در خاورمیانه بوده است؟ و چه تأثیری بر آینده منطقه خواهد گذاشت؟ این‌ها و سوالاتی دیگر پیرامون همین مبحث، بهانه تشکیل میزگردی در «تربیت سیاسی اجتماعی» شد تا با حضور دو کارشناس خبره حوزه خاورمیانه، حسین جابر انصاری و اصغر محمدی، به تشریح این مبحث مهم بپردازیم.

گفتنی است حسین جابر انصاری پیش از این سفیر جمهوری اسلامی ایران در لیبی بوده و اصغر محمدی، سوابقی همچون مدیر کلی خاورمیانه عربی وزارت خارجه و رئیس دفتر حافظ منافع ایران در قاهره را در کارنامه خود دارد.



**ترتیب** بسم الله الرحمن الرحيم. با تشکر از هر دو بزرگوار که دعوت ما را برای شرکت در این میزگرد پذیرفتید، گفتگوی خود را با طرح یک پرسش تاریخی آغاز می‌کنیم. مشکلاتی که این روزها در عراق توسط گروه داعش به وجود آمد، تا حدود زیادی متأثر از تفکر سلفی‌گری است. اگر بخواهیم به ریشه‌یابی این تفکر بپردازیم، تا کجای تاریخ باید به عقب برگردیم؟

◀ **محمدی:** اگر بخواهیم نحله‌های گوناگون فکری در تاریخ اسلام را بررسی دقیق کنیم، نمی‌توانیم نسبت به شرایط اجتماعی در دوره‌های مختلف تمدن اسلامی و جهان اسلام که موجب پیدایش و یا رشد اندیشه‌های خاص در میان اندیشمندان مسلمان شد، بی‌توجه باشیم. شاید بتوان گفت، نوع خاصی از نظرات و ایده‌های ارتدوکسی برای نخستین بار از سوی احمد ابن حنبل، یکی از چهار امام مذاهب اربعه اهل تسنن، مطرح شد؛ نظرانی که نسبت به نظرات سه امام دیگر اهل تسنن یعنی ابوحنیفه، شافعی و مالک، سمت‌وسوی کاملاً متفاوتی دارد. اگر به لحاظ تاریخی به این موضوع بنگریم، درمی‌یابیم ریشه‌های این تفاوت را باید در شرایط خاص اجتماعی جهان اسلام در دوران حکومت عباسیان جست‌وجو کنیم. در دوران عباسیان در درون شیعه نیز جریان باطنی‌گری رشد می‌کند و فرقه‌ای مانند اسماعیلیه پدیدار می‌شود. در واقع فرقه اسماعیلیه یک واکنش رفتاری - امنیتی به حاکمیت سرکوبگری است که در آن زمان وجود دارد و آن‌ها را وامی‌دارد در مقابل سرکوب شدیدی که از سوی حکومت اعمال می‌شود، به یک زندگی تشکیلاتی روی بیاورند. زندگی تشکیلاتی تأثیر خود را حتی بر تفکر عقیدتی اسماعیلیه نیز می‌گذارد، به طوری که نوعی باطنی‌گری توسط این جریان تثوریزه می‌شود و در نهایت، به شکل‌گیری فرقه و یا فرقه اسماعیلی می‌انجامد.

افراطی‌گری در آن دوران نوعی عکس‌العمل به رفتار سهل‌انگانه حکومت در تقید به برخی مسائل مذهبی بود چرا که با تبدیل تدریجی نظام خلافتی به پادشاهی در دوران امویان، رفته‌رفته حکومت با حفظ شکل و پوسته اسلامی، از باطن اسلام فاصله گرفته بود و با بسیاری از مسائل به شکلی متساهلانه برخورد می‌کرد. این تساهل البته در برخی موارد بسیار مفید بود و توانست زمینه رشد اندیشه و علم را فراهم کند و شکوفایی جهان اسلام در همین دوره اتفاق می‌افتد اما در ابعاد دیگر، موجبات تحریک جریانات مقید به اسلام را فراهم کرد و همین مسئله زمینه پذیرش افکار فردی همچون احمد ابن حنبل را فراهم کرد. البته این گرایش همواره در اقلیت بود و هرگز از سوی اکثریت پذیرفته نشد اما بعدها این تفکرات با عنوان‌های بسیار زیبایی همچون پیرایش اسلام از پیرایه‌ها، خالص‌سازی اسلام، برگشت به اسلام اصیل و بازگشت به سلف صالح مطرح شد که مورد پذیرش تمامی افراد و جریاناتی بود که به احیای اسلام فکر می‌کردند. شاید بتوان گفت در عمل، افراط این جریانات در تقید به برخی ظواهر به نوعی اخباری‌گری سنی انجامید، البته نه به دقت اخباریون شیعه.

بعد از این دوره و با توجه به شرایط خاصی که در شامات وجود داشت، این تفکر توسط این تیمیة تثوریزه شد. البته پیش از وی ابن حزم آندلسی که امروزه برای ما کمتر شناخته شده است، در این زمینه کارهایی انجام داده بود اما این تیمیة به‌طور مشخص این تفکرات را تثوریزه کرد و از اینجاست که ما شاهد ظهور نسبتاً قدرتمند تفکرات سلفی‌هستیم.

در اینجا لازم است دو نکته را بیان کنم: نخست اینکه در طول تاریخ، جریان‌های گوناگون افراطی که در جهان اسلام به وجود آمدند، هرگز مورد اقبال

اکثریت مسلمانان قرار نگرفتند چرا که تفکر این جریانات با خصلت و طبیعت مسلمانان در تعارض کامل بود. البته این به آن معنا نیست که این جریانات از بین رفتند اما در حاشیه قرار داشتند. نکته دیگر اینکه برخلاف تصور خیلی‌ها، خاستگاه تفکرات سلفی هرگز جزیره العرب نیست بلکه ظهور این جریانات در عراق و رشد آن در شامات بوده است. بعدها در دوران محمد ابن عبدالوهاب این تفکر در «نجد» فرصتی برای تشکیل حکومت پیدا می‌کند و حکومت سعودی بر پایه تفکرات وی شکل می‌گیرد. البته این را نیز باید بگویم که بخش عمده فعالیت‌های محمد ابن عبدالوهاب در عراق بوده و سپس به جزیره العرب می‌رود.

در اینجا نظر جناب جابر انصاری را به عاریت می‌گیرم که در حوزه‌های مختلف به تأثیرپذیری اندیشه از محیط پیرامون معتقدند. استناد ایشان هم به این گفته استاد شهید مطهری است که فتوای روحانی روستایی بوی روستا و فتوای روحانی شهری بوی شهر می‌دهد. بر همین اساس باید گفت از این مقطع، یعنی ورود اندیشه سلفی به «نجد» توسط محمد ابن عبدالوهاب، خوی و خصلت نجدی تأثیر خود را بر این اندیشه گذاشت. خصلت نجدی دو ویژگی مهم دارد: ویژگی نخست آن فریبکاری و نیرنگ و ویژگی دوم، بدوی بودنش است. در صدر اسلام تعداد شهدایی که با نیرنگ نجدی‌ها به شهادت رسیدند، به مراتب بیشتر از شهدایی بود که در جنگ رو در رو با کفار مکه شهید شدند. برای مثال گروهی به حضرت رسول(ع) مراجعه کردند و از ایشان خواستند تعدادی از مسلمین را برای آموزش آداب و آیین اسلام نزد قبایل آنها بفرستند اما وقتی مبلغان فرستاده‌شده به میان قبایل رفتند، یکایک آنان را به شهادت رساندند. شاید شأن نزول آیه ۷۹ سوره توبه نیز همین خصلت نجدی‌ها باشد: «الاعراب اشد کفراً و نفاقاً»، البته «اعراب» در اینجا به مفهوم اعراب بادیه‌نشین است.

حکومت سعودی در آغاز پیدایش، یک حکومت محدود محلی است که حتی برای گذران امور خود تا سال ۱۹۵۲ نیازمند کمک‌های مالی دولت مصر بود اما با گذشت زمان و با تکیه بر شمشیر و پس از جنگ‌های فراوان، از جمله حمله به کربلا و نجف اشرف که البته با مقاومت شیعیان، ناگزیر به عقب‌نشینی شد، توانست خود را تثبیت کند. با تثبیت حکومت سعودی، حاکمان دریافته‌اند که اندیشه‌های وهابی نمی‌تواند با ضرورت‌های حکومت‌داری همسو باشد و از همین جا شاهد یک رنسانس در وهابی‌گری هستیم. شاید اصلی‌ترین تغییری که پس از این دوره شاهدیم، برقراری نوعی تعادل در رفتار با دیگران از سوی حکومت آل سعود است چرا که حکومت نیاز دارد خود را روزآمد کند. به تناسب همین تغییر رویه‌ها، روحانیون وهابی نیز از حکومت سعودی فاصله می‌گیرند.

آنچه موجب تلاش جریان سلفی برای بازسازی خود در عصر حاضر شد، پیروزی انقلاب اسلامی بود. انقلاب اسلامی بعد از پیروزی خود را به‌منزله یک ایده کارآمد امروزی که می‌تواند بر اساس اسلام عمل کند و موفقیت‌های بزرگی کسب نماید و در عین حال امروزی باشد، مطرح کرد. در این شرایط اندیشه سلفی با انگیزه رقابت با انقلاب اسلامی، به بازسازی خود می‌اندیشد و در این مسیر، بحران افغانستان این فرصت را در اختیار آن قرار می‌دهد. بنابراین سلفی‌گری این بار با محوریت افغانستان به بازسازی خود در زمینه‌های سیاسی، تشکیلاتی و فکری پرداخت و پیدایش و تکثیر جریاناتی مانند القاعده، از پیامدهای این بازسازی است.

**ترتیب** جناب محمدی روند تاریخی و پیشینه فکری جریانات سلفی را مطرح کردند. جناب آقای جابر انصاری! ما می‌دانیم جریان وهابی که توانست در عربستان به قدرت برسد، در جهت‌گیری‌های سیاسی خود



محمدی: انقلاب اسلامی بعد از پیروزی خود را به‌منزله یک ایده کارآمد امروزی که می‌تواند بر اساس اسلام عمل کند و موفقیت‌های بزرگی کسب نماید و در عین حال امروزی باشد، مطرح کرد. در این شرایط اندیشه سلفی با انگیزه رقابت با انقلاب اسلامی، به بازسازی خود می‌اندیشد. پیدایش و تکثیر جریاناتی مانند القاعده، از پیامدهای این بازسازی است.

جابر انصاری: آنچه از آن با نام بیداری اسلامی نام می‌برید، در واقع نتیجه تراکم مجموعه‌ای از شرایط در جهان عرب است که در گذر زمان روی هم انباشته شده و در اتفاقات چند سال اخیر، خود را نشان داده است. اگر تصور شود دولت ایران و یا جریاناتی در داخل ایران به صورت کنترل از راه دور و با فشار دادن یک دکمه، تحولات را کنترل می‌کنند، یک توهم بی‌جاست اما تجربه انقلاب اسلامی ایران و تحول اندیشه‌ای که ذیل گفتمان شیعی منجر به پیروزی انقلاب اسلامی شد، به‌طور طبیعی باعث شکل‌گیری مجموعه روندهایی در جهان عرب شده است.



کاملاً متمایل به غرب است در حالی که جریان سلفی به همان میزان که ضد شیعی است، ضد غرب هم است. سؤال اینجاست که با توجه به مبانی نظری مشترک میان وهابیت و سلفی‌گری، چگونه رفتارهای سیاسی این دو جریان با هم متفاوت است؟

◀ **جابر انصاری:** باید در نظر داشته باشیم که سلفی‌گری به مثابه یک نحله عمومی، یک عنوان عام است که در عین حال اجزای مختلفی دارد. جزئی از پاسخ به پرسش شما و تناقضی که مطرح کردید، در این نهفته است که ذیل عنوان عمومی سلفی‌گری، شاهد تجربه‌های متفاوت سیاسی و اجتماعی هستیم. در این سیر تاریخی که در عربستان و سپس افغانستان مطرح شد، تکمله‌ای به تجربه مصر معاصر می‌زنم. آنچه تجربه القاعده نامیده می‌شود به یک معنا حاصل پیوند دو تجربه و سیر تفکر سیاسی، اجتماعی در عربستان و مصر است که محصول آن سازمان القاعده است. تجربه مصر معاصر که با مرحوم سید قطب به عنوان یک نقطه عطف در اندیشه تاریخی جنبش اخوان المسلمین اتفاق می‌افتد، در پیوند با تحولات سیاسی، اجتماعی است. فکر اخوانی در مرحله اجرا با واقعیت‌های تلخ دوران ناصری مواجه می‌شود و علی‌رغم اینکه اخوان هم به لحاظ فکری و هم تشکیلاتی نقش قابل توجهی در تحولات معاصر مصر و بعدها در قالب جنبش افسران آزاد دارد و خود را شریک تحولات می‌داند اما انحصار قدرت در دست گروهی خاص و قلع و قمع رقبا بویژه اخوان، موجب شکل‌گیری نطفه‌ای در اندیشه اخوان می‌شود که از دل آن با نقطه عطف سید قطب، جریان دیگری بیرون می‌آید که تعریفی جاهلی از جامعه و حاکمیت دارد و حکم به تکفیر آنها می‌دهد و وارد مبارزه با واقعیات پیرامونی خود می‌شود. جریان‌های سیاسی- اجتماعی در بستر این تحول فکری در محیط مصر شکل می‌گیرند. بعد از اشغال افغانستان توسط شوروی که خود پیامد پیروزی انقلاب اسلامی ایران و بروز اندیشه سیاسی تشیع به منزله یک نقطه عطف در مسیر تحولات فکری سیاسی اندیشمندان اسلامی است، ضرورت‌هایی به وجود آمد که پاره‌های مختلف این جریان را از کشورهای گوناگون اسلامی جمع کرد.

نیاز دولت عربستان سعودی و همچنین ایالات متحده آمریکا در برخورد با اتحاد جماهیر شوروی از یک سو، و اشغال کشور اسلامی افغانستان از سوی دیگر، باعث شکل‌گیری مجموعه‌ای از حرکت‌های جهادی در افغانستان شد که نیاز به حمایت داشتند.

علاوه بر این، جریانی که در مصر آغاز شده بود، همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، با پیرامون خود درگیر بود اما محیط مصر پاسخگوی پتانسیل در حال گسترش این جریان نیست. مجموعه این مسائل در کنار هم باعث ایجاد یک حرکت عمومی در جهت جمع‌آوری نیروهای جهادی از پایگاه‌های سلفی در کشورهای عربی و انتقال آن‌ها به افغانستان برای جنگ با کفار کمونیست شد. در این‌جا ترکیب نیازهای سیاسی بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی با یک بستر اجتماعی فکری که هم در عربستان و هم در مصر پا گرفته، به یک مسئله سیاسی برای حکومت‌های عربی بدل می‌شود و به همین دلیل است که دولت‌های عربی نیاز به صدور این مسئله سیاسی به نقطه‌ای دیگر را حس می‌کنند. بهترین نقطه جایی است که اصطکاک مستقیم بین اسلام و اندیشه دیگری که به راحتی ذیل عنوان کفر قرار می‌گیرد، وجود دارد، یعنی افغانستان تحت اشغال شوروی کمونیست.

نکته دیگر در بررسی این روند، مجموعه سیاست‌های بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی برای مقابله با انقلاب اسلامی به عنوان یک نیروی تازه‌نفس پیش‌رونده در قالب جهاد افغانستان است. اما با پایان اشغال افغانستان و تبعاتی که این اتفاق برای اتحاد جماهیر شوروی داشت، مجموعه تحولات سیاسی که با گذشت زمان اتفاق می‌افتد، فرزندی را که بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی نقش زیادی در تولد و رشد آن داشتند، در مواجهه با خود آن‌ها قرار می‌دهد و به تعبیر عرب‌ها "انقلاب السحر علی الساحر" اتفاق می‌افتد، یعنی سحر انجام‌شده، خود ساحر را تحت تأثیر قرار می‌دهد. از این به بعد شاهد شکل‌گیری القاعده‌ای هستیم که تا به حال در قالب جهاد افغانستان در برابر شوروی کمونیست و کافر می‌جنگید اما از این پس با حضور نیروهای نظامی آمریکا و غرب در سرزمین وحی، باز هم به عنوان کفار - که نزد این تفکر از جهت آلوده شدن سرزمین وحی به کفار، منطقه ممنوعه است - باعث تغییر مسیر این جریان می‌شود.

بنابراین باید گفت، مسئله‌ای که مطرح کردید، تناقض نیست بلکه در بستر واقعیت‌های پیرامونی و نیازها و هدف‌گیری‌های سیاسی مجموعه بازیگران، این

تغییر مسیر تدریجی اتفاق افتد. مسیری که با هم‌پوشانی منافع در جنگ افغانستان بین مجموعه بازیگران، در بستر اجتماعی فکری- سیاسی موجود در مصر، عربستان و جهان اسلام که نگاه خاصی به دارالاسلام و دارالکفر دارد، با نیازهای سیاسی بازیگران منطقه‌ای و دولت‌های غربی آغاز می‌شود و در طول مسیر، این هم‌پوشانی‌ها تغییر می‌کند و برخی واقعیت‌های درونی در بین این مجموعه خودنمایی می‌کند و به تناقضی که شما به آن اشاره کردید، دامن می‌زند.

◀ **تربیت** **سازمان تبلیغاتی جریان وهابیتی که در عربستان به قدرت رسید، سازمان رابطه العالم الاسلامی است. درون مصر نیز جریانی ظهور می‌کند که به دنبال تشکیل حکومت است و مشخصاً سید قطب مبلغ این اندیشه است و در کتاب "ما چه می‌گوییم" به نقد تمدن غربی و بیان چرایی تشکیل حکومت اسلامی می‌پردازد. اما به نظر می‌رسد جریان سلفی از هر دوی اینها گذشته، یعنی از بسط فرهنگ اسلامی و تئوری تشکیل حکومت فراتر می‌رود و ایده جهاد و تکفیر را حول محور بازگشت به سیره سلف صالح پیگیری می‌کند. نظر شما در این ارتباط چیست؟**

◀ **جابر انصاری:** برمی‌گردم به بحثی که در ابتدا به آن اشاره کردم. سلفی‌گری یک عنوان عام است که اجزای مختلفی ذیل آن قرار می‌گیرد. اگر سلفی‌گری وهابی را جزئی از مدرسه سلفی بدانیم، سلفی‌گری جهادی و سلفی‌گری تکفیری هم اجزای دیگر این مدرسه را تشکیل می‌دهند. همه این اجزا در نقاطی و در واقع در هسته مرکزی تفکر خود، هم‌پوشانی دارند و در نقاطی نیز به افتراق می‌رسند.

◀ **تربیت** **اما به لحاظ تاریخی، سلفی‌گری جهادی، متأخرترین این تفکر است. بعد اخوان قرار می‌گیرد و متقدم‌ترین جزء این تفکر هم وهابی‌گری است. برداشت شما هم همین‌طور است؟**

◀ **جابر انصاری:** عمداً اخوان را ذکر نکردم چرا که اگر سلفی‌گری را به معنای عام، بازگشت به سلف صالح معنا کنیم، حتی برخی جریان‌های شیعه نیز ذیل این عنوان قرار می‌گیرند. اخوان را به معنای خاص یک جریان سلفی نمی‌دانم اگرچه در اندیشه اساسی، به تعبیر جناب محمدی، سلف‌گرایی یکی از شعارهای اخوان است اما سلفی‌گری یک معنای خاص دارد که در چارچوب این معنا، نیروهای جهادی و تکفیری ذیل آن تعریف می‌شوند. جریان اخوان یک مدرسه متمایز است که نه در طول، بلکه در عرض مدرسه سلفی‌گری قرار می‌گیرد. به همین دلیل باید در بررسی‌ها، اخوان را علی‌رغم اشتراکاتی که در هسته مرکزی اندیشه‌اش با اندیشه سلفی دارد، از آن جدا کنیم و الا دچار خلط مفهومی و سیاسی می‌شویم که هم در تحلیل و هم در انطباق تحلیل‌ها با واقعیات، ما را به بن‌بست می‌رساند.

◀ **تربیت** **البته اخوان در کشورهای مختلف، شاخه‌های متفاوتی دارد و هر کدام هم مشی و تحلیل و عملکرد متفاوتی دارند.**

◀ **جابر انصاری:** بله. اخوان هم یک مدرسه عام است که جریانات مختلف آن از یک سو به سلفی‌گری نزدیک و از سوی دیگر از آن دور می‌شوند. بنابراین می‌توان گفت اخوان یک جریان عام است با تجربیات مختلف که معدل آن، به اعتبار اندیشه و مبانی و تجربه سیاسی- اجتماعی، متمایز از اندیشه سلفی‌گری است.

◀ **تربیت** **جناب آقای محمدی! می‌خواهیم نظر شما را نیز در همین ارتباط بدانیم. چگونه است که یک گرایش اصلی در جریان سلفی‌گری با عنوان وهابیت و حکومت عربستان سعودی کاملاً به غرب متمایل است ولی جریانات دیگر جهادی و تکفیری در مقابل غرب قرار می‌گیرند؟**

◀ **محمدی:** به اعتقاد من، اطلاعات ما از مسائل درونی عربستان سعودی باید تکمیل شود. اتفاقاً سازمان روحانیت وهابی به لحاظ بنیان‌های فکری، امروز تفاوتی با آنچه در گذشته بود، ندارد از جمله و برای مثال در بحث‌هایی مثل ضدیت با آموزه‌های غربی، نگاه به مسئله فلسطین یا عدم‌پذیرش رابطه با یهود روحانیت سلفی عربستان همان نظر سابق را دارد و حکومت عربستان سعودی علی‌رغم ارتباط گسترده با آمریکا تا همین چند وقت پیش ناچار به حفظ ظاهر بود. به مرور زمان و به نسبت قدرتمند شدن حکومت سعودی، از نقش روحانیت وهابی در تصمیم‌گیری‌های سیاسی کاسته می‌شود اما این به معنای تغییر مبانی فکری آنها نیست.

روزنامه‌ای به نام «الندوه» در مکه منتشر می‌شود. برای من باعث تعجب و مسئله بود که چگونه در کشوری مثل عربستان که آزادی بیان وجود ندارد، این روزنامه با این موضع شدید ضد امریکایی منتشر می‌شود. با گذشت زمان دریافتیم

عبدالوهاب) در داخل و توافق میان این دو طرف بر سر این موضوع که نظام سیاسی به یک موتور متحرک ایدئولوژیک نیاز دارد که می‌تواند هم عده و هم عده فراهم کند، پایه داخلی این بنا را شکل می‌دهد. از سوی دیگر، نوعی هم‌پیمانی با قدرت‌های جهانی، نخست انگلستان و سپس ایالات متحده آمریکا، بنیان دوم آن است. حال اگر این دو پایه قدرت عربستان را به دقت بررسی کنیم، به همان تناقضی می‌رسیم که شما در سؤال قبل به آن اشاره کردید. این تناقضی است که دولت عربستان سعودی با آن مواجه است و القاعده نیز با آن مواجه می‌شود. اشاره کردیم که دولت عربستان سعودی بر اساس پیوندی که در داخل با وهابیت دارد و خدماتی که در خارج، برای تأمین نیازهای خود در مقابل انقلاب اسلامی ایران و همچنین برای مقابله با بلوک شرق به غرب می‌داد، از جریان سلفی جهادی حمایت کرد و تجربه افغانستان شکل گرفت اما بلافاصله بعد از افغانستان، با حضور نیروهای امریکایی در عربستان سعودی در جریان اشغال کویت توسط عراق، بستر اجتماعی جریان سلفی در داخل خود عربستان ظهور می‌کند. اگر در جریان جنگ افغانستان، مقابله با نیروهای اتحاد جماهیر شوروی به‌عنوان دشمنی که کفرش بین است، اولویت جریانات سلفی بود، با حضور نیروهای امریکایی در عربستان و سرزمین وحی، مقابله با غرب به اولویت اول این گروه‌ها تبدیل شد. مشکل عربستان سعودی نیز حل همین تناقض و اختلافی است که بین دو



**جابر انصاری: سلفی‌گری یک عنوان عام است که اجزای مختلفی ذیل آن قرار می‌گیرد. اگر سلفی‌گری وهابی را جزئی از مدرسه سلفی بدانیم، سلفی‌گری جهادی و سلفی‌گری تکفیری هم اجزای دیگر این مدرسه را تشکیل می‌دهند. همه این اجزا در نقاطی و در واقع در هسته مرکزی تفکر خود، هم‌پوشانی دارند و در نقاطی نیز به افتراق می‌رسند.**

پایه قدرت این نظام وجود دارد. توفیق دولت عربستان در تثبیت حکومت خود نیز در گرو حل نسبی این تناقض است. مدرسه وهابیت به‌عنوان جزئی از جریان سلفی سنتی به حکومت عربستان به‌مثابه یک مدل تمام و کمال نمی‌نگرد و همین موضوع، حاشیه بازی برای نظام سیاسی عربستان ایجاد می‌کند.

نکته دیگر در بررسی وهابیت، توجه به این موضوع است که معمولاً آن دسته از مدرسه‌های دینی و مذهبی که با قدرت پیوند می‌خورند، همراهی با قدرت به‌عنوان امر واقع را در عمل می‌پذیرند. بنابراین اندیشه وهابی به مرور زمان در پیوند با قدرت تا حدود زیادی به یک اندیشه محافظه‌کار تبدیل شده که خود را با ضرورت‌های این پیوند سیاسی موجود، سازگار می‌کند.

**ترتیب** پس از رخدادها موسوم به بیداری اسلامی و یا بهار عربی، بحثی در رسانه‌های ایران در گرفت که این تحولات تحت تأثیر انقلاب اسلامی بوده است. در مقابل، گروهی نیز معتقدند تحولات در کشورهای عربی نه تنها تحت تأثیر انقلاب ما نبوده بلکه اساساً در رقابت با انقلاب اسلامی رخ داده است. نظر شما در این ارتباط چیست؟

◀ **محمدی:** به نکته بسیار مهمی اشاره کردید. این بحث که آیا آنچه در جهان عرب و خاورمیانه می‌گذرد، از انقلاب اسلامی الگو گرفته و یا در بحث‌های گفتگومانی تحت تأثیر انقلاب اسلامی بوده، از چند جهت قابل بررسی است اما اینکه هدف و انگیزه چه بوده، خود بحث دیگری است.

به نظر می‌رسد انقلاب اسلامی ایران، خود تحت تأثیر بعضی اندیشه‌های نو در جهان اسلام، به‌خصوص مصر بوده است، به این معنا که در برخی مقوله‌ها پیش از پیروزی انقلاب، شرايطی که در ایران پیش آمد با اندیشه‌هایی که اشاره شد، هم‌خوانی داشت.

**ترتیب** بله. نهضت ترجمه از متفکران مصری در سال‌های قبل از انقلاب، قوی بود و در کتابخانه‌های بسیاری از انقلابیون ما در آن سال‌ها،

وهابیت همچنان عقاید بنیادین خود را حفظ کرده و الزاماً با حکومت موافق نیست. این اختلاف بین عقاید وهابیت و اقتضای حکومت‌داری، گاه حتی دولت سعودی و وهابیت را در مقابل هم قرار داد، از جمله در ماجرای پیمان صلح میان عبدالعزیز و شیعیان شرق عربستان با وساطت انگلیس، روحانیت وهابی به‌شدت در مقابل این پیمان موضع گرفت و حتی به جنگ شیعیان رفت و اختلاف تا جایی بالا گرفت که عبدالعزیز در دفاع از شیعیان، در مقابل وهابیون ایستاد و جنگید. اما علی‌رغم همه اختلافات، چون دو طرف بر سر کسب قدرت با یکدیگر تفاهم بنیادین دارند، برای حفظ آن نیز با هم مماشات می‌کنند. در مجموع، باید بگویم وهابیت به حکومت سعودی نگاه حداکثری ندارد، بلکه به چشم فرصتی به آن می‌نگرد که می‌تواند اندیشه سلفی را تبلیغ کند.

دو نکته را هم اضافه کنم. اول این که در کنار جریان نوسلفی جهادی که جناب انصاری بسیار دقیق به آن پرداختند، جریان سلفی لیبرال هم هست که در کشورهای حاشیه خلیج فارس حضور دارد و البته قدرت چندانی ندارد. نکته



دیگر اینکه در سی و پنج سال اخیر، سلفی‌گری با محوریت تحولات افغانستان به بازسازی خود پرداخت و اخوان هم در ابتدا وارد این جریان شد اما خیلی زود خارج شد و بازسازی خود را با محوریت فلسطین و پذیرش جریان مقاومت سامان داد. این تمایز در رفتار این دو جریان دیده می‌شود اما به‌طور طبیعی مسئله ضدیت با غرب، در تفکر بنیادین این جریانات چیز جدیدی نیست.

**ترتیب** آقای محمدی به نگاه حداقلی وهابیون به حکومت عربستان اشاره کردند. حال سؤال اینجاست که در طرف مقابل نگاه چگونه است؟ به بیان دیگر آیا حکومت سعودی نیز با همین رویکرد حداقلی و به‌منظور بسط قدرت سیاسی خود در منطقه به وهابیت اتکا دارد؟ در مجموع، آیا حکومت سعودی به جریان سلفی‌گری به دیده ابزار می‌نگرد؟

◀ **جابر انصاری:** در اینجا سعی می‌کنم ضمن تکمیل بحث قبل، به این سؤال هم پاسخ دهم. باید توجه داشت، همان‌گونه که سلفی‌گری یک عنوان عام است که باید میان آن و سلفی‌گری به‌منزله یک عنوان خاص تمایز قائل شد، تجربه حکومت عربستان سعودی به‌منزله یک نظام سیاسی نیز با وهابیت به‌عنوان یک اندیشه متمایز است. هرچند اشتراکاتی آن‌ها را به هم شبیه می‌کند اما در مجموع از یکدیگر متمایزند.

آنچه به‌عنوان دولت، نظام سیاسی و واقعیتی که جزئی از جغرافیای سیاسی جهان اسلام است و با نام عربستان سعودی شناخته می‌شود، بر دو پایه اساسی داخلی و خارجی شکل گرفته است. پیوند میان آل سعود و آل شیخ (محمد ابن

## آثار ترجمه‌شده فراوانی از اندیشمندان مصری و پاکستانی وجود داشت.

◀ **محمدی:** بله، درست است. در بحثی که با یک سلفی مصری داشتم، خطاب به من گفت: چرا شما می‌گویید تحولات ما در امتداد انقلاب شماسست؟ در پاسخ به وی گفتم: ما این را نمی‌گوییم، بلکه حتی می‌گوییم برای پیشبرد انقلاب‌مان در باروری فکری نیروهای انقلابی بعضاً از مصر الگو گرفته‌ایم، آیا این ایرادی دارد؟ گفت: نه. گفتم: حال اگر متقابلاً ما گفتمانی تولید کرده باشیم و شما از آن استفاده کرده باشید، ایرادی دارد؟ برای مثال شما در مصر علی‌رغم اینکه سلفی و اخوانی هستید، از مردم‌سالاری دینی سخن می‌گویید، آیا موافقید؟ گفت: بله، خواسته ما دموکراسی مبتنی بر آموزه‌های اسلام، فرهنگ اسلام و احکام اسلامی است. گفتم: خب، این گفتمان انقلاب اسلامی است. از همین تأثیرات می‌توان به استکبارستیزی اشاره کرد که آن هم تحت تأثیر انقلاب اسلامی در این کشورها مطرح شد.

در بحث روش، اگر دقت کنیم، می‌بینیم تحولات اساسی در نظام‌های سیاسی، از چند مدل خاص پیروی می‌کنند. نخستین روش، جنگ‌های چریکی و پارتیزانی است. روش دیگر هم کودتاست. اما اینکه مردم بدون سلاح و با حضور گسترده خیابانی باعث تغییر یک نظام سیاسی شوند، اتفاقی است که در منطقه برای



اندیشه‌های سیاسی پیرامون خود در منطقه تأثیر پذیرفت اما پس از پیروزی انقلاب، تجربه عملی جمهوری اسلامی، خواسته یا ناخواسته، هم در حوزه اندیشه و هم در فعل سیاسی بر پیرامون خود تأثیر گذاشته است. درواقع می‌توان گفت، انقلاب اسلامی نوعی امید و اراده تغییر را در منطقه ایجاد کرد.

اگر بخواهیم از سطح این عناوین کلی و نظری خارج شویم و به واقعیت‌های سیاسی-اجتماعی منطقه پس از پیروزی انقلاب اسلامی بپردازیم، می‌توانیم به جنبش مقاومت اسلامی فلسطین (حماس) اشاره کنیم. حماس از دل جریان تاریخی اخوان المسلمین پدید آمد اما باید به این نکته نیز توجه داشت که اگرچه اخوان در فلسطین نیز شاخه‌ای داشته است اما تأسیس حماس به‌عنوان یک جنبش جهادی، به‌طور مستقیم تحت تأثیر انقلاب اسلامی و شکل‌گیری جنبش مقاومت لبنان و پیش از آن حزب‌الله بوده است. درواقع، تجمیع برخی کادرهای اخوان تاریخی، جنبش‌های ملی و حتی چپ فلسطینی معاصر و پیوند آن‌ها با واقعیت رخ داده یعنی انقلاب اسلامی، تحت رهبری چهره‌های شاخصی همچون شهید دکتر فتحی شقاقی که به‌صراحت به این تأثیرپذیری اذعان داشت، شکل گرفت. جنبش جهاد اسلامی فلسطین وقتی در بعد نظری و عملی تحت تأثیر انقلاب اسلامی قرار گرفت، محیط سنتی فکری و عملی اخوان فلسطین را با چالش‌هایی مواجه کرد که از دل آنها حماس پدید آمد. در مسیر حرکت نیز شاهدیم حتی در افعال سیاسی و تاکتیک‌های مقاومت و عملیات، باز هم جنبش حماس تحت تأثیر حزب‌الله لبنان است. برای مثال می‌توان به عملیات استشهادی اشاره کرد که به‌مثابه یک تاکتیک از سوی نیروهای اسلام‌گرا و دقیقاً با همین تعبیر "استشهادی" به کار برده می‌شود



**محمدی:** در بررسی سال‌های حکومت صدام، به دوره‌ای برمی‌خوریم که به اعتقاد من، تحولی در منش و شخصیت صدام رخ داد و در نتیجه از رفتارهای دین‌ستیزانه خود پشیمان شد. البته این تحول نه به دلایل معنوی و دینی بلکه بر اساس نیازهای او برای حفظ قدرت، نمایان شد. در نتیجه، صدام که در دوره‌ای همه جریانات دینی و مذهبی، اعم از شیعه و سنی را سرکوب کرده بود، به هم‌پیمانی با سلفی‌ها سوق پیدا کرد.

که متضمن یک مفهوم خاص دینی است. این تاکتیک ابتدا در دوران دفاع مقدس از سوی رزمندگان ایران در مواردی مانند باز کردن راهی در میدان مین استفاده شد و بعد از آن توسط گروه‌های شیعه در جنبش مقاومت لبنان به کار گرفته شد. در جنبش مقاومت فلسطین نیز بارها شاهد استفاده از این گونه عملیات علیه رژیم اشغالگر صهیونیستی بوده‌ایم.

آنچه از آن با نام بیداری اسلامی نام می‌برید، در واقع نتیجه تراکم مجموعه‌ای از شرایط در جهان عرب است که در گذر زمان روی هم انباشته شده و در اتفاقات چند سال اخیر، خود را نشان داده است. حال اگر تصور شود دولت ایران و یا جریاناتی در داخل ایران به صورت کنترل از راه دور و با فشار دادن یک دکمه، تحولات را کنترل می‌کنند، یک توهم بی‌جاست اما تجربه انقلاب اسلامی ایران و تحول اندیشه‌ای که ذیل گفتمان شیعی منجر به پیروزی انقلاب اسلامی شد، به‌طور طبیعی باعث شکل‌گیری مجموعه روندهایی در جهان عرب شد که این روندها در تحولات مورد نظر شما نقش داشتند.

**تربیت** جریان سلفی در سایه تحولات منطقه به‌شدت رشد کرده است. اگر تونس را جدا کنیم، می‌بینیم در مصر و لیبی حضور پررنگی دارد و در سوریه نیز در حال حاضر نقشی محوری ایفا می‌کند. در عراق هم که در یکی دو ماه اخیر بسیار فعال‌تر از قبل در صحنه حضور دارد. علت چیست؟

◀ **محمدی:** بیداری اسلامی، بهار عربی و یا به تعبیری خیزش‌های اخیر منطقه از دسامبر ۲۰۱۰ در تونس آغاز شد و اوایل ژانویه ۲۰۱۱ در این کشور به نتیجه رسید. اواخر ژانویه در مصر آغاز شد و ۱۱ فوریه به نتیجه رسید و ۱۴

نخستین بار در ایران رخ داد. اصلاً بحث این نیست که آنچه در مصر و تونس اتفاق افتاد، مو به مو از سوی ایران مدیریت شده، یا در امتداد انقلاب اسلامی بوده، بحث این است که انقلاب اسلامی به‌مثابه یک اتفاق بزرگ در تاریخ منطقه، تأثیراتی بر پیرامون خود داشته است. دولت‌های غربی در واکنش، با هدف مقابله با انقلاب اسلامی اقداماتی انجام دادند. در منطقه نیز برخی رقبا با همین هدف درمجموع اقداماتی را اجرا کردند اما در عمل شاهد بودیم و هستیم که حتی سلفی‌های تندرو که ما را دشمن خود می‌دانند، به روش‌هایی متوسل شده‌اند که در انقلاب اسلامی ایران مورد توجه بود و البته محل ایراد هم نیست.

**تربیت** جناب آقای انصاری! ارزیابی شما از بیداری اسلامی چیست؟ رخدادهای کشورهای منطقه مانند مصر، تونس، یمن، لیبی و... که منطقه را با تلاطم‌های فراوان مواجه کرده، ریشه در جریانی دارد که موضوع بحث ماست. با توجه به ریشه‌های فکری این تحولات، نسبت‌شان را با انقلاب اسلامی ایران چطور ارزیابی می‌کنید؟

◀ **جابر انصاری:** جریان‌های سیاسی-اجتماعی در خلاه زیست نمی‌کنند بلکه در پیوند با واقعیات پیرامونی و نوعی داد و ستد با این واقعیت‌ها به حیات خود ادامه می‌دهند. واقعیت این است که مدرسه اسلام سیاسی در ایران از برخی



اگرچه به گفته ایشان، دولت سوریه فعالیت سلفی‌ها را تسهیل و بستر خوبی برای آنها فراهم کرد اما ایشان هم اذعان دارند که حضور پر قدرت سلفی‌گری، در عراق و بعد از اشغال این کشور اتفاق افتاد. جناب آقای انصاری! برداشت شما چیست؟

◀ **جابر انصاری:** می‌خواهم از مدخل دیگری به موضوع بنگرم که مکمل بحث‌هایی خواهد بود که تاکنون ارائه شد. سلفی‌گری به عنوان یک مدرسه متوقف‌مانده در ظواهر نصوص دینی که منجر به نوعی خشک‌مغزی و جمود اندیشه‌ای شده است، در بستر ارتباط با برخی پدیده‌های سیاسی-اجتماعی به یک جریان فعال سیاسی و اجتماعی بدل شد که در بعضی مواقع جلودار برخی تحولات است. این زمینه سیاسی و اجتماعی که در بحث‌های ما با نمونه‌های مختلف مطرح شد، در نتیجه استبداد و سرکوب داخلی و اشغال خارجی، بستر مناسبی برای بازتولید و تکثیر خود به شکل سلول‌های سرطانی پیدا می‌کند. جریان‌های شورشگر علیه نظام‌های سیاسی، ناظر به استبداد و سرکوب داخلی است و اشغال افغانستان توسط اتحاد جماهیر شوروی و بعد حضور نیروهای ناتو در شبه‌جزیره عربستان، اشغال عراق و آنچه از آن با عنوان پیشروی نیروی شیعی و ایران در منطقه عربی تصویرسازی می‌شود، به‌منزله عنصر خارجی در فراهم کردن این بسترها مؤثر بوده است. به این معنا که جریان جموداندیش در حوزه فکر و اندیشه، در بستر سیاسی و اجتماعی و در پیوند با دو واقعیت استبداد و سرکوب داخلی و استعمار و تهاجم خارجی، زمینه باروری و تکثیر سرطانی پیدا می‌کند. اگر با این نگاه به موضوع بنگریم، درواقع جریان اولیه القاعده که هنوز عنوان القاعده را ندارد و با عنوان جهاد افغانستان از آن یاد می‌شود و عرب‌های افغان یا افغان‌های عرب که بعدها متأثر از اشغال افغانستان و حضور نیروهای خارجی در سرزمین وحی و اشغال عراق، تشکیلات بین‌المللی القاعده و شاخه‌های مختلف آن را تأسیس کردند، یک موتور محرکه اساسی در بعد سیاسی اجتماعی برای آنهاست. موضوع دیگر هم رویارویی با نظام‌های استبدادی عربی است که می‌خواهند همه تناقض‌های داخلی خود را با ابزار سرکوب و در نطفه خفه کردن و میراندن جریان‌های سیاسی اجتماعی مختلف حل کنند. اگر این‌گونه بنگریم، تلقی من این است که همان‌طور که مبارزه با پشه مالاریا بدون خشکاندن باتلاق‌هایی که این پشه در آنها رشد می‌کند، امکان‌پذیر نیست و برخورد با معلول است، آنچه به گسترش طولی و عرضی این جریان‌ها منجر شده، رویارویی آنها با این دو واقعیت است. در کنار آن، فقر و جهل منتشر و گسترده در محیط عربی پیرامون ما، به‌طور طبیعی نمی‌تواند محصولی غیر از جریان‌های افراطی تولید کند. درمان واقعی این مسئله و متوقف کردن رشد این جریانات نیز در کوتاه‌مدت به‌صورت مقابله نظامی اتفاق می‌افتد اما به معنای عمیق‌تر وقتی اتفاق خواهد افتاد که موتورهای محرکه این جریانات از آنان گرفته شود. یعنی بستر اجتماعی جهل و فقر ترمیم شود تا قدرت نیروگیری کاهش پیدا کند و سپس دو موتور محرکه و اساسی، یعنی استبداد بی‌حد و مرز نظام‌های رسمی عربی در برخورد با توده مردم و جریان‌های مختلف سیاسی-اجتماعی و نیز تهاجم خارجی و حضور مستقیم قدرت‌های بیگانه در منطقه از کار بیفتد. در غیر این صورت، این مجموعه شرایط بارور شدن و رشد این جریانات را فراهم می‌کند و اگر اراده‌ای برای ریشه‌کنی این جریانات وجود دارد، باید به این مسائل توجه کند.

**ترتیب** شما به ارائه راه‌حل رسیدید اما قبل از آن خوب است که نقش دولت سوریه را در بسط این جریان سلفی‌خشن که تا نزدیکی مرزهای ما رسیده، بهتر بیان بفرمایید. تا چه حدی عملکرد دولت سوریه و حامیان این کشور را در رشد جریانات خشن نظامی از جنس سلفی‌گری مؤثر می‌دانید؟ چنین به نظر می‌رسد که اگر اشغال افغانستان در مقطعی، زمینه‌ساز رشد القاعده در جهان و منطقه بوده، اکنون عملکرد دولت سوریه و حامیان در رشد سلفی‌گری در منطقه تعیین‌کننده است.

◀ **جابر انصاری:** شما به دنبال این هستید که بعضی نمونه‌های عینی به شکل کاملاً شفاف زیر ذره‌بین گذاشته شود، وگرنه از ابتدا تا کنون ما به‌صراحت به کنش و واکنش، یا تعامل مستمر بین جریانات فکری و مدرسه‌های سیاسی اجتماعی پرداختیم. طبیعی است در بستر بحران‌های عمیق، زمینه برای گسترش این‌گونه جریان‌ها فراهم می‌شود. شما به بحران اخیر سوریه اشاره می‌کنید، بلکه همین‌طور است. اگر بحران افغانستان در قالب اشغال، در رشد القاعده مؤثر بود، بحران

فوری و به‌طور هم‌زمان در لیبی و یمن آغاز شد. اما رشد جریان سلفی به قبل از این تحولات برمی‌گردد. ظهور علنی و قدرتمند سلفی‌ها در منطقه پس از اشغال عراق اتفاق افتاد.

پس از جهاد افغانستان، پدیده‌ای در جوامع عربی به‌وجود آمد که از آن به «افغان‌العرب» نام می‌برند. به این صورت که با پایان جنگ افغانستان، نیروهای عربی که برای جنگ به افغانستان رفته و در آنجا آموزش دیده بودند، به کشورهای خود بازگشتند؛ کشورهای مثل الجزایر، مصر، تونس (کمتر)، مغرب (بیشتر)، موریتانی و کشورهای حاشیه خلیج فارس اما این نیروها در بازگشت به کشور خود، فضای جدیدی فراهم آوردند و در همین فضا شاهد درگیری‌های گسترده نیروهای سلفی با دولت مصر و همچنین دولت الجزایر بودیم. البته بخشی از این نیروها برای جنگ به بوسنی یا چین هم رفتند. دولت‌ها نیز تمایل دارند که با فرستادن آن‌ها به خارج از کشور، دردر و شرّ این گروه‌ها را از سر خود باز کنند. نیروهای سلفی بلافاصله پس از اشغال عراق جمع شدند تا با اشغالگران آمریکایی و متحدان به‌زعم آنها کافر آمریکا - که مقصود شیعیان است - بجنگند.

فرصت بیداری اسلامی و یا بهار عربی، تنها نقش این جریان را پررنگ‌تر کرد اما سلفی‌ها سيطره‌ای بر تحولات تونس و مصر ندارند بلکه به‌مثابه یک ابزار در دست جریان‌های مختلف که به‌دنبال تقویت خود هستند، استفاده می‌شوند.

البته در مورد عراق، اوضاع متفاوت است. گرچه تفکر سلفی در عراق ظهور کرد اما همان‌طور که اشاره کردم، در سوریه شاهد تئوریزه شدن و رشد آن بودیم. به‌لحاظ تاریخی، هیچ‌گاه تفکر سلفی در عراق پایگاه محکمی نداشته است. هرچند هنوز هم در برخی قبایل این کشور شاهد بدویسم هستیم، در جامعه نخبگان عراق و در کل در محیط بغداد و حتی موصل، زمینه افکار افراطی سلفی وجود نداشته و هنوز هم ندارد.

در بررسی سال‌های حکومت صدام، به دوره‌ای برمی‌خوریم که به اعتقاد من، تحولی در منش و شخصیت صدام رخ داد و در نتیجه از رفتارهای دین‌ستیزانه خود پشیمان شد. البته این تحول نه به دلایل معنوی و دینی بلکه بر اساس نیازهای او برای حفظ قدرت، نمایان شد. در نتیجه، صدام که در دوره‌ای همه جریانات دینی و مذهبی، اعم از شیعه و سنی را سرکوب کرده بود، به هم‌پیمانی با سلفی‌ها سوق پیدا کرد و برای نخستین بار پس از اشغال کویت، شاهد موضع‌گیری برخی سلفی‌ها علیه عربستان سعودی و حضور نیروهای نظامی آمریکا در این کشور هستیم. همین اتفاقات فرصت فعال‌شدن در عراق را به سلفی‌ها داد.

حال اگر با در نظر گرفتن این موارد به جنایات اخیر سلفی‌ها و به‌طور مشخص داعش در عراق بنگریم، شباهت‌های رفتاری فراوانی بین جریان بعثی عراق و نیروهای سلفی مشاهده می‌کنیم که کاملاً متأثر از بدویسم است. گردن زدن و برخورد‌های خشن بر اساس تفکر «النصر بالعرب» صورت می‌گیرد که درواقع سیاست آنهاست. بر همین اساس شاهد انتشار گسترده تصاویر جنایات آنها توسط خودشان هستیم که درواقع یک جنگ روانی است. علاوه بر این، وجود تفکر فاشیستی عربی و ضدیت آنها با ما ایرانی‌ها به‌عنوان عجم، از دیگر شباهت‌های رفتاری بعثی‌ها با سلفی‌هاست.

اما ایستگاه دوم که اهمیتش کمتر از ایستگاه قبل نیست، رفتار دولت سوریه در قبال نیروهای سلفی است. پس از حمله آمریکا به افغانستان و سپس عراق در سال‌های پس از ۲۰۰۳، دولت سوریه احساس کرد می‌تواند با تسهیل فعالیت سلفی‌ها، آمریکا را از حمله احتمالی به سوریه بازدارد چرا که در این سال‌ها، صداهای فراوانی مبنی بر حمله به کشورهای مختلف از آمریکا به گوش می‌رسید. از این مقطع پای سلفی‌ها به سوریه باز شد و کمک دولت سوریه به تسهیل آمدودش این نیروها به عراق انجامید و از آنجا که سهولت آمدودش، در تقویت یک جریان نظامی - امنیتی عامل مهمی به شمار می‌رود، روز به روز به قدرت نیروهای سلفی در این منطقه افزوده می‌شود.

**ترتیب** یعنی شما معتقدید دولت سوریه کاملاً آگاهانه به رشد سلفی‌گری در منطقه دامن زد؟

◀ **محمدی:** به نظر من، این یک اشتباه بزرگ محاسباتی از سوی دولت سوریه بود، در همان زمان به آنها تذکر هم داده شد و گفته شد که این مصیبت دامنگیر خودشان خواهد شد.

**ترتیب** از گفته‌های آقای محمدی چنین برداشت می‌شود که در واقع رد پای گروه داعش را باید در عراق جست‌وجو کنیم، نه در سوریه.

حضور نیروهای غربی در سرزمین وحی بعد از اشغال کویت توسط دولت بعثی عراق، بحران اشغال افغانستان و عراق پس از یازده سپتامبر، بحران سوریه و از نمونه‌های آخر، آنچه بر سر انقلاب مصر در قالب کودتا علیه رئیس‌جمهور منتخب آمد، همه این تحولات سیاسی اجتماعی با گسترش نیروهای افراطی، هم در حوزه فکری و هم در تجربه عملی رابطه مستقیم دارد. بحران سوریه که مورد نظر شماسست، درواقع زمینه تجمع نیروهای سلفی جهادی و نیروهای سلفی تکفیری از اقصای نقاط دنیا را در بستر یک رویارویی درون‌سوری و داخلی فراهم کرد و بعد ابعاد گسترده منطقه‌ای، پیدا کرد و بازیگران مختلف برای تسویه حساب‌های مختلف وارد این بازی شدند.

برای مثال عربستان سعودی در این تصور بود که با ورود به این بحران و دامن زدن به آن می‌تواند چند نیاز خود را تأمین کند: نخست، تسویه حساب تاریخی با دولت سوریه که در تعامل با نظام جمهوری اسلامی ایران در چند دهه گذشته، راه متمایزی از سایر نظام‌های رسمی کشورهای عربی در پیش گرفته بود. درواقع، بحران سوریه از نگاه عربستان فرصت مناسبی برای تسویه حساب با نظام سوریه بود. نکته دوم برای عربستان این بود که صدور بحران کند یعنی همان تناقض بزرگی که در این کشور وجود دارد و در این بحث هم به آن اشاره کردیم، مانند زمانی که آن را به افغانستان صادر کرده بود، این بار احساس کرده و می‌کند که در پرتو جنگ خونین و فرسایشی سوریه، بهترین راه مواجهه با این تناقض عمیق درونی، صادر کردن آن به نقاط دیگر است. بنابراین از دید عربستان فرصت مناسب بود که با یک تیر چند نشان بزند؛ هم با ایران و سوریه که در این دهه‌ها با یکدیگر هم‌پوشانی داشته‌اند، تسویه حساب تاریخی کند و هم تناقض عمیق داخلی خود را صادر کند و هم امواج پیش‌رونده جدید دموکراسی‌خواهی و تغییرخواهی در منطقه عربی را از طریق درگیر کردن مجموعه بازیگران رقیب و یا دشمنانش - که می‌توانند از این فضای تغییرخواهی برای ایفای نقش در مقابل عربستان سعودی استفاده کنند - متوقف کند. این نیاز سوم عربستان بود که تصور می‌کرد می‌تواند در سایه جنگ سوریه آن را تأمین کند. همچنین از نظر عربستان، جریان عمومی اخوان المسلمین به‌عنوان جریان پیش‌رو و پیروز در تحولات کشورهای عربی در انتخابات و فرایندهای دموکراتیک و نیز روند عمومی مطالبات آزادی‌خواهانه و استقلال‌خواهانه در جهان عرب، با درگیر شدن نیروها در یک بحران خونین فرسایشی متوقف می‌شود یعنی بحران فرعی خلق می‌شود و اولویت‌های بازیگران منطقه را به هم می‌ریزد. در این وضعیت، اخوان المسلمین، انقلاب اسلامی ایران، جنبش مقاومت لبنان، حزب الله، جریان‌های جهادی و تکفیری که با مدرسه سنتی سلفی به مرکزیت عربستان سعودی در رقابت هستند، همگی در بحران سوریه درگیر می‌شوند و یک صحنه فرسایشی جدید خلق می‌شود. مشکلی که عربستان سعودی با آن مواجه است، این است که چون به‌شدت از ایجاد هرگونه تغییر احساس نگرانی می‌کند، تنها به تدبیر امور روزمره خویش می‌پردازد، یعنی تنها تحولات منجر به تغییر را به تأخیر می‌اندازد و هزینه آن را بالا می‌برد درحالی‌که همین موجی که به آن دامن می‌زند، دامنگیر خودش خواهد شد. کما اینکه نطفه داعش از یک منظر در عراق و در پیوندی که با جریان بعثی بعد از سال ۲۰۰۳ پیدا کرد، بسته شد و یک عنوان ذیل جریان سلفی‌گری معاصر پیدا شد اما با بحران سوریه، حوزه عملیاتی خود را در یک بستر مستعد از مرزها عبور داد و وارد سوریه شد اما به محض یافتن فرصت مناسب، به عراق بازگشت و در این رفت و برگشت‌ها در مرحله اخیر وقتی احساس کرد فرصت مناسب را یافته، در منطقه‌ای که بخشی از سوریه و بخشی از عراق را دربرمی‌گیرد، بر اساس تئوری خلافت، اعلام خلافت اسلامی کرد. با اعلام خلافت اسلامی از سوی داعش، عربستان سعودی احساس کرد فرزندری را که برای مقابله با امواج تغییرخواهی رشد داده بود - چه در مقابل موج اول که پیش‌روی جمهوری اسلامی ایران و هم‌پیمانانش در جنبش‌های مقاومت است و چه در مقابل موج دوم تغییرخواهی که بعد از انقلاب‌های اخیر اتفاق افتاد - به نقیض خود تبدیل شده و کارکرد ضد سعودی پیدا کرده و مثل تجربه جهاد افغانستان، باز هم «انقلاب السحر علی الساحر» در مسیر اتفاق افتادن است.

**تربیت با اوج‌گیری بحران داعش در عراق و به‌خصوص پس از تصرف موصل از سوی آنها، مقامات بسیاری از کشورها چه در منطقه و چه در جهان، معتقد بودند بحران عراق یک بحران سیاسی است و در صورت تشکیل یک دولت فراگیر، بحران اخیر نیز مرتفع خواهد شد. حال با توجه**

به مجموعه بحث‌هایی که داشتیم، می‌خواستیم نظر شما را در این ارتباط بدانیم. همچنین برای پایان بردن این میزگرد، بفرمایید که چشم‌انداز آینده منطقه را چگونه می‌بینید؟

◀ **محمدی:** بنده آنچه را به‌نام داعش ظهور کرده حلول روح صدام در کالبدی جدید می‌دانم، یعنی صدام تغییرشکل داده که همگرایی با سلفی‌ها و اُشتی با دین را آغاز می‌کند، درنهایت منجر به پیدایش داعش می‌شود. این صدام بازگشته، البته با تسامح، بر چه مناطقی سیطره دارد؟ در سوریه بر منطقه جزیره که به‌لحاظ تاریخی، امتداد فرهنگی عراق است، تسلط دارد. حتی لهجه اهالی این منطقه با لهجه مردم شامات و حلب متفاوت است. اگر سوریه را به چهار منطقه شامات، ساحل، حلب و جزیره تقسیم کنیم، می‌بینیم جزیره تفاوت چندانی با عراق ندارد و تنها به‌لحاظ جغرافیای سیاسی در مرزهای سوریه قرار گرفته است. البته به این معنا نیست که داعش در مناطق دیگر سوریه حضور ندارد، بلکه به این معناست که در مناطق دیگر نتوانسته مسلط شود. این مسئله دال بر این است که یک بستر پذیرش عمومی و پیش‌زمینه فرهنگی برای تسلط چنین جریانی در این منطقه وجود داشته است. چرا داعش نتوانسته بر مناطق شیعه‌نشین مسلط شود و تنها در مناطق عربی سنی‌نشین سیطره دارد؟ به این دلیل که در این مناطق، محیط با این جریان همراه بوده است. اینکه گفته می‌شود بحران عراق یک راه‌حل سیاسی دارد، درست است و بی‌تردید منکر این نیستیم که برای حفظ وحدت و یکپارچگی عراق،



**جابر انصاری:** علی‌رغم تمام خشونت‌ها و خونریزی‌ها، فضای منطقه عربی رو به جلوست و امکان بازگشت به گذشته وجود ندارد. وضعیت امروز نیز نمی‌تواند ادامه پیدا کند زیرا مجموعه بازیگران، توان پرداخت هزینه‌های سنگینی را که ادامه روند فعلی بر جای می‌گذارد، ندارند. بنابراین مسیر کلی بر اساس مطالبات جوامع عربی رو به پیش است.

به مفهوم مشارکت سنی‌ها، شیعیان و کردها در قدرت و استمرار آن، علی‌الاصول باید به یک راهکار سیاسی مناسب اندیشید اما اینکه این اتفاق بتواند مشکلاتی مثل داعش امروز را حل کند، بنده مطمئن نیستم چون معتقدم بحران عراق، عمیق‌تر از مسئله داعش است. داعش، دپروز اسم دیگری داشت. داعش قبل از سال ۲۰۰۶ با اسم دیگری داشت و در جریان سقوط اول موصل در آن ایام، پرچم زرقاوی و القاعده بالا بود و امروز ابوبکر البغدادی اما تفاوتی نمی‌کند زیرا نیروهایی که امروز موصل را تصرف کرده‌اند، همان نیروهایی هستند که در آن ایام نتوانسته بودند این شهر را به کنترل خود درآورند. این نیروها در عراق امروز هستند و مسائل درازمدت خود را در یک همگرایی سیاسی به مفهوم تفاهم بر سر احترام گذاشتن به حقوق شهروندی آحاد ملت عراق، قابل حل نمی‌دانند. لذا من گرچه داعش را پایان‌یافتنی می‌دانم ولی می‌پرسم آیا واقعاً بحران عراق به پایان می‌رسد؟ من کمی به این امر خوشبین نیستم، گرچه معتقدم این بحران‌ها نمی‌توانند آسیبی بنیادین به موجودیت شیعیان عراق وارد کنند. شیعیان از مرحله تثبیت موجودیت خود در حاکمیت عراق گذشته‌اند و دیگر نمی‌توان منکر این واقعیت شد.

در مورد چشم‌انداز کلی منطقه، اعتقاد من این است که جهان عرب دوران افول سیاسی سنگینی را تجربه خواهد کرد و دیگر دوران حکومت‌های مقتدر عربی که بتوانند بر سرنوشت منطقه تأثیر بگذارند، سپری شده است. شاید تنها دولت عربی که همچنان این نقش اساسی خود را حفظ کرده، عربستان سعودی است. مصر درگیر مشکلات درونی است و مشکلات لیبی می‌تواند الجزایر و بیشتر مصر را تحت تأثیر قرار دهد. نوعی ناپسامانی و البته زایش را در آینده خواهیم دید. خاورمیانه همان‌طور که صحنه یک منازعه بین‌المللی است، صحنه‌ای برای رقابت‌های استراتژیک منطقه‌ای نیز خواهد بود.

**تربیت** شکل‌گیری یک رویکرد اعتدالی در کشورهای عربی سنی را چقدر محتمل می‌دانید؟

◀ **محمدی:** تجربه به من می‌گوید تا زمانی که افکار ارتجاعی افراطی در



صحنه باشد، جایی برای تفکر اعتدالی نخواهد بود. به‌طور طبیعی وقتی صحنه متشنج و غبارآلود باشد، بهترین فضا برای رشد جریان‌های افراطی فراهم می‌شود. اما از آنجایی که این جریان‌های افراطی در باورهای اساسی و نوع زندگی مردم در کشورهای منطقه ریشه ندارند، به محض پیدایش یک تحول اساسی مثبت در منطقه، وارد دوران افول می‌شوند. البته ممکن است حتی در مثلاً انتخابات اول، نتایج این تحول دیده نشود اما در انتخابات بعدی، جریان‌های افراطی حذف می‌شوند و جای خود را به جریان‌های معتدل و البته اسلام‌گرا خواهند داد زیرا بحث اسلام‌گرایی و موج اسلام‌گرایی در منطقه که به‌طور مشخص بعد از پیروزی انقلاب اسلامی اوج گرفت، همچنان مورد پذیرش مردم منطقه است.

**تربیت جناب انصاری:** شما چشم‌انداز منطقه را چطور می‌بینید؟  
**جابر انصاری:** منطقه آبستن حوادث و به‌تعبیری که من همواره به‌کار می‌برم، در حال "شدن" است. وضعیت منطقه پیرامونی ما به‌شدت سیال و در حال پویایی و حرکت است اما هنوز به مرحله ثبات نسبی و ایستایی موقت نرسیده‌ایم. مجموعه‌ای از رویارویی‌ها در سطوح مختلف سیاسی، اجتماعی و اندیشه‌ای در جریان است و اینکه صورت‌بندی منطقه بعد از این رویارویی چگونه خواهد بود، به عنوان یک تحلیل‌گر نظرم را عرض می‌کنم. البته کار یک تحلیل‌گر سیاسی از سنخ پیشگویی نمی‌تواند باشد اما یک تحلیل سیاسی مبتنی بر مقدمات احتمالاً صحیح، قاعدتاً باید بتواند یک افق کلی را حدس بزند و این حدس تا حدود قابل توجهی می‌تواند درست باشد.

من نیز معتقدم موج تغییرخواهی، هم در ابعاد آزادی‌خواهانه و هم استقلال‌خواهانه آن که درواقع پاسخی به نیاز انسان عرب امروزی منطقه پیرامون ماست، مسیر پیش‌رونده خود را طی می‌کند و بخشی از این رویارویی‌ها، نتیجه طبیعی این تغییر است. به‌عبارتی، مجموعه‌ای از نیروها که وضعیت سابق منافع آنان را تأمین می‌کرد، در برابر تغییر مقاومت می‌کنند. برخی از کانون‌های قدرت، اصل تغییر را قبول دارند اما در پی این هستند که مهر خود را بر آن بزنند یعنی به‌نوعی می‌خواهند حجم و ابعاد تغییر را خود تعیین کنند و آن را در یک مسیر تعریف‌شده قرار دهند. برخی بازیگران و به‌طور مشخص رژیم صهیونیستی و عربستان سعودی، همچنان اصل تغییر را نفی می‌کنند، گرچه ممکن است به‌مرور در مسیر تحولات، نسخه دوم را در مواجهه با امر واقع بپذیرند، به این معنا که سعی کنند به تغییرات جهت بدهند اما در حال حاضر در هر دو بعد استقلال‌خواهانه و آزادی‌خواهانه، همچنان اصل تغییر را نفی می‌کنند. درمجموع، فکر می‌کنم روند پیش‌رونده تحول، اجتناب‌ناپذیر است.

اگر بخواهیم موردی بررسی کنیم، معتقدم برای مثال در عراق، امکان بازگشت به گذشته و برقراری یک نظم متمرکز وجود ندارد. عملیات نقل‌وانتقال از عراق سابق به عراق جدید، لاجرم در حال رخ دادن است. آنچه نیروهای سیاسی چه داخل عراق و چه در پیرامون می‌توانند در مسیر آن نقش داشته باشند، طولانی کردن روند و سمت‌وسو دادن به این تغییر است اما نمی‌توانند اصل تغییر را نفی کنند و نیروهای مخالف تغییر، در طول مسیر ناگزیرند اصل تغییر را بپذیرند.

درمجموع، علی‌رغم تمام خشونت‌ها و خونریزی‌ها، فضای منطقه عربی رو به جلوست و امکان بازگشت به گذشته وجود ندارد. وضعیت امروز نیز نمی‌تواند ادامه پیدا کند زیرا مجموعه بازیگران، توان پرداخت هزینه‌های سنگینی را که ادامه روند فعلی بر جای می‌گذارد، ندارند. بنابراین مسیر کلی بر اساس مطالبات جوامع عربی رو به پیش است.

**تربیت بحران سوریه از یک منظر دیگر نیز با نمونه‌های مشابه گذشته، مثل جهاد افغانستان متفاوت بود و آن حضور پر تعداد اتباع اتحادیه اروپا و حتی امریکا در بین نیروهای سلفی است. دلایل و پیامدهای این مسئله را چگونه ارزیابی می‌کنید؟**

**محمّدی:** باز باید به بحث مدیریت صحنه توجه کنیم. فرض کنید شما به‌جای تصمیم‌گیران غربی باشید و می‌بینید به هر دلیلی، یک بحران در سوریه شکل گرفته است. احتمالاً به این فکر می‌کنید که از این فرصت به نفع خود استفاده کنید. از یک‌سو نیروهای تندروی اسلامی در کشورهای خود را به جنگ ارتش سوریه که بعد از ارتش صدام، قوی‌ترین ارتش منطقه بود و اساساً برای جنگ با اسرائیل توسط حافظ اسد شکل گرفت، می‌فرستید و در یک نبرد فرسایشی هم

تندروها را از سر خود با می‌کنید و هم ارتش سوریه را ضعیف می‌کنید. علاوه بر این، تصور می‌کنید با جدی‌تر شدن بحران، ایران و حزب‌الله هم به صحنه می‌آیند و به مرور آنها را نیز در سوریه زمین‌گیر می‌کنید. از سویی با تحریک ترکیه به مداخله در صحنه، بلندپروازی‌های آنان را نیز کنترل می‌کنید و در نهایت، وقتی همه طرف‌های درگیر به‌شدت تضعیف شدند، دولتی دست‌نشانده نزدیک به خود را بر سر کار می‌آورید. فرض کنید چنین عقل‌مدبری در غرب وجود داشته باشد، چرا که در گذشته نیز در ماجرای فرستادن یهودیان به فلسطین شاهد چنین برخوردی از سوی غرب بوده‌ایم. البته ممکن است در میانه کار، شرایط به‌گونه دیگری رقم بخورد و همان‌طور که جناب جابر انصاری فرمودند، «انقلاب السحر علی الساهر» رخ دهد و کنترل اوضاع از دست طراحان صحنه خارج شود.

بحث دیگری که باید به آن توجه کنیم و جناب جابر انصاری نیز به‌درستی اشاره کردند، بحث رشد و توسعه اجتماعی در کشورهای منطقه است. اگر با دقت به منطقه بنگریم، مشاهده می‌کنیم کشورهایی که نسبت باسوادتری در آن‌ها بالاتر است، کمتر در معرض رشد افکار ارتجاعی و افراطی قرار می‌گیرند. بیداری اسلامی و یا خیزش‌های اخیر منطقه، حاصل میل ملت‌های منطقه برای رسیدن به رشد و توسعه اجتماعی است اما چون تمام مراحل به‌درستی طی نشده، شاهد مشکلاتی در رسیدن به هدف هستیم، ولیکن آن هدف اصلی که همانا دموکراسی خواهی،



# کاریکاتوری از اسلام سیاسی

تأمین هدف برتر (مانند حادثه ۱۱ سپتامبر) است. از این رو، تفکر حامل مؤلفه‌های اسلام سیاسی، با جهان‌بینی و ایدئولوژی بنیادگرایی سلفی در تضاد است. تقابل وهابیت سعودی با انقلاب اسلامی در سی سال گذشته در همین تضاد ایدئولوژیک ریشه دارد؛ تضادی که گذر زمان و برخی نزدیکی‌ها و قرابت‌های مقطعی منجر به رفع و حتی کم‌رنگ‌شدن آن نشده است. اسلام سیاسی که انقلاب اسلامی در ایران یکی از عرصه‌های تجلی آن بود، واجد گفتمان جامع نظری و سبک زندگی عملی است، به گونه‌ای که باور به این گفتمان و عمل به این سبک زندگی نمایانگر هویتی متفاوت از انسان و زندگی در جهان است که هیچ سنخیت و نسبتی با بنیادگرایی سلفی ندارد، اما این فقط یک روی سکه است.

هویت برآمده از اسلام سیاسی با اندیشه و سبک زندگی برآمده از سرمایه‌داری لیبرال غربی ناسازگار است و با آن اختلافات بنیادین و ریشه‌ای دارد و تمدن غربی نیز با نگاهی به تاریخ، بویژه قرون میانه که مسلمانان دست برتر را نسبت به غرب داشتند، از برآمدن مجدد و رشد و پیشرفت تمدن اسلامی به شدت در هراس است، هرچند این ترس را به انواع حیل پنهان می‌کند. غربی‌ها باور دارند هیچ‌یک از نحله‌ها و جریان‌های فکری در جهان اسلام، جز رهیافت اسلام سیاسی، به برآمدن مجدد تمدن اسلامی نمی‌اندیشد و از این رو، هیچ کدام برای تمدن غرب تهدید بالقوه محسوب نمی‌شوند. با همین تفکر است که واشنگتن و لندن را ارتجاعی‌ترین حکومت جهان، یعنی عربستان سعودی متحدند و با دمکرات‌ترین کشور خاورمیانه، یعنی جمهوری اسلامی در تخاصم هستند و در برابر این پارادوکس سکوت می‌کنند. از همین رو تمدن غربی و داعیه‌داران صیانت از آن، یعنی امریکا، انگلستان و...، تخریب و تحریف و تضعیف اسلام سیاسی را بهترین استراتژی حفظ و استمرار هژمونی خود می‌دانند و بهترین راهبرد در این میان ارائه تصویری کاریکاتوری و تحریف‌شده از اسلام سیاسی در هیئت و شاکله‌ای شبیه داعش است. تلقین این گزاره که اگر اسلام سیاسی به قدرت دست پیدا کند، تولیدی جز خشونت و افراطی‌گری نخواهد داشت، مهم‌ترین هدف محتوایی غربی‌هاست. از این رو، در بازنمایی تاریخ جمهوری اسلامی نیز به شکل یک‌سویه و تحریف‌شده‌ای می‌کوشند تصویری خشن و بنیادگرا از انقلاب اسلامی ارائه دهند.

نکته جالب اینجاست که این مترسک‌سازی غربی‌ها از جریانات افراطی، مسبوق به سابقه است و همچنان به عنوان یک سیاست مؤثر در دستور کار سیاست‌سازان آنها قرار دارد و تنها زمانی تاریخ مصرف یک گروه افراطی از نظر غربی‌ها پایان می‌یابد که به منافع غرب لطمه وارد کند و برخلاف چاقو، دسته خود را ببرد. برای مثال تا زمانی که داعش در سوریه علیه دولت دمشق سستیزه می‌کرد، غرب از آن حمایت می‌کرد و حتی امریکا تا آستانه همراهی با داعش علیه بشار اسد گام برداشت اما وقتی داعیه کشورگشایی به عراق پیدا کرد و خبرنگار امریکایی را در عراق به قتل رساند، امریکا دغدغه تقابل با داعش را پیدا کرد. همان‌طور که القاعده تا زمانی که در قالب مجاهدین علیه شوروی می‌جنگید، مورد حمایت غرب بود اما زمانی که شمشیر به روی غرب کشید، به نماد تروریسم بین‌المللی تبدیل شد. البته نباید فریب این تغییر تاکتیک‌ها را خورد زیرا راهبرد غرب در قبال اسلام سیاسی تغییری نکرده و همچنان به قوت خود باقی است. خدشه وارد کردن به آن اسلام سیاسی که کارآمد و انعطاف‌پذیر و پاسخگوی نیازها و اقتضائات زندگی انسان‌هاست، مهم‌ترین راهبرد غرب در ایجاد و حمایت از گروه‌های افراطی بنیادگراست و روشنفکران و متفکران جهان اسلام نباید از آن غفلت کنند. بنابراین، چه بسا داعش به زودی در سراسرایی سقوط و نابودی قرار گیرد اما در سال‌های آینده نیز باید منتظر ظهور گروه‌های افراطی و انحرافی تازه‌ای از جنس القاعده و طالبان و داعش باشیم.

در چند ماه گذشته که گروه افراطی و تروریستی داعش در عراق به برخی موفقیت‌های نظامی دست یافته، دو دیدگاه درباره منشأ پیدایش این گروه مطرح شده است: عده‌ای این گروه را مانند القاعده ساخته و پرداخته سازمان‌های اطلاعاتی و امنیتی غربی، بویژه سیا و موساد و ام‌آی‌سی‌کس می‌دانند و از منظر سیاسی و امنیتی به موضوع می‌نگرند و عده‌ای این گروه را مانند طالبان برآمده از واقعیت‌های موجود در جهان اسلام، از جمله افراطی‌گرایی و بنیادگرایی اسلامی می‌دانند و از زاویه فرهنگی و تاریخی به آن می‌نگرند.

هر دو دسته برای اثبات ادعای خود شواهدی ارائه می‌کنند. گروه اول به برخی اسناد و اعتراضات مقامات غربی در مورد نقش سرویس‌های اطلاعاتی و امنیتی آنها در شکل‌گیری داعش، بویژه در جنگ سوریه اشاره می‌کنند و حمایت‌های مالی و لجستیکی و حتی تبلیغاتی غرب از داعش را در جنگ سه ساله در سوریه مهم‌ترین دلیل ادعای خود می‌دانند که البته قابل انکار نیست اما رویکردی یک‌سویه و تک‌بعدی است.

برخورداری داعش از منابع مالی وسیع، به گونه‌ای که به حدود ۶۰ هزار نیروی نظامی و جان بکرف وابسته به خود ماهانه بین ۲ تا ۸ هزار دلار دستمزد پرداخت می‌کند و همچنین مجهزبودن به خودروهای جدید و تسلیحات مدرن، حکایت از این واقعیت دارد که داعش کاملاً به حمایت‌های کشورهای بزرگ و قدرتمند و ثروتمند وابسته است.

اما گروه دوم معتقدند علت اصلی موفقیت‌های داعش در ماه‌های اخیر بویژه در عراق، ایمان و باور عمیق اعضای داعش به ایدئولوژی تکفیری و سستیزه‌جویانه رهبران این گروه است، به گونه‌ای که اعضای داعش بدون هراس از مرگ برای رسیدن به اهداف گروه از هیچ جانفشانی و اقدامی دریغ نمی‌کنند.

به نظر می‌آید تقابل این دو دیدگاه و استمرار اقامه ادله و شواهد علیه یکدیگر پایانی ندارد، اما باید توجه داشت ریشه‌یابی علت شکل‌گیری داعش هرچند مهم است، مهم‌ترین مسئله قابل تأمل درباره داعش نیست و حتی توجه به این موضوعات می‌تواند تا حدودی گمراه‌کننده باشد؛ کاری که برخی رسانه‌ها با بمباران خبر و تحلیل مرتکب می‌شوند و توجه افکار عمومی را از «اهم» به «مهم» منحرف می‌کنند. به نظر می‌آید مهم‌ترین مسئله در این باره که کمتر به آن توجه می‌شود، ظهور داعش به مثابه کاریکاتوری از اسلام سیاسی است و دو جریان مؤثر، یعنی جریان واپس‌گرای تکفیری و وهابی و جریان سرمایه‌داری لیبرال غربی مانند دو تیغه قیچی سعی در نابودی تفکر اسلام سیاسی دارند که این مهم با شکل‌دادن و بهره‌برداری از گروهی مانند داعش میسر است. به عبارت دیگر، داعش جایی است که منافع این دو جریان به‌ظاهر متضاد به هم می‌رسند؛ دو جریانی که اگر هیچ نقطه اشتراکی نداشته باشند، با قرائت سیاسی از اسلام مخالفند. این دو جریان با ظهور و حضور اسلام به‌مثابه یک گفتمان همه‌جانبه برای معنابخشی و جهت‌دهی به حیات فردی و اجتماعی انسان‌ها مخالفند.

گفتمان واپس‌گرایی وهابی و سلفی از آنجا که سر سازگاری با تحولات دنیای جدید ندارد، با تجدد به سستیز برمی‌خیزد و بنیادگرایی نیز از همین تفکر منحنی سر برمی‌آورد. بنیادگراها عمیقاً معتقدند برای دستیابی به سعادت باید زندگی دنیوی را از انحرافات و بدعت‌ها زدود و مهم‌ترین بدعت از نظر آنها سیاست و قدرت است. از این رو، اگر به لحاظ شرعی جواز سرپیچی در برابر قدرت حاکم را بیابند، همواره در سستیز با قدرت و نظم مستقر موفق‌اند اما در نهادسازی و استقرار، ناکام و ناتوان هستند. آنان حتی با مظاهر دنیای جدید سر عناد و تخاصم دارند و توسل به فناوری‌های مدرن مانند هواپیما، موبایل و اسلحه نیز به مصداق اکل میت به برای

# سرنوشت عراق، سرنوشت ماست



اشاره:

عراق عرب این روزها دستخوش تحولات فراوانی است. تحولات ناخوشایندی که با اشغال عراق توسط آمریکا و سقوط صدام آغاز شد و همچنان ادامه دارد. از شکل‌گیری اولین اقدامات تروریستی در سال‌های ابتدایی نظام جدید، تا اشغال اول موصل در میانه دهه گذشته، از ورود خودروهای انفجاری به عراق تا اعلام خلافت اسلامی از سوی داعش، همه و همه نشان می‌دهد که عراق سرزمینی بس پیچیده است و شناختش نیاز به مطالعه‌ای بیشتر از حد معمول دارد. اهمیت این شناخت وقتی بیشتر می‌شود که در نظر بگیریم عراق در میان کشورهای همسایه، بیشترین مرز مشترک را با کشورمان دارد.

به همین جهت در این شماره به سراغ سید علی موجانی، پژوهشگر حوزه عراق رفتیم. گفتنی است موجانی از پژوهشگران و کارشناسان مجرب حوزه عراق است که تاکنون چندین تألیف از وی در باره تاریخ و رجال این کشور به چاپ رسیده است.

مثلاً با کردها هم‌نژادیم، ولی هم‌زبان و همین‌طور هم‌مذهب نیستیم؛ با هزاره‌های افغانستان هم‌مذهب هستیم، اما هم‌نژاد نیستیم؛ با عرب‌های شیعه بحرین و جنوب عراق و احسا، هم‌مذهب هستیم، ولی هم‌نژاد و هم‌زبان نیستیم؛ با اقوامی مانند ارامنه و گرجی‌ها، نه هم‌زبانیم، نه هم‌مذهبیم و نه هم‌نژادیم، اما به‌لحاظ فرهنگی پیوستگی داریم. اینها ظرفیت‌های تمدنی ما هستند که تنها یک تعریف تئوریک از آنها در ذهن داریم، اما در ترجمه این تعریف تئوریک و تطبیق آن با واقعیت‌های امروز دچار مشکل هستیم و نمی‌توانیم با پیرامون خود ارتباط برقرار کنیم. اینجاست که متأسفانه رفتارهای ما گاهی تأثیرات متناقض بر جای می‌گذارد.

بگذارید با یک مثال از اتفاقات روز منظورم را روشن کنم. مثلاً رئیس‌جمهور برای اجلاس شانگهای به تاجیکستان می‌رود. یکی از دغدغه‌های امروز در آن منطقه که بین دو کشور ازبکستان و تاجیکستان وجود دارد، موضوع احداث سد روی رودخانه‌ای است که از کوه‌های تاجیکستان سرچشمه می‌گیرد. احداث این سد نیز توسط ما انجام می‌شود. آبی که پشت سد جمع می‌شود در اختیار تاجیک‌هاست، اما چه کسی از این آب منتفع می‌شود؟ در تصویر امروزی، ازبک، اما در تعریف تمدنی، مردم وادی زرافشان، یعنی پنج‌کنت و سمرکنت (سمرقند) و امثالهم. اگر بخواهیم در ازبکستان یک پیوست جدی فرهنگی پیدا کنیم، غیر از فارسی‌زبانان سمرقند و بخارا، چه کسانی هستند؟ اما درست در نقش جدار بین این دو طرف ظاهر می‌شویم که به‌خاطر حفظ آب برای یک طرف، حیات طرف دیگر را تحت تأثیر قرار می‌دهیم و چون شناخت نداریم و نمی‌دانیم وادی زرافشان به‌لحاظ فرهنگی به تمدن ایرانی و تاجیک پیوسته است و تاجیکستان هم به ما پیوست می‌شود، خودمان یک انقطاع به‌وجود می‌آوریم و این سبب می‌شود سیاست‌های ما توسط دیگران بد معنا شود. چگونه باید فکر کنیم، سپس بیان کنیم و سرآخر عمل کنیم که کرد، تاجیک، هزاره، پشتون، عرب، ارمنی و یا آذری، همگی با اقدامات ما احساس همبستگی کنند؟ اگر بتوانیم به این فرمول برسیم، فرمولی که البته بر اساس شناخت درست به‌دست می‌آید و این شناخت را به‌صورت پای‌ای به سطوح میانی جامعه، مثل نسل نوجوان منتقل کنیم، یک دهه بعد به‌جایی می‌رسیم که رفتار و عمل ما تأثیر منفی بر این پیوست‌های فرهنگی بر جای خواهد گذاشت.

گویا مخاطب نشریه شما، معلمان عزیز کشورمان هستند. اگر این عزیزان سعی کنند مطالعه متوسطی از فرهنگ و تاریخ پیرامون‌مان داشته باشند، و هنگام این

**تربیت** موضوع این گفت‌وگو اوضاع عراق و تحولات چند ماه اخیر در این کشور است اما چنین به نظر می‌رسد که شما از منظر آسیب‌شناسی، به رویکرد غالب در ترسیم منافع ملی و تنظیم مناسبات ما با جهان پیرامون، نقد دارید. اگر مناسب می‌دانید گفتگوی خودمان را از همین موضوع شروع کنیم زیرا برای مخاطبان نشریه ما یعنی مربیان، معلمان، مدیران و دیگر دست‌اندرکاران امر تعلیم و تربیت، ورود و اشراف بر این مسئله ضروری است.

در ارتباط با کشورمان و محیطی که در آن زندگی می‌کنیم، چند نکته وجود دارد که باید به آن توجه کنیم: نخست، ما کشوری هستیم که خود را از پیرامون مجزا می‌دانیم. به بیان دیگر، خود را دارای تاریخی چند هزار ساله می‌دانیم که برجستگی‌های فراوانی دارد. شکی نیست که در تولید فکر و اندیشه نسبت به پیرامون خود نمونه‌های درخشانی داریم که در تولید و ساخت علم نقش داشته‌اند؛ از افرادی چون شهاب‌الدین سهروردی که در علوم متافیزیکی بسیار شاخص است، تا ابوعلی سینا که در علم پزشکی نابغه است. اما ایراد کار اینجاست که فکر می‌کنیم دیگران چنین مفاخری ندارند و این تصویر چنان بر ذهن ما سایه انداخته که غالباً هیچ پیوندی با پیرامون خود احساس نمی‌کنیم. وقتی سخن از «ما» می‌گوییم، مرزهای امروزی خود را در نظر می‌گیریم و بر همین اساس، در مواجهه با واقعیت‌های امروزی، پیرامون را بیگانه تلقی می‌کنیم و می‌گوییم یک طرف ما اعراب هستند و یک طرف اتراک و طرف دیگر هندوها و قس‌علی‌هذا. اما جالب اینجاست که وقتی با تبختر و غرور از گذشته سخن می‌گوییم، تمام این اقوام و ملت‌ها را جزئی از خود می‌دانیم.

فکر می‌کنیم اصفهان نصف جهان است و هنر هم فقط نزد ایرانیان است، اما اگر «ما» نوعی را به بخارا ببرند و مساجد و مدارس آنجا را با قدمتی بیش از بناهای اصفهان در دوران صفویه نشان دهند، دچار این تناقض می‌شویم که آیا ما از آنها الهام گرفته‌ایم؟ پس چرا دو شیوه معماری کاملاً شبیه هم و با فاصله‌ای چندصد ساله بنا شده‌اند؟

تصور می‌کنم این وضعیت از وقتی به‌وجود آمد که ما در اطراف خود، تنها مرزهای سیاسی را دیدیم و رابطه خود را با پیرامون گسستیم و به‌صورت طبیعی گروگان همان چیزی شدیم که ما را به‌وجود آورد، یعنی تاریخ و تمدن‌مان. به‌عبارتی باید گفت، پیوست‌های تاریخی، فرهنگی و تمدنی خود را از دست دادیم و به آنها توجه نکردیم؛ پیوست‌هایی که الزاماً در همه وجوه با ما یکسان نیستند.

مطالعه، تاریخ همسایگان را متفاوت از تاریخ ما نبینند و درواقع، تاریخ محیط پیرامون را نه در طول، که در عرض تاریخ ما ببینند، آن وقت در بیان و آموزش‌های خود می‌توانند ادبیاتی را به‌کار گیرند که نسل در حال پرورش آینده با آن نگاه و ادبیات رشد کند. برای مثال، معلمی را تصور کنید که در میان عشایر شیراز به عشایر قشقایی که اصالتاً فارس نیستند، درس می‌دهد. حال باید به این بیندیشیم که این معلم در یک محیط کاملاً فارسی چگونه از تاریخ ایران باستان بگوید که این بخش از جامعه (ایل قشقایی) احساس نکند چون ترک‌زبان است، اینجا سرزمین مادری او نیست و او غریبه است؟ اگر بتوانیم پاسخ مناسب این سؤال را بیابیم، می‌بینیم آن قشقایی نیز درک می‌کند این زمین، بخشی از تاریخ او هم است و باید حفظ شود.

## ترتیب بر اساس این گفته‌ها، آیا عراق را هم جزئی از تاریخ تمدنی ایران می‌دانید؟

به‌لحاظ تاریخی باید نخست قلمرو تمدنی خود را شناسایی کنیم. وقتی در وزارت خارجه، از مرز سخن می‌گوییم، به مفاهیمی مثل نقطه صفر مرزی و یا میله مرزی برمی‌خوریم. طبیعی است که فرهنگ هم باید شاخص‌های نمادینی داشته باشد، اما این شاخص‌ها چگونه تعریف می‌شود؟ به اعتقاد من، باید پیرامون خود را رصد کنیم، این میله‌های فرهنگی را پیدا کنیم و سپس با اتصال این نقاط اشتراک، قلمرو تمدنی خود را پیدا کنیم. اما این نقاط یا شاخص‌ها چه چیزهایی می‌تواند باشد؟ عناصری که هویت کلی ما را نمایندگی کند، مانند زبان، مذهب، عناصر نژادی، عناصر تأثیرگذار فرهنگی مانند موسیقی و معماری و مانند آنها و هم عناصری که الزاماً قابل احصا نیستند، مثل مکاتب فکری، نسخه‌های خطی، کتیبه‌های فارسی و یا سنگ‌های قبور ایرانیان کجا وجود دارد؟ وقتی از ایران سخن می‌گوییم، می‌تواند شیعه امامیه را شامل شود، بنابراین قبرستان علمای طبری که در صعدة یمن وجود دارد، یکی از نقطه‌های مورد نظر ماست. نسخه‌های خطی ما را به کتابخانه‌هایی در هند می‌رسانند که صدها و بلکه هزاران نسخه خطی فارسی در آنها موجود است. کتیبه‌های سادات ترمذ در شمال افغانستان، یا مساجد بدخشان، هریک می‌توانند نقطاتی باشد که ما به‌دنبال آن می‌گردیم. می‌توانیم با اتصال این نقاط، تصویر مناسبی از قلمرو فرهنگی خود ترسیم کنیم. حال آیا این قلمرو عراق را هم دربرمی‌گیرد؟ حتی پیش‌تر از عراق، دولت بنی‌رستم که در تلمسان الجزایر نزدیک به ۲۰۰ سال حکومت کرد، از ایرانیانی بودند که در فتح آندلس شرکت داشتند و پایه‌های یک حکومت ۲۰۰ساله را در شمال الجزایر بنا نهادند. این نیز بخشی از همین قلمرو فرهنگی ماست. اخشیدانی که در حلب از فرغانه رفتند و حکومت تشکیل دادند نیز همین‌طور و انواع و اقسام مواردی از این دست را می‌توان جزئی از همان قلمرو دانست. درست است که این قلمرو پیوسته نبوده، اما تأثیر خود را گذاشته و امروز می‌تواند ما را به چند ملت دیگر با نژادهای متفاوت وصل کند.

طبیعی است که عراق درون این بسته است و حتی فراتر از آن، از نظر من عراق حتی می‌تواند قلب ایران باشد، همان‌طور که ماوراءالنهر چنین است. اصلاً نمی‌توان ایران و عراق یا به‌عبارتی، عراق عجم و عراق عرب را از هم منفک کرد، چرا که درهم آمیخته‌شده و تنیده‌شده هستند.

## ترتیب به‌عنوان یک محقق که سال‌ها روی وجوه گوناگون عراق مطالعه کرده و تألیفاتی نیز داشته‌اید، تصویر سیاسی امروز عراق را چگونه می‌بینید؟

تصویر عراق را سیاسی نمی‌بینم، بلکه معتقدم باید از تصویر اجتماعی-سیاسی عراق سخن بگوییم، زیرا در عراق، جامعه حرف نهایی را می‌زند، نه سیاست. عراق در نظر عراقی‌ها (که من در ده سال گذشته سعی کرده‌ام بیشتر با ایشان مأنوس باشم) یک مجتمع و جامعه متکثر است. اخیراً مفاهیم جدیدی را برای خود به‌کار می‌برم و سعی می‌کنم آن‌ها را جایگزین مفاهیم سابق کنم که در ذهن داشته‌ام، مثلاً «بیت شیعی» که ترجیح می‌دهم به‌جای این، از مفهوم «صنف» شیعی استفاده کنم، زیرا احساس می‌کنم گروه‌های هم‌سودی هستند که در کنار هم یک صنف را تشکیل داده‌اند و مناسبات، دیگر مناسبات یک خانه نیست که در آن مرجعیت در جایگاه اعلی باشد و نظرش صائب باشد، کما اینکه در ماجراهای اخیر عراق، برخی گروه‌های شیعی نظر مرجعیت را نپذیرفتند.

عراق یک مجتمع شامل مسلمان و غیرمسلمان با انواع دامنه مذهبی و فکری است؛ از منادی تا مسیحی، از آشوری تا ایزدی، از شبکه تا جریاناتی

که جمعیت‌شان خیلی کم است، ولی وجود دارند، مثل زرتشتی‌ها. درون همین بسته‌ها هم شاهد تفرق‌های مختلف هستیم، مثلاً وقتی از کردهای عراق صحبت می‌کنیم، تصویر ما این است که کردها یک نژاد مشخص و یکپارچه درون عراق هستند، در صورتی که اصلاً این‌طور نیست. کردها خود به شعب مختلفی مثل کرد مستعرب که عرب شده و کردی که کرد مانده، کرد سادات و کرد غیرسادات تقسیم می‌شوند، مثلاً کرد برزنجی، کرد سادات است که شأن بالایی دارد، و کرد طریقتی مثل کرد نقشبندی و کرد قادری و کرد ضدطریقت مثل جریانات کریکار و کرد سکولار و کرد به‌شدت مذهبی که از درونش جریانی مثل انصارالسنه به‌وجود می‌آید. در تشیع و تسنن هم به‌همین ترتیب است.

در خانواده شیعی عراق، که البته باید عنوان «خانواده» را با تسامح بپذیریم، می‌بینیم هم جریان شیخی با جمعیتی نزدیک به نیم میلیون نفر در استان بصره وجود دارد و هم جریانات دیگری که مفهوم صنف مورد نظر ما را تشکیل می‌دهند.

بنابراین، در درجه اول عراق یک مجتمع است که نسبت اکثریت به اقلیت در آن دائم در حال تغییر است که باز یک ویژگی عجیب است. برای مثال می‌گوییم اکثریت جامعه عراق را شیعیان تشکیل می‌دهند، اما از زاویه دیگر می‌بینیم عشایر در عراق دارای اکثریت هستند. مناسبات عشایری گاه آن‌قدر تأثیرگذار است که فارغ از شیعه یا سنی بودن آن، می‌تواند سرنوشت عراق را تغییر دهد.

در تصویری که امروز باید بدهیم، عراق جامعه‌ای است که به‌لحاظ تاریخی از ما قدیمی‌تر است، یعنی بین‌النهرین به‌لحاظ تاریخی از ما عمیق‌تر و قدیمی‌تر است. به‌لحاظ ترکیب و تغییر نیز هم از ما متغیرتر و هم مرکب‌تر بوده است. اگر ما تاریخ خود را با حمله عرب و مغول و تاتار و ترک و افغان به‌گونه‌ای تصویر می‌کنیم که امتزاجی از این چند مجموعه هستیم، در مورد عراق این عدد بی‌شک کمی دورقمی خواهد بود. در ژرفای تاریخ عراق می‌توان انواع و اقسام نمونه‌ها را مثال زد، البته مقصود من عراق به‌معنای جغرافیای امروزی آن است.

محیطی که امروز عراق نامیده می‌شود، مجموعه‌ای است که از جهاتی بسیار به هم نزدیک و پیوسته و از جهاتی دیگر کاملاً از هم دور و قابل انفکاک است. تاریخ عراق به ما نشان می‌دهد هرگاه عراق با اشغال مواجه شود و یا نظامی متمرکز بر آن حاکم شود، حس همبستگی در مجموعه به‌وجود می‌آید و تقویت می‌شود و زمانی که عراق احساس انفتاح می‌کند، این مجموعه از هم دور می‌شود و عراق وارد یک دوره بدوی می‌شود. دکتر علی‌الوردی، مهم‌ترین جامعه‌شناس عراق این عبارت را به‌کار می‌برد که تاریخ عراق یا تمدن‌ساز بوده و یا بدویت مطلق و این در همه ادوار قابل مشاهده است. هرگاه دولت مرکزی و مرکزیت تقویت شده، عراق تمدن‌ساز بوده است، مانند تمدن اسلامی دوران عباسی؛ هروقت از هم پاشیده شده، چنان طوفان و غباری برپا شده که سرزمین‌های زیادی را تحت تأثیر قرار داده است. برای مثال وقتی عراق با حمله مغول مواجه می‌شود، از یک سو تا انتهای شامات و مصر و از سوی دیگر تا جنوب شبه‌جزیره عربستان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. اینها ویژگی‌های این قلمرو و جغرافیاست که به اعتقاد من باید بر اساس همین ویژگی‌ها به عراق بنگریم.

## ترتیب شما از منظر اجتماعی به عراق و پیشینه تاریخی آن پرداختید، اما اگر موافق باشید، به تحلیل عراق امروز بپردازیم. به‌طور مشخص می‌خواهم این پرسش را مطرح کنم، شرایطی که امروز در عراق وجود دارد، معلول چه علت‌هایی است؟

برای تحلیل اوضاع سیاسی عراق، نخست باید ببینیم عراق مدرن از چه زمانی شکل گرفت. در تصویر تاریخی ما، عراق بخشی از قلمرو خلافت عثمانی و جغرافیای بینابین دولت عثمانی و صفوی است. بسیاری معتقدند جدال میان این دو دولت، جدال مذهبی و عراق قلمرو این جدال و درگیری بوده است. با ذکر دو شاهد تاریخی روشن می‌توانم بگویم در بیش از صد سال جنگ میان ایران و عثمانی، غیر از تقریباً یک دهه که این جدال پوششی مذهبی گرفت، کاملاً ژئوپولیتیک بوده است. در مقاطعی از این دوران، دولت صفوی بر عراق مسلط شد، اما قبور ائمه اهل سنت و یا مراکزی مانند عبدالقادر گیلانی نه تنها مورد آسیب قرار نگرفت، بلکه بدون هیچ تعرضی همواره پابرجا بوده‌اند. بنابراین دولت شیعی صفوی که مروج تشیع بود، نسبت به این اماکن جسارتی به‌خرج نداد. در سوی مقابل هم شاهدیم وقتی سلیمان خان قانونی در زمان شاه طهماسب بر عراق تسلط یافت، وارد کاظمین شد، پرسید مناره (بارگاه امام موسی کاظم) چرا نیمه‌کاره است؟



نمونه مصائبی بود که همچنان دامنگیر عراق است. تمام این بحران‌ها هم به این دلیل است که بخشی از جامعه نمی‌خواهد این شکل جدید را بپذیرد. بخشی از جامعه که منافعش در گرو بازگشت به عراق سابق است، در مقابل این شکل جدید مقاومت می‌کند. در درجه اول شیوخ عشایر که پیش از این بر سر جزئیات حکومت توافق می‌کردند و اعضای هر عشیره نیز ملزم به تبعیت از شیخ عشیره خود بودند، حالا قرار است هر شخص یک رأی داشته باشد که آن هم مخفی است و این بیش از هر چیز اقتدار شیوخ عشایر را خدشه‌دار می‌کند. این پدیده را به‌روشنی در کردستان می‌توان دید. به‌صورت طبیعی کردستان میان دو جریان سلیمانی و اربیل و به‌تعبیری اتحادیه میهنی و حزب تقسیم شده بود. وقتی این تقسیم‌بندی شکاف خورد، از مایشان جریان تغییر یا گوران سر بر آورد که بر اساس مؤلفه‌های سابق قابل تحلیل نبود، زیرا نه قادری بود و نه نقشبندی و از منظری، هم قادری بود و هم نقشبندی، هم کرد عرب بود و هم کرد مستعرب. هم دیندار و متشرع بود و هم سکولار. این ویژگی قابل تعمیم به محیط شیعه و سنی عراق نیز هست.



**نباید در برخوردمان با ملت عراق تفاوتی میان شیعه و سنی قائل باشیم زیرا آن مرزها، مرزهای ما هم است. به همین دلیل وقتی عشایر سنی به بیت آیت‌الله سیستانی می‌آیند، ایشان با احترامی بسیار ویژه و حتی در شأن احترام به مراجع شیعه با آنها برخورد می‌کند. این نشان می‌دهد ایشان واقعیت عراق را درک کرده‌اند، اما از آنجا که در دوران جنگ و تا سقوط صدام بین ما و عراق فاصله افتاده بود، هنوز در درک این واقعیت‌ها ضعیف هستیم**

بنابراین اگر بخواهیم گذشته سیاسی عراق را بررسی کنیم، می‌بینیم تجارب ناموفقی داشته است که هیچ‌یک منطبق بر واقعیت نبودند. اما از سال ۲۰۰۵ یک نظام سیاسی منطبق بر آرای مردم شکل گرفت که البته در این شکل جدید هم شاهد برخی تجارب ناموفق بودیم. مثلاً اینکه مردم بر اساس همان فتاوی «هر نفر یک رأی» در انتخابات شرکت کردند و انتظار می‌رفت این شکل جدید تا رسیدن به رأس حاکمیت تداوم یابد، اما با شکل‌گیری مجلس، دیدیم که خود مجلس به‌مثابه یک فیلتر عمل کرد و مناصب اصلی مثل ریاست‌جمهوری، نخست‌وزیری و ریاست پارلمان را به‌شکل توافقی میان جریانات مختلف تقسیم کرد. در انتخابات ۲۰۱۰ اوضاع از این هم بدتر شد، به این معنا که گفتند لیست‌ها ملاک قرار می‌گیرند و در ۲۰۱۴ اساساً کلیت مشارکت مستقیم مردم به چالش کشیده شد.

**ترتیب** اما روش دموکراسی مشارکتی پیش از عراق در همین منطقه و به‌طور مشخص در لبنان اجرا شده بود و اتفاقاً موفق هم بود. شما به چه دلیل اجرای این روش را در عراق اشتباه می‌دانید؟

با شما موافقم، اما به این شرط که تجربه تمرین سیاسی این الگو در جامعه وجود داشته باشد. نمی‌توان یک‌باره الگویی را ارائه کرد و گفت از امروز این الگو ملاک شکل‌گیری نظام سیاسی است. در لبنان که شما اشاره کردید، به‌مرور زمان یک تفاهم میان سه جریان شیعه، سنی و مسیحی شکل گرفته و حتی قلمرو هر یک مشخص است. اما در عراق این گونه نیست، زیرا مثلاً می‌بینیم یک محیط سنی در یک اقلیم شیعی وجود دارد و بالعکس. اما در لبنان، حتی در خود بیروت می‌بینیم مناطق نیز بین جریانات گوناگون تقسیم و این تقسیم مورد توافق همه طرف‌ها واقع شده است.

**ترتیب** با شما موافقم که این تجربیات به‌تدریج شکل می‌گیرد. اما چه دلیلی باعث می‌شود امروز و با گذشت یک دهه از آغاز دوران جدید در تاریخ عراق، به‌جای اینکه عراق چند گام به جلو بیاید، در شرایطی قرار می‌گیرد که نیرویی مثل داعش می‌تواند بخش بزرگی از آن را تصرف کند؟ چرا جریانات گوناگون حاضر در صحنه نتوانستند به همان شیوه‌ای که قدرت را تقسیم کرده بودند، عمل کنند؟

دلیل این عدم موفقیت یا شکست از نظر من بسیار روشن است. عدم احترام به رأی اکثریت از سوی اقلیت، و عدم مراعات حقوق اقلیت از سوی اکثریت، دو دلیل اصلی این اتفاق است.

گفتند، از زمان شاه اسماعیل نیمه‌کاره مانده. دستور داد هم مناره عتبه حسینی در کربلا و هم عمارت عتبه کاظمی را بازسازی کنند. درحالی‌که اگر جدال بر سر مذهب بود، دو طرف باید آثار مذهبی طرف مقابل را می‌زدودند، اما این اتفاق رخ نداد. البته به‌غیر از ده تا پانزده سال در دوران عبدی‌بیک که می‌بینیم یک تقابل مذهبی مبتنی بر فتاوی دو طرف علیه هم اتفاق می‌افتد که باز آن هم به‌نظر من تنها یک پوشش مذهبی بر همان جدال ژئوپولیتیک دیرینه بوده است. بنابراین به‌لحاظ سیاسی، عراق دارای یک موقعیت خاص ژئوپولیتیک بوده که بسیاری از هم‌اوردی‌ها در آن اتفاق افتاده است. به‌مرور موقعیت صفوی در عراق تضعیف و موقعیت عثمانی در این سرزمین تقویت شد، تا ۲۰۰ سال پیش که عنصر جدیدی وارد سرنوشت سیاسی عراق شد؛ غلامان گرجی و داغستانی که مسلمان شده بودند و یا به اسلام تظاهر می‌کردند و در عضویت ارتش عثمانی بودند، مقارن با دولت قاجار حکومتی در عراق تأسیس کردند. از این زمان نظام سیاسی در عراق شکل متفاوتی گرفت که از سیاست‌های کلی عثمانی متفاوت بود و حتی در سیاست خارجی نیز روابط مستقیم و مستقل از حکومت عثمانی را مثلاً با دربار ایران برقرار کرد. با یک فاصله ۳۰ تا ۴۰ ساله از این، همین اتفاق در مصر نیز رخ می‌دهد و محمدعلی خدیو پاشا حکومت خدیویان را در مصر بنیان می‌گذارد.

عراق مدرن در ۲۰۰ سال گذشته گاه ضعیف و گاهی قوی بوده است، این وضعیت تا جنگ جهانی اول ادامه پیدا کرد، یعنی زمانی نزدیک به فروپاشی دولت عثمانی. در جریان جنگ جهانی اول، سرنوشت عراق به سرنوشت تمام اجزای محیط عربی و محیط دولت عثمانی گره خورد و چون ناگهان نظام و ساختار عثمانی از کار افتاد، هر کدام از این اجزا باید یک هویت و شاکله‌ای پیدا می‌کرد. طبیعی بود که عراق، شام، حجاز، نجد، فلسطین، یا مصر بر اساس همان تقسیمات اداری دولت عثمانی با هم ممزوج شده بودند، اما مرزی میان آنها نبود و نه تنها مرزی نبود، درک سیاسی مناسبی هم پیرامون این مورد در میان آنان وجود نداشت. به‌همین دلیل می‌بینیم در جریان اقدام لورنس در بسیج عشایر و قبایل عربستان و بردن آنان به دمشق و سپس تشکیل دولت‌های عربی، هیچ شاخصی برتر از دیگر شاخص‌ها نیست و تنها شاخص «عروبت» است که نقش ایفا می‌کند. عراق نیز جزئی از همین جریان بود. نتیجه این جریان این بود که حساسیتی روی عراق، شام، اردن یا حجاز نبود و فرقی نمی‌کرد که مثلاً فیصل، پسر شریف حسین، والی کدام‌یک از این سرزمین‌ها شود. هنوز مفهوم زمین یا سرزمین شکل نگرفته بود و تا امروز هم شکل نگرفته است. آن چیزی هم که به‌عنوان مرز میان این مناطق تعیین شد، یک توافق بود که هیچ انطباقی با خطوط طبیعی مرزی میان دو کشور نداشت، چراکه نه مرز طبیعی بود، مانند مثلاً یک کوه یا رودخانه، نه مرزی میان دو فرهنگ و جامعه جدا از هم و نه مرزی که حاصل یک رخداد تاریخی باشد. هیچ‌کدام اینها مبنای قرار نگرفت و تنها دو قدرت استعماری با توافق هم خطوطی فرضی رسم کردند و این خطوط اساس جغرافیای سیاسی دولت‌هایی را شکل داد که نزدیک به ۹۰ سال از تأسیس آنها می‌گذرد.

هم‌اکنون شاهدیم این خطوط در حال محو شدن است و این به این معناست که عراق مرز سیاسی را نپذیرفته است. همین که داعش می‌گوید مرز میان عراق و سوریه را از بین می‌برد و خلافت اسلامی مرز ندارد، یعنی این خطوط واقعی نبوده‌اند. بنابراین شکل سیاسی مشخصی از عراق نداریم. دلیل دیگر این مدعا این نکته است که افکار سیاسی دنیای عرب هم بعد از فروپاشی عثمانی مرز نداشت. مثلاً تفکر بعث در تمام کشورهای عربی مثل سوریه و عراق که دو رقیب تاریخی بودند، شکل گرفت. بعد از این هم شاهدیم با ورود تفکر ناصری، تمام جهان عرب از آن متأثر می‌شود. بنابراین چهره سیاسی عراق، چهره‌ای است که هیچ‌گاه تکوین نیافت و تثبیت نشد و نمی‌توانیم بگوییم در این ۲۰۰ سال که تاریخ مدرن و مستقل از عثمانی عراق است که طی آن یک رابطه ملی و جغرافیایی شکل گرفت، مرز و چهره سیاسی مشخصی داشته است.

مهم‌ترین تغییری که در سرنوشت سیاسی عراق در این دوران رخ داد این بود که نظام سیاسی شکل خود را از مملوکی به پادشاهی عوض کرد، البته در گذشته نیز تغییراتی مثل تبدیل به نظام پادشاهی و یا جمهوری اتفاق افتاده بود. اما همه این تغییرات توسط حکومت‌ها و نه جامعه متکثر عراق اتفاق می‌افتاد. این تغییر در سال ۲۰۰۵ با فتاوی مهم آیت‌الله سیستانی مبنی بر «هر نفر یک رأی» اتفاق افتاد. درواقع، تاریخ عراق جدید از سال ۲۰۰۵ شکل گرفت و اتفاقاً تمام بحران‌ها هم از همین زمان اتفاق افتاد. بحران‌هایی مثل انفجار یا مسائل طائفی اولین



اهل سنت به عنوان اقلیت، مشروعیت الگوی جدید شکل‌گیری نظام سیاسی را نپذیرفتند و معارضة با این واقعیت را که شیعیان دارای اکثریت هستند، آغاز کردند. می‌گفتند اینها شیعه نیستند و صفوی هستند، یا عراقی نیستند. عین این عبارات را درباره شیعیانی به کار می‌بردند که در جنگ ایران و عراق به ایران مهاجرت کرده بودند، یا کردهایی که بنا به شرایط دوران صدام به ایران و سوریه رفته بودند و حالا به عراق بازگشته بودند. در طرف مقابل هم این احساس وجود داشت که اساساً تقسیم قدرت معنا ندارد و تنها باید عطایایی از قدرت را بین اقلیت توزیع کرد. درواقع، اکثریت نمی‌خواست حقوق اجتماعی دیگران را به رسمیت بشناسد. یک مثال واضح این نگاه، اتفاقات موسوم به سیاه‌چادرها است که در سال ۲۰۱۳ در رمادی رخ داد. اوایل سال ۲۰۱۳ شاهد برافراشته شدن مجموعه زیادی از سیاه‌چادرهای عشایری در جاده رمادی به اردن که منطقه‌ای سنی‌نشین است بودیم. اما برخورد و شیوه مواجهه دولت با این پدیده اعتراضی بسیار قابل تأمل است. این سیاه‌چادرها تنها یک اعتراض برای احقاق حقوق اجتماعی اهالی منطقه بود، اما متأسفانه ارتش عراق به شدیدترین و خشن‌ترین شیوه ممکن با این اعتراضات برخورد کرد. اکثریت در این تصور بود که این افراد اساساً حق ورود به این مقولات را ندارند، بنابراین گفت‌وگو با آنها را نیز بی‌دلیل می‌دانست. حال بیابیم این شیوه برخورد را با جوامع توسعه‌یافته مقایسه کنیم. من مدتی در پاریس زندگی می‌کردم. پاریس شهری است با ۴ میلیون جمعیت از ۸۲ ملیت مختلف که ۸۱ ملیت غیرفرانسوی تنها ده درصد جمعیت این شهر را تشکیل می‌دهند. اما جالب است بدانید شهردار پاریس هیچ‌یک از مصوبات شورا را اجرا نمی‌کند، مگر اینکه کمیسیون متشکل از نمایندگان تمامی این ۸۲ ملیت نیز آن را تأیید کرده باشد. دلیل این موضوع چیست؟ پاسخ شهردار پاریس چنین بود: ما برای ساختن زیرساخت‌ها هزینه کرده‌ایم، مثلاً برای جداسازی زباله خشک از زباله تر، حال فرض کنید ده درصد جامعه این را نپذیرد، نتیجه این می‌شود که همه چیز به هم می‌خورد و یک تعارض اجتماعی به وجود می‌آید. همین مثال را می‌توان در تمامی ابعاد بسط داد. اما در عراق شاهدیم اکثریت کاملاً نسبت به اقلیت بی‌توجه بود. برای مثال دولت قانونی وضع کرد که به موجب آن، یک درصد از درآمد نفت بصره متعلق به همین شهر است. نتیجه این تصمیم این بود که عراقی اهل الانبار یا کردستان احساس می‌کرد از حقوق مساوی برخوردار نیست، بنابراین آمادگی یک تعارض علنی با اکثریت در وی ایجاد می‌شد.

**تربیت** آیا شکل‌گیری داعش را نیز در همین بستر می‌بینید؟  
خیر.

**تربیت** پس این نارضایتی حول چه مصادیقی شکل می‌گیرد که بعدها می‌تواند باعث شکاف عمیقی شود که امروز داعش از آن بهره می‌برد؟

بعد از حادثه تلخ انفجار حرمین شریفه در سامرا (تفجیر) یک حصار به دور عتبه کشیده شد که رابطه عتبه با شهر را قطع کرد. شهر سامرا دو اثر تاریخی دارد، یکی عتبه که برای شیعیان حائز اهمیت است و دیگری مساجد و قصرهای دوران عباسیان. کشیدن این جدار به دور عتبه ارتباط تاریخی میان ساکنان سامرا و عتبه را قطع کرد. ساکنان سامرا اکثر سنی‌های شافعی‌مذهب هستند که بسیاری از آنان عمیقاً به عتبه اعتقاد دارند. با کشیدن این دیوار متأسفانه بین این دسته از اهالی سامرا و عتبه فاصله ایجاد شد. مورد دیگر این بود که در بازسازی عتبه پس از انفجار، غرفه عشیره‌ای که آن را «غرفه‌الشیوخ العشایر» می‌نامند، جمع شد. کارکرد این غرفه می‌تواند اهمیت تعطیل شدن آن را برای ما روشن کند. غرفه

عشیره‌ای، یک یا دو اتاق در مجموعه حرم است که وقتی شیخ عشیره‌ای از انبار یا زیر یا سایر مناطق، به سامرا می‌آید و به اصطلاح به یکی از عشیره‌های سامرا وارد می‌شود، یکی از کارهایی که رئیس عشیره میزبان اهل سامرا انجام می‌دهد این است که ضمن پذیرایی مفصل و میهمانی، شیخ میهمان را به اماکن تاریخی و مذهبی سامرا می‌برد که یکی از برنامه‌های اصلی زیارت عتبه است. چند رکعت نماز خوانده می‌شود و فارغ از شیعه یا سنی بودن این شیوخ سلامی داده می‌شود و سپس شیوخ به غرفه شیوخ عشایر می‌روند با چای و قهوه از آنان پذیرایی می‌شود. اما پس از حادثه انفجار این غرفه‌ها جمع شد. حیثیت شیخ عشیره‌ای در عراق به این بسته است که در قلمرو خود بتواند از شیوخ مناطق دیگر میزبانی کند. حال اگر این حق از او سلب شود، بی‌شک برای این شیخ قابل تحمل نیست.

بنابراین می‌بینیم بحران اساسی عراق، اتفاقاً از همین مسائل بدیهی و به ظاهر ساده سرچشمه می‌گیرد؛ بحران‌های اجتماعی بسیار ساده‌ای که نه دیده و نه سنجیده می‌شد. من چهار سال پیش، پشت عتبه نشسته بودم و اتفاقاً لباس عربی به تن داشتم. پسر جوانی کنار من بود، بدون اینکه بگویم ایرانی هستم، از او پرسیدم این بنا چیست؟ گفت: عتبه است و برایم توضیح داد. پرسیدم، پس چرا این دیوار را اینجا کشیده‌اند؟ ماجرای انفجار را برایم تعریف کرد و گفت، در حال بازسازی هستند و قرار است گنبد طلایی برایش نصب کنند. گفتم، پس خیلی زیبا خواهد بود، اما پسر در جواب گفت: خود آن را خواهیم انداخت. من با تعجب و حیرت به او نگاه کردم و پرسیدم چرا؟ گفت: مگر می‌شود در پنجاه متری من گنبد طلایی وجود داشته باشد، اما من برق نداشته باشم و یا کشش به پایم نباشد؟ درست است که انفجار حادثه بسیار تلخ و بدی بود، اما این بدی برای ما احساسی، عاطفی و دینی بود، اما برای عشیره سامرا حیثیتی بود. درست مانند ماجرای هولوکاست برای آلمان‌ها که هر بار مطرح می‌شود سریعاً زانو می‌زنند، زیرا حیثیت‌شان را تحت تأثیر قرار داد که چرا این حادثه باید به نام آنان در تاریخ ثبت شود.

**تربیت** در سال ۶۹ که برخی از دوستان به عراق رفته بودند، میهمان شیخ یکی از این عشایر بودند. شیخ قبیله توماری برای آنان آورد که گویا نسب‌نامه‌اش بود و نشان می‌داد نسب‌شان به امام حسن عسگری می‌رسد. بعد از سقوط صدام هم شاهدیم عشایر حامی صدام برای او مقبره‌ای برپا می‌کنند و در کل شاهد احترام زیادی از سوی این عشایر به دیکتاتوری هستیم که توسط حکومت جدید اعدام شد. فارغ از عوامل این نوع رابطه، چیزی که روشن است قدرتی است که این بخش از جامعه برای اجرایی کردن خواسته‌هایش دارد. نظر شما در این ارتباط، یعنی نقش عشایر در صحنه سیاسی-اجتماعی عراق چیست.

ما از درک مسائل عشیره‌ای عاجزیم. تا وقتی شما در عراق و در همان بافت عشیره‌ای با آنان زندگی نکرده باشید، از درک آن عاجز هستید. مثلاً عشیره‌ای هست که نیمی سنی و نیمی شیعه است، ما به عنوان ناظر می‌بینیم در برخی موارد این عشیره اعم از شیعه و سنی، کاملاً متحد و مجتمع است و در برخی موارد برعکس، اینجاست که در قضاوت این پدیده‌ها با مشکل مواجه می‌شویم و نمی‌دانیم این مناسبات را باید چگونه تحلیل کنیم. در مسائل عشیره‌ای عراق، عناصر ریزی وجود دارند که هر یک می‌تواند شکل بازی و نقش بازیگران آن را تغییر دهد. عراق جامعه بسیار پیچیده‌ای است. به تاریخ هم که بنگریم، می‌بینیم تنوعی که در عراق بود، حتی امیرالمومنین (ع) را مجاب کرد پایتخت حکومت را از مدینه به کوفه منتقل کند، زیرا اگر عراق از دست می‌رفت، اسلام به خطر می‌افتاد. عراق منطقه‌ای بود که قوه جهاد را توزیع می‌کرد. دلیل اینکه امروز داعش به عراق وارد می‌شود نیز این است که این زیرساخت یعنی توزیع قوه جهادی در دنیای اهل سنت، به صورت ظرفیت نهفته در آن وجود دارد.

**تربیت** این روزها تحلیل‌های زیادی درباره نقش حزب بعث در تحولات اخیر و پیشروی داعش مطرح می‌شود. آیا با این تحلیل‌ها موافقت می‌کنید؟ اگر موافقت می‌کنید، این نقش‌آفرینی را چطور ارزیابی می‌کنید؟

متأسفانه باید بگویم هم ما و هم بسیاری دیگر از کشورها در این باره در درک درست اوضاع دچار مشکل شده‌ایم. نظام جدید عراق قانون بعث‌زدایی را به اجرا درآورد، بر اساس این قانون، در دوایر دولتی هر شخصی که سابقه بعثی داشت نخست باید از کار کنار می‌رفت و اگر در بررسی‌های بعدی تأیید می‌شد، می‌توانست به کار بازگردد. اما مشکل اینجا بود که افراد در دوایر و ادارات دولتی

سوریه آمدند. بعد از سقوط صدام، بعضی‌های عراق نیز تنها جایی که مقدور بود در آن حضور داشته باشند، همین منطقه بود. بنابراین تفکر بعضی در این منطقه حالت منسجمی به‌خود می‌گیرد. دقیقاً همان منطقه‌ای که امروز مرکزیت قلمرو داعش است. ظهور پدیده داعش در این منطقه و جمع شدن نیروهای بعضی در آن رخ سال‌های گذشته، به ما نشان می‌دهد در این سال‌ها فعل و انفعالات مهمی در آن رخ داده است که ما و بسیاری از ناظران از آن غافل بودیم. بنابراین می‌بینیم این منطقه به نقطه تماس بقایای بعث و جریانات سلفی تبدیل می‌شود. از همین زمان، ۲۰۰۵ و ۲۰۰۶ می‌بینیم پدیده خودروهای انفجاری در عراق رخ می‌دهد. بی‌تردید در نتیجه این هم‌نشینی، هر دو طرف بر یکدیگر تأثیر گذاشته‌اند. به این معنا که نسل جدید نیروهای بعضی، تفاوت‌های زیادی با بعضی‌های دوران سقوط صدام دارند و این تفاوت خود را در ادبیات این جریان هم نشان می‌دهد، به تعبیر دیگر، در گردونه زمان گشته‌اند و امروز از منظر متفاوت نسبت به بعضی‌های پیشین به واقعیات پیرامونی می‌نگرند، اما هیچ تغییری در الگوی مطلوب و هدف غایی آنان ایجاد نشده است. الگوی مطلوب تفکر بعث، شکل‌گیری یک حکومت عربی در منطقه است، ولی با شکل سکولار. نظام مطلوب داعش هم شکل‌گیری یک حکومت عربی است، ولی به شیوه خلافت. حال اگر از منظر بعث به داعش بنگریم، می‌بینیم داعش پلی است که می‌تواند آن را به هدفش برساند. البته این نوع نگاه تنها مختص به بعث نیست، زیرا نقش‌بندی نیز همین‌گونه می‌اندیشد، عشاير هم همین‌طور. زیرا از نگاه عشاير، مرزبندی منطقه پس از جنگ جهانی اول اقدامی نادرست بود و حالا داعش این مرزها را از میان برداشته است. بنابراین باید گفت داعش نقطه اشتراک تمام واقعیتهایی است که در آن منطقه وجود دارد. از سوی دیگر هم داعش نقطه اشتراک تمام سیستم‌های امنیتی منطقه و حتی فرماندهی‌های آن نیز است.

**ترتیب** به نقش بازیگران بین‌المللی اشاره کردید. نقش امریکا را در پیدایش بحران داعش چطور می‌بینید؟ زیرا برخی تحلیلگران معتقدند داعش تا وقتی فقط در سوریه بود، نه تنها از سوی امریکا تهدید تلقی نمی‌شد که حتی همسوی با خواسته‌های دولت امریکا برای سقوط اسد می‌جنگید. اما با ورود داعش به عراق، اوضاع در نظر دولت امریکا متفاوت شد. در حالی که مثلاً هم ما و هم عربستان سعودی، ورای موافقت یا مخالفت، مواضع نسبتاً یکسانی در برابر داعش چه در سوریه و چه در عراق داشته‌ایم. علاوه بر این در مجموع نوع رابطه میان کشورهای منطقه و داعش را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

اول باید تصریح کنم امروز عربستان هم دیگر حاضر به حمایت از داعش نیست، زیرا با اعلام خلافت اسلامی از سوی داعش، مشخص است که هدف غایی آنها تسلط بر مکه و مدینه است، به این دلیل واضح که اصولاً خلافتی جز با تسلط بر مکه و مدینه شکل نخواهد گرفت.

در مورد امریکایی‌ها هم باید دقت داشت که در یک سال و نیم پیش، خواست دولت امریکا الزاماً سقوط حکومت سوریه و براندازی اسد نبود. خلع سلاح دولت سوریه یکی از اصلی‌ترین خواسته‌های امریکا بود که بدون نیاز به جنگ و حتی بدون مصوبه شورای امنیت، تنها با گرفتن ژست جنگ، به این هدف رسید. در یک رویارویی بزرگ اگر به حداقلی از خواسته‌های خود هم برسید، برنده‌اید. در ماجرای خلع تجهیزات شیمیایی سوریه، امریکا به‌لحاظ حیثیتی عقب‌نشینی نکرد و به‌اعتقاد من دولت سوریه در محاسبه واقعیت‌ها دچار یک اشتباه اساسی شد. از نظر من برای تحلیل سیاست امریکا در قبال داعش گفته‌های اوباما در اجلاس ناتو بسیار مهم است. اوباما می‌گوید: ما برای تشکیل یک ائتلاف علیه داعش به تصمیم جمعی رسیده‌ایم، البته با این خط قرمز که پوتین سربازان امریکا به زمین نخورد و تنها از راه هوا با داعش مقابله خواهیم کرد. سپس سعی می‌کنیم به نیروهای داعش اجازه پیشروی ندهیم. در مرحله بعد داعش را عقب برانیم و در نهایت هم کشتن رهبران آن را اجرا کنیم. با این حساب آیا نمی‌توان متصور بود که حضور داعش در همین قلمرو فعلی از نظر امریکا اگر مطلوب نباشد، خیلی هم نامطلوب نیست؟

حال اگر همین سه مرحله، یعنی جلوگیری از پیشروی، عقب راندن و از بین بردن رهبران داعش، را با سوریه مطابقت دهیم، می‌بینیم امریکا به بخشی از خواسته‌هایش رسیده است. اگر سقوط اسد را هدف امریکا در سوریه بدانیم، باید اذعان کنیم یکی از گام‌های مهمی که امریکا برداشت خلع سلاح سوریه در تابستان ۲۰۱۳ بود. در عراق هم از نظر امریکایی‌ها، اگر در همین مرحله اول، یعنی تنها جلوگیری از پیشروی داعش هم موفق شوند، به هدف رسیده‌اند.

دوران صدام، به این دلیل به عضویت حزب بعث درمی‌آمدند که بتوانند مراحل ترفیع و ارتقای جایگاه شغلی را سریع‌تر طی کنند. درواقع، عضویت در حزب بعث برای اکثر این افراد به‌منزله اعتقاد به مبانی فکری حزب بعث نبود، بلکه ابزاری بود که از طریق آن بتوانند به منافع بیشتر مادی دست پیدا کنند. به همین دلیل می‌بینیم نیروهای تکنوکرات بسیاری به عضویت حزب بعث درمی‌آمدند. پس از این مرحله، نظام عراق تصور کرد برای همیشه معضل حزب بعث را حل کرده است، درحالی‌که نیروی مولد حزب بعث در دوران صدام در جای دیگری قرار داشت. باید توجه داشت اصلی‌ترین گروهی که از حزب بعث منتفع می‌شد، کارمندان و حقوق‌بگیران دولتی نبودند. از آنجا که عراق منطقه‌ای کشاورزی است، بیشترین منفعت عاید گروهی می‌شد که از کانال حزب بعث مشکلات کشاورزی خود، از جمله دسترسی به‌موقع به کود و بذر و ماشین‌آلات کشاورزی را حل می‌کرد، یعنی همان عشاير. بنابراین می‌بینیم در سال ۲۰۰۳ با اجرای قانون بعضی‌زدایی عملاً به موتور مولد حزب بعث کوچک‌ترین توجهی نشد.

### ترتیب آیا شیعیان نیز در این گروه قرار می‌گرفتند؟

صد البته. انتخابات پارلمانی ۲۰۱۰ به‌روشنی این موضوع را نشان می‌دهد. در آن انتخابات دیدیم که در کربلا به‌عنوان محیطی شیعی، یک فرد بعضی به‌عنوان سرلیست کربلا وارد پارلمان شد زیرا همین شخص در دوران صدام توانسته بود رضایت کشاورزان و سران عشاير را در مواردی که به آنها اشاره شد، جلب کند.

**ترتیب** شما به عنصری اشاره می‌کنید که فراتر از تمام مؤلفه‌ها، از جمله مذهب عمل می‌کند؟ آیا واقعاً تا این حد به تأثیرگذاری این عنصر باور دارید؟

بله، همین‌طور است و می‌توانم شواهد فراوانی برای اثبات آن ارائه دهم. بعث تفکری است که نیاز اجتماعی زنده در این منطقه است، یعنی در شامات، عراق و تا حدی هم در حجاز. به‌لحاظ تاریخی هم ریشه‌دارتر از نظام‌های سیاسی منطقه است و به‌نوعی به دوران اموی برمی‌گردد. یعنی جایی که بحث «عروبت» مطرح می‌شود، یعنی «عرب» به یک جنس متمایز در دنیای اسلام تبدیل می‌شود و سایرین در این دسته‌بندی ذیل عنوان «موالی» قرار می‌گیرند. فراتر از این، رفته‌رفته حتی عنصر دین هم در این دسته‌بندی رنگ می‌بازد و می‌بینیم که میشل عفلق مسیحی هم به مبلغی برای تفکر بعث تبدیل می‌شود، زیرا از نظر این تفکر، «عروبت» مقدم است. اسلام از جنس عرب، یعنی پیامبر اکرم (ص) و از زبان عرب، یعنی قرآن کریم استفاده کرده، بنابراین چون این دو برگزیدگان خداوند بودند، بنابراین کالبدی که این هر دو از میان آن برآمد باید بسیار مهم‌تر باشد، اینجاست که هم مسیحی و هم حتی شیعه می‌تواند عضو حزب بعث باشد.

**ترتیب** در رخداد‌های بعد از سقوط صدام و اینکه حاکمیت شیعی در برقراری ارتباط با اقلیت ناموفق بود، بستر مناسبی برای سازمان‌دهی حزب بعث به‌وجود آمد، اما آیا از نظر شما پیوند مشخصی بین سازماندهی دوباره جریان بعث و داعش هم وجود دارد؟

ابتدا باید برگردیم به حوادث لبنان و سوریه. کتابی به‌نام «تاریخ معاصر سوریه» به‌قلم «جمال دیب» وجود دارد که نویسنده در این کتاب می‌گوید: بعد از قتل حریری که قرار شد نیروهای بعضی از سوریه خارج شوند، این نیروها وارد دیرالزور و رقه شدند. البته مقصود او، حزب بعث سوریه است و این نیروها هم عموماً خارج از چارچوب‌های حزب بعث سوریه عمل می‌کردند، زیرا پرونده لبنان برای حزب بعث سوریه یک پرونده امنیتی بود.

در جریان سقوط صدام شاهد مجموعه تغییراتی در کلام صدام هم هستیم که البته برمی‌گردد به شکست صدام در اشغال کویت. در این مقطع شاهد بودیم دولت عراق در یک فضای نزدیک‌تر به واقعیات اجتماعی منطقه عمل می‌کرد. البته نمی‌خواهم بگویم مسلمان شده بود، چون همچنان حزب بعث نمی‌خواست اسلام را به‌عنوان یک شاخص، موجه بداند، بلکه سعی داشت فضای اسلامی را درک کند. حال اگر به روزهای منتهی به سقوط صدام برسیم، می‌بینیم در بیانیه‌های دولت عراق به‌شکلی فزاینده از آیات قرآن استفاده می‌شد. بعد از سقوط و در جریان دادگاه‌های صدام نیز حتماً به‌خاطر دارید که او با ظاهری متفاوت، یعنی با ریش و درحالی‌که قرآن در دست داشت، وارد دادگاه می‌شد. تصور من این است که از مقطعی حزب بعث درک کرد باید فضای اسلامی را بپذیرد. جریاناتی از بعث سوریه که بعد از ترور حریری از لبنان خارج شده بودند، به مناطق مرزی بین عراق و



از منظر دیگر، واقعیت امروز عراق این است که داعش با تصرف تعداد زیادی از پادگان‌های عراق و سوریه، تعداد فراوانی اسلحه به‌دست آورده است، اما هیچ‌کدام از قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی وارد عمل نشدند که با بمباران این پادگان‌ها این امکان را از داعش بگیرند، درحالی که همگی قدرت این کار را داشتند. بنابراین دور از ذهن نیست اگر فکر کنیم دستیابی داعش به تجهیزات جنگی از جمله تانک، بخشی از طرح قدرت‌ها بود، زیرا می‌توانستند مانع آن شوند و نشدند. اما وقتی احتمال می‌رود داعش به‌سمت اربیل برود باید مانعش شد. به مجرد تهدید حمله داعش به کردستان، آلمان‌ها و فرانسوی‌ها گفتند باید به کردها نیز اسلحه داد. بنابراین چه بخواهیم، چه نخواهیم، امروز سه ارتش در کشور عراق وجود دارد. ارتش رسمی عراق، ارتش داعش و ارتش اقلیم کردستان سه ارتشی هستند که به‌لحاظ نیرو و توان نظامی نیز تقریباً باهم برابرند. در این وضعیت خوشبینانه‌ترین تحلیل این است که در عراق، اقلیم‌های مستقل از هم شکل خواهند گرفت. حالت بدبینانه نیز تجزیه عراق است، زیرا هر کدام از این سه گروه ارتش، جمعیت و جغرافیای خود را دارد. اما حالت واقع‌بینانه، بروز یک جنگ داخلی درازمدت است، زیرا همان‌طور که پیش‌تر گفتم، هیچ‌کدام از این گروه‌های سه‌گانه کاملاً یکدست



**هر زمان که اوضاع در عراق به هم می‌ریزد و به وجه «بدوی» خود نزدیک می‌شود، اختلافات چنان بالا می‌گیرد که شیخوخیت معنا پیدا می‌کند و به‌صورت طبیعی، در جامعه‌ای که اکثریت آن با شیعیان است، مرجعیت شیعه نقش پررنگی در تحولات ایفا می‌کند.**

نیستند، بلکه هر کدام یک صنف جدا هستند.

اما در مورد اینکه در منطقه چه کسانی از داعش حمایت می‌کنند، نظر من این است که تمامی کشورهای منطقه ناخواسته باعث تقویت داعش می‌شوند. همه کشورهای منطقه، به‌خصوص همسایگان عراق می‌دانند که داعش برای آنها هم یک تهدید جدی است، اما تضادهای عمیق سیاسی در کنار کدورت‌ها و بعضاً کینه‌های به‌وجود آمده در چند دهه اخیر، چنان بر روابط میان آنان سایه انداخته که هیچ‌کدام حاضر نیستند به سرنوشت جمعی فکر کنند. نه‌تنها داعش، که هر جریان مشابه دیگری هم می‌تواند از این اختلافات سوءاستفاده کند.

**تربیت میزان نفوذ اجتماعی داعش در منطقه را در چه سطحی می‌بینید؟**

برای ارائه یک پاسخ دقیق به این پرسش، تنها باید به منطقه رفت و در بطن جامعه و تحولات قرار گرفت، اما در حال حاضر تنها می‌توان به بررسی فضای مجازی در منطقه اکتفا کرد. متأسفانه فضای مجازی نشان می‌دهد داعش در جذب نیرو موفق بوده، بخشی از این موفقیت هم به ترس و وحشتی که این جریان ایجاد کرده برمی‌گردد و بخشی هم به تحلیل مسئولیت‌های داعش نسبت به قلمروی که به دست آورده است. از طرفی آغاز فعالیت القاعده در شبه‌قاره هند هم نشان از موفقیت داعش دارد. به بیان دیگر، موفقیت داعش القاعده را وامی‌دارد در رقابت با این گروه، شاخه جدیدی تأسیس کند.

**تربیت آیا شما میان القاعده و داعش حس رقابت می‌بینید؟**

فراتر از رقابت، حتی می‌توانم بگویم احساس دشمنی بین این دو گروه وجود دارد. القاعده احساس می‌کند اگر منفعلانه عمل کند، نیروهایش جذب داعش می‌شوند. علاوه بر القاعده، اخوانی‌ها هم همین احساس را دارند، زیرا بخش قابل توجهی از اعضای داعش را جوانان اخوانی مصری تشکیل می‌دهند. اتفاقات تابستان گذشته در مصر و برخورد خشونت‌بار دولت جدید با حامیان اخوان و صدور حکم اعدام برای رهبران آن، باعث به‌وجود آمدن موجی از هیجان و غلیان احساسات جوانان اخوانی و حتی غیراخوانی شد. هیچ جریانی هم در مصر نتوانست این موج فزاینده هیجانات و احساسات را مدیریت کند. در نتیجه، این نیروها که در وضعیت بلا تکلیفی بودند، انجام مجموعه‌ای از اقدامات نامتعارف را آغاز کردند و بخش زیادی هم به داعش پیوستند. اگر بخواهیم مثال مشابهی

در تاریخ معاصر خود بیابیم، می‌توانیم به حوادث خونین ۱۵ خرداد ۴۲ اشاره کنیم. پس از تبعید امام خمینی به‌عنوان رهبر نیروهای معارض شاه، جریان‌های مختلف مبارزه مسلحانه یکی پس از دیگری شکل گرفت و نیروی جوان و پرانرژی، جذب گروه‌هایی شدند که با نهضت اسلامی، تعارض داشتند. در مصر هم حذف اخوان المسلمین و صدور احکام سنگین برای رهبران آن، فضا را برای یارگیری گروه‌های جهادی، به‌خصوص داعش فراهم کرد.

**تربیت نمی‌توان در مورد اوضاع عراق سخن گفت و به نقش مرجعیت شیعه در این کشور اشاره نکرد. در گذشته این نگاه وجود داشت که مراجع نجف در قیاس با مثلاً علمای قم، اصولاً سیاسی نیستند. اما هم در جریان انتفاضه جنوب عراق شاهد ورود آیت‌الله خویی به ماجرا و مدیریت آن بودیم و هم در سال‌های اخیر شاهد حضور مؤثر آیت‌الله سیستانی در بزنگاه‌های سیاسی اجتماعی عراق هستیم. از نظر شما مرجعیت به‌عنوان یک پارامتر، چقدر در تحولات عراق مؤثر است؟**

ابتدا باید تأکید کنم مرجعیت شیعه در عراق نه در چارچوب «بیت» و نه در آن چارچوب «صنفی» که عرض کردم، قرار نمی‌گیرد، بلکه مرجعیت، مرجعیت است. اما در مورد نقش آن در عراق، باید گفت هر زمان که اوضاع در عراق به هم می‌ریزد و به وجه «بدوی» خود نزدیک می‌شود، اختلافات چنان بالا می‌گیرد که شیخوخیت معنا پیدا می‌کند و به‌صورت طبیعی، در جامعه‌ای که اکثریت آن با شیعیان است، مرجعیت شیعه نقش پررنگی در تحولات ایفا می‌کند.

در طول تاریخ عراق هم می‌بینیم مراجع بزرگ و تأثیرگذار در دوران تلاطم و آشوب ظهور می‌کنند. مثلاً فتوای ضد تنباکوی مرحوم میرزای شیرازی، زیرا علاوه بر ایران، مانند یک بمب در قلمرو دولت عثمانی هم اثر گذاشت. یا فتوای میرزای دوم و فتوای جهاد با بریتانیا. و مثال‌های تاریخی دیگر مثل انقلاب مشروطه در ایران، یا جنگ ایران و روس که برای مراجع از حیث دفاع از حدود و ثغور مسلمین بسیار مهم بود. پس می‌بینیم مراجعی تأثیرگذار بودند و نامشان تا مدت‌ها در تاریخ ماند که در روزهای بحرانی توانستند آن نقش شیخوخیت را ایفا کنند. در شرایط فعلی نیز بی‌تردید باید گفت چه از لحاظ نبوغ و چه از لحاظ شناخت جامعه، حضرت آیت‌الله سیستانی متمایز از مراجع دیگر است، اما یقین بدانید اگر ایشان نبودند هم، مجموعه شرایط، یک مرجع دیگر با نقش محوری به‌وجود می‌آورد. البته من با تعبیر سیاسی در مورد این مراجع مخالفم، زیرا شرایط اجتماعی است که مراجع را به صحنه می‌آورد.

**تربیت برای سؤال آخر می‌خواهم نظر شما را در ارتباط با نقش کشورمان در عراق بدانم. از نظر شما ما چگونه می‌توانیم هم منافع ملی و هم اصول اعتقادی و ایدئولوژیک خود را در عراق پی بگیریم؟**

به اعتقاد من، اگر بخواهیم نگاه منفعت‌گرا به عراق داشته باشیم، برمی‌گردیم به همان بحث اول که عراق را بیگانه و جدا از خود می‌دانیم. بنابراین نباید از این منظر به عراق بنگریم. از نظر من سرنوشت عراق سرنوشت ماست. سرنوشت عشایر سنی و یا کردهای عراق سرنوشت ماست، زیرا پیوندهای تاریخی آن چنان محکم است که اگر ما با این نگاه به عراق ننگریم، حتی در داخل کشور خودمان عواقبی خواهد داشت. اما در ارتباط با منافع اعتقادی، حتماً باید عراق در مقابل موج توحش وهابیت در ۲۰۰ سال اخیر، به همین شکلی که اکنون وجود دارد حفظ شود. حتی در دوران صفویه هم از قبور ائمه مذاهب سنی حفاظت شد. این حفاظت از سر ترس نبود، بلکه به این دلیل بود که هیمنه حکومت عثمانی که خود را مدافع اهل سنت می‌دانست نزد سنی‌های عراق شکسته شود. بنابراین ما نیز راهی جز حمایت و احترام به اهل سنت عراق نداریم. باید درک کنیم عراق برای ما تنها عتبات نیست، سنگریزه‌های صحرای عراق در نزدیکی مرز عربستان هم برای ما به همان میزان باید حائز اهمیت باشد. نباید در برخوردمان با ملت عراق تفاوتی میان شیعه و سنی، کرد و عرب قائل باشیم، زیرا آن مرزها، مرزهای ما هم است. به همین دلیل وقتی عشایر سنی به بیت آیت‌الله سیستانی می‌آیند، ایشان با احترامی بسیار ویژه و حتی در شأن احترام به مراجع شیعه با آنها برخورد می‌کند. این نشان می‌دهد ایشان واقعیت عراق را درک کرده‌اند، اما از آنجا که در دوران جنگ و تا سقوط صدام بین ما و عراق فاصله افتاده بود، هنوز در درک این واقعیت‌ها ضعیف هستیم و باید این ضعف را برطرف کنیم. به اعتقاد من اهل سنت عراق برای ما حتی از بزرگ‌ترین تجهیزات نظامی و موشک‌هایمان مهم‌تر است. هیچ اقدامی بهتر از حفظ اهل سنت عراق نمی‌تواند باعث حفظ اقتدار ما در جهان اسلام باشد.

# افغانستان؛ ابهام در سرنوشت

◀ پیرمحمد ملازهی  
کارشناس امور افغانستان

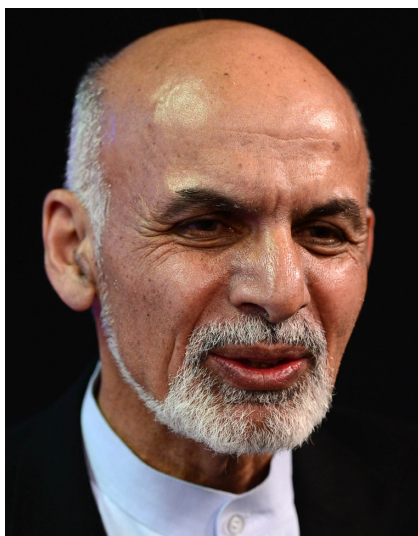


۵. نظام امارت اسلامی - طالبانی / ملا محمد عمر  
۶. نظام لیبرال دموکراسی / حامد کرزی  
با نگاهی به نظام‌های سیاسی و ایدئولوژیک شکست خورده افغانستان می‌توان گفت که دو عامل اساسی در ناکامی این نظام‌ها نقش اصلی را ایفا کرده است: اول، ساخت قومی و انحصارگرانه داخلی قدرت، دوم، دخالت منابع قدرت خارجی.  
بنابراین برای آنکه بن‌بست انتخاباتی کنونی به درستی درک شود، می‌باید این بحران را در عمق تاریخ این کشور جستجو کنیم و موقعیت استراتژیک جغرافیایی و انسانی آن را در نظر بگیریم تا بتوانیم تصویر واقع‌بینانه‌ای به دست آوریم. در این خصوص یک مقطع تاریخ قابل اتکا وجود دارد و آن قدرت

افغانستان درگیر چندین چالش بزرگ بوده است که باعث شده‌اند همواره چرخش قدرت بر بستری از خشونت و جنگ قدرت عملی شود. می‌توان گفت افغانستان در یک قرن گذشته تمامی ساختارهای قدرت شناخته شده و حتی کم‌سابقه را تجربه کرده و در تمامی آنها شکست خورده است. ساختارهای قدرت شکست خورده سیاسی یا ایدئولوژیک طی یک صد سال گذشته را می‌توان چنین خلاصه کرد:  
۱. نظام سلطنت / خاندان سروزایی و بارکزیایی  
۲. نظام جمهوری ملی‌گرایی / سردار داودخان  
۳. نظام مارکسیستی - لنینیستی / نورمحمد تره‌کی  
۴. نظام جمهوری اسلامی / برهان‌الدین ربانی

دور سوم انتخابات ریاست جمهوری افغانستان به یکی از جنجالی‌ترین و در همان حال به طولانی‌ترین و پرمسئله‌ترین انتخابات این کشور مبدل شد. اعلام نتایج بیش از شش ماه طول کشید و اختلاف‌نظرها درباره چگونگی شمارش آرا و اعلام نتایج نهایی، افغانستان را دچار یک بن‌بست واقعی و خطرناک تا سطح اعلام دو دولت موازی، بروز جنگ داخلی و احتمالاً تجزیه قومی و سرزمینی ساخت. پرسش این است که چرا انتخابات ریاست جمهوری افغانستان به چنین سرنوشت بی‌سابقه‌ای روبرو شد؟ برای درک واقع‌بینانه این موضوع نیاز خواهد بود که افغانستان و تحولات آن را در بستر تاریخی حداقل یک صد ساله اخیر آن در نظر گرفت زیرا در طول این مدت،





گرفتن امیر عبدالرحمن خان، پادشاه وقت افغانستان و عاقد قرارداد مشهور «دیورند» است که قومیت پشتون را در دو واحد سیاسی جداگانه قرار داد و بنا به برداشت خودش، خنجرى است که از وسط قلب پشتون عبور کرده است. این معاهده در سال ۱۸۹۳ بین امیر عبدالرحمن خان و دولت استعماری انگلیس که هندوستان را تحت استعمار خود داشت، امضا شد و بعد از تاسیس پاکستان و تجزیه شبه قاره هند در سال ۱۹۴۷ به کشور پاکستان به ارث رسید و امروزه یکی از مهم ترین مسائل مورد اختلاف پاکستان و افغانستان است که حدود بیش از نیمی از خاک این کشور را شامل می شود و در مقابل پاکستان از این متاسف است که چرا انگلیسی ها مرز این کشور را تا آمودریا یا آسیای مرکزی تعیین نکردند تا افغانستان امروز بخشی از خاک پاکستان باشد و عمق استراتژیک این کشور در مقابل هندوستان تامین شود.

قدرت گرفتن امیر عبدالرحمن خان و امضای خط مرزی دیورند یک نتیجه مهم دیگر هم داشت که از قضا در تحولات امروز افغانستان در قالب چالش های قومی بسیار موثر است. امیر عبدالرحمن خان با حمایت انگلیس جاه طلبی های قومی پشتون ها را که آن زمان همواره در قالب لشکرکشی ها به طرف هندوستان و در قالب جهاد بود و با امضای معاهده دیورند دیگر نمی توانست عملیاتی شود، به طرف شمال و مرکز که قومیت های غیرپشتون ساکن بودند، هدایت کرد و به مشکل قومی دامن زد که در حال حاضر اصلی ترین مساله کشور است. تهاجم قومیت پشتون به مرکز و شمال، قومیت های هزاره شیعه مذهب و تاجیک و ازبک سنی مذهب را به شدت تحت فشار قرار داد و از مرغوب ترین زمین های مزروعی و امکانات اقتصادی محروم کرد و منابع درآمدی آنها را در اختیار اقوام کوچ داده شده پشتون قرار داد. انحصار قومی قدرت، ثروت و منزلت افغانستان، چند قوم را بارها در معرض جنگ داخلی و کشتارهای قومی قرار داد و از شکل گیری یک ملت با ساختارهای سیاسی و حقوقی لازم جلوگیری کرد.

اهمیت این موضوع زمانی به درستی درک خواهد شد که بدانیم در افغانستان امروز، مرزهایی با زبان، سنت های قومی و مذهب متفاوت وجود دارند که

برخی از آنها ادامه قومیت بزرگتری هستند که در کشورهای مجاور ملیت های خاص خود را دارند. می توان گفت پشتون ها با قومیت پشتون پاکستان آن طرف خط مرزی دیورند، تاجیک ها با قومیت تاجیک کشور تاجیکستان، ازبک ها با ازبک های کشور ازبکستان، ترکمن ها با مردم کشور ترکمنستان، فارسی دان های هرات با فارس های ایران، ایغورها با ایالت سین کیانگ چین و بالاخره بلوچ ها با بلوچ های ایران و پاکستان، پیوندهای زبانی و قومی به مراتب قوی تری از احساس تعلق ملی افغانی دارند. وقتی این موقعیت خاص جغرافیای انسانی افغانستان را در کنار موقعیت استراتژیک جغرافیای طبیعی آن در نظر بگیریم، به درستی می توانیم به عمق بحران سیاسی - اجتماعی و فرهنگی این کشور پی ببریم. چرخش نا آرام قدرت و خشونت آمیز بودن آن که همواره از طریق جنگ و زور اسلحه عملی شده است ناشی از همین ساختار ناهمگن قومی است و همین ساختار قومی است که وسیله و دست آویز دخالت کشورهای همسایه افغانستان و بالاتر از آن دخالت کشورهای فرا منطقه ای و قدرت های جهانی را نیز فراهم کرده است. در چنین نگاه تاریخی به قدرت و سیاست در افغانستان می توان گفت که چالش بر سر قدرت همواره قومی بوده ولی در همان حال پوشش ایدئولوژیک یافته است.

به لحاظ قومی چهار قومیت اصلی و مطرح در افغانستان وجود دارد که بر سر قدرت و منزلت وارد چالش شده اند و ترکیب جمعیتی آنها به گونه ای نامتوازن بوده که در هیچ مقطعی اجازه نداده است یک قدرت ملی با ثبات شکل بگیرد. به عبارت روشن تر روند ساختن «دولت - ملت» در افغانستان هنوز شکل نهایی و قابل قبول خود را نیافته است و تحولات بر مدار قومیت و انحصارطلبی قومی می چرخد. چهار قومیت مطرح در افغانستان که بر سر قدرت وارد چالش شده اند عبارتند از:

۱. قوم پشتون با حدود ۳۸ درصد جمعیت کشور
  ۲. قوم تاجیک با حدود ۲۵ درصد جمعیت کشور
  ۳. قوم هزاره با حدود ۱۹ درصد جمعیت کشور
  ۴. قوم ازبک با حدود ۶ درصد جمعیت کشور
- در عین حال از این ترکیب جمعیت می توان

چنین استنباط کرد که مجموع اقلیت های قومی غیرپشتون بیش از جمعیت قومی پشتون مدعی قدرت است و در این بین قومیت تاجیک در دو مقطع توانسته است انحصار قومی قدرت پشتون ها را بشکند. در یک مقطع قیام حبیب الله خان کلکانی (بچه سقا) بود که علیه اصلاحات امان اله خان پادشاه وقت قیام کرد و تاجیک ها به مدت ۹ ماه کابل را در اختیار داشتند و مقطع دوم، تشکیل دولت جمهوری اسلامی برهان الدین ربانی بود تا پس از پیروزی جهاد افغانستان و سقوط رژیم مارکسیستی دکتر نجیب الله، تاجیک ها به مدت دو سال در راس قدرت بودند ولی با قیام قومیت پشتون و برآمدن طالبان، قدرت را از طریق جنگ داخلی به پشتون ها واگذار کردند. سایر قومیت ها تاکنون در کابل به قدرت مسلط تبدیل نشده اند و غیر از این دو مقطع کوتاه زمانی، از سال ۱۷۴۷ یعنی پس از قتل نادرشاه افشار پادشاه وقت ایران در قوچان که احمدخان درانی با تصاحب بخشی از خزانه سلطنتی به قندهار بازگشت و در این شهر سلطنت مستقل درانی افغانستان را بنیان گذاری کرد، به مدت حدود سیصد سال پشتون ها در افغانستان حاکم بوده اند.

واقعیت این است که ذهنیت قدرت تاریخی در قومیت پشتون بسیار قوی است و اگر در شرایط کنونی مشاهده می شود که انتقال مسالمت آمیز قدرت از طریق سازوکارهای دموکراتیک نظیر انتخابات ریاست جمهوری به بن بست می رسد، ریشه در چنین واقعیت های تاریخی دارد. در واقع می توان گفت افغانستان درگیر ذهنیت انحصارطلبانه قدرت قومی پشتون باقی مانده است و اجازه نمی دهد سایر قومیت ها به قدرت در موضع برتر دست یابند. چنان که در همین انتخابات دور سوم ریاست جمهوری مشاهده شد بنا به ادعای تیم «اصلاح و همگرایی» دکتر عبدالله عبدالله، وی در دور اول انتخابات با حدود ۵۶ درصد آرا برنده شده است ولی با دخالت مشترک دولت حامد کرزی، کمیسیون مستقل انتخابات و تیم «تحول و تداوم» دکتر اشرف غنی احمدزی و با تقلب های گسترده، انتخابات به دور دوم کشانده شده است. این اتهام از طرف دولت، کمیسیون مستقل انتخابات و تیم اشرف غنی احمدزی رد شده ولی اعلام



کابل است و عبدالله خواهان نظامی ریاستی، احیای پست نخست‌وزیری و اداره فدرالی کشور است و آن را برای کشور چند قومی افغانستان مناسب‌تر می‌داند. مشکلی که در اعلام نتایج انتخابات پیش آمد به خوبی نشان داد که انتقال مسالمت‌آمیز قدرت از قومیت پشتون به قومیت‌های غیر پشتون با چه مشکلات و دشواری‌های عملی روبرو است و در عمل نمی‌توان امیدوار بود که از طریق سازوکارهای مدرن نظیر انتخابات امکان‌پذیر شود. در همین جا است که نوع پیچیده‌تری از چالش‌ها در افغانستان خود را به نمایش می‌گذارد. چالش بین تفکر سنت‌گرا و انحصارطلب قومی پشتون و تفکر مدرن طبقه متوسط قومیت‌های غیر پشتون. اهمیت این چالش در آن است که این دو تفکر، نهادهای مدرن یا سنتی خاص خود را دارند و مشروعیت قدرت را از نگاه متفاوتی مورد توجه قرار داده‌اند. بدین معنا که تفکر سنتی، مشروعیت قدرت را از لویه‌جرگه، نهاد سنتی مشروعیت دهنده قدرت، طلب می‌کند و تفکر مدرن به مجلس شورای ملی-اسلامی نظر دارد که از طریق دخالت مستقیم مردم، نمایندگان خود را بر می‌گزیند.

این تفاوت در نگاه به منابع مشروعیت دهنده قدرت هنگامی که جنبه‌های قومی می‌یابد، دشواری‌های آن چند برابر می‌شود. چنان‌که در حال حاضر نیز تمامی تلاش‌ها برای آنکه نوعی مشروعیت ترکیبی سنتی و مدرن از طریق دخالت دادن لویه‌جرگه نهاد سنتی مشروعیت دهنده قدرت و مجالس نهاد مدرن مشروعیت دهنده قدرت به وسیله نخبگان سیاسی و فکری افغانستان به وجود آید، راه به جایی نبرده است و افغانستان با هر دو منبع مشروعیت دهنده قدرت روبرو است. همین موضوع است که نتایج انتخابات ریاست جمهوری را به بن‌بست کشاند و ابتکار عمل را به آمریکا داد تا با دخالت در امور داخلی افغانستان، خود مدلی را برای مصالحه به دو تیم رقیب تحمیل کند ولی فرمول آمریکا شکننده‌تر از آن است که بتوان امیدوار بود به چالش قومی قدرت در این کشور پایان دهد.

### ب. چگونگی طراحی ساختار قدرت، تمرکز قدرت و توزیع قدرت

دومین موضوع مهمی که در افغانستان امروز وجود دارد و انتخابات دور سوم ریاست جمهوری را به بن‌بست کشاند، تفاوت در نگاه دو تیم انتخاباتی قومی شده بود. نگاه تیم دکتر عبدالله به ساختار قدرت با نگاه دکتر اشرف‌غنی احمدزی متاثر از چالش‌های قومی قدرت است. در نگاه عبدالله قدرت باید توزیع شود و از حالت تمرکز کنونی که در انحصار قومیت پشتون قرار گرفته به سود قومیت‌های دیگر مطرح تعدیل شود. پیشنهاد مشخص تیم اصلاح و همگرایی دکتر عبدالله، جایگزین کردن ساختار فدرالی اداره کشور به جای ساختار متمرکز کنونی برآمده از توافق «بن» اول است که در آن تمرکز قدرت در قالب نوع مقدماتی از لیبرال دموکراسی مد نظر بود و از طریق توافق داخلی منطقه‌ای و بین‌المللی قابل حصول شد. حکومت سیزده ساله حامد کرزی با گرایش قومی پشتون محصول همین

صحنه سیاست در افغانستان، هرگونه پیش‌بینی به غایت دشوار و با ضریب خطای زیاد امکان‌پذیر خواهد بود و هر پیش‌بینی ممکن است اشتباه از کار در بیاید.

### الف. چگونگی انتقال مسالمت‌آمیز یا قهرآمیز قدرت

در این باره که قدرت بعد از اعلام قطعی نتایج انتخابات دور سوم ریاست جمهوری افغانستان بتواند به طرف ثبات سیاسی نسبی متمایل شود، تردیدهای جدی وجود دارد. علت آن است که اختلاف نظرهای بین دو تیم رقیب هم جنبه‌های قومی یافته و هم جنبه‌های ایدئولوژیک خاص خود را دارد. به عبارت روشن‌تر دکتر عبدالله در واقع نامزد قومیت‌های غیرپشتون - به رغم تبار پدری پشتون وی - است و دکتر اشرف‌غنی احمدزی قومیت پشتون را نمایندگی



### مشکلی که در اعلام نتایج انتخابات پیش آمد به خوبی نشان داد که انتقال مسالمت‌آمیز قدرت از قومیت پشتون به قومیت‌های غیرپشتون با چه مشکلات و دشواری‌های عملی روبرو است و در عمل نمی‌توان امیدوار بود که از طریق سازوکارهای مدرن نظیر انتخابات امکان‌پذیر شود.

می‌کند. این دو نامزد رقیب هر چند که خود را متعهد به دموکراسی لیبرال غربی می‌دانند ولی در یک موضوع بسیار مهم و حساس اختلاف نظرهای شدید دارند و آن چگونگی اداره متمرکز یا غیرمتمرکز قدرت است. اشرف‌غنی احمدزی از قومیت کوچی پشتون است که نماینده تفکر انحصارطلبی قدرت در قومیت پشتون و خواهان تمرکز قدرت در دست پشتون‌ها در

نتایج را با مشکل مواجه کرد و بعد از گذشت شش ماه اقدام شد.

در چنین نگاهی می‌توان چالش‌های جدید بر سر قدرت را در افغانستان از دو منظر مورد توجه قرار داد:

الف) انحصارطلبی قومی قدرت.

ب) انحصارطلبی ایدئولوژیک قدرت.

واقع امر آن است که این دو نوع از انحصارطلبی در همان حال که از ثبات سیاسی و اجتماعی افغانستان جلوگیری کرده، عامل مهمی در دخالت خارجی قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی نیز بوده است. از این رو می‌توان بحران قدرت در افغانستان را از ابعاد متفاوت‌تری مد نظر قرار داد. ابعادی که می‌توان تبلور عینی آنها را در دور سوم انتخابات ریاست جمهوری افغانستان به نحو برجسته‌تری ردیابی و تحولات آینده این کشور را با ضریب اطمینان قابل قبول‌تری پیش‌بینی کرد. با این حال واقعیت آن است که آگاهی قومیت‌های غیرپشتون به حقوق سیاسی و اجتماعی‌شان و شرکت فعال آنها در جهاد در پی اشغال افغانستان به وسیله ارتش سرخ شوروی سابق و آشنایی با سلاح و مسلح شدن آنها، دیگر انحصار قدرت در شکل سنتی و تاریخی آن عملی نیست و این واقعیت در انتخابات اخیر ریاست جمهوری کاملاً خود را به نمایش گذاشته و از موضع‌گیری دو تیم انتخاباتی اصلاح و همگرایی دکتر عبدالله و تیم تحول و تداوم دکتر اشرف‌غنی احمدزی می‌توان این واقعیت را به درستی فهم کرد. از این رو تحولات جاری افغانستان را می‌توان در سه سرفصل مورد بحث قرار داد:

الف. چگونگی انتقال مسالمت‌آمیز یا قهرآمیز قدرت

ب. چگونگی طراحی ساختار قدرت، تمرکز قدرت و توزیع قدرت

ج. چگونگی دخالت یا عدم دخالت خارجی در اینجا تلاش می‌شود در نگاهی واقع‌بینانه و به دور از پیش‌داوری این سه سرفصل مهم مورد ارزیابی قرار گیرند و در نهایت آینده تحولات تا حد مقدور پیش‌بینی شود، هر چند به دلیل سیال بودن شدید



عکس از محمد بهانی Date & Time: 1393/01/16 - 19:28



## هر دولت و با هر ساختاری که در افغانستان شکل بگیرد به دلیل ضعف‌های ساختارهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و نیاز به منابع قدرت‌های خارجی، نمی‌تواند استقلال عمل خاص خود را بیابد و همواره نیازمند منابع بیرونی قدرت باقی خواهد ماند.

است که در طرح دولت وحدت ملی جان کری، دو سال مهلت برای عملی کردن آن در نظر گرفته شده است. ظن غالب در این خصوص آن است که قومیت پشتون نه در بخش سیاسی و حاکمیت کنونی و نه در بخش مخالفان اصلی نظیر طالبان، حزب اسلامی گلبدین حکمتیار و شبکه حقانی که در نظر دارند از طریق جنگ مسلحانه به قدرت در کابل دست یابند، زیر بار چنین تحولی نرود و توزیع قدرت و فدرالی کردن افغانستان در نگاه تمرکزگرایانه قدرت قومی پشتون‌ها - به بهانه تجزیه قومی قدرت - با موانع جدی و ساختاری روبرو شود و نتواند عملیاتی شود. از طرف دیگر قومیت‌های غیر پشتون که در دوره جهاد با ارتش سرخ اتحاد شوروی سابق با حقوق سیاسی و اجتماعی خود آشناتر شده و تجربه جنگ و دسترسی به سلاح یافته‌اند، هرگز رضایت به تجدید انحصار قدرت قومی در دست قومیت پشتون نخواهند داد. زمزمه‌هایی مبنی بر این که مناسب‌ترین گزینه برای قومیت‌های غیرپشتون تجزیه قومی افغانستان است و تا سطح رسانه‌های عمومی هم راه یافته است، در همین ارتباط قابل تامل به نظر می‌رسد.

در همین دور از انتخابات ریاست جمهوری که عبدالله عبدالله خود را برنده انتخابات دانست ولی قومیت پشتون از واگذاری قدرت به وی خودداری کرد، بحث تشکیل دولت موازی و حتی تصرف قهرآمیز قدرت از طریق مسلح شدن نیروهای جهادی سابق در کابل مطرح شد و شخصیت‌های موثر و بانفوذی همچون محمد محقق و عطامحمد نور،

توافق بوده است. بن‌بست انتخاباتی نیز محصول جبری همین ساختار قدرت متمرکز قومی است. مقاومت در مقابل پیروزی مورد ادعای دکتر عبدالله که معتقد است در دور اول انتخابات ریاست جمهوری با ۵۶ درصد آرا برنده بوده است و با تقلب گسترده و اعلام تعداد رای دهندگان حدود ۱،۵ تا ۲ میلیون نفر بیش از رای دهندگان واقعی، انتخابات به دور دوم کشانده شده است، در همین ارتباط قرار دارد. در واقع بحث اصلی دو نگاه متضاد «توزیع قومی قدرت» با «تمرکز قومی قدرت» است که انتقال مسالمت‌آمیز آن را از طریق سازوکارهای دموکراتیک با مانع روبرو کرده است و باعث دخالت آمریکا و دور زدن اصل انتخابات و گرایش به مصالحه خارج از صندوق‌های رای شده است.

فرمولی که «جان کری» پس از چندین دور مذاکره و رفت و آمد به کابل در پیش گذاشت، حکایت از آن داشت که برنده و بازنده‌ای در انتخابات وجود ندارد و دولت وحدت ملی باید با شرکت هر دو نامزد و هر دو تیم رقیب، سازماندهی شود. طبق این فرمول که بسیار شکننده است نفر اول رئیس جمهور و نفر دوم رئیس اجرایی می‌شود و پست‌های اصلی بین دو تیم بر اساس توافق تقسیم می‌شود. حتی صحبت از تقسیم قدرت به نسبت ۴۰ و ۶۰ درصد بین رئیس جمهوری و رئیس اجرایی به میان آمد ولی نتوانست به مشکل اصلی توزیع نامتوازن قدرت پاسخ مناسب بدهد. علت اصلی در نامشخص بودن جایگاه رئیس اجرایی به لحاظ قانونی است. در قانون اساسی افغانستان چنین پستی تعریف نشده است و عبدالله عبدالله و اشرف‌غنی احمدزی، برداشت‌های متفاوتی از آن دارند. در نگاه دکتر عبدالله، رئیس اجرایی معادل پست نخست‌وزیری در نظام سیاسی و اداری فدرالی است و در نگاه دکتر اشرف‌غنی مقامی معادل رئیس دفتر یا دبیرخانه ریاست جمهوری است که به حکم رئیس جمهوری به این مقام منصوب و تحت نظارت او فعالیت خواهد کرد. این دو نگاه آنقدر از هم فاصله دارند که هر گونه همکاری بلندمدت‌تر با مشکل روبرو خواهند کرد و همواره نیازمند دخالت و میانجی‌گری آمریکا باقی خواهند ماند.

در عین حال پیش‌بینی تشکیل لویه جرگه و اصلاح قانون اساسی جاری به گونه‌ای که ساختار قدرت متمرکز کنونی را تبدیل به نظامی ریاستی و با احیای پست نخست‌وزیری و ساختار اداری فدرالی نماید، با ابهامات جدی روبرو است و این به رغم آن

والی قدرتمند بلخ از آن حمایت کردند. دولت موازی معنای دیگری جز تقسیم افغانستان به دو منطقه شمال - مرکز و جنوب - شرق بر خطوط قومی ندارد. در واقع در چنین فرمولی افغانستان به دو کشور پشتونستان و خراسان تقسیم می‌شود ولی از آن جا که جغرافیای قومی از یک دستی قومی برخوردار نیست، خود می‌تواند به دور جدیدتر و خطرناک‌تر جنگ‌های قومی منجر شود که به صلاح هیچ کدام از قومیت‌های مدعی قدرت نیست.

البته به دلیل بن‌بست شکل گرفته در جنگ افغانستان و ضرورت مصالحه ملی بین دولت مرکزی افغانستان و طالبان و گروه‌های مسلح ضد حکومت آمریکا و انگلیس، دو طرح تمرکززدایی از قدرت پیشنهاد کرده‌اند که به طرح B و C شهرت یافته‌اند. طبق یکی از این طرح‌ها که ژنرال پترائوس فرمانده نظامی آمریکا و ناتو در افغانستان مطرح کرد، مناطق پشتون‌نشین شرق و جنوب افغانستان در اختیار طالبان قرار داده می‌شود که حکومت اسلامی مورد نظر خود را به وجود بیاورند و بخشی از قدرت در کابل نیز به آنها اختصاص یابد و در مقابل طالبان دست از سلاح بردارند و تبدیل به حزب سیاسی شوند و تلاش نمایند از طریق شرکت در روند دموکراتیک و انتخابات، بخت خود را برای کسب قدرت به آزمایش بگذارند. دکتر عبدالله همین فرمول را گسترش داده و به مناطق قومی تاجیک‌ها، ازبک‌ها و هزاره‌ها تسری داده است. نظام فدرالی مورد نظر دکتر عبدالله برای چهار قومیت مطرح پشتون، تاجیک، ازبک و هزاره قابل قبول‌تر جلوه داده شده است.

طرح ژنرال پترائوس راه‌حلی برای اختلافات افغانستان و پاکستان بر سر خط مرزی دیورند در نظر داشت که هر چند توضیح داده نشد و عملیاتی کردن آن زیر سوال بود ولی در هر حال حکایت از آن داشت که مرز دیورند برای قومیت پشتون برداشته می‌شد و تنها برای دو دولت کابل و اسلام‌آباد موضوعیت می‌یافت. منتقدان این طرح بر این باور بودند که آمریکا درصدد تجزیه قومی پاکستان و افغانستان و تشکیل کشور بزرگ پشتون‌ها مطابق نگاه سنتی قوم مجورهای پشتون است که از سال ۱۸۹۳ با امضای معاهده دیورند به وسیله امیر عبدالرحمن خان پادشاه وقت افغانستان با قدرت استعماری انگلیس، قومیت پشتون را به دو قسمت تقسیم کرده است. طرح C انگلیس، افغانستان را در هشت منطقه اداری خارج از قومیت‌ها در نظر گرفته که نوعی توزیع قدرت بین این هشت منطقه و دولت مرکزی از طریق دولت و مجالس محلی در مناطق هشت‌گانه و حضور آنها در مجلس ملی و دولت مرکزی از طریق اصلاح قانون اساسی قابل حصول خواهد بود. منتهی حقیقت آن است که همه این طرح‌ها روی کاغذ باقی مانده و در عمل اجرای آنها دشواری‌های جدی دارد.

**ج. چگونگی دخالت یا عدم دخالت خارجی**  
دخالت خارجی در افغانستان سابقه‌ای حداقل دویست ساله دارد. افغانستان به عنوان کشور حائل در قرن نوزدهم و بیستم، دو قدرت غربی و شرقی انگلیس و امپراطوری‌های تزاری و کمونیستی بعدی را از هم جدا می‌کرد تا از جنگ مستقیم بین آنها جلوگیری



عنوان داور نهایی و حافظ وضع موجود، خود را در قالب میانجی در قبولاندن دور زدن صندوق‌های رای و طرح دولت وحدت ملی به رغم ادعاهای حمایت از روند دموکراسی و نظام لیبرالی، به مردم افغانستان تحمیل کرده است و شکست‌های نظامی خود را در قالب حضور نظامی و احداث پایگاه نظامی پنهان می‌کند. رئیس‌جمهور افغانستان ناچار است معاهده امنیتی با آمریکا امضا کند و حداقل ۵ پایگاه نظامی در اختیار آمریکا قرار دهد؛ امری که بدون شک سطح رقابت‌های بین‌المللی و منطقه‌ای را در افغانستان به نحو محسوسی افزایش خواهد داد و اشغال این کشور را در قالب‌های نوین و قابل توجیه سیاسی - امنیتی طولانی‌تر خواهد ساخت. در چنین برداشتی قدرت قومی پشتون با اندک تعدیل‌هایی قابلیت تداوم خواهد یافت و واگذاری قدرت به غیرپشتون‌ها از طریق انتخابات و سازوکارهای مدرن تا آینده‌ای غیرقابل پیش‌بینی به تعویق خواهد افتاد و نوعی انحصارطلبی قومی قدرت در پوشش ظاهری دموکراسی لیبرال امکان تداوم پیدا خواهد کرد. مشروعیت قدرت هم چنان از طریق سازوکارهای سنتی نظیر «لویه جرگه» تأمین ولی ظاهر آن در شکل مدرن و انتخابات ریاست جمهوری و یا مجالس خواهد بود.

با این حال هر دولت و با هر ساختاری که در افغانستان شکل بگیرد نمی‌تواند استقلال عمل خاص خود را به دلیل ضعف‌های ساختارهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و نیاز به منابع قدرت‌های خارجی بیابد و همواره نیازمند منابع بیرونی قدرت باقی خواهد ماند. در غیاب چنین حمایت بیرونی، افغانستان در معرض تداوم جنگ داخلی قومی و ایدئولوژیک شده ترکیبی تفکر طالبانی و قومی پشتون و به بهانه آن اشغال خارجی باقی خواهد ماند. دولت وحدت ملی و دور زدن انتخابات، در واقع ابتکاری آمریکایی بود و نه افغانی و به همین دلیل با ابهامات جدی روبرو است. هر چند که این طرح به صورت موقت خطر جنگ داخلی و تجزیه سرزمین افغانستان را بر طرف کرد ولی در حل تضادها و رقابت‌های قومی بر سر قدرت و تضادهای بین ساختارهای سنتی و ساختارهای مدرن مشروعیت‌دهنده قدرت ناکام ماند و جامعه افغانستان را هم چنان در معرض دخالت خارجی منابع جهانی قدرت و منابع منطقه‌ای قدرت باقی گذاشت و در نهایت خطر تجزیه قومی را نیز نتوانست بر طرف کند بطوری که می‌توان گفت در صورتی که بحث انتقال مسالمت‌آمیز قدرت قومی حل نشود، طرح تجزیه با حمایت منابع خارجی قدرت وجود خواهد داشت. طرح تجزیه شمال مورد حمایت احتمالی روسیه با قصد حفاظت از آسیای میانه در مقابل تفکر رادیکال اسلامی طالبانی - القاعده‌ای و طرح تجزیه جنوب پشتون در صورت عدم پذیرش کامل قدرت پشتون به وسیله سایر قومیت‌ها در افغانستان که می‌تواند از حمایت آمریکا، انگلیس و پاکستان نیز برخوردار شود. عملیاتی شدن طرح ژنرال پترائوس می‌تواند تجزیه جنوب و عملیاتی نشدن طرح فدرالی دکتر عبدالله، می‌تواند طرح تجزیه شمال افغانستان بر مبنای قومی را کلید بزند. دولت توافقی وحدت ملی حد میانه است.

آسیای میانه و ایران

۴. تمایل پان‌اسلامیستی کشورهای عرب به سوی آسیای مرکزی  
۵. تمایل پان‌ترکی ترکیه به سوی آسیای مرکزی  
روشن است که هر کدام از منابع قدرت جهانی و منطقه‌ای دخیل در تحولات افغانستان، امکانات و محدودیت‌های عملی خاص خود را دارند ولی قدر مسلم آن است که تحولات سیاسی و اجتماعی افغانستان به شدت تحت تأثیر همین رقابت‌های منابع خارجی قرار دارد و در عین حال هر کدام از منابع جهانی و منطقه‌ای قدرت، متحدان خاص سیاسی یا ایدئولوژیک خود را نیز در جمعیت‌های قومی افغانستان دارند و از طریق آنها است که اهداف استراتژیک خود را پیگیری می‌نمایند.

### سناریوهای پیش روی آینده ساخت قدرت در افغانستان

هر چند که به دلیل پیچیدگی اوضاع در افغانستان و عناصر دخیل در تحولات آن هم به لحاظ داخلی و هم به لحاظ خارجی، با ضرب اطمینان قابل قبولی نمی‌توان آینده افغانستان را پیش‌بینی کرد ولی اگر ملاک قضاوت را بن‌بست انتخاباتی شکل گرفته در جریان انتخابات دور سوم ریاست جمهوری افغانستان قرار دهیم، چند سناریو برای آینده افغانستان در سطح رسانه‌های این کشور مطرح شده‌اند که اختلاف نظر و برداشت در قبال آنها بسیار زیاد و عمیق است ولی در یک موضوع حداقل می‌توان وحدت نظر نسبی یافت و آن ادامه رقابت قدرت‌های بزرگ جهانی و منطقه‌ای و تأثیرات خاص آنها بر ساخت قدرت و چگونگی و شکل آن در آینده است. در چنین نگاهی افغانستان با چند احتمال روبرو خواهد بود:

۱. تداوم قدرت انحصاری قومی پشتون و ایدئولوژیک مکتب دیوبندی طالبانی
۲. توزیع قدرت قومی در نظامی فدرالی
۳. تجزیه قومی به دو بخش پشتونستان و خراسان بزرگ
۴. تشکیل دولت توافقی وحدت ملی با توجه به این گونه احتمالات است که آمریکا به

کند. بعد از شکست امپراطوری تزارهای روس در جریان جنگ جهانی اول و پیروزی بلشویک‌ها و بعد از شکست انگلیس و عقب‌نشینی از شبه قاره هند و جایگزین شدن قدرت امپریالیستی آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم، رقابت‌ها بین دو بلوک شرق و غرب با محوریت آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی سابق، افغانستان را کانون توجه دو بلوک قدرت قرار داد. حاصل این رقابت قدرت‌های خارجی برای افغانستان، سه دوره جنگ و اشغال به وسیله انگلیس در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، جنگ و اشغال اتحاد شوروی در حمایت از نظام مارکسیستی این کشور و در نهایت اشغال جاری به وسیله ارتش‌های آمریکا و ناتو بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر و حمله سازمان القاعده به نیویورک و ساختمان‌های دو قلوئی تجارت جهانی و مقر پنتاگون وزارت دفاع آمریکا در واشنگتن بود که تا به امروز ادامه یافته است.

این که تحول قدرت در افغانستان در طول این مدت به صورت قهرآمیز بوده، بخشی از آن به دلیل همین دخالت منابع جهانی قدرت در رقابت آنها بر سر تسلط بر افغانستان و آسیای مرکزی است که از آن به نام «بازی بزرگ» یاد می‌شود. در کنار دخالت قدرت‌های بزرگ و بین‌المللی طی چهار دهه اخیر، افغانستان در معرض دخالت قدرت‌های منطقه‌ای نیز قرار گرفته است که هر کدام در جستجوی منافع خاص خود بوده‌اند بطوری که بعضی از صاحب‌نظران، افغانستان امروز را در معرض تهاجم سیاسی و ایدئولوژیک سه منظومه قدرت بزرگ جهانی تصور کرده‌اند:

۱. روسیه و متحدان آسیای مرکزی آن
  ۲. چین و متحد منطقه‌ای آن پاکستان
  ۳. آمریکا و متحدان آن ناتو، انگلیس و اسرائیل
- در همین نگاه تصور شده است که افغانستان در چند منظومه امنیتی و اهداف منابع جهانی و منطقه‌ای قدرت قرار دارد:
۱. تمایل آمریکا، انگلیس و اسرائیل به طرف آسیای مرکزی
  ۲. تمایل روسیه به سوی آب‌های گرم
  ۳. تمایل چین به سوی کشورهای خلیج فارس،







# ترکیه، از نو عثمانیسم تا اردوغانیسم

اشاره

اندیشه و رویکرد حزب عدالت و توسعه طی دوران حاکمیت این حزب از سوی تحلیلگران و محققان حوزه ترکیه با صفتهای مختلفی چون سکولارهای مسلمان، اسلام آتاتولیایی، دموکراتهای مسلمان و محافظه کاران نو عثمانی نامیده شده است. اگرچه ممکن است حزب عدالت و توسعه واجد تمام یا اکثر آنها باشد، بیش از هر چیز خاستگاه نو عثمانی دارد که با تعدیل لائسیسم آتاتورکی به سکولاریسم اسلامی، تعریف جدیدی از نقش و هویت ترکیه در هزاره سوم ارائه داده است. آنچه در این نوشتار می آید، مروری است بر چگونگی احیای نو عثمانیسم در ترکیه بعد از انقراض امپراتوری عثمانی و تأسیس جمهوری ترکیه در عصر جمهوریت و اینکه حزب عدالت و توسعه و در راس آن، شخصیت کاریزماتیک اردوغان چگونه توانست نو عثمانیسم را بتدریج و پله پله به سوی اردوغانیسم سوق دهد، چرا که به باور راقم این سطور، اردوغانیسم با مولفه‌هایی که ارایه داده، تنها منش و رفتار اردوغان نیست بلکه مکتبی است که هواخواهان بسیار دارد و اردوغان در صدد است با تکمیل پروژه رییس جمهور مقتدر، آن را به سر منزل مقصود برساند.

◀ دکتر رضا دهقانی

استاد دانشگاه و کارشناس حوزه ترکیه

## رد میراث عثمانی

پس از انقراض خلافت عثمانی و تأسیس جمهوری ترکیه به دست مصطفی کمال آتاتورک، عصر جدیدی در فرهنگ و هویت مردمان ترکیه آغاز شد که از دوران قبل از جمهوریت متمایز است. در تلقی جدید، ترکیه کشوری ترک، لائیک و مدرن به شیوه اروپایی معرفی شد که با مفهوم عثمانی که بر محور اسلامیت و خلافت آل عثمان می چرخید، تفاوت و حتی تعارض داشت. از منظر آتاتورک و مؤسسان جمهوری ترکیه، عصر عثمانی یادآور تجربه و تلاشی کشور و انتزاع سرزمین‌های بسیار از پیکره امپراتوری عثمانی، رخنه

و اشغال کشور و سرانجام نابودی امپراتوری بود. از این رو، عصر عثمانی دوره‌ای سراسر شکست و ناکامی بود که حتی نشان‌ها و یادمان‌های آن در خور طرد و مذمت بود. در نتیجه، میراث عثمانی با تأسیس جمهوری نفی شد و دوره‌ای آغاز شد که در تاریخ نگاری ترکیه به دوران «رد میراث» معروف است. بر پایه این دیدگاه جمهوری ترکیه با رد پیوند خود با میراث عصر عثمانی صرفاً خود را شهروند جمهوری ترکیه می‌دانست که به جای تکیه بر میراث عثمانی با سرشت تمدن جدید اروپایی بیشتر همذات پنداری می‌کرد.

این روند تا پایان دهه پنجاه که حزب دموکرات در انتخاباتی آزاد حزب آتاتورک، موسوم به جمهوری خواه خلق را کنار زد و قدرت را به دست گرفت ادامه داشت. در دوره حاکمیت کوتاه حزب دموکرات از ضرورت توجه به تاریخ و فرهنگ ترکیه قبل از جمهوری سخن به میان آمد و از اسلام به مثابه یکی از عناصر مقوم هویت ترکیه یاد شد و به این ترتیب، پایه‌های اندیشه رد میراث آرام آرام سست و فرو ریخت. با این حال، تا دهه ۷۰ به طور جدی سخنی از بازگشت به عصر عثمانی یا به عبارت دیگر، عثمانی‌گری به میان نیامد.

## احیای عثمانی گری

وقتی ترکیه بخش شمالی جزیره قبرس را از طریق حمله نظامی اشغال کرد، تحلیلگران یونانی در آن دوره از اصطلاح «عثمانی گری» برای توصیف این عمل بلندپروازانه استفاده کردند و این عمل ترکیه را احیای امپراتوری عثمانی از طریق تصرف سرزمین‌ها نام نهادند که بیشتر به جنبه تهاجمی عثمانی گری اشاره داشت تا ابعاد تمدنی آن. با روی کار آمدن تورگوت اوزال در دهه ۸۰ بار دیگر این اصطلاح رواج یافت و بر جنبه‌های اسلامی عثمانی گری به مثابه نقطه پیوند مردمان سرزمین‌های تحت سلطه عثمانی تاکید شد. تورگوت اوزال در یکی از سخنرانی‌های خود درباره نقش اسلام در پیوند مردمان قلمرو سابق عثمانی چنین می‌گوید:

«قوی‌ترین عنصر این ائتلاف را بدون شک اسلام تشکیل می‌دهد. مسلمانان آناتولی را با بالکان پیوند زنده یک دین است، به همین دلیل اسلام برای تمام گروه‌های مختلف مسلمانان یک عنصر قوی و با ارزش و تکمیل کننده برای با هم زندگی کردن است».

اندیشه عثمانی گری پس از مرگ اوزال هر چند در محاق رفت، فراموش نشد و کم‌کم اندیشه اسلامی که شاخصه مهم عثمانی گری بود از حاشیه وارد متن جامعه سیاسی ترکیه شد، به نحوی که در انتخابات ۱۹۹۵ حزب اسلام‌گرای رفاه با کسب ۲۱ درصد آرا و ائتلاف با حزب راه راست یک حکومت ائتلافی تشکیل داد. به این ترتیب، برای نخستین بار دولتی تشکیل شد که به طور آشکار از اصول عثمانی الهام می‌گرفت؛ هر چند عمر این دولت کوتاه بود و پای کودتای پست مدرن نظامیان که خود را پاسدار جمهوری ترکیه می‌دانستند به عمر آن خاتمه داده شد، واقعیت آن بود که اندیشه عثمانی گری که اسلام درون مایه اصلی آن محسوب می‌شد در جامعه ترکیه راه خود را باز کرده بود و مقبولیت بالایی داشت.

با توجه به چنین پیشینه و فضای گفتگویی‌ای با به قدرت رسیدن حزب عدالت و توسعه، عثمانی گری به منزله گفتگومان غالب در ترکیه در ابتدای قرن بیست و یکم مطرح شد.

## بورژوازی اسلامی گولن و حزب عدالت و توسعه

دو دهه پیش از اینکه حزب عدالت و توسعه با رویکرد و برداشتی متفاوت از اسلام از بطن رفاه تشکیل شود و قدرت را در دست گیرد، جریان گولن با گسترش فعالیت‌های آموزشی - تجاری خود توانست بر شکل‌گیری طبقه‌ای از تجار مسلمان آناتولی، موسوم به بهره‌ای آناتولی بسیار تاثیر گذارد. این طبقه در حقیقت، بورژواهای مسلمان بودند که در عین تنقید به آموزه‌های دینی کار و تلاش و خدمت به خلق خدا را بالاترین عبادت می‌دانستند و تسامح و تساهل را الگو و مرام خود قرار داده بودند. اعضای جوان و مؤسس حزب عدالت و توسعه چنین رویکردی را با محافظه‌کاری سیاسی در آمیختند و مدلی از تعامل اسلامی با جریان‌های مختلف فکری، مانند جریان‌های کمالیست، سکولار و سوسیالیست ارائه دادند. آنچه در این میان بیش از همه بر دستگاه فکری رهبران حزب عدالت و توسعه تاثیر نهاد و نوع

برداشت پراگماتیک آنها را از اسلام شکل داد، جریان گولن بود که در واقع می‌توان آن را پدر معنوی حزب عدالت و توسعه دانست.

درباره جریان گولن گفته‌ها بسیار است، به ویژه اینکه رهبر این جریان، فتح‌الله گولن در قید حیات است و دیدگاه‌ها و اظهار نظرهای وی می‌تواند تجدید نظری در اندیشه‌های این جریان باشد، اما آنچه شاکله فکری این جریان را شکل می‌دهد، می‌توان به شرح زیر بیان کرد:

جنبش گولن در درجه اول جنبشی غیر سیاسی است، لیکن نوع جهت گیری آن پیامدهای سیاسی مهمی در پی دارد. تربیت مسلمان مدرن، دارای اخلاق اسلامی و آموزش دیده در علم و دانش معاصر نتیجه فعالیت‌های این جنبش بوده است که لاجرم اثرگذاری سیاسی در پی داشت. جنبش گولن نوعی اخلاق اسلامی را به وجود آورد که پایه و مایه آن مساله آموزش است. پیروان این جنبش با مشارکت در نهادهای آموزشی به بخشی از جامعه مدرن ترکیه تبدیل می‌شوند.

وجه اهمیت جنبش گولن را می‌توان انعکاس آن در شکل گیری فرهنگ توسعه در ترکیه دانست. گولن



**در جریان گولن به جای مجتهد و عالم دینی، مراد و مرشد وجود دارد و از مثلث احکام، اعتقادات و اخلاق، احکام جایگاه نازل تری دارد. از دیدگاه گولن کشورداری مقوله‌ای عرفی است تا دینی و جامعه باید بر اساس عقل مدیریت شود.**

آموزش با کیفیت با ارزش‌های اسلامی - ترکی را راه خدمت مسلمانان به جامعه می‌داند. اخلاقی که گولن مفهوم پردازی می‌کند، بسیار به اخلاق پروتستانی شبیه است. به عقیده ماکس وبر، یکی از علل مهم انباشت سرمایه در غرب و عدم شکل‌گیری این فرآیند در شرق به وجود آمدن نوعی زهد این دنیایی در چارچوب تفسیری کالوینیستی از جهان است.

اخلاق گولن نیز با ترسیم مرگ پیش روی انسان بر لزوم خدمت تاکید بسیاری دارد. این خدمت در درجه اول در قالب کار بی امان متبلور می‌شود. شکل گیری چنین گفتگویی باعث شده مسلمانان در فرآیند توسعه در ترکیه با نیرو و توان بسیاری مشارکت کنند. تبلور این امر را می‌توان در حضور پر رنگ مسلمانان، به خصوص اعضای برجسته فرقه نقشبندی در صنعت نساجی مستقر در آناتولی دید.

گولن به شخصه فردی سختکوش و ساعی است و تاکید بر کار و خدمت را به تمامی با مرگ در هم می‌تند. او در موعظه‌هایش بسیار به مرگ اشاره می‌کند و می‌گوید، چون مرگ در پیش است، باید به شدت کار کنیم تا سعادت و رستگاری مان را تحقق بخشیم. در گفتگومان گولن کار کردن عملی مذهبی است. او این آموزه را این گونه توجیه می‌کند که هر چه بیشتر کار شود، پول بیشتری برای صرف در راه اسلام اندوخته می‌شود، پس بدهی است هر چه بیشتر کار کنیم، بیشتر به اسلام خدمت کرده‌ایم. کار همچنین گونه‌ای تهذیب نفس است.

اندیشه‌های گولن در باب بورژوازی اسلامی از تجربه اسلام در عصر عثمانی سر چشمه می‌گیرد؛ اسلامی متساهلانه، طریقت مسلک و طرفدار کسب و کار هر چه بیشتر با نیت خدمت به خلق. در همین راستا نهادهای اقتصادی، مانند انجمن بازرگانان مستقل (MUSIAD) مشهور به بهره‌ای آناتولی شکل می‌گیرد. این انجمن در جزوه‌ای با عنوان «انسان اسلامی» به زندگی حضرت محمد و اشتغال به تجارت پرداخته است. گولنی‌ها در خصوصی سازی نیز به دین استناد می‌کنند.

غلبه دیدگاه خدمت به مردم نزد گولن باعث شده





تفسیری که وی از عقلانیت دارد، متمایز از عقلانیت مدرن باشد. وی عقلانیت را به گونه‌ای تفسیر می‌کند که خادم انسان هم در این جهان و هم در آخرت باشد. سرمایه‌داری گولنی بر خلاف سرمایه‌داری غربی برای جلب ثروت صرف فردی نیست بلکه برای منافع اسلام و خدمت به مردم است. گولن با تعریف نوعی پروتستانسیسم اسلامی و تغییر نگرش به مساله اقتصاد و ثروت به تقویت اقتصاد اسلامی پرداخته است. نگاه طریقتی و عمل‌گرای جریان گولن نوع برداشت و فهم اسلام را نزد این جریان متفاوت کرده است.

در جریان گولن به جای مجتهد و عالم دینی، مراد و مرشد وجود دارد و از مثلث احکام، اعتقادات و اخلاق، احکام جایگاه نازل‌تری دارد. از دیدگاه گولن کشورداری مقوله‌ای عرفی است تا دینی و جامعه باید بر اساس عقل مدیریت شود. گولن دولت را مقدم بر اسلام می‌داند. گولن تجربه ترکیه عثمانی را که برابر است با تساهل و تسامح مذهبی و نیز سیاست عرفی جریان نو عثمانی را که از آن به اسلام آناتولیایی تعبیر می‌کند برتر از اسلام اعراب می‌داند. تمدن اسلامی را همان تمدن عثمانی می‌داند و به گفت‌وگوی بین مذاهب اسلامی و در سطحی بالاتر گفت‌وگوی بین ادیانی و حتی فراتر از آن گفت‌وگوی بین ایمانی معتقد است.

شاید بزرگ‌ترین تاثیر اندیشه‌ها و مواضع گولن این بود که به اسلام‌گرایان کمک کرد آزادانه در حوزه عمل انتخاب‌های جدیدی داشته باشند، بدون اینکه با محدودیت‌های اخلاقی و شرعی مواجه شوند. ولی علت تغییرات رویه حزب عدالت و توسعه افکار ایشان نیست که چندوجهی و فرصت‌طلبانه است.

#### از ناسیونالیسم آناتورکی تا عثمانی‌گری اردوغان

در طول تاریخ همواره رابطه‌ای همبسته میان فرهنگ اسلامی و مفهوم ترک بودن وجود داشته است و این جزیی از ضمیر ناخودآگاه ترک‌ان را تشکیل می‌دهد؛ به همین دلیل، هیچ‌گاه کمالیسم نتوانست آن را از بین ببرد. در حقیقت، احزاب اسلام‌گرای رفاه، سعادت، عدالت و توسعه و جریان گولن همان ضمیر ناخودآگاه را به ترک‌ها یادآور شدند. با قدرت‌گیری حزب عدالت و توسعه، این حزب به روایتی جدید از ناسیونالیسم ترکی رسید که هم با قرائت‌های قبلی تفاوت‌هایی داشت و هم با تاریخ و جامعه ترکیه قرابت بیشتری می‌توانست داشته باشد. پذیرش تکثر هویتی و قومیتی در ترکیه و همین‌طور ارائه بسته راه حل دموکراتیک در سال ۲۰۰۹ در همین چارچوب بود. در عین حال، اردوغان مدعی قرائتی دیگر از ناسیونالیسم ترکی است که رگه‌های قدرتمندی را از عثمانی‌گری حمل می‌کند. نوع‌مانی‌گری مورد نظر اردوغان بیش از هر چیز خود را در قالب الگوی سیاست خارجی حزب عدالت و توسعه نشان داد که بعد از انتصاب احمد داوود اوغلو به سمت وزارت خارجه به صورت جدی در محافل سیاسی و بررسی‌های استراتژیک مطرح شد. اردوغان با اعلان علنی سیاست‌های نوع‌مانی، پیروزی‌های حزب عدالت و توسعه را طی انتخابات دوازده سال اخیر ترکیه که حزب عدالت و توسعه بر سر کار بوده است، پیروزی مردم اردن، مصر،

تونس، شام، ساریوو، قبرس و دیگر قلمروهای پیشین عصر عثمانی دانست و به آنها تبریک گفت.

داوود اوغلو به عنوان نظریه‌پرداز نوع‌مانیسم و وزیر خارجه ترکیه در کتاب خود با عنوان «عمق استراتژیک» مولفه‌های این دکترین را به شرح زیر مشخص کرد:

۱. ترکیه باید نقش پررنگ، فعال و متناسب با فرهنگ و گذشته پرشکوه و موقعیت جغرافیایی خود ایفا کند.
۲. ترکیه برای اجرایی کردن نقش‌های خود باید روی قدرت نرم سرمایه‌گذاری کند، زیرا به نظر او کشورش با مناطق اروپا، خاورمیانه، قفقاز و بالکان دارای روابط تاریخی و فرهنگی است.
۳. نهادهای سیاسی داخلی کشور می‌توانند الگویی برای کشورهای این مناطق باشند.
۴. اقتصاد قدرتمند ترکیه بازوی قدرتمندی برای پشتیبانی از این روابط است.
۵. ترکیه باید بکوشد در مدیریت بحران‌های



#### آثار اتخاذ سیاست خارجی ماجراجویانه، آن هم در قبال همسایگان، تاثیر بلافصلی در مسائل داخلی ترکیه داشت؛ از اثرات اقتصادی تا برانگیخته شدن اعتراض و مخالفت نسبت به دخالت ترکیه در سوریه. نارضایتی برخی شهروندان ترک از جمله علویان به دلیل سیاست خارجی این کشور در سوریه، روی دیگر اثری است که بر فضای سیاسی داخلی ترکیه گذاشت.

منطقه‌ای و بین‌المللی نقش مهمی ایفا کند.

۶. ترکیه باید با همکاری اقتصادی، سیاسی و امنیتی با کشورهای منطقه نیاز به مداخله قدرت‌های خارجی را از بین ببرد.
۷. ترکیه به جای التماس و صرف هزینه‌های گزاف برای پیوستن به اتحادیه اروپا، باید روی کشورهای منطقه سرمایه‌گذاری کند؛ به ویژه کشورهایی که زمانی جزو امپراتوری عثمانی بودند.

این دکترین خوش‌بینانه که داوود اوغلو در مسند وزیر خارجه شانس اجرایی کردن آنها را یافت، بدون در نظر گرفتن استراتژی «صفر کردن مشکلات با همسایگان» شکل گرفت و پیش رفت و سرانجام نه تنها به رویای نوع‌مانیسم جامه عمل نپوشاند، بلکه سبب شد روابط این کشور با طیفی از کشورهای منطقه بحرانی و تنش‌زا شود، روابطش با سوریه بحرانی شد و با دیگر همسایه هم‌میش، یعنی ایران نیز به سردی گراید. آثار اتخاذ سیاست خارجی ماجراجویانه، آن هم در قبال همسایگان، تاثیر بلافصلی در مسائل داخلی ترکیه داشت؛ از اثرات اقتصادی تا برانگیخته شدن اعتراض و مخالفت نسبت به دخالت ترکیه در سوریه.

نارضایتی برخی شهروندان ترک، از جمله علویان، به دلیل سیاست خارجی این کشور در سوریه، روی دیگر اثری است که بر فضای سیاسی داخلی ترکیه گذاشت.

در کنار اتخاذ چنین سیاست‌های خارجی ماجراجویانه و فرصت‌طلبانه، از منظر سیاست داخلی به رغم رونمایی از بسته دموکراتیک، ترکیه با چالش‌های جدی چندی مواجه شد. سرکوب مخالفان دولت در جریان واقعه پارک گزی که جرقه‌ای برای اوج‌گیری مخالفت‌ها شد، یکی از تناقض‌های رفتاری دولت اردوغان بود. افشای پرونده فساد مالی بزرگ در ترکیه که موجب بازداشت ۴۹ شخصیت برجسته در یک روز و تحت نظر قرار گرفتن بیش از ۸۰ نفر و دستگیری فرزندان وزرای کشور، اقتصاد و شهرسازی و همچنین شهردار منطقه فاتح، یکی از مهم‌ترین مناطق استانبول، رییس بانک دولتی خلق، چند تاجر و کارآفرین بزرگ و میلیاردر و ... شد، علاوه بر برانگیختن تعجب عمومی، ضربه سهمگینی بر پیکر حزب عدالت و توسعه و شخص اردوغان بود.

علاوه بر این‌ها رویکرد دیکتاتورمانه حزب عدالت و توسعه، به ویژه شخص اردوغان، انتقادات بسیاری را در ترکیه و حتی اتحادیه اروپا که ترکیه خواستار پیوستن به آن است، به دنبال داشت، مثلاً در حوزه آزادی رسانه‌ها به رغم اینکه مقامات ترک سعی دارند ترکیه را به عنوان الگویی برای پیشرفت و توسعه کشورهای اسلامی مطرح کنند و در صدد هستند در میان متحدان غربی نیز خود را به اصول دموکراسی متعهد جلوه دهند، آمارهای سازمان‌های حقوق بشری حکایت دیگری را بیان می‌کند. به عنوان نمونه «کمیتة حمایت از روزنامه‌نگاران» مدعی شده است ترکیه در اوایل ماه اوت سال ۲۰۱۱، تعداد ۷۶ روزنامه‌نگار را به زندان انداخته که این آمار بیش از هر کشور دیگری در جهان است. این نهاد بین‌المللی، در گزارش خود آورده: «رجب طیب اردوغان، نخست‌وزیر، با ابراز نارضایتی علنی از روزنامه‌نگاران، رسانه‌ها را وادار به تبعیت از نظر دولت یا اخراج کارکنان خاطی کرده است».

علاوه بر این، تاکید بیش از اندازه بر اسلام در جامعه لائیک ترکیه شک و بدبینی افشار مختلفی از جامعه را برانگیخته است، زیرا دلیل اصلی اقبال به اردوغان و رشد چشمگیر نفوذ حزب عدالت و توسعه به توجیهی که نخست‌وزیر به اسلام داشته مربوط می‌شود و این برخلاف افراطی است که پیش از او علیه سیاست‌های اسلامی اعمال می‌شده؛ با وجود این، به نظر می‌رسد این بار اردوغان در مسیر توجه بیش از اندازه به سیاست‌های اسلامی دست به افراط زده؛ به گونه‌ای که حساسیت بسیاری از سکولارها را برانگیخته است.

در جامعه‌ای که هنوز اصول لائیسیت، به واسطه سیاست‌های آتاتورک، ریشه و جایگاهی دیرینه دارد، بسیاری از مردم به اقدامات اردوغان در توجه بیش از اندازه به مذهب، به گونه‌ای نگران می‌نگردند؛ به خصوص لائیک‌ها و سکولارها نگاهی بدبینانه به اقدامات اردوغان در این زمینه دارند و معتقدند در برخی موارد وی از مذهب برای پیشبرد اهداف





آبخشور اصلی خود، نوعمانیسم منشعب شد و به نظر می‌رسد آینده ترکیه را به دنبال خود خواهد کشاند.

### چشم‌انداز اردوغانیسم

اردوغان به صراحت اعلام کرده است، صرفاً در مقام امضای قوانین نخواهد بود و در موارد لازم به هیأت دولت ترکیه ریاست خواهد کرد و یا هیأت دولت را به تشکیل جلسه به ریاست خود دعوت خواهد کرد. با توجه به رابطه اردوغان با حزب حاکم عدالت و توسعه می‌توان گفت با آغاز دوره ریاست‌جمهوری اردوغان و امکان و فرصت وی برای تحقق وعده‌هایی که در مبارزات انتخاباتی عنوان کرده، تحقق این امر به ادامه رهبری معنوی وی در حزب حاکم و حرکت آن در راستای سیاست‌های اردوغان بستگی دارد.

بر این اساس، کارشناسان سیاسی معتقدند در صورتی که حزب عدالت و توسعه همچنان خواستار حضور قدرتمند در صحنه‌های سیاسی ترکیه باشد، باید رابطه خود را با اردوغان حفظ کند.

در هر حال، حزب حاکم ترکیه باید بتواند دوران گذار تا انتخابات عمومی را که در سال آینده برگزار می‌شود، با انسجام فعلی، مدیریت کند و در این انتخابات شمار کرسی‌های لازم را در مجلس ملی برای تغییر قانون اساسی و نظام سیاسی افزایش دهد تا بتواند بخش دوم رویای اردوغان را تا سال ۲۰۱۵ محقق کند و با کسب اکثریت لازم اصلاحات مورد نظر را در قانون اساسی اعمال کند تا نه تنها وی یک رئیس‌جمهور عادی باقی نماند، بلکه عملاً نخستین رئیس‌جمهور فعال با اختیارات ویژه در کشورش شود.

او در این راه بر همکاری‌های هم‌حزبی‌هایش نیز حساب ویژه‌ای باز کرده است، از جمله احمد داوود اوغلو، وزیر امور خارجه سابق که یک چهره فرهنگی، استاد دانشگاه و چهره سیاسی بارزی است که بسیاری او را استراتژیست فکری اردوغان در پیشبرد اهداف سیاسی‌اش می‌دانند، با وجود اینکه در برخی پرونده‌ها، از جمله موضوع سوریه و تلاش برای سرنگونی بشار اسد شکست خورده است.

اما آنچه در جریان انتخابات ریاست‌جمهوری و ادامه حمایت مردم ترکیه از زمامداری اردوغان به وقوع پیوست نشان می‌دهد برخلاف آنچه گفته

## با قرار گرفتن اردوغان در جایگاه ریاست جمهوری، حزب عدالت و توسعه رهبر مقتدر و کاریزماتیک خود را از دست داد و این فرصت خوبی برای احزاب دیگر است که بتوانند با عدالت و توسعه به رقابت برخیزند و احتمالاً پیروز انتخابات شوند.

و پیشنهاد تغییر قانون اساسی)، اجرایی (ریاست بر هیأت دولت و شورای امنیت ملی، عزل و نصب وزیران و نخست‌وزیر، فرمانده کلی نیروهای مسلح و ...) و قضایی (تعیین اعضای دادگاه قانون اساسی، انتخاب یک چهارم دیوان محاسبات، تعیین دادستان کل ترکیه). انتخاب اعضای دادگاه قانون اساسی و عدم مراجعه به دادگاه قانون اساسی یا سایر مراجع قضایی علیه رئیس‌جمهور در مورد تصمیمات و دستورهای که شخصاً امضا می‌کند از دیگر اختیارات ریاست‌جمهوری است.

به موجب اصل ۱۰۱ قانون اساسی، رئیس‌جمهور نمی‌تواند عضو هیچ حزبی باشد و حتی اگر عضو مجلس نمایندگان باشد، حتماً باید استعفا دهد. اما با شناخت از شیوه مدیریتی و رهبری اردوغان می‌توان چنین نتیجه گرفت که او قبل از تحویل ریاست‌جمهوری، به دنبال انتخاب این دو مقام خواهد بود، همان‌طور که اوزال و دمیرل نیز در دوره‌های پیشین چنین کردند و آق بولوت و تانسو چیلر را که نیروهای تابع و منفعلی بودند، انتخاب کردند و شاید انتخاب داوود اوغلو به سمت نخست‌وزیری بیش از اینکه تداعی کننده مدل پوتین - مدودف باشد، مدل نخست‌وزیر تابع رئیس‌جمهور مقتدر باشد که اردوغان قصد دارد در آینده با ایجاد تغییرات در قانون اساسی آن را محقق کند. اگر چه او نامی بر این مدل حاکمیتی نهاده است اما با درک شاخصه‌های آن می‌توان از آن به اردوغانیسم تعبیر کرد که ماهرانه طی سیزده سال حاکمیت عدالت و توسعه از منبع و

سیاسی خود استفاده ابزاری کرده است.

با این اوصاف و به رغم تمامی این نارسایی‌ها، به نظر می‌رسد علل اصلی اقبال مردم ترکیه به رجب طیب اردوغان طی سیزده سال حکومت حزب عدالت و توسعه ناشی از رشد متوازن اقتصادی آن کشور، کنترل تورم تاریخی و لجام گسیخته و سیر صعودی درآمد سرانه و شاخص‌های رفاه و توسعه در جامعه ترکیه است. اکثریت شهروندان ترکیه، با طرز رفتار خود در انتخابات اخیر ریاست‌جمهوری، اثبات کردند خواهان داشتن رهبری اقتدارگرا و قوی هستند که بتواند از پس سامان‌دهی سیاسی و اقتصادی ترکیه برآید و چنین رهبری را حتی اگر شائبه فساد مالی و روحیه اقتدارگرا داشته باشد، به رهبران ناتوان پیشین ترجیح می‌دهند.

### ریاست‌جمهوری اردوغان و تغییر نوعمانیسم به اردوغانیسم

اردوغان در حالی گام در رقابت‌های ریاست‌جمهوری گذاشت که از اعضای موسس حزب حاکم عدالت و توسعه بود و سه دوره نمایندگی مجلس، یک دوره نامقام شهرداری کلان‌شهر استانبول و سه دوره نخست‌وزیری را در کارنامه سیاسی خود داشت و مردم ترکیه به کارآمدی، ثبات و آرامش ایجاد شده توسط حزب حاکم عدالت و توسعه، اعتماد و اعتقاد پیدا کردند و خواهان حفظ سیاست‌های محافظه‌کارانه این حزب بودند که با انتخاب اردوغان به ریاست‌جمهوری آن را ثابت کردند. واقعیت آن است که ریاست‌جمهوری در ترکیه همواره جایگاهی غیرسیاسی و تشریفاتی بوده که از زمان اعلان جمهوریست در ترکیه تا امروز در مجموع یازده رئیس‌جمهور و سه کفیل رئیس‌جمهور را به خود دیده است که هیچ کدام با رای مستقیم مردم انتخاب نشدند، بلکه یا با رای مجلس یا به وسیله کودتا روی کار آمدند. در دهه‌های ۸۰-۷۰ یکی از عوامل تعیین کننده انتخاب رئیس‌جمهور در مجلس ترکیه، توصیه و پیشنهاد نیروهای مسلح بود. نظام سیاسی ترکیه یک نظام پارلمانی است و حزبی که بیشترین تعداد نماینده را وارد مجلس کند، مأمور تشکیل دولت و انتخاب نخست‌وزیر می‌شود. رئیس‌جمهور نیز با کسب اکثریت رای مجلس به این مقام انتخاب می‌شود. اما روی کار آمدن حزب عدالت و توسعه در ۲۰۰۲ و جنگ قدرتی که بین این حزب با احزاب مخالف بر سر انتخاب رئیس‌جمهور رخ داد، باعث شد عبدالله گل بعد از برگزای فرزند دوم ۲۰۰۷ به عنوان رئیس‌جمهوری انتخاب شود و متعاقب آن در سال ۲۰۱۰ با اصلاحاتی که در قانون اساسی ترکیه صورت گرفت، مقرر شد بعد از گل انتخاب رئیس‌جمهور با رای مستقیم مردم و کسب اکثریت آرا باشد.

به طور خلاصه اصلاحاتی که در قانون اساسی در سال ۲۰۰۷ اتفاق افتاد، عبارت بود از اصول ۱۰۱ و ۱۰۲ قانون اساسی که به موجب آن دوره ریاست‌جمهوری از هفت سال به پنج سال کاهش یافت و انتخاب رئیس‌جمهور با رای مستقیم مردم ممکن شد. بنا به اصل ۱۰۴ قانون اساسی ترکیه، رئیس‌جمهور سه وظیفه عمده دارد: قانونگذاری (امضای قوانین و یا رد قوانین مجلس و سایر قوانین، تجدید انتخابات مجلس





## منش رفتاری و روحیه اقتدارگرایی اردوغان نشان داد علی‌رغم پیروزی در تمامی انتخابات ترکیه در سیزده سال اخیر، میانه خوبی با دموکراسی و منتقدان خویش ندارد و تا آنها را از سر راه بر ندارد، آرام نمی‌نشیند.

عدالت و توسعه باید به باز تعریف گفتمان ملی‌گرای خود بپردازد که پیش‌تر ریشه قومی و مذهبی داشت. حزب کردی دموکراتیک خلق نیز به خوبی دریافت با ایجاد گفتمانی مدرن و فراگیر قابلیت تبدیل به حزب در سطح ملی و رقابت در کل ترکیه را دارد.

۲. با قرار گرفتن اردوغان در جایگاه ریاست جمهوری، حزب عدالت و توسعه رهبر مقتدر و کارزماتیک خود را از دست داد و این فرصت خوبی برای احزاب دیگر است - البته در صورت بازتعریف و بازسازی خود- که بتوانند با عدالت و توسعه به رقابت برخیزند و احتمالاً هم پیروز انتخابات شوند، همان طور که در دوره اوزال و دمیرل چنین شد، البته نباید

می‌شد، حزب عدالت و توسعه محافظه‌کار است، نه اسلام‌گرای صرف، آنطور که برخی مسلمانان و اعراب تصور می‌کنند. این حزب بر حفظ دموکراسی و سکولاریسم ترکیه که اساس حکومت کشور است، تأکید دارد و این مسأله باعث می‌شود محبوبیت مردمی‌اش نه تنها شامل اسلام‌گرایان ترکیه، بلکه شامل لیبرال‌ها و سکولارها نیز بشود. به همین دلیل آنها بر این اعتقادند که شخصیت داوود اوغلو به عنوان نخست‌وزیر جدید ترکیه، حتی اگر اردوغان نتواند اصلاحات قانون اساسی را به سود خود پیش ببرد و اختیارات رئیس‌جمهوری را افزایش دهد، به او کمک بسیاری می‌کند تا بتواند جایگاه اکثریت مردمی‌اش را حفظ کند. به نظر می‌رسد انتخابات مجلس قانون‌گذاری که قرار است سال آینده برگزار شود هم سرنوشت اردوغان و هم ادامه راه عدالت و توسعه را مشخص می‌کند.

در ادامه اگر بخواهیم تحلیلی از چشم‌انداز تحولات ترکیه که از آن با عنوان اردوغانیسم یاد کردیم، ارائه دهیم می‌توانیم به مولفه‌های زیر اشاره کنیم:

۱. انتخابات اخیر ریاست‌جمهوری برای همه احزاب درس‌های آموزنده‌ای داشت که می‌تواند به تغییر و تحول درونی این احزاب در دوره پس از اردوغان منجر شود. حزب جمهوری خلق دریافت در صورت عدم توجه به خواسته‌های طرفداران خود امکان برگشت رای آنان به گفتمانی فراگیر و دموکراسی خواه زیاد است. یا حزب حرکت ملی متوجه شد برای جلوگیری از حرکت آرا به سمت

تک عاملی به موضوع نگریست.

۳. ضعف و بعضاً نزاع‌های داخلی درون حزب عدالت و توسعه با خروج اردوغان شروع خواهد شد، البته تدبیر کادر رهبری و شخصیت‌های تأثیرگذار حزب چون بولینت آرنج، علی باباجان، جمیل چیچک و تا حدودی داود اوغلو شدت این اختلافات را کاهش خواهد داد، زیرا برخلاف اردوغان که جناح تندروی حزب بود، اینان خواهان مشی معتدل هستند؛ کاری که عبدالله گل طی سال‌های اخیر انجام داد. او اگر چه از بنیانگذاران حزب عدالت و توسعه در ترکیه بود، همیشه از اقدامات دولت در این کشور حمایت نکرد، به خصوص طی یک سال گذشته که اعتراضات مردمی علیه دولت افزایش یافت، گل برخلاف دولت از جایگاه قوه قضاییه حمایت کرد و با طرح دولت با فیلترینگ شبکه‌های اجتماعی مخالفت کرد.

۴. شیوه‌های رهبری اردوغان در مقایسه با تمامی روسای جمهور سابق بسیار متفاوت خواهد بود، زیرا وی منتخب بیش از ۲۰ میلیون نفر است و همان طور که وعده داده، در پست ریاست‌جمهوری نیز به دنبال ریشه کن کردن دولت در سایه خواهد بود. این بار چون اختیار تعیین شورای عالی قضایی و دادستان کل ترکیه را نیز داراست، به وضوح در سازمان قضایی ترکیه نیز اعمال نظر خواهد کرد که چندان منطبق با اصل تفکیک قوا نیست.

۵. انتخاب اردوغان به عنوان رئیس‌جمهور را می‌توان ادامه ثبات اقتصادی ترکیه و پیگیری روند سازش با کردها دانست؛ روندی که از ۲۰۱۱ باعث ایجاد صلح در استان‌های جنوب شرقی ترکیه شد و داوود اوغلو تداوم و تکمیل آن را بخش مهمی از برنامه تقدیمی خود به مجلس اعلام کرد.

۶. منش رفتاری و روحیه اقتدارگرایی اردوغان نشان داد علی‌رغم پیروزی در تمامی انتخابات ترکیه در سیزده سال اخیر، میانه خوبی با دموکراسی و منتقدان خویش ندارد و تا آنها را از سر راه برندارد، آرام نمی‌نشیند. به طور مثال، می‌توان آخرین اقدام اردوغان در کنار گذاشتن منتقدان را استعفای سردبیر روزنامه حریت دانست که با فشار روی مدیریت روزنامه حریت، باعث استعفای سردبیر این روزنامه شد. این تنها نمونه‌ای از رفتارهای ماه‌های اخیر اردوغان است؛ از همین رو، این نگرانی وجود دارد که آیا اردوغان می‌تواند رئیس‌جمهوری برای تمام ترکیه باشد؟

۷. استقرار اردوغان در مقام ریاست‌جمهوری را می‌توان نقطه آغازی بر تغییر ساختار سیاسی ترکیه از ساختار پارلمانی به ساختار سیاسی ریاستی دانست، چرا که اعلام کرد، بعد از انتخابات آتی مجلس که ده ماه بعد برگزار خواهد شد، بعد از کسب اکثریت مطلق در مجلس به دنبال اصلاح قانون اساسی و تغییر ساختار سیاسی به ریاستی خواهد بود؛ چیزی که در آرزوهای اردوغان جایگاه ویژه‌ای دارد، زیرا تمایل دارد مانند خلفای نامی عثمانی و همانند آتاتورک، در تاریخ سیاسی ترکیه ماندگار شود و دست کم تا سال ۲۰۲۳ که مصادف با یک صدمین سالگرد تأسیس جمهوری نوین ترکیه است، قدرت را در دست داشته باشد، حال باید دید آیا اردوغان می‌تواند به این رویا جامه عمل ببوشاند، یا در ادامه راه ناکام خواهند ماند؟



# درس‌هایی که غزه به رژیم صهیونیستی آموخت

◀ مریم السادات امیرشاکرمی



نتانیاهو به پایان رسیده زیرا در حال حاضر یهودیان اسرائیل - از هر حزب و گروهی - از ماجراجویی وی در غزه حمایت می‌کنند. با این حال، قریب به یقین، اجرای اخیر غزه به عنوان بزرگ‌ترین شکستش در مدت زمان نخست‌وزیری او محسوب می‌شود و این، فرصتی را برای دست کم دو نفر از وزرای کابینه‌اش فراهم می‌کند تا تداوم نخست‌وزیری‌اش را به چالش بکشند.

از سوی دیگر جنگ اخیر شدیدترین جنگی بود که اسرائیل تاکنون در آن شرکت داشته است و درست در همان نقطه‌ای به پایان رسید که شروع شده بود بدون این که هیچ دستاوردی داشته باشد. مهم‌ترین درس این جنگ که هرگز نباید فراموش شود، محدودیت قدرت نظامی است. بمب‌های هوشمند و صدها هواپیمای مدرن اسرائیل در این جنگ هیچ کمکی به آن نکردند. وجود این همه تجهیزات و تسلیحات باعث نشد که اسرائیل برنده جنگ باشد. زمانی که ارتش در جنگ به مرحله‌ای رسید که آپارتمان‌ها و مجتمع‌های مسکونی را ویران کند، دیگر نمی‌توان آن ارتش را ارتشی توانمند محسوب کرد.

با وجود تلاش‌های تبلیغاتی گسترده اسرائیل برای انکار و نادیده گرفتن حماس، این گروه در جریان این جنگ قدرتمندتر شد و حداقل در شرایط زمانی کنونی این حقیقت آشکار شد که قدرت حماس ناشی از موشک‌های آن نیست. اسرائیل موقعیت خود را در جامعه جهانی از دست داد و اکنون حماس در برابر اسرائیل یک گزینه مهم محسوب می‌شود و برای مردم فلسطین هم نماد مقاومت است.

اسرائیل سرانجام تسلیم شد و درخواست‌های حماس را قبول کرد و مذاکره درباره آینده مناطق اشغال شده را شروع کرد و این بدان معنی است که

و امنیت. واقعیت آن است که تهاجم اخیر به فلسطینی‌ها در نوار غزه برای نتانیاهو گران تمام شد. درست است که وی رهبر حزب راست‌گرای لیکود است اما در اسرائیل به عنوان فردی میانه‌رو محسوب می‌شود و از این روی، بسیاری از صاحب‌منصبان در اسرائیل ضمن محکوم کردن کشتار مردم غزه از سوی نتانیاهو، از وی به دلیل قصور در وارد کردن ضربه‌ای سخت به فلسطینی‌ها انتقاد کردند و حتی لیبرمن با حفظ حضور حزب «اسرائیل، خانه ما» در دولت نتانیاهو، به ائتلاف حزب خود با لیکود پایان داد.

در حقیقت نتانیاهو با مجموعه ناخوشایندی از گزینه‌های سیاسی در رابطه با غزه و کرانه باختری مواجه بود. وی می‌توانست به کشتار فلسطینی‌ها در غزه ادامه دهد و با یک آتش‌بس معقول مخالفت کند. این گزینه، ادامه شلیک راکت‌های حماس و احتمال بسته شدن دوباره تنها فرودگاه بین‌المللی اسرائیل را افزایش می‌داد، احتمالی که نتانیاهو بشدت از آن در هراس است. پذیرش آتش‌بس، گزینه دیگری بود که نتانیاهو در رابطه با غزه پیش رو داشت که احتمالا برای فلسطینی‌هایی که به نظر می‌رسد حاضر به دست کشیدن از اصول اساسی خود نیستند، فواید بیشتری داشت زیرا نتانیاهو با تقویت حماس و فلسطینی‌ها و به خاطر قربانی کردن سربازان اسرائیلی، به بی‌کفایتی متهم شد.

در چنین حالتی احتمال وجود دارد که سیاستمداران یهودی اسرائیل، بویژه چهره‌هایی مانند «بنت» و «لیبرمن» در هر فرصتی از این روزنه ایجاد شده برای تضعیف نتانیاهو استفاده کرده و حتی برگزاری انتخابات را تسریع کنند. البته هنوز نمی‌توان با قاطعیت گفت که دوره زمامداری سیاسی

در جنگی که اسرائیل پشت سر گذاشت بار دیگر ضعف‌های نظامی و استراتژیک ارتش اسرائیل نمایان گردید و مشخص شد که این رژیم توان جنگ‌های طولانی و طاقت‌فرسا را ندارد. در گذشته نیز اسرائیل در جنگ سی و سه روزه در سال ۲۰۰۶ با چالش‌های عمده‌ای روبه‌رو گردید و نتوانست در برابر راکت‌ها و موشک‌های کوتاه برد حزب‌الله دوام بیاورد و ناگزیر به قبول آتش‌بس شد.

اما جنگ اخیر که به بهانه ربایش و کشتن سه نوجوان اسرائیلی آغاز شد و طی آن به طور شبانه‌روزی غزه زیر آتش جنگنده‌ها و موشک‌های اسرائیلی قرار گرفت، بیش از پیش این ضعف‌ها را نمایان نمود. از نقطه نظر استراتژیک، اسرائیل با وجود آنکه مدعی شد تونل‌های زیرزمینی حزب‌الله را تخریب کرده اما در عمل در باتلاقی گرفتار شد که بعد از چندین دوره آتش‌بس و نقض آن بالاخره مجبور به قبول آن گردید. جنگ غزه به لحاظ تاکتیکی نیز نشان داد اسرائیل نمی‌تواند به تاکتیک‌های جنگی خود اطمینان کند.

چندین نکته را باید از جنگ غزه به عنوان عبرت‌های اسرائیل از این نبرد یاد کرد. این نکات عبارتند از:

- ضعف توان عملیاتی و دفاعی اسرائیل
- فقدان مدیریت استراتژیک جنگی در یک جنگ کوتاه مدت
- عدم اطمینان به سلاح‌های پیشرفته و توان نیروی زمینی ارتش
- اثبات شکست‌پذیری پروژه گنبد آهنین و زیر سوال رفتن قدرت بازدارندگی آن
- عدم تحمل جامعه اسرائیلی برای تداوم شرایط جنگی پایدار و تمایل به برقراری حفظ ثبات نسبی



تنها اتخاذ یک رویکرد جدید درباره غزه، حماس و همه مردم فلسطین می‌تواند فضای جدید را ایجاد کند. این وضع شاید باعث شود که اسرائیل برای اولین بار در تاریخ، رویکرد خود را بطور بنیادین تغییر دهد. جنگ اخیر غزه نشان داد که هرچند اسرائیل ارتش بزرگی سازماندهی کرده اما این ارتش باهوش نیست و با وجود بالا بردن بودجه هنگفت ارتش، تخریب تونل‌های حماس با موفقیت همراه نبود و حماس با تعداد تونل‌ها، نوع و عمق ارتش را غافلگیر کرد و بدون سلاح دریایی، هوایی و خودروهای زرهی، ارتش اسرائیل را شکست داد و همه معادلات اسرائیل را زیر سوال برد.

علی‌رغم آنکه حزب‌الله برای ارزیابی و نتیجه‌گیری کامل از درگیری‌های اخیر در غزه به زمان بیشتری نیاز دارد، دستگاه اطلاعات ارتش اسرائیل اطلاعات دقیقی درمورد موشک‌های حماس و سایر نیروهای مقاومت فلسطین ندارد. با توجه به این موضوع مشخص می‌شود که چرا اسرائیل پس از بمباران تل‌آویو و اورشلیم توسط نیروهای مقاومت فلسطین کاملاً غافلگیر شد. باردیگر به نظر می‌رسد که نیروی هوایی اسرائیل قادر نیست شرایط جنگ را به خوبی اداره کند، این درحالی است که نیروی زمینی اسرائیل نیز از درگیری در هرگونه جنگ زمینی خودداری می‌کند.

به رغم تمام تلاش‌های اسرائیل به منظور تقویت جبهه داخلی کشور، این جبهه همچنان شکننده و آسیب‌پذیر است. در واقع اسرائیل تاکنون مانورهای آموزشی متعددی را اجرا نموده است اما مردم اسرائیل پس از شنیدن صدای آژیر خطر در تل‌آویو و اورشلیم و حتی پیش از شلیک موشک‌های حماس، خونسردی خود را از دست داده و دچار هرج و مرج شدند. می‌توان گفت موشک‌های حماس باعث از بین رفتن اعتماد مردم اسرائیل به رهبران خود شد. موشک‌های اندکی که به سوی شهرهای اصلی اسرائیل

شلیک شد، تعادل و هماهنگی نیروهای اسرائیلی را به هم ریخت. در نتیجه، اسرائیل خواستار یک آتش‌بس فوری شد تا بتواند نفسی تازه کرده و نیروی از دست رفته خود را جبران کند. این موضوع ضعف دشمن به ویژه در زمینه هماهنگی و کنترل نیروها را به خوبی نشان می‌دهد. به رغم هزینه‌های فراوان، سپر دفاع موشکی اسرائیل موسوم به «گنبد آهنین» نتوانست از اسرائیلی‌ها به طور کامل محافظت کند.

منابع نزدیک به حزب‌الله معتقدند که اسرائیل به ویژه پس از تجربه اخیر در غزه، بعید است که در فکر آغاز یک جنگ جدید علیه ایران و لبنان باشد. از دیدگاه این منابع، اسرائیل بر این عقیده است که حزب‌الله با بزرگ جلوه دادن توانایی‌های نظامی خود قصد دارد تا یک جنگ روانی تمام عیار به راه بیندازد. با توجه به موشک‌های استفاده شده از جانب نیروهای مقاومت فلسطینی در جنگ اخیر غزه، بدون شک حزب‌الله از تجهیزات نظامی بسیار پیچیده و پیشرفته‌تری نسبت به فلسطینیان برخوردار است.



**غزه باریکه‌ای با حدود ده کیلومتر عرض، برای سومین بار است که مقاومت می‌کند و اسرائیل نمی‌تواند به اهدافش برسد. در این ماجرا هم سه مسئله افشا شد: ضعف اسرائیل، سازماندهی حماس و بی‌غیرتی اعراب.**



این منابع همچنین براین عقیده‌اند که «واقع‌گرایی سیاسی» قطعاً ملاحظات سیاسی اسرائیل را در آینده تحت تأثیر قرار خواهد داد.

با این حال، حزب‌الله همواره باید مراقب اقدامات دشمن در زمینه جبران ضعف‌های خود از طریق به راه انداختن جنگ‌های داخلی باشد. اسرائیل امیدوار است تا با ایجاد جنگ‌های داخلی در سایر کشورها بتواند به اهداف مورد نظر خود نایل شود، اهدافی که در میدان نبرد مستقیم نمی‌تواند به آنها دست یابد. علاوه بر این، اسرائیل ممکن است برای دست یابی به اهداف خود، ترورهای بیشتری را در دستور کار خود قرار دهد. بنابراین، مردم لبنان باید تمام تلاش خود را انجام دهند تا از دست‌یابی اسرائیل به اهداف خود جلوگیری به عمل آورند.

### چند نتیجه جنگ اخیر

**نخست:** تجاوز و جنگ اسرائیل علیه مردم فلسطین تقاطع تفکر صهیونیسم و اندیشه‌های جهانی را به نمایش گذاشت؛ به این معنی که صهیونیسم تنها با مردم فلسطین و مسلمانان در جنگ قرار ندارد بلکه اساساً اندیشه‌ای برضد تمام اندیشه‌های جهانی است. هیچ اندیشه‌ای در جهان معاصر با مبانی تفکر صهیونیسم قابل جمع نیست و نمی‌تواند دیدگاه تاریخی «بندگان برگزیده» را تحمل نماید.

**دوم:** اسرائیل بیشتر از اینکه گرداننده سیاست غرب به نفع خودش باشد (آنطوری که تصور می‌شود) اهرمی در دست غرب، بخصوص امریکا است. طلای سیاه توجیه‌کننده استفاده دایمی از این اهرم می‌تواند باشد. برای اینکه خاورمیانه با همه پتانسیل‌های مثبتش برای جهان اسلام و منطقه، به صورت منبع تأمین‌کننده انرژی و تجارت برای غرب باقی بماند.

اسرائیل نیز باید حمایت و تقویت گردد.

**سوم:** صهیونیسم ثابت کرد که در تضاد با تمام مبانی همزیستی مسالمت‌آمیز میان بشریت است. موضع‌گیری اکثر کشورهای کاتولیک آمریکای جنوبی نشان داد که جهان نیز در حال درک این اصطکاک است و امکان ندارد که اسرائیل بتواند قدرت درک جهانیان را بیش از این به مسخره گیرد.

**چهارم:** نسبت به هر جنایتکار دیگر، نتانیاهو بی‌پرده اعلام کرد که با وجود هشتاد درصدی بودن تلفات غیرنظامیان در جنگ غزه، به این جنایت ادامه می‌دهد و توجیهی به تلفات بی‌گناهان ندارد اما موضع‌گیری نهادهای جهانی مانند حقوق بشر و امثال آن به صورت خنثی گونه نشان داد که این مفاهیم، ریاکارانه است تا واقع‌گرایانه جنگ غزه بیشتر از اصطلاح دیگر، اصطلاحاتی چون کرامت انسانی و حقوق انسانی را به محاق فرستاد و نشان داد که اینها پوششی‌اند برای تحکیم هر چه بیشتر هژمونی غربی و نمی‌توان به افراد ریاکاری که در رأس یا تنه این سازمان‌ها قرار دارند، امیدی داشت.

**پنجم:** غزه باریکه‌ای با حدود ده کیلومتر عرض، برای سومین بار است که مقاومت می‌کند و اسرائیل نمی‌تواند به اهدافش برسد. در این ماجرا هم سه مسئله افشا شد: ضعف اسرائیل، سازماندهی حماس و بی‌غیرتی اعراب. بنا بر داده‌های اطلاعاتی اسنودن، شاهان سعودی و امارات عربی، مصارف دو طرفه



گروه‌های مقاومت فلسطینی از طریق بمباران هوایی، زمینی و دریایی آغاز کردند و در طول ۵۱ روز از هر نوع تجهیزات حتی بمب‌ها و سلاح‌های غیرمتعارف نیز استفاده نمودند و جنایات و کشتارهای هولناکی را انجام دادند اما کوچکترین دستاوردی در این زمینه کسب ننمودند و نیروهای مقاومت تا آخرین ساعات درگیری به شلیک موشک و انجام عملیات نظامی علیه صهیونیست‌ها ادامه دادند. در این جنگ نابرابر، آمریکا و دیگر قدرت‌های بزرگ، آشکارا به حمایت از نژادپرستان صهیونیست پرداخته و توجیه‌گر جنایات آنان شدند و نظام‌های عربی نیز عملکرد منفعلانه و خفت‌باری از خود نشان دادند. سازمان‌های بین‌المللی در انجام مسئولیت‌های خود کوتاهی کرده و به همدستی با اشغالگران پرداختند ولی هیچ‌کدام از این رفتارها نه تنها باعث تضعیف روحیه مردم فلسطین نشد بلکه اراده آنان را برای مقاومت قوی‌تر نمود.

پیروزی در جنگ ۵۱ روزه ثابت کرد که ملت فلسطین اعم از ساکنان غزه، کرانه باختری، قدس، اراضی اشغالی ۴۸ و فلسطینیان ساکن سایر کشورها یک پیکر واحد هستند و در صورت حفظ وحدت می‌توانند با هزینه‌ای کمتر نسبت به آزادسازی سایر مناطق سرزمین خود اقدام نمایند. رزمندگان مقاومت با توان دفاعی بالا و بکارگیری ابتکارات، بروز کردن تسلیحات، ایجاد تونل‌های زیرزمینی، نفوذ در پشت خطوط دشمن و غافلگیر نمودن آنان، راه پیروزی بر صهیونیست‌ها را نشان دادند.

مقاومت در عرصه سیاسی نیز پایداری کرد و از اصول و آرمان‌های ملت فلسطین دفاع نمود و با همین روحیه توانست خواسته‌های خود را بر طرف مقابل تحمیل نماید. خواسته‌هایی که در راس آنها، پایان بخشیدن به محاصره نوار غزه قرار دارد. نیروهای مقاومت و حامیان آنان در عرصه رسانه‌ای نیز پیروزی را از آن خود کردند و توانستند جنایات صهیونیست‌ها را به مردم دنیا نشان دهند. رزمندگان مقاومت در عرصه اطلاع‌رسانی موفق شدند دستاوردهای ملت فلسطین را با صدا و تصویر مناسب به دنیا منتقل نمایند.

همه این توفیقات، نویدبخش آزادی کامل فلسطین و رهایی قدس شریف است و این امر قطعا

## مقاومت در عرصه سیاسی نیز پایداری کرد و از اصول و آرمان‌های ملت فلسطین دفاع نمود و با همین روحیه توانست خواسته‌های خود را بر طرف مقابل تحمیل نماید. خواسته‌هایی که در راس آنها، پایان بخشیدن به محاصره نوار غزه قرار دارد.

پایداری یکپارچه فلسطینیان در میدان نبرد، ایمان به توانمندی خود برای آزادسازی قدس شریف و تمامی سرزمین فلسطین، از مهم‌ترین دستاوردهای نبرد ۵۱ روزه مردم سرافراز فلسطین بخصوص ساکنان مقاوم غزه بود.

فلسطین و مقاومت همه چیز به دست آوردند و اشغالگران هیچ! صهیونیست‌ها در این نبرد نه تنها دستاوردی نداشتند بلکه با ارتکاب اعمال جنایتکارانه مانند؛ حمله به مناطق مسکونی و به خاک و خون کشیدن غیرنظامیان بخصوص کودکان معصوم غزه، حمله به مساجد و اماکن مذهبی، هدف قرار دادن آمبولانس‌ها و نیروهای امدادی، بمباران بیمارستان‌ها و مراکز درمانی و ده‌ها جنایت دیگر بیش از پیش نزد افکار عمومی ملت‌ها، منفورتر شدند. بمباران وحشیانه متراکم‌ترین منطقه مسکونی دنیا، هدف قراردادن مدارس متعلق به سازمان ملل با علم به موقعیت غیرنظامی آن‌ها، قطع آب و برق و تخریب گسترده زیرساخت‌های منطقه غزه و دیگر اعمال ددمنشانه نتوانست صهیونیست‌ها را به اهداف خود در غزه برساند. در مقابل، ملت مظلوم فلسطین با مقاومت جانانه و ایثار و فداکاری کم‌نظیر خود باعث شکست دشمن و بر هم ریختن محاسباتش گردید.

همه مردم دنیا شاهد بودند که اشغالگران صهیونیست تهاجم به غزه را با هدف از بین بردن

جنگ اسرائیل و حماس را می‌پردازند. این دلالت بی‌خاصیت، بزرگترین خیانت را در قبال امت مسلمان و وجدان بشری مرتکب گردیدند و از آن بدتر مفتیان درباری‌شان با بدعت خواندن حتی تظاهرات به نفع مردم غزه، استفاده ابزاری از دین را به نمایش گذاشتند.

**هشتم:** مقاومت حماس یک امر دیگر را نیز واضح کرد و آن تفاوت فاحش «جهاد علیه مردم خود» (مانند طالبان، داعش و امثالهم) با «جهاد علیه متجاوزین» بود. شاهان عربی، گروه اول را که علیه مردم خود جهاد می‌کنند، حمایت می‌کنند و از حماس حتی پشتیبانی لفظی نیز نمی‌کنند.

**هفتم:** مسلمانان نشان دادند که بیدار شده‌اند. چون عکس‌العمل عمومی میان مسلمانان بسیار برجسته بود و این مسئله، دو امر را نوید می‌دهد: یکی بیداری اسلامی در قالب اندیشه جهانی اسلام؛ اگر سلفی‌گرایان این اندیشه را از داخل ضربه زنند و دوم هم بالا رفتن همبستگی میان مسلمانان صرفاً در قالب اسلام. وضعیت فلسطین و جهان اسلام نشان داد که به گفته مرحوم سلجوقی، سلفی‌گرایان بیشتر از اینکه به خیر جهان اسلام عمل کرده باشد، به ضرر آن عمل نموده‌اند و موتور در گل فروخته امت مسلمان به عقب برگردانند. امروز ما شاهد چندین جنگ تحت زعامت فکری اینها در داخل کشورهای اسلامی هستیم: جنگ شیعه و سنی، جنگ صوفی و سلفی و جنگ ظاهرگرایی و عقل‌گرایی؛ با نمونه‌هایی مانند بوکو حرام، داعش و الشبাব.

**هشتم:** نوعی از اتحاد امت مسلمان تحت زعامت غیرعرب‌ها در راه است که می‌تواند نوید دهنده عزت دوباره این امت شود. نزدیکی موضع سیاسی — فکری ترکیه، ایران، مالزی و پاکستان نشان دهنده همین امر می‌تواند باشد.

سرانجام پس از گذشت ۵۱ روز از تهاجم وحشیانه و همه جانبه صهیونیست‌ها به نوار غزه و کشتار زنان و کودکان فلسطینی و به بار آوردن خرابی‌های بسیار در این منطقه، رژیم نژادپرست صهیونیستی مجبور به قبول شرایط اعلام شده از سوی گروه‌های مقاومت فلسطین گردید و با توافقی که میان نمایندگان این گروه‌ها و رژیم صهیونیستی با میانجیگری مقامات مصری حاصل شد، آتش‌بس نامحدود در غزه آغاز گردید. در پی اعلام این آتش‌بس، مردم فلسطین در غزه و کرانه باختری و فلسطینیان ساکن در دیگر کشورها به جشن و پایکوبی پرداختند. یقیناً این جشن و پایکوبی بیش از آنکه به خاطر خاتمه یافتن حملات ددمنشانه رژیم جنایتکار صهیونیستی به غزه باشد، نشانه تکریم و بزرگداشت راه و روشی بود که توانست اراده مردم ستم‌دیده فلسطین و رزمندگان مقاومت را بر سران جنایت پیشه صهیونیستی تحمیل نماید.

اتکا به خدا و تقویت روح معنویت، همبستگی ملی با رزمندگان مقاومت، دست شستن از راه‌حل‌های سازشکارانه، بکارگیری ابتکارات و نوآوری‌ها توسط رزمندگان مقاومت، آشکار شدن خیانت‌های سران برخی از کشورهای عربی به آرمان فلسطین و مردم غزه، شناخت دوستان واقعی ملت فلسطین، وحدت و





## صهیونیست‌ها در این نبرد نه تنها دستاوردی نداشتند بلکه با ارتکاب اعمال جنایتکارانه مانند؛ حمله به مناطق مسکونی و به خاک و خون کشیدن غیرنظامیان بخصوص کودکان، حمله به مساجد و اماکن مذهبی، هدف قرار دادن آمبولانس‌ها و نیروهای امدادی، بمباران بیمارستان‌ها و مراکز درمانی و ده‌ها جنایت دیگر بیش از پیش نزد افکار عمومی ملت‌ها، منفورتر شدند.

تا دخالت بیشتری در فیلم‌نامه جنگ ۲۰۱۴ داشته و متن آن را به نفع خود بنویسد.

۲- تبدیل حدفصل جنگ‌های آتی از کوتاه‌مدت به بلندمدت: حماس قصد دارد تا میانگین فاصله جنگ‌های خود با صهیونیست‌ها را از چند سال به حداقل یک دهه ارتقا ببخشد. جنگ ۲۰۰۸، محاصره شدید غزه ۲۰۱۰ و جنگ ۲۰۱۲ نشانگر الگوی ۲ ساله بین فواصل آتش‌بس است که باید تغییر کند. ضمن آنکه حتی در اهداف نانوشته مقامات صهیونیستی نیز از مفهوم انجام جنگ شدید بر علیه غزه برای رسیدن به آرامش و امنیت طولانی‌تر استفاده شده بود که دوسویه بودن هدف مذکور را می‌تواند تأیید کند.

۳- اثبات رشد و بلوغ حماس بدون «کمک چرخ»‌های سایر کشورها: حماس تمایل دارد تا نشان دهد که بدون حمایت‌های ژئوپلیتیکی و معنوی سوریه و مصر مرسی و مبارک می‌تواند به

تحقق خواهد یافت اما ضروری است ملت فلسطین و بویژه رهبران سیاسی آن برنامه‌ریزی دقیقی برای حفظ دستاوردهای عظیم نبرد ۵۱ روزه داشته باشند؛ دستاوردهایی که به بهای ۲۱۴۲ نفر از جمله ۷۰۰ کودک شهید و نزدیک به ۱۱ هزار نفر مجروح و معلول به دست آمده است.

پیش از همه، نباید آتش اختلاف مجدداً میان گروه‌های فلسطینی شعله‌ور شود. سازشکاران با رژیم صهیونیستی نباید فرصت دوباره‌ای برای ادامه حیات سیاسی یافته و راه پر اشتباه سازش را ادامه دهند. رهبران سیاسی فلسطین باید روابط خود را با دوستان واقعی ملت فلسطین مستحکم و از دولت‌های خائن و ترسو دوری نمایند.

### دلایل نپذیرفتن آتش‌بس از سوی حماس

حماس که بر پیشرفت‌های دفاعی و تسلیحاتی خود واقف بود شاید منتظر فرصتی بود تا بار دیگر پرچم خود را در دستان طرفداران مقاومت در منطقه ببیند. اکنون می‌توان اذعان نمود که این پرچم تا حد زیادی مجدداً هویت‌ساز شده و شاید به همین خاطر است که حماس تمایلی به پایان‌بخشی به جنگ نداشت و اتفاقاً به پنج دلیل تصمیم درستی بنظر می‌رسد:

۱- توقف نوار سربالی جنگ‌های اسرائیل - حماس: هم تحلیل‌گران صهیونیستی و هم اکثر تحلیل‌گران حوزه فلسطین معتقدند که جنگ‌های اسرائیل - حماس به صورت یک سربال تمام نشدنی بوده و به صورت اپیزودی ادامه خواهد داشت. همانگونه که در تعریف «پیزود» در ادبیات نمایشی می‌خوانیم: «مکان و زمان و کاراکترها عوض می‌شوند ولی بازیگران و موضوع اصلی عوض نمی‌شود». اکنون مکان جنگ از هوا به زمین منتقل شده و کاراکترها از نیروی هوایی به نیروی زمینی تغییر کرده است. پس جنبش حماس با علم بر این مسئله این بار قصد دارد

مقاومت ادامه دهد و حتی بدون دخالت تشکیلات خودگردان، قطر، ترکیه، اردن و نظام جدید مصر اقدام به نگارش و تنظیم پیش‌نویس و پیش‌شرط برون‌رفت از جنگ نماید. البته حماس باید بداند که ممکن است پیروزی‌های حاضر و آتی در جنگ، مجدداً این جنبش را مست کرده و دچار همان اشتباهی شود که در عرصه سیاسی با اخوان مصر مرتکب شد. بنابراین در اینکه استقلال حماس باید در اولویت کشورهای حامی مقاومت قرار داشته باشد، هیچ شکی نیست اما تا حصول کامل آن باید همچنان به چرخ‌های کمکی تکیه نمود.

۴- یافتن فرصت تنفس در عرصه داخلی: با جنگ ۲۰۱۴ در واقع حماس از شرایط بحران اقتصادی - اجتماعی که دچار آن شده بود بطور موقت خارج گردید. نپرداختن چندین ماهه حقوق کارمندان دولت، رشد چشمگیر بیکاری و فقر و نارضایتی‌های اجتماعی مردم غزه، از جمله مسائلی مهم دیگری بود که حماس را در موضع ضعف قرار داده بود اما اکنون با شروع جنگ، نه تنها به عنوان متهم آغازگر مشقت و بدبختی از منظر داخلی و بین‌المللی معرفی نمی‌شود بلکه به عنوان منجی مطرح شده است.

۵- با دستاوردهای شگفت‌انگیزی که گروه‌های مقاومت چه به لحاظ نظامی و چه روانی در جنگ ۲۰۱۴ بدست آوردند، به نوعی موفق به اثبات حضور قدرتمند خود در منطقه شده‌اند. در مجموع پیش‌بینی‌های انجام گرفته در مورد کوتاه‌مدت بودن جنگ ۲۰۱۴ همچون جنگ‌های قبلی و اعلام آتش‌بس در کمتر از ۱۰ روز تا حدودی درست از آب در آمد زیرا درست در روز هفتم جنگ، طرح‌های جدی برای آتش‌بس با میانجیگری مصر ارائه گردید که گمان می‌رفت همچون جنگ‌های قبلی نیز بلافاصله از جانب گروه‌های مقاومت پذیرفته شود که چنین نشد.



# «لوازم عقلانیت» در اندیشه استاد مطهری

◀ علی تاجدینی

در مدح اخلاق، خانواده، نظم و انضباط و وجدان کار پخش می‌شود، بنگریم. آیا لزوماً جامعه ایران در حال حاضر به این صفات آراسته است؟ پاسخ قطعاً مثبت نیست.

عقلانیت، عدالت، آزادی، معنویت و اخلاق، تنها شأن مفهومی ندارند و صرف تعریف و تمجید کردن از این مفاهیم مورد نظر شارع مقدس نبوده است. آنچه منظور قرآن و روایات و سیره پیشوایان دینی است اقامه عقلانیت یا عدالت و اخلاق است. قرآن در یکی از صریح‌ترین آیاتش می‌فرماید: آیا مردم را به نیکی فرمان می‌دهید و خودتان را فراموش می‌کنید؟ اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم (بقره/ ۴۴).

گویی این آیه برای امروز جامعه ما نازل شده است. در حقیقت ما با ماجرای کمدی در جامعه روبرو هستیم. شاید در هیچ جای دنیا به اندازه رسانه‌های ما از

عقل استعداد و موهبتی است که خداوند به همه افراد بشر اعطا فرموده است. از این عقل به «عقل مشترک» تعبیر می‌کنند. آحاد بشر با وجود فرهنگ‌های متفاوت براساس عقل مشترک امکان گفتگو پیدا کرده و براساس استدلال و منطق عقلانی می‌توانند حقیقت را از خطا تشخیص دهند. تمام علوم بشری ریشه در همین عقل مشترک دارد. قرآن بر عقل و تعقل و تفکر و تدبیر در آیات زیادی تأکید نموده است. در روایات هم عقل دارای جایگاه بلندی است. تا اینجای مطلب مورد وفاق اکثریت مسلمانان اعم از شیعه و سنی است. آنچه شگفت‌آور و تأمل برانگیز است خاصیت و لوازم عقل است که در جوامع اسلامی از جمله جامعه شیعی ایرانی التزام به آن کمتر مشاهده می‌شود. ممکن است در اینجا خواننده سوال کند که چگونه همگان بر سر عقل توافق دارند اما جامعه فاقد عقلانیت است؟ این مسئله چندان پیچیده نیست. کافی است به صدها ساعت پیامی که از رسانه ملی هر روز

ربا و رانت‌خواری و اختلاس و فساد اداری و رشوه داد سخن ندهند اما شاید هیچ کشوری هم مثل ما مبتلا به این مفاسد نباشد. بنابراین آنچه اهمیت دارد حقیقت عدالت، عقلانیت، اخلاق و مقوله‌های این چنینی است و آلا درباره لفظ عدالت و بحث کردن در این زمینه که عدالت از ریشه «عدل» است و فرق آن با قسط چنین است یا عدل چیست؟ ظلم چیست؟ به اندازه کفایت مطلب و مقاله نوشته و سخنرانی شده است.

موضوع مقاله حاضر حقیقت، خواص یا لوازم عقل است. اما چرا عقل؟ به دلیل آنکه عقل ستون جامعه اسلامی است. مسلمانی که عقل و خرد ندارد در منطق پیامبر اکرم (ص) دین ندارد. (اصول کافی، باب اول)

اما چرا از منظر شهید مطهری؟ به دلیل آنکه در میان متفکرین دینی معاصر هیچ‌یک مانند مطهری به خواص عقلانیت و خردورزی به همان معنای عقل مشترک همگانی پایبند نیست.

دینداری مطهری دینداری عقلانی و استدلالی است و نگاه مطهری به حوزه دین از منظر عقل و استدلال است. مهمترین شکوه مطهری از جامعه‌اش پایبندی به اصولی است که در دیانت به آن تصریح شده است. از این رو مطهری به جای لفاظی که سکه رایج است، با دغدغه دنبال آن است که چگونه می‌توان خردورزی کرد. درباره تعریف از موضوعات انسانی گاهی از طریق لفظ و اصطلاح آن موضوعات را معنا می‌کنیم و گاهی از طریق لوازم موضوع را تعریف می‌کنیم. تعریف به لوازم یک موضوع، عمیق‌تر از صرف تعریف لفظی و اصطلاحی است. در حقیقت اگر لفظ و معنا را به جسم و روح تشبیه کنیم، تعریف لفظی همچون جسم است اما تعریف به معنا و حقیقت شی، روح لفظ است. در قرآن کریم تعاریف از جنس دوم است. قرآن کریم وقتی می‌خواهد نفاق یا ایمان و کفر را تعریف کند از واژه شروع



**مطهری در تحلیل آیه لا اکراه فی الدین معتقد است ذات دین‌داری، زور و اکراه بر نمی‌دارد و باید به سوالات دینی نسل جوان با استدلال و منطق پاسخ داد. در منطق استاد مطهری، ایمان باید متکی به استدلال باشد وگرنه ارزشی ندارد. ایشان معتقدند خداوند ایمان‌هایی را که مبتنی بر تقلید و تلقین و یا بر اساس زور و فشار باشد، نمی‌پذیرد. نه تنها ایمان به خداوند که ایمان به پیامبر (ص) (نبوت) و ایمان به معاد و عدل و امامت هم چنین است. در منطق ایشان اصول دین، تحقیقی است نه تقلیدی و البته این کلام اگر چه از سوی عالمان دیگر نیز گفته می‌شود اما تفاوت در همان قصه باطن و ظاهر و پایبندی به این سخن است.**

نمی‌کند، آثار آن را بر می‌شمرد. مثلاً می‌گوید از جمله آثار نفاق، بیماری روحی یا ریاکاری است. همچنین درباره ایمان، کارهای مومنین را مطرح می‌کند. مثلاً در سوره مومنون از همان ابتدا که ایمان را تعریف می‌کند، چند خاصیت اهل ایمان را بر می‌شمرد از جمله می‌فرماید در نمازهایشان خشوع دارند، زکات می‌دهند، از لغو پرهیز می‌کنند، وفا دارند و ...

در حقیقت قرآن ملک‌ها و معیارها را مطرح می‌کند. به مسلمانان می‌آموزد که قدرت تشخیص داشته باشند و فریب ظاهر را نخورند. براین مبنا اگر دروغ‌گویی، فساد اقتصادی، غیبت، تهمت، کینه‌توزی، بی‌عدالتی و ... نشانه جامعه ضداسلامی و ضدشیعی است، باید اعتراف کنیم که غربی‌ها از ما مسلمان‌تر هستند چون ما درباره راست‌گویی حدیث می‌خوانیم، آن‌ها شاید این احادیث را هم نشنیده باشند اما به روح حدیث که عمل به حدیث است، پایبندترند.

در مقاله حاضر سوال جدی آن است که اگر عقل در اسلام محترم است باید انتظار چه رفتارهایی را در جامعه اسلامی داشت. از آنجا که فضای مقاله محدود

است به ذکر نمونه‌هایی چند اکتفا می‌کنیم.

### عقل در عرصه تبلیغ دین

در حوزه تبلیغات دینی عقلانیت چه آثاری دارد؟ به اعتقاد شهید مطهری یکی از شاخص‌های خردورزی در این حوزه‌ها، استدلال‌گرایی و منطقی بودن است.

آیا عالمان دینی برای آنچه می‌گویند استدلال عمیق ارائه می‌کنند؟ آیا با مخالف منطق خویش، با لسان زور سخن می‌گویند یا با زبان منطق؟ آیا در برابر آدم‌های پرسشگر یا به قول آدم‌های بدبین «شبهه‌پرداز» پاسخ منطقی می‌دهند یا انگ می‌زنند یا آن‌ها را با انواع و اقسام روش‌ها مورد آزار و بی‌مهری قرار می‌دهند؟ آیا در برابر افکار و اعمال غلط عوام‌الناس می‌ایستند و مانند اسرافیل در شیپور بیداری می‌دمند یا ترجیح می‌دهند عوام‌الناس در خواب خرگوشی خود بمانند؟

روشن است که استدلال، روش عقل‌ورزی است و عقل، اهل پرسش و چون و چراست. حدی هم نمی‌شناسد. نسل جدید حق دارد برای سوالات دینی، پاسخ استدلالی طلب کند. در جامعه اسلامی مطابق اندیشه مطهری، تفکر آزاد است و اساساً مقوله‌هایی مانند فکر کردن، ایمان آوردن به خدا و عشق‌ورزی، زور بردار نیست.

مطهری در تحلیل آیه لا اکراه فی الدین معتقد است ذات دین‌داری، زور و اکراه بر نمی‌دارد و باید به سوالات دینی نسل جوان با استدلال و منطق پاسخ داد. در منطق استاد مطهری، ایمان باید متکی به استدلال باشد وگرنه ارزشی ندارد. ایشان معتقدند خداوند ایمان‌هایی را که مبتنی بر تقلید و تلقین و یا بر اساس زور و فشار باشد، نمی‌پذیرد. نه تنها ایمان به خداوند که ایمان به پیامبر (ص) (نبوت) و ایمان به معاد و عدل و امامت هم چنین است. در منطق ایشان اصول دین، تحقیقی است نه تقلیدی و البته این کلام اگر چه از سوی عالمان دیگر نیز گفته شود اما تفاوت در همان قصه باطن و ظاهر و پایبندی به این سخن است.

ایمان مسلمان باید تحقیقی باشد نه تقلیدی و در اصول دین نباید مقلد بود بلکه انسان مسلمان خود باید مسئله اصول دین را به روش تحقیقی و نه تعبدی برای خویش حل کند و آنگاه منطق عقلانی خود درباره توحید، نبوت، معاد را به مرتبه قلب رسانده و به صورت باور و ایمان در آورد. این ایمان آن چیزی است که خداوند در قرآن از انسان طلب کرده است.

### عقلانیت و نقادی

استاد مطهری در کتاب تعلیم و تربیت، «نقادی» را لازمه عقل‌ورزی دانسته‌اند. نقادی در تعریف ایشان از صرافتی گرفته شده است. عرب‌ها «صراف» را نقاد می‌گویند. تخصص صراف آن است که می‌تواند پول‌های تقلبی را از پول‌های حقیقی و سکه‌های طلای خالص را از سکه‌های معیوب تشخیص دهد. به نظر ایشان لازمه عقلانیت داشتن جامعه اسلامی، قدرت تشخیص است. لازمه جامعه عقلانی، نقادی است. جامعه‌ای که قرآن تصویر می‌کند، جامعه‌ای بیدار است که اهل تشخیص است. نقادی در ادبیات دینی به امر به معروف و نهی از منکر تعبیر شده است. این احکام مترقی که روح آن در ملل غربی وجود دارد اما اسم آن متأسفانه در میان ماست، بر عقلانیتی عمیق بنا شده است. خداوند برای حفظ جامعه اسلامی از آسیب‌ها و پریشان‌حالی از همه مسلمانان از پیامبر (ص) گرفته تا عامی‌ترین فرد کشور اسلامی خواسته است که امر به خوبی‌ها و زیبایی‌ها کرده و از بدی‌ها و زشتی‌ها نهی کنند. خوبی و بدی را هم به صورت مطلق مطرح کرده و هیچ حوزه‌ای را استثنا نکرده است. روشن است که برای امر به خوبی‌ها و نهی از بدی‌ها، باید دید عقل، چه چیز را خوب و چه چیزی را بد می‌داند. گاهی جامعه بین خوبی و بدی قرار می‌گیرد. روشن است که تشخیص راست‌گویی و دروغ‌گویی از هر آدم عامی بر می‌آید اما همیشه مسئله بدین وضوح نیست. گاهی امر دایر است بین فاسد و افسد. در این موارد عقل و فهم عمیقی لازم است. از این مهم‌تر آن است که بر فرض تشخیص معروف و منکر، عقل باید روشن کند که با چه روشی می‌توان معروف‌ها را در سطح جامعه جاری کرد و منکرها را دفع نمود. ساده‌ترین

مثال که سال‌هاست برای متدینین نگران کننده است، مسئله «حجاب» است. خداوند از مسلمانان خواسته است که حجاب فی‌المثل در جامعه به صورت فرهنگ - و نه اجبار و زور که دوامی ندارد و صدها بیماری اخلاقی و روحی نیز در پی دارد - درآید و مردم به صورت طبیعی حجاب را انتخاب کنند اما آیا در طول بیش از سی سال گذشته که همگان قصد داشته‌اند جامعه را اسلامی کنند، حداقل در سطح ظواهر یعنی حجاب موفق بوده‌اند؟ وقتی در سطح کشور به وفور شاهد بدحجابی هستیم و مسئولین دائماً نگران هستند، می‌توان دریافت که حداقل از

است خود را عاقل و خردمند ببیند اما با ادعا مسئله تمام نمی‌شود. بر فرض کسی اسم فرزندش را «حسن» بگذارد آیا به صرف نامگذاری صورت و سیرتش نیز حسن می‌شود؟

در منطق مرحوم مطهری نشانه‌های خردورزی در حوزه تعلیم و تربیت متعدد است.

نخستین اثر خردورزی در نظام آموزشی و پرورشی خردمند آن است که هدفش تربیت استعداد عقلانی باشد. به عبارت ساده‌تر بچه‌هایی با خرد بار بیاورد؛ دانش‌آموزان و دانشجویانی که از عقل بهره‌مندند. لازمه نظام آموزش و پرورش عقلانی، پرسش از چرایی امور است.

در این نظام‌ها بچه‌های پرسشگر تشویق می‌شوند.

در این نظام‌ها دانش‌آموزان و دانشجویان مقلد نیستند.

در این نظام‌ها شخصیت‌پرستی جایی ندارد.

در این نظام‌ها پیروی از اکثریت، استدلال منطقی برای انجام کاری نیست.

در این نظام‌ها علم به معنای اطلاعات منظم و بامعنا در خدمت پرورش استعداد عقلانی است.

در این نظام‌ها با عوامل ضد عقل مبارزه می‌شود.

دانش‌آموزان و دانشجویان جامعه‌ای که عقلانی اداره می‌شوند، پرسش‌گرند. به «ما قال» توجه دارند. اهل استدلال و منطق هستند. روحیه نقادی دارند. در این نظام، جواب دانش‌آموز و دانشجویی که مخالف نظر معلم و استادش سخن می‌گوید

نظر معتقدین به حجاب، نظام در باحجاب کردن زنان موفق نبوده است. سال‌هاست که به قول امروزی‌ها در «اتاق‌های فکر» حداکثر روشی که ارائه شده و حاضر نیستند از آن دست بردارند، «گشت ارشاد» است. وقتی به آمارها مراجعه می‌کنیم با افزایش بی‌حجابی روبرو هستیم. آیا لازمه خردورزی آن نیست که از خود سوال کنیم شاید اشکال در روش‌های ماست و شاید برای حل مشکل بی‌حجابی باید کارهای دیگری کرد؟ لازمه خردورزی آن است که از خود بپرسیم چرا در ترکیه روز به روز بر تعداد زن‌های با حجابش افزوده می‌شود و روش‌هایی همچون گشت ارشاد وحی منزل نیست.

روح اصل «امر به معروف و نهی از منکر» آن است که تک‌تک افراد جامعه بتوانند نسبت به خطاهای همدیگر به ویژه خطاهای مدیران و مسئولان احساس مسئولیت کرده و بدون لکنت و با شهامت آنان را دعوت به خوبی‌ها کنند و از کارهای بد بازدارند.

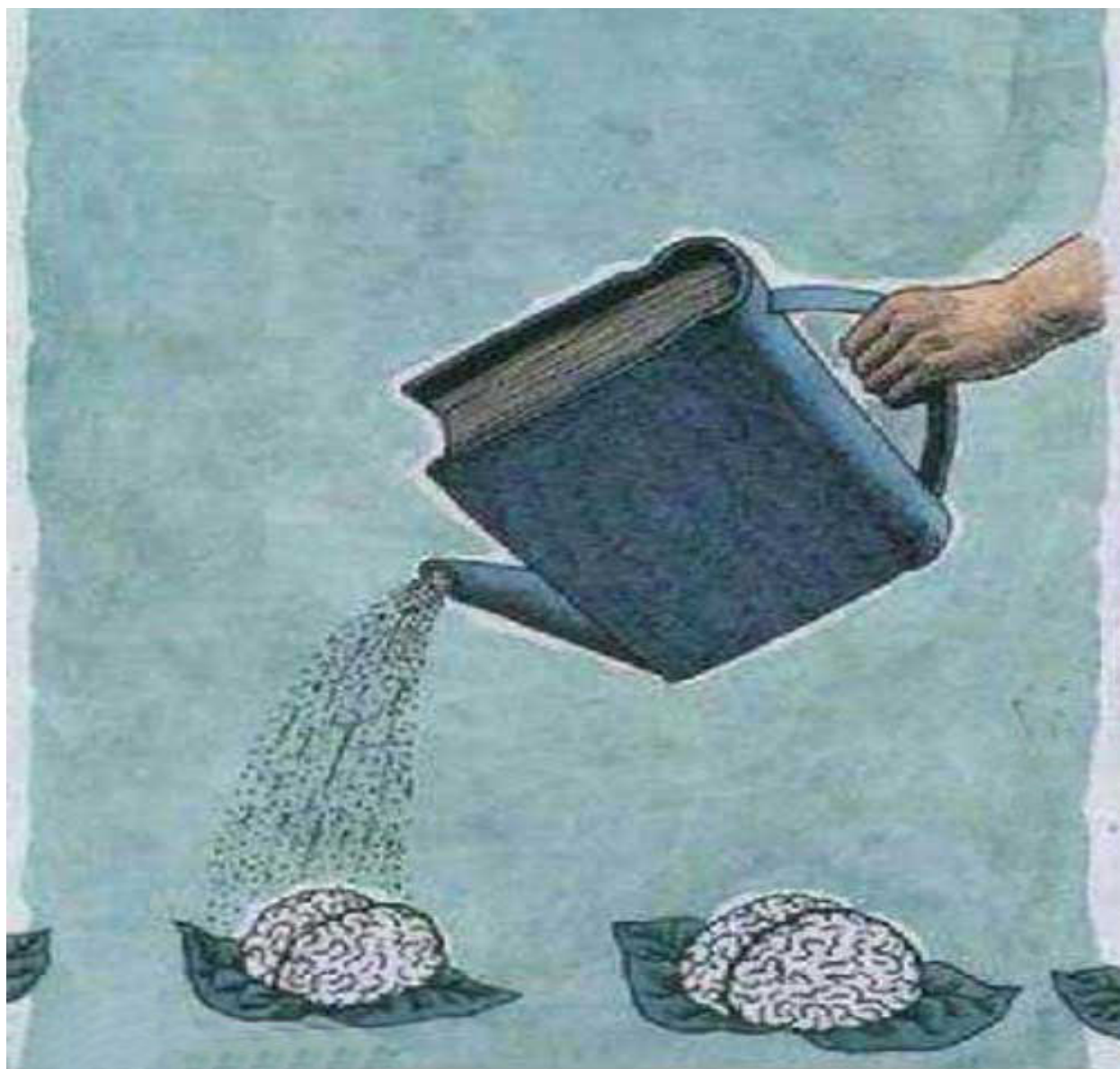
عقلانیت اقتضا می‌کند که برای دفع یک منکر و اجرای کارهای خوب بهترین روش‌ها را برگزینیم. اما روش‌ها را از کجا باید اخذ کرد؟ از علم.

عقلانیت اقتضا می‌کند که برای دفع منکر با علل آن مبارزه کرد.

آدم عاقل دائماً سوالات را دنبال می‌کند تا به بهترین راه حل ممکن برسد.

### خردورزی در عرصه تعلیم و تربیت

آیا آموزش و پرورش ما خردورز است؟ اگر عقلانیت در آموزش و پرورش ایران وجود دارد، آثار مشهودش چیست؟ یک نظام آموزشی و تربیتی بی‌خرد ممکن





با منطق داده می‌شود. فضای گفتگو در کلاس حاکم و فضای کار جمعی قابل مشاهده است. در چنین نظامی برای اظهار نظر، سیستم اطلاعات آزاد در اختیار است. در این نظام‌ها مدیران آموزشی باید کار خود را بلد باشند. دانش‌آموزان و دانشجویان به دنبال حل مسئله‌اند نه سرگرم کردن خود.

در این نظام‌ها به دنبال تربیت دانشجویان و دانش‌آموزانی هستند که سخن نو دارند و رساله‌هایی که در نظام عقلانی آموزش و پرورش نوشته می‌شود صرفاً برای رفع تکلیف نیست.

این نظام‌ها بر یادگیری محفوظات بنا نشده است بلکه بر فهم اثر تأکید می‌شود.

در اندیشه مرحوم مطهری عقلانیت در نظام تعلیم و تربیت اسلامی اقتضا می‌کند که آدمی در رشته‌ای که استعداد دارد حرکت کند. لازمه خردمندی یک استاد آن است که متنی را که تدریس می‌کند عمیقاً فهمیده باشد و همچنین دانش‌آموز خردمند، دانش‌آموزی است که متن درسی را به خوبی بفهمد. اما اگر استاد چه در حوزه و چه در دانشگاه به صورت طوطی‌وار کتابی را خوانده باشد و دانش‌آموز هم برای گرفتن نمره همان مطلب را حفظ کرده باشد، چنین نظامی در منطق استاد مطهری ضدهقل و خرد است.

مرحوم مطهری در مسئله اجتهاد در کتاب تعلیم و تربیت اسلامی، معتقدند که اجتهاد یعنی ابتکار و آدم مجتهد آدمی است که از خود رای و نظری داشته



**مطهری معتقد است وسایل مقدس نیستند، بلکه غایات هستند که مقدس‌اند. وی در تحلیل جمهوریت و اسلامیت نظام، اسلام را غایت و جمهوریت را وسیله می‌داند. اسلام نسبت به شکل، تعصبی ندارد بلکه از آن‌جا که وسایل و اشکال، متناسب با زمان تغییر می‌کنند، کارآمدترین وسیله‌ای که می‌تواند اهداف اسلامی را به سرانجام برساند، در جامعه اسلامی مورد استفاده قرار خواهد گرفت. بر این مبنا مطهری معتقد است در حال حاضر دموکراسی مطابق مدل‌هایی که علوم سیاسی ارائه داده است، عقلانی‌ترین و کارآمدترین مدل حکومتی است که نه تنها اسلام با آن مخالفتی ندارد بلکه آن را به عنوان بهترین وسیله تأمین غایات اسلامی مورد توجه قرار می‌دهد.**

باشد. و حال آنکه مطهری معتقد است اکثر مجتهدین ما به یک معنا مقلدند، یعنی از خود رایی ندارند و حداکثر صرفاً شارح نظر گذشتگان‌اند. همین داستان درباره اساتید دانشگاه نیز صدق می‌کند.

در نظام تعلیم و تربیتی عقلانی اسلامی، ارزش‌گذاری چه به لحاظ مادی و چه معنوی متعلق به فهم و تحقیق و اثر علمی است و مدرک‌گرایی و مسابقه در گرفتن مدرک چه در دانشگاه‌ها و چه در حوزه‌های علمی، چیزی جز گسترش نادانی نیست.

عقلانیت در نظام آموزشی اقتضا می‌کند که فضاهای آموزشی چه در حوزه و دانشگاه و آموزش و پرورش، فضای بحث آزاد باشد. در این محیط‌ها تمام عواملی که در این زمینه محدودیت ایجاد کند، ضد عقل است و باید با آن مبارزه کرد. در این محیط‌ها خط قرمزی برای بحث کردن وجود ندارد و هیچ‌کس نمی‌گوید رای من آخرین رای است. آدم‌های نقاد در چنین نظامی ارج می‌بینند و بر صدر می‌نشینند. در این نظام‌ها همان‌طور که خط قرمزی برای نقادی وجود ندارد، همین‌طور از آدم‌های نقاد، دلیل و برهان خواسته می‌شود.

استاد مطهری عقیده دارد عامل تربیت محبت است نه ترس و این نکته‌ای است که یک دنیا حرف در آن است. نتیجه منطقی سخن مطهری آن خواهد شد که در

محیط‌های تعلیم و تربیت از خانه گرفته تا مدرسه و دانشگاه و حوزه مصادیقی که القای ترس می‌کنند باید حذف شوند و بجای آن دلبهرها و دانشجویان و اساتید باید با تمام وجود احساس آزادی و امنیت می‌کنند.

معلم، استاد دانشگاه، مرجع تقلید، دانش‌آموز که همگی در امر تعلیم و تربیت شریک هستند، نباید فهم خود را کتمان کنند. عقل اقتضا می‌کند که استاد برداشت خود را از مسئله‌ای و نظر واقعی خویش را از مطلبی ابراز کند و دانش‌آموز و دانشجو نیز برای رسیدن به فهم و درک و حقیقت همه ابزارها در اختیارش باشد. به محض آنکه عاملی بخواهد در این روند خلل ایجاد کند عنصر ترس پا به میدان تعلیم و تربیت می‌گذارد و آن‌گاه کار خراب می‌شود. همه چیز از مسیر طبیعی خود خارج شده و همه چیز شکل تصنعی به خود می‌گیرد. روشن است که در چنین حوزه و دانشگاه و آموزش و پرورش فهم و درک حقیقت صورت نمی‌گیرد بلکه اساساً تلاش برای فهم امری بیپه‌ده تلقی می‌شود. وقتی در نظام تعلیم و تربیت فهم و استنباط عمیق و خوب درس خواندن درهای ارزش نداشته باشد، نه استاد و نه دانشجو نه دانش‌آموز به دنبال فهم نمی‌روند و نقطه مقابل فهم چیست؟ جز بد فهمی و ناهمگی که از ریشه و تبار نادانی‌اند.

### عقلانیت در عرصه نظام سیاسی کشور

مرحوم مطهری چون به لوازم عقلانیت پایبند بود در حوزه سیاست تصمیم جمعی را بر تصمیم فردی ترجیح می‌داد. از این رو آثاری به سیستم صالح معتقد است و نه فرد صالح. به نظر مطهری از فرد صالح در سیستم ناکارآمد و ناصالح کاری بر نمی‌آید. وی در مقام تشبیه، سیستم را به خیابان‌بندی تشبیه می‌کند. شما برای آن که مثلاً از میدان ونک بخواهید به میدان شهدا بروید نمی‌توانید از روی ساختمان‌ها پرواز کنید، مجبورید که از راه‌هایی که درست شده بروید.

سیستم و دستگاه اداره کشور هم چنین است.

در نظر مطهری مشورت در نظام حکومتی اصلی پایه‌ای است و باید در جای جای دستگاه‌های اجرایی کشور رعایت شود.

مطهری در کتاب «اسلام و مقتضیات زمان» بحثی دارند تحت عنوان «حاجات اولیه و حاجات ثانویه» که اگر این بحث عمیقاً فهمیده شود دستگاه‌های حکومتی از جمله دستگاه سیاسی کشور دچار تحول خواهد شد.

به نظر ایشان محور فعالیت بشر احتیاج است. بشر با یک سلسله احتیاجات واقعی به دنیا آمده است. بشر به خوراک، پوشاک، مسکن، کشاورزی، خیاطی، حمل و نقل، مسافرت، علم، آموختن، معنویت و... احتیاج دارد.

یک سلسله از این احتیاجات ثابت است و در همه زمان‌ها یک جور است. مثلاً بشر باید به اجتماع خودش نظم دهد. بشر باید به رابطه‌ای که با خدای خودش دارد نظم دهد. همین‌طور احتیاجاتی که بشر با موضوعات دیگر نظیر زمین، درخت و حیوانات و در یک کلمه محیط‌زیست دارد. انسان حقی بر محیط‌زیست دارد، محیط‌زیست حقی بر انسان دارد این‌ها نمونه‌های احتیاجات ثابت‌اند.

اما انسان برای تأمین همین احتیاجات نیاز به ابزار دارد. وسایل در هر عصر و زمانی فرقی می‌کند. چون وسایل در ابتکار خود بشر است.

در اندیشه مطهری «دین به وسیله (البته مشروع) کاری ندارد. دین هدف را معین می‌کند و راه رسیدن به هدف را، اما تأمین احتیاجات در قلمرو عقل است. عقل کار خودش را به تدریج تکمیل می‌کند و هر روز وسیله بهتری انتخاب می‌کند و بشر به حکم قانون اتم واکمل (به قول علامه طباطبائی) می‌خواهد از هر راه که ساده‌تر و کم خرج‌تر باشد به هدف خودش برسد. در جایی که احتیاج انسان به وسیله عوض می‌شود، یعنی وسیله‌ای که امروز مورد احتیاج است و فردا که تکمیل شد دیگر مورد احتیاج واقع نمی‌شود، باید تقاضای زمان تغییر کند. این جور چیزها واقعاً تقاضای زمان است. (م / ۱۲۵ / ۲۱)

بر این مبنا مطهری معتقد است وسایل مقدس نیستند، بلکه غایات هستند که مقدس‌اند. وی در تحلیل جمهوریت و اسلامیت نظام، اسلام را غایت و جمهوریت را وسیله می‌داند. اسلام نسبت به شکل، تعصبی ندارد بلکه از آن‌جا که وسایل و اشکال، متناسب با زمان تغییر می‌کنند، کارآمدترین وسیله‌ای که می‌تواند اهداف اسلامی را به سرانجام برساند، در جامعه اسلامی مورد استفاده قرار خواهد گرفت. بر این مبنا مطهری معتقد است در حال حاضر دموکراسی مطابق مدل‌هایی که علوم سیاسی ارائه داده است، عقلانی‌ترین و کارآمدترین مدل حکومتی است که نه تنها اسلام با آن مخالفتی ندارد بلکه آن را به عنوان بهترین وسیله تأمین غایات اسلامی مورد توجه قرار می‌دهد.

تاملی در بسته اقتصادی دولت روحانی  
برای مبارزه با رکود

# اقتصادی که دولت جدید تحویل گرفت!

محمد عباسی  
کارشناسی مسائل اقتصادی



شهریور ۱۳۹۲ به ۳۳۷۲۳ ریال رسید. این درحالی است که دولت نهم دلار را ۹۰۴۲ ریال تحویل گرفت و سال قبل از آن (یعنی سال ۱۳۸۳) هم این نرخ برابری ۸۷۴۸ ریال بوده است.

عملکرد اقتصاد ایران در سال ۱۳۹۰ در خصوص متغیرهای کلان عبارت است از:

- رشد اقتصادی ۶ درصدی
- رشد صنعتی ۱۰ درصدی
- تورم ۲۳ درصدی
- نرخ بیکاری ۱۱ تا ۱۴ درصدی

این درحالی است که بانک مرکزی در گزارش خود در خصوص سال ۱۳۹۱ اعلام کرد:

- \* رشد تولید ناخالص داخلی کشور منفی ۸,۵ درصد
- \* کاهش نرخ رشد تشکیل سرمایه ناخالص به میزان ۹/۲۱ درصد نسبت به سال قبل

- \* کاهش ۴,۱۲ درصدی صادرات
- \* کاهش ۵,۲۳ درصدی واردات

## نامه‌های بی جواب

بی‌تردید نمی‌توان آنچه بر سر اقتصاد ایران آمده است را ناشی از بی‌اطلاعی مسئولان دولت از تاثیر برنامه‌ها و نحوه اداره کشور دانست. از ۲۵ خرداد ۱۳۸۵ تا اسفند ۱۳۹۱، اقتصاددانان شش نامه خطاب به رئیس دولت را امضا کردند و اگر محتوای نامه ششم را مبنا قرار دهیم می‌توان استنباط کرد که حداقل ۵ نامه از ۶ نامه، مورد پذیرش تیم اقتصادی دولت قرار نگرفت. البته عملکرد دولت نشان داد که نامه ششم هم به سرنوشت بهتری نسبت به نامه‌های قبلی دچار نشد و عملاً

شاید کمی غیر منطقی به نظر برسد اما حقیقت آن است که دولت یازدهم یک سال زمان صرف کرد تا یک بسته اقتصادی برای رفع مشکلات اقتصاد ایران تدوین کند. این بسته برای دریافت نظر کارشناسان ارایه و مقرر شد که نظرات گرفته شده مورد توجه قرار گیرد.

در این روند چند نکته شاخص مشاهده شد:

- \* شرایط اقتصاد ایران
- \* مراجعه دولت به نظر کارشناسان برای اجرا
- \* بسته اقتصادی و ماهیت آن

این سه گزاره از آن رو مورد توجه است که:

- شرایط اقتصاد ایران به طور مشخص ناشی از عملکرد هشت سال دولت به ریاست محمود احمدی‌نژاد است.

- دولت نهم و دهم طی هشت سال حاضر به پذیرش نامه اقتصاددانان نشد.

- بسته اقتصادی به طور مشخص بر محور رفع کاستی‌های به جامانده از دولت

قبلی و پرهیز از تکرار اشتباه‌ها بنا شده است.

## شرایط اقتصاد ایران در آستانه دولت یازدهم

شاخص‌ترین خصوصیت اقتصاد ایران در سال‌های اخیر، "رکود تورمی" آن است. حتی اگر قرار باشد از منظر طرفداران دولت نهم و دهم به موضوع نگاه کنیم، تنها در مورد علت‌ها عدم توافق وجود دارد و اکثر قریب به اتفاق افراد، تورم و رکود را به عنوان مشخصه اقتصاد ایران پذیرفته‌اند.

نرخ تورم در شهریور ماه ۱۳۹۲ به ۴۱,۶ درصد رسید در حالی که متوسط این شاخص طی شش ماه نخست سال حدود ۴۲,۹ درصد بوده است.

براساس اعلام بانک مرکزی، نرخ برابری دلار-ریال (به عنوان یک نرخ شاخص) در سال ۱۳۹۱ برابری یک دلار با ۲۶۰۷۸ ریال را نشان می‌دهد که این نرخ در



بی تردید نمی‌توان آنچه بر سر اقتصاد ایران آمده است را ناشی از بی‌اطلاعی مسئولان دولت سابق از تاثیر برنامه‌ها و نحوه اداره کشور دانست. از ۲۵ خرداد ۱۳۸۵ تا اسفند ۱۳۹۱، اقتصاددانان شش نامه خطاب به رئیس دولت را امضا کردند و اگر محتوای نامه ششم را مبنا قرار دهیم می‌توان استنباط کرد که حداقل ۵ نامه از ۶ نامه، مورد پذیرش تیم اقتصادی دولت قرار نگرفت. البته عملکرد دولت نشان داد که نامه ششم هم به سرنوشت بهتری نسبت به نامه‌های قبلی دچار نشد و عملاً مواردی مانند مهار تورم، بیکاری، رشد اقتصادی، کاهش سرمایه‌گذاری دولت در حوزه‌های عمرانی و بحران روابط خارجی، روند قبلی خود را ادامه داد.

در کنار آن، نرخ بیکاری و آمار اعلام شده در خصوص تولید و صنایع نیز نشان‌هایی از بروز رکود شدید داشت که سیاست‌های ضد تورمی را با چالش جدی مواجه می‌کرد.

تورم بالای ۱۸ درصد از سال ۱۳۸۶ دامن‌گیر اقتصاد ایران شد و درحالی که در سال ۸۸ و ۸۹ انتظار می‌رفت که این شاخص روند نزولی پیدا کند و حتی به عدد ۱۰ نیز نزدیک شد اما به نظر می‌رسد این وضعیت ناشی از تاثیرپذیری از انتخابات ریاست جمهوری بوده و نوعی تلاش برای مهار موقت قیمت‌ها محسوب می‌شود چرا که در سال‌های ۹۰ تا ۹۲ نرخ تورم از مرز ۲۱ گذشت و به سطح ۳۰٫۵ درصد در سال ۹۱ رسید. نرخي که در شهریورماه ۱۳۹۲ به مرز ۴۳ درصد رسید.

معاونت اقتصادی وزارت امور اقتصادی و دارایی در اولین گزارش رسمی خود از وضعیت اقتصاد ایران در سال ۸۹ اعلام کرد که «رشد نقدینگی از جمله مهم‌ترین عوامل داخلی مؤثر بر تورم در اقتصاد ایران بوده است. اگر چه نرخ رشد نقدینگی در سال ۱۳۸۹ (با رقمی معادل ۲۵/۲ درصد) از متوسط ده ساله اخیر کمتر بود، لیکن تأثیر آن بر افزایش نرخ تورم قابل توجه می‌باشد». این به معنای آن است که معاونت اقتصادی وزارت امور اقتصادی و دارایی رسماً به اینکه نرخ رشد نقدینگی طی سالهای ۱۳۷۹ تا ۱۳۸۹ بیش از ۲۵ درصد بوده است، مهر تایید می‌زند.

#### تورم چیست؟

تورم یکی از مشهورترین شاخص‌های اقتصادی است که طی سال‌های اخیر شنیده شده است. یک تعریف ساده از تورم و اندازه‌گیری آن مطرح است که «تورم نرخ رشد شاخص قیمت‌ها طی یک دوره اندازه‌گیری است».

این تعریف چند مشخصه بارز دارد که امکان محاسبه نرخ تورم متفاوت را در یک اقتصاد فراهم می‌کند:

\* الف: دوره زمانی: طبیعی است که می‌توان با انتخاب دوره زمانی مثلاً ماهانه یا سالانه، نرخ تورم متفاوتی را محاسبه کرد.

\* ب: شاخص قیمت‌ها: وقتی بحث شاخص قیمت‌ها مطرح است، محاسبه کننده این امکان را دارد که سبد مشخصی از کالاها را انتخاب کند و همین موضوع باعث می‌شود که با تغییر سبد کالا یا سهم هر کالا در سبد قیمتی محاسبه شده، نرخ تورم متفاوت باشد.

در واقع نرخ تورم اولین چالش دولت با منتقدان در این بخش بود. در این دوره دولت به تغییر سبد کالای مورد محاسبه برای تورم دست زد و در مواردی به عبارتهایی مانند «تورم نقطه به نقطه» متوسل شد که در واقع بازی با دو مشخصه فوق است. برای محاسبه شاخص سبد هزینه خانوار، بیش از ۳۰۰ کالا و خدمت به عنوان نماینده هزینه‌ها انتخاب شده که یکی از راه‌های ساده پایین نشان دادن نرخ تورم، انتخاب کالاها و خدماتی در سبد هزینه خانوار است که به دلیلی رشد قیمت کمتری نسبت به دیگر کالاها و خدمات داشته و با دادن سهم قابل توجه به این نوع کالاها و خدمات، طبیعتاً شاخص کل قیمت‌ها در حد پایین‌تری نسبت به واقعیت نشان داده می‌شود.

طبعاً تا زمانی که مرکز آمار و بانک مرکزی، همراستا با دولت حرکت می‌کردند این امکان فراهم بود که شاخص‌ها به روش مطلوب دولت محاسبه شوند ولی بعد از تغییر مدیریت، محاسبه شاخص‌ها به روش گذشته نشان داد که روند نرخ تورم در این سالها شرایط مطلوبی نداشته است.

براساس آمار رسمی منتشر شده، نرخ بالای تورم در سالهای دولت نهم و دهم یکی از مشخصه‌هایی است که دولت یازدهم در سال نخست از دولت قبل تحویل گرفت. اقتصاددانان دلایل متفاوتی را برای افزایش قیمت‌ها و نرخ بالای تورم اعلام

مواردی مانند مهار تورم، بیکاری، رشد اقتصادی، کاهش سرمایه‌گذاری دولت در حوزه‌های عمرانی و بحران روابط خارجی، روند قبلی خود را ادامه داد.

خرداد ۱۳۸۵ مصادف با اولین سالگرد انتخاب رئیس جمهور دولت نهم، ۵۰ اقتصاددان ایرانی که در بین آنها نام دو رئیس سابق سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی نیز به چشم می‌خورد (دکتر ستاری فر و دکتر برادران شرکا) طی نامه‌ای رئیس جمهور وقت را مخاطب قرار داده و با نقد برنامه‌های اقتصادی دولت، نسبت به پیامدهای اقتصادی و اجتماعی سیاست‌های اقتصادی دولت نهم هشدار دادند.

برخلاف آنچه موافقان و مدافعان دولت نهم سعی می‌کردند القا کنند، نویسندگان نامه مشکلات اقتصاد ایران را تنها ناشی از شرایط و عملکرد دولت محمود احمدی‌نژاد نمی‌دانستند و در نامه خود قید کردند که «مشکلات ساختاری اقتصاد ایران یک شبه به وجود نیامده و دولت نهم در ایجاد مشکلات ساختاری اقتصاد کشور عامل نخستین نبوده است» اما آنچه مبنای نگارش این نامه معروف شد، نگرانی از این نکته بود که «سیاست‌های دولت در صورت تداوم می‌تواند به ایجاد وضعیت دشوارتری در اقتصاد کشور بینجامد».

در بین شش نامه نوشته شده به محمود احمدی‌نژاد، نامه نخست را می‌توان اقتصادی‌ترین نامه دانست. مباحثی که در این نامه بیان شد در نامه‌های بعدی به صورت موردی مد نظر قرار گرفت.

نگاهی به نکات شاخصی که توسط اقتصاددانان نسبت به آنها هشدار داده شده بود، نشان دهنده آن است که براساس علم اقتصاددان‌ها، آنچه در سال‌های پایانی دولت دهم در حوزه اقتصاد مشاهده شد، در سال ۱۳۸۵ قابل حدس بود.

فهرست این نکات قابل توجه است:

- \* اتخاذ سیاست مالی انبساطی
- \* افزایش بی‌رویه واردات
- \* بحران در بازار سرمایه
- \* سیاست پولی انبساطی و نرخ تورم بالا
- \* سیاست‌های منطقه‌ای
- \* عدم پایداری دولت نهم به قواعد حکمرانی خوب
- \* مداخله بی‌رویه در بازار کار
- \* نامساعد کردن فضای سرمایه‌گذاری و محیط کسب و کار در کشور
- \* نحوه تعامل با جامعه جهانی
- \* وضعیت نابسامان نظام بانکی

#### تورم، عامل اصلی

یکی از شاخص‌ترین شعارهای دولت یازدهم مقابله با تورم بود و طنز تاریخ آنکه یکی از ابزارهای حمله محمود احمدی‌نژاد به دوران سازندگی، نرخ تورم بالای ۴۰ درصد بود.

این روش باعث شد که این شاخص به یکی از سیاسی‌ترین شاخصهای اقتصادی تبدیل شود و جالب آنکه در ماه‌های پایانی دولت دهم باز هم این شاخص، مبنای چالش دولت با منتقدان آن شد.

این حقیقت را نباید فراموش کرد که شاخص‌هایی از این دست در واقع نشان‌دهنده بعد کلان و ماهوی اقتصاد هستند و به نوعی می‌توان در آنها آثار کارکردی متغیرهای مختلف اقتصاد را دید.

نکته قابل توجه آنکه رئیس دولت نهم کشور را با نرخ تورم ۱۰٫۴ درصد تحویل گرفت و با نرخ بالای ۴۲ درصد به دکتر روحانی تحویل داد که این امر به طور طبیعی هر دولتی را در معرض اتخاذ سیاست‌های انقباضی قرار می‌دهد.



## چرا تورم؟

در چارچوب مفاهیم اقتصادی می‌توان برخی موارد زیر را مشخصه این تورم دانست:

## \* تورم ناشی از پایه پولی

این نوع تورم ناشی از افزایش حجم پول و نقدینگی در جامعه است و رشد شدید پایه پولی در دولت نهم به طور طبیعی می‌تواند یکی از علل نرخ تورم بالا و پیوسته طی سالهای بعد از آن باشد.

## \* تورم ناشی از بحران بخشی

زمانی که در یک بخش اصلی اقتصاد، قیمت‌ها افزایش یابد، باعث افزایش قیمت در سایر بخش‌های اقتصادی می‌شود. این اثرگذاری زمانی که یک بخش خاص مانند انرژی یا حمل و نقل تحت تاثیر افزایش شدید قیمت‌ها باشند، قابل تصور است. در دولت دهم این مقدمه برای بروز یک تورم در حوزه قیمت حامل‌های انرژی پایه‌ریزی شد و طبیعی بود که سایر بخش‌ها مثل حمل و نقل یا تولید، تحت تاثیر مستقیم قرار گیرند.

## \* تورم روانی (انتظارات تورمی)

بارها در تحلیل‌ها و توضیح‌های مدیران اقتصادی این عبارت به چشم خورده است که «ما هر کاری که برای مقابله با تورم است، انجام داده‌ایم یا انجام می‌دهیم» و سوال این است که چرا این «هرکاری» جواب نمی‌دهد؟ بی‌تردید نمی‌توان به راحتی مدیران اقتصادی را به بی‌سوادی متهم کرد و علت این بی‌اثری را باید در انتظارات مردم و اطمینان عمومی بررسی کرد. زمانی که مردم به برنامه‌ها یا آینده اقتصاد، اطمینان نداشته باشند یا مشکلات ناشی از برنامه‌های کنونی، آنها را نسبت به آینده بی‌اطمینان کرده باشد، انتظارات تورمی شکل می‌گیرد یعنی مردم تحت هر شرایطی و با هر برنامه‌ای، انتظار دارند که نرخ تورم روند خود را حفظ کند و این امر باعث می‌شود که به دلیل بدبینی نسبت به آینده، تقاضاکنندگان تقاضای آینده خود را اکنون طلب کنند و عرضه‌کنندگان نیز عرضه خود را به تعویق اندازند. بدین ترتیب عدم توازن عرضه و تقاضا رخ می‌دهد و تورم تشدید می‌شود.

دولت نهم و دهم در ایجاد بستر بی‌اعتمادی بسیار فعال بود. تغییر وزیران و مدیران اقتصادی، عدم پایبندی به برنامه‌ها، عدم پایبندی به قوانین مصوب، انتصاب‌های غیرتخصصی و مشخص نبودن رویه‌های اقتصادی دولت از جمله عوامل اولیه این موضوع محسوب می‌شود.

## \* تورم وارداتی مدل ایرانی

در گذشته تورم وارداتی را بیشتر ناشی از تورم رخ داده در کشورهای مبدا کالا می‌دانستند اما در دولت نهم و دهم یک تجربه جدید رخ داد. افزایش شدید نرخ برابری ارز (بخوانید قیمت دلار) باعث شد که قیمت تمام شده محصولات وارداتی به شدت افزایش یابد. در این حالت به طور طبیعی، با توجه به سهم واردات در تامین کالاهای مصرفی داخلی، شاخص عمومی قیمت‌ها نیز افزایش

می‌یابد. در کنار آن با توجه به اینکه این بالا رفتن قیمت واردات در خصوص کالاهای واسطه‌ای و سرمایه نیز صادق است، شاهد تشدید تورم ناشی از عرضه نیز خواهیم بود.

طبیعی است که همه این عوامل تورمی در میان مدت باعث افزایش هزینه‌های تولید و تورم ناشی از هزینه خواهند شد.

## تورم رکودی

اقتصاد ایران دچار رکود است. یا اگر قرار باشد سخن دکتر روحانی را مبنا قرار دهیم تا مرداد ماه در رکود اقتصادی به سر می‌برد. این درحالی است که به صورت همزمان دچار تورم بالا نیز بود. این شرایط را به صورت عام رکودتورمی یا تورم رکودی یا به قول یکی از اساتید اقتصاد «تورک» می‌نامند.

زمانی که اقتصاد دچار رکود است، نهادها و بخشهای محرک اقتصاد مانند دولت سعی می‌کند با ایجاد تقاضا، طرف عرضه را تحریک کند و با کاهش هزینه‌های طرف عرضه، باعث تقویت عرضه در اقتصاد شود. در این شرایط اگر اقتصاد دچار تورم بالا باشد، هر نوع سیاست از نوع فوق، به تشدید تورم منجر می‌شود. این همان شرایطی است که مدت هاست اقتصاد ایران دچار آن است.

گفته می‌شود در بسیاری از موارد، در صورت عدم مدیریت مناسب، تورم ناشی از فشار هزینه منجر به تورم رکودی می‌شود. در کنار آن برخی عوامل دیگر مانند میزان کارآیی سیاست‌های پولی و مالی، ساختار بودجه‌ای دولت، ساختار اقتصاد کلان و انتظارات، در اقتصاد نیز نقش موثری را بر عهده دارند.

البته دکتر مهدی تقوی در این خصوص نگاه مشخص‌تری دارد و معتقد است «یکی از مهمترین دلایل تورم رکودی واردات بی‌رویه است. این واردات برخی از صنایع مثل نساجی و قند و شکر را متلاشی کرده است. از سوی دیگر بانک‌ها به جای استفاده از منابع خود در جهت تولید به سمت پرداخت تسهیلات به بخش خدمات حرکت می‌کنند. بنابراین بخش تولید پس از مدتی کوچک و لاغر می‌شود».

## دردان رکود تورمی

بر اساس مبانی اقتصادی - با توجه به سهم بالای ۹۰ درصدی دولت در اقتصاد ایران - دولت در چنین مواردی باید مشکل تقاضای موثر (از مفاهیم اقتصاد کینزی است) را حل کند که با سیاست‌های مالی و پولی انبساطی قابل انجام است. اما با توجه به اینکه سیاست پولی انبساطی باعث تشدید تورم می‌شود و نیز با توجه به عدم استقلال سیستم بانکی ایران و از جمله بانک مرکزی، می‌توان از سیاست مدیریت منابع بانکی (اداره وجوه) استفاده کرد.

اما این مباحث در فضای اجرایی کمی متفاوت است. دولت با توجه به اولویت‌های عام، برنامه‌ریزی می‌کند. طبیعی است که در قدم اول، بحث تورم را در اولویت قرار دهد. در طی یک سال گذشته، دولت با کاهش هزینه‌های عمرانی و تمرکز خاص بر سیاست‌های انقباضی تلاش کرد نرخ تورم را کنترل کند که این امر نشان دهنده آن است که این اولویت‌بندی در عمل رعایت شده است. طبعاً در مراحل بعدی،



دولت با توسعه بخشی تلاش خواهد کرد که رکود را کاهش دهد.

### بسته‌ای برای درمان

در تیرماه ۱۳۹۳ ستاد هماهنگی امور اقتصادی دولت متنی را با عنوان "سیاست‌های اقتصادی دولت برای خروج غیر تورمی از رکود طی سالهای ۱۳۹۳ و ۱۳۹۴" به هیأت دولت تقدیم کرد.

این متن که به «بسته پیشنهادی دولت برای شکستن رکود و رونق اقتصادی» شهرت یافت، در هفته سوم تیرماه به صورت رسمی منتشر شد و نکته قابل توجه آنکه برای دریافت نظرات کارشناسی به صورت کامل روی خروجی خبرگزاری‌ها و پایگاه اطلاع‌رسانی دولت نیز قرار گرفت.

نام این طرح به صورت مشخص بر شرایط رکودی اقتصاد ایران تاکید داشت و شاخص تورم نیز از جمله نشانه‌هایی بود که رئیس دولت بارها مقابله با آن را اعلام کرده بود.

بسته مذکور به منظور «بررسی موشکافانه دلایل رکود تورمی کشور در سالیان گذشته»، شرایط اقتصادی دولت قبل را مورد بررسی قرار داده و بر مبنای شرایط اقتصاد کشور، «راهکارهایی برای برون‌رفت از رکود تورمی» را پیش‌بینی کرده است.

در مقدمه بسته پیشنهادی دولت برای شکستن رکود و رونق اقتصادی آمده است: «اقتصاد کشور در سال‌های ۱۳۹۱ و ۱۳۹۲ در وضعیت ویژه‌ای قرار گرفت که اثرات آن همچنان بر فضای اقتصادی کشور حاکم است. شرایط ذکر شده به این دلیل ویژه تلقی می‌شود که مشابه آن را نمی‌توان در سه دهه گذشته مشاهده نمود. «بروز رکود عمیق در کنار تورم بالا در دو سال متوالی» نه تنها در سه دهه گذشته، بلکه اگر سال‌های ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۰ (سال‌های ابتدایی پیروزی انقلاب اسلامی) کنار گذاشته شود، از آغاز انتشار آمارهای حساب‌های ملی بانک مرکزی در سال ۱۳۳۸ تاکنون سابقه نداشته است. حتی در زمان جنگ تحمیلی نیز نمی‌توان دو سال پی در پی را مشاهده نمود که رشد تولید ناخالص داخلی منفی بوده و همزمان تورم بیش از ۳۰ درصد باشد. البته باید توجه داشت پیش از وقوع رکود و تورم بالا در سال‌های ۱۳۹۱ و ۱۳۹۲، علائم اولیه این دو پدیده از سال‌های قبل قابل مشاهده و پیشگیری از بروز آنها امکان‌پذیر بوده است. لذا بررسی دقیق‌تر شرایط دو سال گذشته و شناسایی عواملی که منجر به بروز آن شده است، علاوه بر آنکه منجر به انباشت تجربه در جهت بهبود سیاست‌گذاری‌های اقتصادی کشور می‌شود، می‌تواند مسیر عبور موفقیت‌آمیز از آثار مخرب شرایط این دو سال را نیز ترسیم نماید زیرا بدون داشتن تحلیلی درست از چگونگی بروز این وضعیت در دو سال گذشته، نمی‌توان در مورد چگونگی برون‌رفت از آن، تصمیم درست اتخاذ کرد».

این بسته همانگونه که در مقدمه آن اشاره شده بر مبنای شناخت گذشته و ارایه راه‌حل برای آینده است.

این طرح اقتصاد ایران را در چهار دوره زمانی مورد بررسی قرار می‌دهد:

- \* دوره اول: سال‌های نیمه دوم دهه ۸۰ (سال‌های ۱۳۸۵ تا ۱۳۸۹)
  - \* دوره دوم: از دی‌ماه ۱۳۸۹ تا انتهای مردادماه ۱۳۹۲
  - \* دوره سوم: از شهریورماه ۱۳۹۲ تا زمان حاضر (تیرماه ۱۳۹۳)
  - \* دوره چهارم: ماه‌های پیش‌رو از سال ۱۳۹۳ (مرداد تا اسفند ماه ۱۳۹۳)
- در دوره نخست، مشکلات اقتصادی به جامانده از دولت قبل استخراج شده است از جمله:

- \* شرایط ویژه اقتصادی کشور در سال‌های ۱۳۹۱ و ۱۳۹۲ و تداوم اثرات آن.
- \* «بروز رکود عمیق در کنار تورم بالا در دو سال متوالی» که حتی در دوران دفاع مقدس نیز سابقه نداشته است.
- \* رشد تولید ناخالص داخلی منفی به مدت دو سال.
- \* عدم توجه به نشانه‌های بروز بحران (رکود و تورم بالا در سال‌های ۱۳۹۱ و ۱۳۹۲ و غفلت نسبت به جلوگیری از بروز آن
- \* افزایش وابستگی بودجه به درآمدهای نفتی طی سالهای ۸۵ تا ۸۹
- \* تغییر ماهیت و ساختار نهادهای تأثیرگذار اقتصادی کشور از جمله سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی

\* افزایش شدید پایه پولی و حجم نقدینگی

\* افزایش مصرف انرژی بر اثر تثبیت قیمت انرژی و در نتیجه کاهش قیمت حقیقی انرژی نسبت به سایر کالاهایی که قیمت آن‌ها همراه با تورم افزایش

می‌یافت.

\* کاهش تولید نفت طی سال‌های ۱۳۸۵ تا ۱۳۸۹ به گونه‌ای که طی این دوره حدود ۵۰۰ هزار بشکه در روز از تولید نفت ایران کاسته شد.

\* برهم زدن ثبات بازار ارز با مداخله در این بازار و تثبیت نرخ ارز

\* افزایش هزینه‌های تولید و قیمت محصولات تولیدی و کاهش قدرت رقابت

صنایع داخلی با صنایع خارجی

\* سیاست‌های متناقض و غیرکاربردی در خصوص نرخ‌های سود بانکی

\* مشکلات کارشناسی در خصوص توجیه اقتصادی طرح‌ها

\* کاهش قدرت کنترل بانک مرکزی در مدیریت بدهی بانک‌ها

\* اجرای بد و ناقص هدفمندی یارانه‌ها

\* کاهش اعتبار نظام بانکی با آشکار شدن فساد بانکی در نیمه سال ۱۳۹۰

\* بودجه عمرانی دولت در سال ۹۱ با رشد منفی ۴۷ درصدی مواجه شد

(حدود نصف بودجه عمرانی سال ۱۳۹۰)

در بسته مذکور برخی موضوعات به صورت شاخص مورد توجه قرار گرفت:

\* بهبود مبادلات خارجی

\* بهبود نسبی محیط کسب و کار

\* بهبود وضعیت بانک‌ها

\* تخصیص مناسب منابع بودجه عمرانی و افزایش مخارج عمرانی دولت

\* تسهیل و تشویق صادرات

\* تقویت سازوکار مالی تجهیز پس‌انداز (بازار سرمایه)

\* تقویت نقش بنگاه‌های پیشرو در بازار داخلی

\* توسعه بخش مسکن

\* توسعه صنایع معدنی

\* توسعه گردشگری

\* توسعه نفت، گاز، پتروشیمی و توسعه صنایع پایین‌دستی انرژی

\* ثبات نسبی بازار ارز

\* صادرات صنعتی و خدمات پیمان‌کاری و مشاوره‌ای

\* صرفه‌جویی در مصرف انرژی

\* کاهش مستمر تورم

\* کاهش مالیات بخش تولید

### نکات مثبت

در خصوص بسته پیشنهادی نکات مختلفی به عنوان نکات مثبت توسط کارشناسان مطرح شده است که از آن میان می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

\* به نظرخواهی عمومی گذاشته شد

\* توجه اصلی این طرح به تولید است و این رویکرد صحیحی است.

\* توجه به کم‌کاری‌های نظام بانکی است.

\* در تحلیل شرایط دقیق است.

\* فراگیر به مسائل نگاه شده است.

\* طرح تحول تا مرحله شناخت بیماری، خوب پیش رفته است

### نکات منفی

در کنار نکات مثبت مطرح شده، برخی موارد به عنوان نقطه ضعف بیان شده که شناخت این موارد یکی از اهداف انتشار این بسته بوده و شاید بتوان گفت

هجمه رسانه‌ای طرفداران دولت قبل به این بسته می‌تواند به دولت در کشف بهتر مباحث کمک کند:

\* بسیاری از راه‌حل‌های ارائه شده، راه‌حل‌های کوتاه‌مدت است که می‌تواند دولت را در دستیابی به اهدافش با مشکل روبرو سازد.

\* راه‌حل‌های ارائه شده توسط دولت بیشتر پرداختن به معلول‌هاست و نه علت‌ها.

\* عوامل موثر دیگری برای بروز رکود و تورم در کشور وجود دارد. بایستی به آنها هم توجه و از تکرار آنها جلوگیری شود.

\* پیش‌فرض تدوین‌کنندگان، این بوده که هر طرح و برنامه‌ای که در سال‌های ۱۳۸۴ تا ۱۳۹۲ انجام شده، قطعاً نادرست است و باید کنار گذاشته شود.

\* خالی از برنامه زمان‌بندی و اعداد و ارقام درباره وضع مالی کشور است

\* به رونق منجر نمی‌شود.

\* مسئله اصلی که درمان بیماری است، کمتر دیده شده است.



## تعیین گروه‌های هدف پاشنه آشیل اجرای قانون هدفمندی!

◀ حسین جعفری فوتمی

از دریافت یارانه می‌شود تقاضا از ذی‌حقی است که با ایثار و انفاق، منافع متعلق به خود را به نیازمندان صدقه می‌دهد.

۲- فرض را بر طبیعی دانستن نظام اقتصادی کشور گذارده و اصل را بر بی‌نیازی آحاد ملت قرار داده و وظیفه اصلی دولت را ایجاد بستر مناسب برای فعالیت‌های اقتصادی مردم معرفی کنیم. در چنین فرضی، حمایت دولت از اقشار آسیب‌پذیر جامعه به عنوان تکلیف ثانوی و به نمایندگی از جامعه تلقی شده و منحصراً قابل ارائه به گروه‌هایی است که نیازمند بوده و به دلیل شرایط خاص اقتصادی از اداره حداقلی زندگی خود ناتوانند. از این منظر دادن یارانه و کمک‌های دولت به مستحقان، نه یک حق عمومی مکتسبه برای تمامی آحاد مردم بلکه ابزار حمایتی جامعه برای افراد نیازمند است و به همین دلیل از ابتدا ثروتمندان و متمولین را حقی در آن نیست.

### طرح هدفمندی در آغاز راه

طرح موسوم به «تحول اقتصادی» یکی از مهمترین طرح‌های اقتصادی کشور در سه دهه گذشته بوده و اجرای آن با نوید رونق، پیشرفت و رشد اقتصادی بالا شروع شد.

احمدی‌نژاد، رئیس دولت وقت به هنگام شروع اجرای قانون هدفمندی یارانه چنان تصویری از آینده اقتصادی ترسیم نمود که گویا قرار است با اجرای آن،

طرح هدفمندی یارانه‌ها از مهمترین طرح‌های اقتصادی سه دهه اخیر کشور است که با همراهی بی‌نظیر متولیان اداره کشور در سال ۸۹ شروع و در حال اجراست.

گرچه بررسی مبانی، آثار و نتایج عملی اجرای قانون مذکور از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است اما این نوشته منحصراً به اساسی‌ترین چالش قانون هدفمندی یعنی «تعیین گروه‌های هدف» اشاره دارد و ذکر سوابق و بررسی نتایج عملی اجرای قانون و همچنین ذکر نظرات موافقین و مخالفین اجرای هدفمندی یارانه، در جهت تبیین بهتر این موضوع است.

به باور ما تا وقتی پاسخی درخور به مکانیزم تعیین «گروه‌های هدف» داده نشود نه تنها قانون فعلی هدفمندی بلکه هر قانون مشابه دیگری که عهده‌دار سامان‌بخشی به یارانه باشد، به نتیجه مطلوب نائل نخواهد شد و چه بسا با ایجاد تورم و رکود به موج بیکاری فزاینده دامن زده، اقتصاد کشور را به مرز از هم گسیختگی خواهد کشاند.

در موضوع «تعیین گروه‌های هدف» دو رویکرد قابل تصور است:

۱- کلیه آحاد ملت را در استفاده از درآمد حاصل از حذف یارانه از حامل‌های انرژی ذی‌حق بدانیم و بنا بر قبول چنین حقی، دولت را موظف نماییم که درآمد حاصله را به نسبت مساوی میان آنان تقسیم کند و اگر تقاضایی هم برای انصراف



تمامی ایران به گلستانی از رفاه و پیشرفت تبدیل شود. ایشان از پدرها و مادرها خواست که پول یارانه فرزندانشان را پس انداز کنند تا بتوانند بعد از مدتی که به ۵۰ میلیون و ۱۰۰ میلیون رسید، با آن آینده فرزندانشان را بسازند.

احمدی نژاد حتی پیش بینی نمود که در پایان دولت دهم، یارانه‌ها هدفمند شده، معضل مسکن و بیکاری، حل و نظام مالیاتی و گمرکی اصلاح خواهد شد. کار تا بدانجا پیش رفت که از شب شروع اجرای هدفمندی به عنوان «شب بیادماندنی اقتصاد ایران» نام برد و در جایی دیگر گفت: «من یقین دارم حضرت ولی عصر (عج) اجرای موفق این طرح را مدیریت کرده و هدایت می‌کنند». وی افزود: «عدالت، صاحب دارد و صاحب طرح هدفمند شدن یارانه‌ها که مبنای آن عدالت است، حضرت مهدی (عج) است». احمدی نژاد اضافه کرد: «من پیش از اجرای طرح هدفمند شدن یارانه‌ها خدمت مقام رهبری رسیدم و ایشان فرمودند: پول یارانه‌ها پول امام زمان است و برکت دارد».

نگاهی به پیشینه طرح هدفمندی روشن می‌سازد که گرچه هدف طرح بهبود فرآیند تولید و افزایش بهره‌وری در نظام اقتصادی و همچنین اصلاح الگوی مصرف و تقاضا بوده اما در همان گام‌های اول به تغییر در فرآیند اعطای یارانه معطوف و به هدفمندی یارانه‌ها تغییر جهت داد.

حذف تدریجی یارانه از حامل‌های انرژی، مواد خوراکی، آب، برق و ... از اوایل دهه ۷۰ جزء سیاست‌های اقتصادی دولت‌های وقت بود اما این دولت نهم بود که در زمستان ۸۷ طی لایحه‌ای از مجلس شورای اسلامی تقاضا کرد تا اجازه داشته باشد از محل درآمد ناشی از آزادسازی قیمت‌ها، به توزیع پول نقد میان مردم اقدام کند.

مطابق قانون، شانزده قلم از کالاها مشمول حذف یارانه و عرضه به قیمت بین‌المللی شدند و دولت موظف شد ظرف پنج سال یارانه کالاهایی چون بنزین، گازوئیل، نفت، برق، آب، گندم، شکر، برنج، روغن و شیر را حذف و به قیمت بازارهای منطقه خلیج فارس عرضه کند.

پیش‌بینی قانون آن بود که دولت ۵۰ درصد درآمد حاصل از آزادسازی را برای مقابله با گرانی و تورم به صورت نقدی میان مردم توزیع کند و ۳۰ درصد را به منظور کمک به تولید به صنایع و کارخانه‌ها اختصاص دهد و ۲۰ درصد مابقی نیز برای جبران خسارت ناشی از افزایش سوخت به دولت برسد اما آنچه در عمل اجرا شد، پرداخت کلیه درآمد حاصله از حذف یارانه‌ها به تمامی احاد ملت بود و حمایت از تولیدکنندگان به فراموشی سپرده شد.

دولت دهم از همان ابتدا قانون هدفمندی را به کناری نهاد و مستقلاً به رتق و فتق امور پرداخت که منحصر در پرداخت نقدی پول به مردم شده بود. این رویه خلاف قانون چنان ناموزون بود که تذکرات نمایندگان مجلس شورای اسلامی را به همراه داشت. صریح‌ترین اعتراض به شیوه مذکور را احمد توکلی نماینده مردم تهران بیان داشت. به گفته توکلی:

«۱- دولت مکلف بود تدریجاً در افزایش قیمت بنزین، گازوئیل، گاز، برق... و نان رعایت کند، نکرد.

۲- دولت مکلف بود ۳۰ درصد درآمد حاصل از افزایش قیمت‌ها را برای جلوگیری از تعطیلی واحدهای تولیدی و بیکاری کارگران، به آن‌ها اختصاص دهد، ولی فقط یک هشتم آن را داد.

۳- دولت مجاز بود ۲۰ درصد از درآمدهای به دست آمده را به بودجه عمومی دولت تخصیص دهد، نداد.

۴- دولت مجاز بود «حداکثر تا ۵۰ درصد» از درآمد حاصل شده را به خانوارها اختصاص دهد، تقریباً همه درآمد را به این کار اختصاص داد.

۵- قرار بود پرداخت نقدی با لحاظ میزان درآمد خانوار باشد، همه را مساوی پرداخت.

۶- قرار بود سهمی را که به خانوارها تخصیص می‌دهد علاوه بر پرداخت نقدی، برای تامین اجتماعی (مانند گسترش بیمه) نیز صرف کند، ولی همه را صرف یارانه نقدی کرد.

۷- قرار بود از هیچ محل دیگری از بودجه کل کشور برای این پرداخت‌ها استفاده نکند ولی با بالا گرفتن مبلغ نقدی پرداختی (ماهانه ۴۴۵۰۰ تومان برای هر نفر که ۴ هزار تومان آن یارانه نان بود)، پول کم آورد و از منابع دیگر بودجه استفاده کرد.

بدین ترتیب دولت در ۹ مورد حکم قانون را زیر پا گذاشت و در ۲ مورد نیز

روح آن را نادیده گرفت».

البته بنا به نقل همین نماینده، پاسخ رییس دولت به انتقادهای مذکور چیزی نبود جز اینکه تقاضا نمود: «بگذارید گران کنیم تا درآمد بیشتری کسب شود و یارانه نقدی را اضافه کنیم». این پاسخ نشان می‌داد که دولت بیش از آنکه به اصلاح ساختار تولید و اصلاح رفتار مصرفی مردم برای صرفه‌جویی در انرژی چشم داشته باشد، به دادن پول نقد بیشتر به مردم توجه داشت.

### دفاع احمدی نژاد از نتایج اجرای طرح

گرچه بررسی اینکه اجرای مرحله اول طرح هدفمندی موفق بود یا خیر؛ موضوع اصلی این نوشته نیست اما ضرورت دارد قبل از ورود به موضوع تعیین گروههای هدف، به نتایج حاصل از اجرای طرح اشاراتی گردد.

رییس دولت دهم در دیماه ۹۱ ارزیابی خود را از اجرای طرح این گونه توضیح می‌دهد: "همه دست به دست هم دادیم و با یاری خدا و عنایات امام عصر (عج)، هوشمندی مردم و حضور ملت، گام اول هدفمندی را با هم برداشتیم که آثار خوبی داشت. وی افزود: برخی از آثار هدفمندی یارانه‌ها در مرحله اول این است که در طرحی که روی آن بحث شد، قرار بر این بود که در درآمد خانوارها به نفع طبقات کم برخوردار تعدیل ایجاد کنیم و قرار بود بین بنگاه‌ها تعادل ایجاد شود، یعنی از بنگاه‌های ناکارآمد به بنگاه‌های کارآمد و البته قرار بود، تعدیلی در بودجه دولت انجام شود و خوشبختانه با همکاری که اتفاق افتاد هر سه این موارد در بودجه مطرح شد.

احمدی نژاد با اشاره به این که در گام اول هدفمندی یارانه‌ها بخش مهمی از اهداف محقق شد، تصریح کرد: امروز مدل هدفمندی یارانه‌ها در ایران در مجامع جهانی به عنوان یک الگو و مدیریت کلان اقتصادی، کاملاً ایرانی ثبت شده و به رسمیت شناخته شده است که جزو معدود طرح‌هایی است که الگوهای مدیریت اقتصادی ما را از شیوه‌های رایج سرمایه‌داری و سوسیالیستی خارج کرده است.

احمدی نژاد با تأکید بر اینکه طرح هدفمندی یارانه‌ها طرح موفق بود و در این راستا دنیا، ملت ایران را تحسین کرد و موجب افتخار دولت و ملت جمهوری اسلامی شد، گفت: همزمان با ارائه این طرح، دشمنان نگران شدند و دیدند بزرگترین طرح تحولی که همه آنها می‌گفتند موجب بحران و آشوب اجتماعی می‌شود و هیچ دولت و نظامی در ایران نمی‌تواند آن را اجرا کند، با موفقیت کامل اجرا شد.

### نظرات منتقدین

اما در مقابل، گروه دیگری هستند که با وجود قبول اصل ضرورت اجرای طرح هدفمندی یارانه‌ها، نسبت به نحوه اجرای فاز اول این طرح انتقاداتی را بیان می‌دارند. نمایندگان مجلس که در جایگاه قانونگذاری قرار دارند، عموماً چنین اعتقادی دارند. این گروه، برخی مشکلات به وجود آمده در شرایط کنونی را نتیجه اجرای فاز اول هدفمندی می‌دانند؛ مشکلاتی مانند نرخ بالای تورم و یا اختلالات ارزی، رکود بخش تولید و... که در دوره اجرای فاز اول هدفمندی یارانه‌ها اتفاق افتادند.

نمایندگان مجلس، انتقادات دیگری را نیز درباره نحوه اجرای فاز اول طرح داشتند مانند این که بر اساس قانون هدفمندی یارانه‌ها، این طرح باید طی پنج سال و با یک شیب ملایم انجام می‌شد تا گام اول در اجرای طرح یعنی اصلاح قیمت‌ها، کوتاه‌تر برداشته شود و افراد جامعه و فعالان اقتصادی بتوانند علاوه بر تحمل فشار هزینه‌ای، رفتار اقتصادی خود یا ساختار تولیدی بنگاه خود را متناسب با شرایط جدید تعدیل کنند. همچنین عدم شفافیت و انضباط مالی دولت در اجرای فاز اول هدفمندی یارانه‌ها، یکی دیگر از انتقادهای نمایندگان به دولت بود.

البته دولتمردان این انتقادات را نمی‌پذیرفتند.

ارزیابی داود دانش جعفری وزیر اقتصاد دولت نهم نیز جالب است. وی معتقد است: «هم اکنون دولت در اجرای فاز اول قانون هدفمندی یارانه‌ها دچار مشکل است و همانطور که مشاهده می‌شود، هرچند وقت یکبار برای پرداخت مبالغی که تعهد دارد، دچار مشکل می‌شود و به ناچار از منابع دیگری برداشت می‌کند. بنابراین اگر بخواهد در فاز دوم نیز تعهدات خود را بیشتر کند، معنایش کسری بودجه است و کسری بودجه نیز تورم و بسیاری از مشکلات ریشه‌ای را در پی دارد».

نظر مسعود میرکاظمی، وزیر سابق نفت و بازرگانی و نماینده فعلی مجلس نیز قابل توجه است: «مخالف اجرای فاز دوم قانون هدفمندی یارانه در شرایط فعلی

بی‌بازگشت کرد.

این پرسش چنان سترگ است که گام اول دولت یازدهم نیز با فراخوان «خودانصرافی» رو بسوی حل این معضل دارد؛ معضلی که ریشه آن در اقدام عجولانه دولت دهم نهفته است.

فرشاد مومنی اقتصاددان، به موضوع یارانه‌ها نگاه دیگری دارد که با آن می‌توان به موضوع تعیین گروههای هدف از منظر تازه‌ای نگریست. ایشان معتقد است: «در دولت قبل دیدیم که با افزایش قیمتی معادل ۱۰ برابر افزایش‌های فعلی نرخ حامل‌های انرژی، به جای اینکه شاهد کاهش مصرف سوخت باشیم، افزایش مصرف رخ داد، بنابراین نتیجه می‌گیریم که سیاستهایی از این دست هیچ کمکی به کاهش آلودگی هوا نخواهد کرد».

در یکی از گزارش‌های اخیر مرکز پژوهش‌های مجلس که مربوط است به مطالعات انرژی در بخش صنعت و معدن، عنوان شده که میزان هدر رفت برق در شبکه‌های تولید، انتقال و توزیع برق ایران، بخش قابل توجهی از سرمایه‌گذاری کشور در این شبکه را ناکارآمد کرده است: «ایران از نظر سطح هدررفت انرژی در شبکه توزیع در سال ۲۰۱۰ در میان ۱۰۱ کشور، جایگاه ۸۴ را داشته است و این یعنی ما یکی از بدترین و ناکارآمدترین سیستم‌های تولید برق را داشته‌ایم. باتوجه به ظرفیت اسمی نیروگاه‌های کشور در سال ۹۲ و مصرف سوخت تا تاریخ ۱۶ اسفندماه همان سال، کاهش هر یک درصد از این هدررفت در مجموع، بالغ بر سه هزار میلیارد تومان برای اقتصاد ایران عایدی دارد. دولت به جای اینکه این مسیر اصولی را انتخاب کرده و مشکل اصلی را هدف قرار دهد، از طریق تنبیه مصرف کنندگان با مسئله برخورد می‌کند. این امر عملاً باعث می‌شود که تولیدکننده ناکارآمد تشویق به استمرار ناکارآمدی خودش شود. از سوی دیگر فقر و فلاکت بیشتر نصیب مصرف کنندگانی می‌شود که در این اسراف و اتلاف غیرعادی انرژی، هیچ سهمی نداشتند. این جهت‌گیری از اساس نادرست بوده؛ اینها آمدند با دستکاری مفاهیمی مثل یارانه اسمی، یارانه حقیقی و امثال این کلمات، ماجرا را به نحوی دیگر نشان داده و در واقع باعث شدند که کشور در یک ورطه مخرب گرفتار شود».

به نظر می‌رسد دولت وقت با فراموش کردن وظیفه خود در قبال پرداخت ۳۰ درصد از درآمد حاصله به تولیدکنندگان، همچنین توزیع برابر و بواقع ناعادلانه آن میان همه مردم، فاحش‌ترین خطای استراتژیک خود را مرتکب شده است. اگر این نگاه مورد اجماع قرار گیرد که اصلاح ساختار تولید و افزایش بهره‌وری اصل بوده و به هنگام ضرورت، اقدامات حمایتی دولت منحصر به عنوان تکلیف ثانوی مورد اهتمام قرار دارد، آنگاه «تعیین گروه‌های هدف» اهمیت ویژه‌ای می‌یابد.

### معیارهای شناسایی

در یک نگاه کلی دو راه برای تشخیص و تعیین گروه‌های هدف قابل تصور است:

۱- تعیین و شناسایی کسانی که به دلیل ملات و تمکن مالی؛ شایسته دریافت کمک‌های نقدی دولت نبوده و نیازی هم به دریافت نقدی یارانه ندارند.

۲- تعیین کسانی که مستحق دریافت یارانه‌اند و به هنگام اجرای قانون اجرای هدفمندی، نیاز مبرم به استفاده از چتر حمایتی دولت دارند.

در رویکرد اول فرض اساسی آن است که تمام آحاد ملت محق دریافت یارانه‌اند مگر آنکه به دلیل تمکن مالی بالا، عدم نیازشان به اثبات برسد و در چنین حالتی نیز انصراف از دریافت یارانه، لطف و ایثار آنان نسبت به دولت و نیازمندان است. در رویکرد دوم چنین فرض می‌شود که کمک حمایتی دولت منحصر برای کسانی است که به دلیل مشکلات معیشتی، قادر به تامین حداقل‌های یک زندگی نیستند و در صورت عدم حمایت دولت یا فقیرند و یا در فقر مطلق، زندگی زجرآوری را سپری می‌کنند.

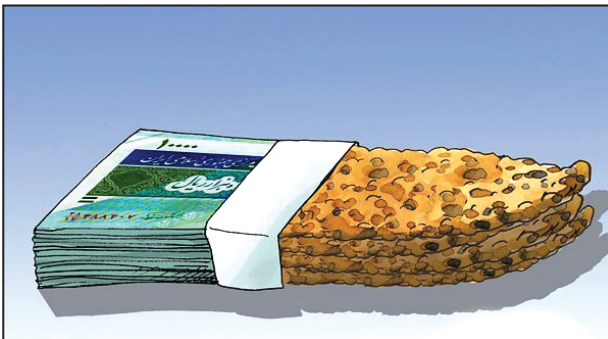
از آثار پذیرش رویکرد اول آن است که ما برای اخراج گروه‌های متمکن، نیازمند به اثبات غنا و ثروتمندی‌شان هستیم درحالی که اگر ما بر روش دوم قرار دهیم، احراز نیاز، ملاک دریافت کمک‌های دولت است.

در ایران با توجه به فرهنگ عمومی و عنایت به سابقه تعامل و اعتماد میان شهروندان و دولت‌ها، پنهان کردن امار اموال و ثروت، امری مرسوم و معمول است و به همین جهت اثبات تمکن افراد اگر نگوییم محال، امری دشوار است. این در حالی است که نیازمندان (کسانی که فقیرند و یا در همسایگی خط فقر زندگی می‌کنند) چون چیزی برای پنهان کردن ندارند لذا در اثبات ناتوانی خود

هستم. دولت با کسری بودجه فعلی چطور می‌تواند ۲۰۰ هزار میلیارد تومان یارانه به مردم بدهد. دولتی که نمی‌تواند خودش را با منبع دیگری غیر از نفت اداره کند، چه طور می‌تواند ۲۰۰ هزار میلیارد تومان یارانه دهد. با بهم ریختن بازار ارز ۵ قدم به عقب بازگشتیم».

برای روشن شدن بیشتر نتایج عملی اجرای هدفمندی، توجه به نظرات بهمنی رییس کل بانک مرکزی در دولت دهم مفید است. وی می‌گوید: «با اجرای هدفمندی یارانه‌ها و تحریم‌هایی که به آن اشاره شد، تورم در پایان سال ۹۱ به ۳۰٫۵ درصد رسید». بهمنی در مورد رکود فعلی حاکم بر اقتصاد هم گفت: «کارخانجات تولیدی با ظرفیت ۴۰ و ۵۰ درصد فعالیت می‌کنند و توان مالی ظرفیت بالا برای تولید را ندارند و چون با ظرفیت پایین کار می‌کنند، تعدیل نیرو انجام می‌دهند. در این شرایط این واحدهای تولیدی، نیروهای کار را اخراج می‌کنند و اگر نیرو اخراج نکنند، قیمت تمام شده کالا برای آنها بالا می‌رود، چون ظرفیت پایین است و نرخ سربار بالا است. از سوی دیگر چون مردم بر اثر افزایش قیمت‌ها کاهش می‌یابد، این وضعیت ایجاد رکود می‌کند».

البته در پایان کار دولت دهم اعلام شد که دولت بیش از درآمد حاصل از افزایش قیمت حامل‌های انرژی، یارانه نقدی می‌دهد و حتی این نکته قابل تامل هم وجود دارد که ۲ میلیون بیشتر از جمعیت کشور یارانه می‌گیرند؛ افرادی که هنوز مشخص نیست چه کسانی هستند. از سوی دیگر، نرخ تورمی که پیش از



قانون هدفمند کردن یارانه‌ها تقریباً داشت تک‌رقمی می‌شد، به مرز ۴۰ درصد نزدیک شد، نقدینگی به بیش از ۵۰۰ هزار میلیارد تومان رسیده و نرخ رشد منفی ۵/۸ درصد هم در اقتصاد تجربه شد.

با توجه به آنچه گفته شد، در واقع دولت قبل اجرای قانون هدفمندی را به دو مورد زیر تقلیل داد:

۱- حذف یارانه و افزایش قیمت حامل‌های انرژی.

۲- بازتوزیع درآمد حاصله میان گروه‌های هدف یعنی همه مردم.

### پرسش اساسی هدفمندی

دولت قبل در اولین گام خود برای اجرای قانون نیاز به اطلاعاتی داشت تا بتواند گروه‌های هدف را شناسایی و بر مبنای آن به بازتوزیع درآمد اقدام نماید و چون چنین آماری وجود خارجی نداشت لذا ناگزیر شد از مردم برای تکمیل پرسشنامه‌های اقتصادی دعوت به عمل آورد. دولت در این اندیشه بود که با اتکاء به آمارهای بدست آمده خواهد توانست با تقسیم‌بندی مردم در دهک‌های درآمدی یک تا ده، نسبت به اعطای کمک به دهک‌های نیازمند اقدام و دهک‌های پردرآمد را از لیست دریافت یارانه حذف کند اما بدلیل شرایط خاص ایران، همان گونه که جناب صمصامی سرپرست وزارت اقتصاد دولت نهم نوشت: «به پشتوانه این اطلاعات به استقبال توزیع یارانه نقدی بین خانوارها رفتن، به منزله «با طناب پوسیده به چاه رفتن» بود»، دولت دهم اما بجای تامل و اصلاح شیوه‌های کسب اطلاعات و یا تغییر مبنای خود در پرداخت یارانه، با این توجیه که پایگاه‌های اطلاعاتی قوی در دست ندارد به تمام اقشار کشور اعم از فقیر و ثروتمند، یارانه نقدی پرداخت کرد. این در حالی است که این میزان از یارانه‌های نقدی با درآمدهای حاصل از هدفمندی یارانه‌ها هیچ هماهنگی نداشت و بدین ترتیب وارد چاه بی‌انتهای پرداخت نقدی یارانه شد.

به نظر می‌رسید دولت سابق، قبل از اینکه به این سوال اساسی پاسخ گوید که منطقاً چه گروه‌هایی شایسته دریافت کمک‌های نقدی دولتند، به بازتوزیع درآمد حاصله پرداخت و با حذف صورت مسئله، هدفمندی یارانه‌ها را وارد مرحله

توانا هستند و به همین دلیل، کشف و شناسایی خانوارهای مستحق به نسبت خانوارهای متمکن، امری سهل تر است. شاید به همین جهت است که در نظام فقهی - حقوقی ایران، اصل بر ملائت و تمکن افراد است و «عسار» که خارج از اصل تلقی می شود، نیازمند به اثبات است.

آنچه دولت بطور عام مکلف به انجام و موظف به رعایت آن است ایجاد زمینه های رشد اقتصادی برای آحاد مردم است تا هر کس به فراخور استعداد، سرمایه و توان مدیریتی خود، به کسب درآمد بپردازد اما چتر حمایتی دولت منحصر در ارائه کمک های اقتصادی به نیازمندان است نه آحاد مردم!

به عبارت دیگر دریافت یارانه یک حق عام اجتماعی نیست که از منصرفین، انتظار داشته باشیم آن را با ایثار، به نیازمندان انفاق کنند بلکه ابزار حمایتی خاص دولت (به نیابت از جامعه) است که به افراد نیازمند اعطا می شود. در حقیقت، نوعی انفاق اجتماعی است که از کانال و معبر دولت به دست نیازمندان می رسد.

به نظر می رسد سردرگمی در تعیین گروه های هدف، عامل اصلی شکست دولت دهم در اجرای فاز اول هدفمندی بوده و پاشنه آشیل دولت یازدهم نیز همین معضل است. توجه به برخی اظهارات مسئولین دولت یازدهم، نشان از سردرگمی متولیان امر میان دو راه پیش گفته دارد.

دکتر طیب نیا وزیر اقتصاد می گوید: «ما معتقدیم که پرداخت نقدی به همه افراد جامعه به یک شکل، نه عادلانه و نه کارآمد است و اگر این مبلغ را بیاوریم و صرف تولید کنیم به راحتی می توانیم از رکود خارج شویم». وزیر اقتصاد با بیان اینکه به هر حال ما در مقابل یک کار انجام شده قرار گرفته ایم، گفت: پرداخت هایی به مردم در پی سال های اخیر انجام شده و برای بخشی از مردم به یک حقوق مکنتیه تبدیل شده است. برآوردهای اولیه حاکی از این بود که شاید بتوانیم ۱۰ میلیون نفر را از دریافت یارانه حذف کنیم که قرار بود کارگروه خانوارها این اطلاعات را بررسی کند که متقن است یا خیر. وی تأکید کرد: کسانی که دست اندر کار سامانه های مهم کشور هستند از جمله مرکز آمار به وضوح گفتند اگر



**در کشورهای پیشرفته نیز دریافت کمک های نقدی دولت نه به عنوان حق مفروض برای همه آحاد مردم که فقط برای نیازمندان پیش بینی شده است و تنها نیازمندان واقعی اند که استحقاق دریافت این انفاق اجتماعی را دارند. در شرایط امروز ایران می توان پذیرفت که گروه های هدف در هدفمندی یارانه، گروه هایی هستند که زیر خط فقر و یا با فاصله ای نزدیک به آن، زندگی می کنند و دولت نیز منحصرأ موظف به حمایت از این گروه هاست.**

بخواهیم به صورت قطعی و بدون خطا عده ای را از دریافت یارانه حذف کنیم ۲۰۰ هزار نفر قابل حذف کردن هستند».

همچنین وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی گفت: «شناسایی پردرآمدها دشوار است و نمی توانیم با اتکا به شاخص دریافت حقوق، پردرآمدها را شناسایی کنیم». علی ربیعی درباره شناسایی دهک های درآمدی مشمول دریافت یارانه گفت: در این زمینه دو مورد خطای جامعیت و مانعیت وجود دارد که افرادی که مشمول دریافت یارانه نقدی می شوند یا نمی شوند باید شناسایی شوند. متأسفانه در کشور ما مانند کشورهای دیگر، بانک اطلاعاتی درستی وجود ندارد اما کار شناسایی خود را آغاز کرده ایم. از بانک های اطلاعاتی سازمان امور مالیاتی، سازمان تأمین اجتماعی، نیروی انتظامی و سازمان املاک از زمانی که الکترونیکی شده است اطلاعاتی جمع آوری کرده ایم و می توانیم اکنون تعدادی از افراد را با درصد خطای پایینی اعلام کنیم. وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی تأکید کرد: در مورد تعداد

و آمار افراد مشمول باید بگویم برنامه ریزی برای شناسایی حدود ۲۵ میلیون نفر از کم درآمدها را داریم و لایه های پایین درآمدی، راحت تر شناسایی می شوند اما در مورد شناسایی پردرآمدها باید به نتیجه برسیم که ملاک را چه عددی قرار دهیم. نمی توانیم دریافت حقوق را شاخص قرار دهیم. در حال حاضر افرادی که درآمد بالای چند میلیونی دارند، از هدفمندی استفاده می کنند اما واقعیت این است که باید برخی از شاخص ها را در مسیر شناسایی ضریب دهیم تا به درستی شناسایی کنیم.

متأسفانه در نگاه وزرای مربوطه، تعلق یارانه به تمامی آحاد جامعه به عنوان یک حق مکنتیه، فرض گرفته شده و لذا خود را نیازمند داشتن اطلاعات متقنی می دانند تا بتوانند تمکن ثروتمندان را به اثبات رسانده و دلیل موجهی برای خروج از لیست یارانه بگیرها ارائه دهند در حالی که این فرض از اساس غلط و نادرست است.

متولیان امر اگر اصل ضروری مورد قبول هر جامعه متعادل را که فرض ملائت و تمکن اقتصادی آحاد جامعه است، به عنوان اصل اولیه بپذیرند و در گام بعد نیز مبنای پرداخت یارانه نقدی را احراز استحقاق و نیازمندی افراد قرار دهند، آنگاه نیاز نخواهند داشت به شناسایی دشوار ثروتمندان اقدام کنند زیرا در آن صورت، احراز استحقاق نیازمندان ملاک عمل قرار می گیرد که به اعتقاد مسئولین مربوطه احراز راحت تر است زیرا اصولاً اقشار آسیب پذیر چیزی برای پنهان کردن نداشته و از ارائه آمار فعالیت های اقتصادی و اعلام رقم واقعی درآمد خود پرهیز ندارند.

اگر تجربه سایر کشورها در موضوع ارائه کمک های حمایتی را مدنظر قرار دهیم، روشن می شود در کشوری مثل آمریکا که در سال ۲۰۱۳ به بیش از ۴۷ میلیون نفر - معادل ۱۵ درصد جمعیت کشور - در هر ماه، یارانه خوراک داده نیز بر مبنای احراز نیازمندی است. در این کشور، برای شناسایی گروه های مشمول دریافت یارانه از دولت، بانک های اطلاعاتی تشکیل داده و به کمک آن افراد مستحق را مورد شناسایی قرار می دهند. شیوه عمل نیز چنان است که افراد نیازمند با تکمیل فرم ثبت نام و ارائه اسناد مثبته در خصوص میزان درآمد و تعداد خانوار، واجد شرایط بودن خود را اعلام می نمایند. بدیهی است در صورت کشف مطالب خلاف واقع، برخوردهای تنبیهی در دستور کار قرار می گیرد.

در حقیقت در کشورهای پیشرفته نیز دریافت کمک های نقدی دولت نه به عنوان حق مفروض برای همه آحاد مردم که فقط برای نیازمندان پیش بینی شده است و تنها نیازمندان واقعی اند که استحقاق دریافت این انفاق اجتماعی را دارند.

در شرایط امروز ایران می توان پذیرفت که گروه های هدف در هدفمندی یارانه، گروه هایی هستند که زیر خط فقر و یا با فاصله ای نزدیک به آن، زندگی می کنند و دولت نیز منحصرأ موظف به حمایت از این گروه هاست.

با بررسی های صورت گرفته توسط برخی از اقتصاددانان، هزینه متوسط یک خانواده (۳/۵ نفری) در ایران بین ۲/۳ میلیون تومان تا ۳/۵ میلیون تومان تخمین زده شده است لذا می توان به دولت توصیه کرد در مرحله ای اول، با فرض یک حاشیه امن در مورد درآمدها و با استفاده از اطلاعات سازمان های حمایتی همانند بهزیستی و کمیته امداد و همچنین آمار مربوط به درآمد کارکنان دولت و کارگران تحت پوشش تأمین اجتماعی که بیش از ۷۰ درصد جمعیت ایران را شامل می شوند، به شناسایی گروه های نیازمند اقدام کند. در مرحله دوم، افرادی که بدلیل نقص اطلاعات، در لیست یارانه بگیران منظور نشده اند خواهند توانست با ارائه اطلاعات صحیح، از کمک های دولت بهره مند شوند. با چنین اقدامی، حدس زده می شود انتظار دولت در خروج ۱۰ میلیون نفر از دریافت یارانه نیز محقق شود.

ممکن است این سوال مطرح شود اگر در بررسی ها مشخص شود که بیش از ۹۰ درصد از مردم ایران مستحق دریافت یارانه باشند؛ چه افقی پیش روی قرار می گیرد؟ پاسخ این سوال را بعضی از اقتصاددانان چنین داده اند: «وقتی در کشوری تعداد زیادی از مردم زیر خط فقر باشند، یارانه ها بهتر از پرداخت های مستقیم خواهد بود. اگر بخواهید به ۷۰ درصد از مردم یارانه بدهید تا هزینه زندگی آن ها را تأمین کنید، این کار پرهزینه، پرچالش و اشتباه خواهد بود چون باید این ۷۰ درصد را از میان ۱۰۰ درصد انتخاب و پیدا کنید. در این مواقع در بحث های پخته شده و تخصصی اقتصاد گفته می شود یارانه ها را حذف نکنید».



# آسیب شناسی فعالیت های پرورشی

## در گفت و گو با استاد مرتضی زاهدی

اشاره

امور تربیتی و فعالیت های پرورشی در کشور ما عمری تقریباً همسان انقلاب دارد و طی این سال ها، دچار افت و خیزهایی هم شده است. هرگونه برنامه ریزی در این زمینه برای آینده، نیازمند شناخت فلسفه امور تربیتی و اهداف اولیه آن و نیز آسیب شناسی فعالیت های پرورشی در حوزه های گوناگون است. برای پاسخگویی به این نیاز، بر آن شدیم در اولین شماره ماهنامه تربیت سیاسی - اجتماعی، به سراغ استاد مرتضی زاهدی برویم که از بنیانگذاران امور تربیتی است و در دولت شهیدان رجایی و باهنر مدیریت دفتر امور تربیتی را بر عهده داشت. وی که اولین معاون پرورشی شهر تهران محسوب می شود، در زمینه مسائل تعلیم و تربیت صاحب نظر است و البته چه بسا برخی از نظرات و دیدگاه های ایشان مورد قبول دیگر صاحب نظران نباشد.

امیدواریم فرصت داشته باشیم با همین نگاه، در آینده با دیگر صاحب نظران هم در این باره گفت و گو کنیم و مجموعه ای مفید از دیدگاه های مدیران سابق امور تربیتی را برای رسیدن به راهکارهای تقویت جایگاه فعالیت پرورشی در نظام تعلیم و تربیت کشور فراهم آوریم.



انسانی با عنوان اومانیسم، در عرصه روابط اجتماعی با عنوان لیبرالیسم و در عرصه روابط سیاسی - اجتماعی با عنوان دموکراسی و حتی زودتر از انقلاب ما، در کشورهای اسلامی مانند مصر و لبنان و... مراکزی تأسیس کردند با عنوان توسعه دموکراسی. اگر دموکراسی ادعایی، یک دموکراسی واقعی باشد، طبیعت بشر به سمت آن می رود و نیازی به هزینه و دفتر و... ندارد. دموکراسی چیزی نیست که با زور ایجاد شود. این دموکراسی با تفسیر خودشان است؛ دموکراسی با طعم لیبرالیسم و سکولاریسم و پلورالیسم لازم داشتند. آنها دموکراسی را نمی خواستند که حقیقتاً تمام آحاد بشر راحت به عقیده خودشان برسند. به همین دلیل در کشور حجاز، آل سعود را گذاشتند و به شدت از آن پشتیبانی می کنند که به هیچ وجه در آنجا دموکراسی وجود ندارد، بحرین هم به همین صورت. پس مکتبی که آنها به دنبالش هستند، مکتب دنیاپرستی و منفعت پرستی شخصی و حزبی و گروهی است؛ مکتب سرمایه داری است که البته منظور از سرمایه داری، سرمایه سالاری است.

ما هم مکتب داریم. اگر جمهوری اسلامی بخواهد در مسیر صحیح حرکت کند، باید در مسیر مکتب اسلامی خود باشد، والا نه از جمهوری اسلامی چیزی می ماند و نه از اسلام جز پوسته ای، اگر بماند. مکتب ما هم در همه عرصه ها نظر دارد و من باید بر اساس مکتب خود عمل کنم. مکتب ما هم برنامه و مهندسی دارد و نمی شود از چیزی استفاده کنیم که متعلق به دیگران است و آنها هم از فرهنگ و منش و آگاهی و ایمان ما استفاده نخواهند کرد، زیرا این شئون انسانی چنان با هم تنیده است که ممکن نیست گوشه ای از یک مکتب را بگیریم و گوشه ای دیگر را رها کنیم.

ایشان در این زمینه اندیشه بسیار ظریفی داشتند و خیلی هم به آن اعتقاد داشتند؛ انسانی سیاسی، اجتماعی و بسیار کارآزموده و خبره بودند و به تمام روابط و رفتار خودشان آگاه بودند. رفتارشان با خود، خانواده، جامعه و جهان و... بر اساس مکتب خودش بود و می گفت، باید انسان مکتبی تربیت کنیم. این عنوانی بود که در تعلیم و تربیت تعقیب می کردند. متأسفانه کمتر ایشان را شناختند. ایشان فوق لیسانس ریاضی و استاد دانش اجتماعی، سیاسی بود. منتهی همچنان که همه جا این وضعیت ناگوار وجود دارد، انسان هایی که ذاتاً و فطرتاً نبوغ خاصی در یک موضوع دارند، معمولاً استاد دانشگاه در آن رشته نیستند و استادی در دست کسانی است که به صورت حرفه ای یک عمر مسائلی را دنبال کرده اند و خودشان را استاد آن رشته می دانند و راه را برای کسی باز نمی کنند. ایشان مانند کسی که ذاتاً شاعر است یا ذاتاً مدیر است و یا فرمانده است، استاد بودند، ولی از اندیشه های سیاسی - اجتماعی ایشان کمتر حرف زده

**تربیت** بنا داریم در این گفت و گو به آسیب شناسی امور تربیتی و فعالیت های پرورشی در مدارس بپردازیم، با این نیت که به امید خداوند با تبادل نظری که با صاحب نظران این حوزه انجام می دهیم، نتایج خوبی برای آینده به دست آوریم. مناسب است با یادی از شهیدان بزرگوار رجایی و باهنر شروع کنیم که به تعبیری بانیان امور تربیتی محسوب می شوند. اگر صلاح می دانید با ذکر خاطره ای از این عزیزان بحث را شروع کنید تا در ادامه در قالب پرسش هایی که ممکن است در ذهن مخاطبان مطرح شود، سؤالاتمان را با شما مطرح کنیم.

در مورد زندگی شهید رجایی آنچه زیاد از آن یاد می شود، ساده زیستی ایشان بود که به قدری دقیق و روشن بود که همه می دیدند و بعدها هم زیاد از آن نقل شد، اما آنچه به کار تعلیم و تربیت، بحث نظری آن و نظام تعلیم و تربیت می آید، علاوه بر ساده زیستی، وجود تفکری با عنوان انسان مکتبی در ایشان است. می گفتند، باید شاخص های انسان مکتبی را از قرآن، روایات و متون دینی استخراج کرد که البته ایشان این شاخص ها را استخراج کرده و تعلیم و تربیت را بر اساس جهت دادن انسان به سوی انسان مکتبی، طراحی کرده بود. می گفت، فرق انسان مکتبی با سایر انسان ها این است که ممکن است انسان مکتبی نتواند زیاد ادعا کند، نتواند نظریه پردازی کند، نتواند زیاد شعار بدهد، ولی عمل، رفتار، تفکر، منش، اندیشه و راهش را حتماً با مکتب قرآن و اهل بیت تطبیق می دهد.

مطابق برداشت از سوره کافرون، ایشان دین را عبارت دیگری از یک مکتب کامل ترجمه می کرد و می گفت، جهان کفر و سکولار هم مکتب و اندیشه و جهان بینی دارد و بر اساس آن حرکت می کند. آنها هم بدون مکتب نیستند و اگر می گویند آزادی، منظورشان آزادی از مکتب نیست، منظور همان آزادی ای است که در مکتبشان گفته شده و اگر کسی آزادی را چیزی جز آنچه در مکتب آنها گفته شده معنی کند، آن قدر با این تفکر می جنگند تا آن را نابود کنند یا او را با خودشان هم عقیده کنند که عمده تا در آزادی سکسی و آزادی شهوات و خوشگذرانی خلاصه می شود. اما اگر کسی آزادی دیگری را مطرح کند، حتی درون جبهه خودشان، با آنها به شدت برخورد می کنند، مانند دیویدی ها و دیگران که همگی شان را کشتند به خاطر اینکه حرف جدید مطرح نشود و وضعیت همان طور که خودشان گفتند، باشد.

به تعبیر دیگر، جهان غرب یا جهان کفر و سکولار، مکتب خاصی دارند که آن را با عناوین مختلف در عرصه های مختلف حیات مطرح می کنند؛ در عرصه فلسفه حیات

شده؛ کسی که شهادتش موجب حرکت میلیونی اجتماع شد. جامعه انعکاس نگاه‌های اجتماعی- سیاسی ایشان بود. این طور نبود که مردمی بیکار و منتظر یک انفجار باشند و برای دلسوزی و نعلش کشی بیایند. متأسفانه مسؤولان نفهمیدند ایشان چه نگاه عمیقی به مسائل داشتند. به نظر من باید در کرسی‌های علمی و آزاداندیشی، اندیشه‌های ایشان در دانش اجتماعی- سیاسی مطرح شود.

مگر چند نفر داریم که فهم سیاسی را با فهم دینی در کنار هم داشته باشند. آن زمان که حضرت امام حکم ریاست‌جمهوری ایشان را امضا کرد و از بیت معظم امام آمدند بیرون، در سرازیری آن کوچه با حکم ریاست‌جمهوری که در دست داشت، دست‌ها را رو به آسمان بالا برد و خطاب به خداوند گفت، ولی تو حکم مرا امضا کرد و من برای شهادت حاضر، این یعنی اوج مبارزات سیاسی که دیگر شدیدتر از آنچه بین بنی‌صدر و شهید رجایی وجود داشت، در تاریخ ایران وجود ندارد. در حدی که بنی‌صدر تمام تلاشش را کرد که هم انقلاب را براندازی کند و هم این عقیده را ریشه‌کن کند و این بزرگواران آن چنان مبارزه کردند تا نقاب نفاق از چهره بنی‌صدر انداختند. ایشان از آن سرازیری جماران که پایین می‌آید، می‌گوید خدایا من در ریاست‌جمهوری برنده شدم و این حرکت هم، حرکت مکتبی من، دقیقاً مطابق مهندسی مکتب اسلام بوده و رهبرم که در وجودش سیاست و دیانت یک‌جا متبلور است، آن را امضا کرد. حالا من از این اوج مبارزات سیاسی، اوج مبارزات عرفانی یعنی شهادت را می‌طلبم، یعنی کسی بتواند در اوج مبارزات سیاسی فکر عرفانی بکند. این امر در بین ما انسان‌های معمولی خیلی قابل درک نیست؛ ما فکر می‌کنیم کسی که عارف است نمی‌تواند سیاستمدار باشد؛ کسی که سیاستمدار باشد نمی‌تواند جامعه‌شناس الهی باشد. این اندیشه‌ها در بسیاری جاها با هم تلاقی و تضارب دارند، نه تجماع. گاهی حالات اجتماعی- سیاسی با حالات عرفانی، اخلاقی و حالات درونی سلوکی تطبیق نمی‌کند. ایشان این قدر نبوغ سیاسی- اجتماعی داشت که سلوک خود را با سلوک اجتماعی و سیاسی هماهنگ می‌کرد و از آن نتیجه این چنین عجیبی می‌گرفت. ما بعد از ایشان هیچ کسی را نداشتیم که چنین درک و فهمی از ریاست‌جمهوری داشته باشد؛ حالات عرفانی و سلوک شخصی و معنوی‌اش را کاملاً بدون ذره‌ای انحراف و اشتباه با سلوک اجتماعی- سیاسی تطبیق دهد و عمل کند، نه فقط حرف بزند. ایشان در عمل چنین بود، نه در حرف و این کار را بسیار دشوارتر می‌کرد.

**تربیت** اجازه بدهید از همین بحث پلی بزنیم به بحث اصلی. اگر فرض را بر این بگیریم که با اهدایی که شهید بزرگوار رجایی در ذهن داشت و آن هم انطباق داشت با آرمان‌های کلانی که مکتب ما برای ایجاد تحول در انسان‌ها تعریف کرده، و اگر مفروض بگیریم امور تربیتی در آموزش و پرورش با چنین رسالتی شکل گرفته بود، امروز که بعد از سی و چند سال از عمر این نهاد می‌گذرد - با همه تغییر و تحولاتی که در آن به وجود آمده - خروجی‌هایی دارد که هم در کادر آموزش و پرورش - مربیان و معلمان - باید جست‌وجو کنیم و هم در دانش‌آموزانی که از این مجموعه خارج می‌شوند و ما به صورت طبیعی انتظار داریم هر دو گروه تحولات فکری، روحی و خلقی پیدا کرده باشند. اما شاید منتقدانه بتوان گفت، بسیار از آن آرمان‌ها فاصله داریم. در واقع می‌خواهم کمی سیاست‌ها و رویکردها و همچنین برنامه‌هایمان آسیب‌شناسی شود تا در هر کدام از این حیطه‌ها بتوانیم با گزینش‌های درست، طراحی‌های درست‌تری بکنیم. اگر بخواهید کامیابی‌ها و ناکامی‌های امور تربیتی را ارزیابی کنید، چه مواردی را ذکر خواهید کرد؟

فهم پاسخ این سؤال به فهم صحیح از امور تربیتی نیاز دارد. غمی که همواره به دوش کشیدیم از ابتدای تأسیس تا کنون، این است که نه هیچ وزیری و نه هیچ معاون و مدیرکلی سعی نکردند فهم درستی از امور تربیتی پیدا کنند. خود شهید رجایی همه مدتی که در وزارت بود مگر چقدر بود؟ شهید باهنر چقدر بود؟ اما عظمت روحی و سیاسی اجتماعی آن بزرگواران موجب می‌شود از آنها زیاد یاد کنیم، ولی مدت زمانی که آنها مجری بودند و مدیریت کردند کوتاه بود. پس در آسیب‌شناسی وقتی می‌خواهیم بررسی انتقادی داشته باشیم، باید از اعمال خودمان اشکال بگیریم، نه از ایده‌های آنها چون اصلاً فرصتی دست نداد که به ایده‌های آنها برسیم.

با تمام احترامی که برای تمام وزیران آموزش و پرورش دارم، به‌خصوص وزیر فعلی که مرد متین و مؤدبی است، بروید و ببینید از امور تربیتی چه می‌دانند، از خود معاون پرورشی و سایر معاونان ببینید از امور تربیتی چه می‌دانند. واقعیت این است که هیچ‌وقت نگذاشتند امور تربیتی صورتی پیدا کند که شهید رجایی و باهنر می‌خواستند. فکر می‌کردند این هم شاخه‌ای از شاخه‌های اجرایی و ادارات ستادی است که باید ضرورتاً مثل بقیه یک نیرو را بگذارند یا بردارند یا هر وزیر، نیروی خودش را بیابند یا هر کسی دلش خواست هر برنامه‌ای را اجرا کند. اصلاً هیچ وزیر یا معاونی را در طول تاریخ انقلاب نمی‌بینید که حتی یک ساعت برای اینکه بدانند امور تربیتی چیست وقت

گذاشته باشند. از بنده که طراح امور تربیتی بودم یاد بگیرند. بپرسند آنچه شهید رجایی و باهنر می‌خواستند چه بود که ما دنبال کنیم. با فرض اینکه امور تربیتی یعنی تربیت و ما هم تربیت را بلد هستیم. آموزش داریم و تربیت که یک نفر اینها را از هم جدا می‌کرد و دیگری آنها را به هم می‌چسباند. مرحوم علاقبندان زیر نظر آقای نجفی، یا زیر نظر آقای مرتضی حاجی آمد امور تربیتی را حذف کرد و به جای آن سازمان دانش‌آموزی گذاشت و گفت تربیت نباید از تعلیم جدا شود، باید امور تربیتی را حذف کنیم و هر چه داریم بگذاریم روی مسائل آموزشی.

من در آن موقع اصراری به حرف زدن نداشتم، ولی تلویزیون گفت اگر چیزی نگویی چون طراح این موضوع بودی، پس با موافقت تو بوده است. من هم مجبور شدم تلفنی صحبت کنم که در صدا و سیما منعکس شد. بنده گفتم، حرف شما در سه ساحت غلط است: اول، شما که فکر می‌کنید امور تربیتی را با آموزشی هماهنگ کنید، آیا امور تربیتی و تربیت از آموزش جداست یا یکی هستند؟ اگر فکر کنید جدا هستند همین



جا نقطه اشتباه شماسست، نه اینکه ما بگوییم یا دیگران بگویند. اصلاً تربیت محصول آموزش است. آموزش سلول‌های وجود تربیت است. هیچ تربیتی بدون آموزش نمی‌تواند شکل بگیرد. تربیت بدون آموزش وجود ندارد و هیچ آموزشی هم بدون نتایج تربیتی نمی‌تواند باشد. چون هر چیزی که آموزش داده شود، آثار تربیتی نیز دارد، چون مهارت ایجاد می‌کند و مهارت خود آثار تربیتی است. یعنی هر جمله‌ای که از دهان استاد بیرون می‌آید، اثری روی ذهن می‌گذارد که اسمش آموزش است؛ اثری روی شخصیت می‌گذارد که اسمش پرورش است. چگونه این دو موضوع را از هم جدا می‌بینید که می‌خواهید آنها را به هم بچسبانید؟ این در ساحت تفکر که نقطه ضعف‌شان اینجاست. نقطه ضعف دوم این است که معاونتی به نام معاونت ورزش تأسیس کردید. ورزش تربیت است، یا آموزش؟ اگر آموزش است که آموزش وجود داشت. در کنار معاونت آموزش معاونتی در این زمینه تأسیس کردند که خود تضاد است. اگر ورزش تربیت است که شما می‌گویید ما تربیت را حذف می‌کنیم تا با آموزش یکی شود، پس چرا یک معاونت دیگر در این زمینه ایجاد کردید و به اجرا گذاشتید؟ این اشکال در ساحت اجرا در رفتار و برنامه‌ریزی پیداست. ساحت سوم، ساحت برنامه‌ریزی است. سازمان دانش‌آموزی چیست؟ سازمان تربیتی است، یا آموزشی؟ اگر سازمانی آموزشی است که سازمان‌های آموزشی کم نیستند. اگر تربیتی است که شما گفته بودید می‌خواهید این دو را ترکیب کنید؟ یعنی در هر سه ساحت نه تنها اشتباه می‌روید، بلکه به‌وضوح نشان می‌دهد ذات تعلیم و تربیت و آموزش را نمی‌شناسید. الان هم شنیدم یک جایی پروژه‌ای را به یک گروه علمی در دانشگاهی داده‌اند که ضعف‌ها و آسیب‌های فوق برنامه را بررسی کنند. مشخص است که همچنان درگیر این ذهنیت‌ها هستند. نه اسم می‌آورم و نه اشاره می‌کنم که جسارت به آن عزیزان نشود. آن گروه هم علمی و دانشگاهی است، ولی از این اندیشه‌ها بی‌خبر هستند.

آنچه را در امور تربیتی مطرح بود، بر اساس تربیت انسان مکتبی طراحی کرده

کردن و ما نشاط انسانی- اجتماعی را برای نظام تعلیم و تربیت به ارمان آوردیم. این موجب جذب شدن بود، والا اسم ما امور تربیتی بود ولی نمی‌فهمیدند اولاً تعلیم که از تربیت جدا نیست؛ ثانیاً آنچه ما انجام می‌دهیم تقویت خود شماسست، چرا ما را تضعیف می‌کنید؟ این سندی است برای شما که در آموزش و پرورش نبودید، ببینید ما به عرصه‌های مختلفی توجه کرده بودیم.

یک موضوع وقت‌های آزاد دانش‌آموزان بود. بر اساس روان‌شناسی و انسان‌شناسی حتی در جهان غرب استعداد‌های انسان در شرایط آزاد و مختار بیشتر از زمانی که مجبور است، شکوفا می‌شود. در کلاس مجبور است بخشی را بخواند، بنویسد یا حفظ کند و... ولی ما انتخاب آزاد می‌گذاشتیم. ۳۵ رشته را مشخص می‌کردیم و می‌گفتم کدام یک را دوست دارید؟ برنامه و مسابقات هنری، ادبی، عبادی، اجتماعی و... خوب معلوم است که جوان و نوجوان بر اساس روان‌شناسی و انسان‌شناسی با اجبار و زور مخالف است و دوران بحران آنها به همین دلایل شروع می‌شود. خوب ما را انتخاب می‌کرد. این ساده بود. یعنی اگر کسی روان‌شناسی غربی را با تمام ضعف‌هایش خوب بلد بود، می‌فهمید. فقط اگر ژان ژاک روسو را خوانده بود می‌فهمید حرکت ما یک حرکت جذاب است چون با فطرت و روان انسان، آن هم جوان و نوجوان هماهنگی دارد. ولی نظام آموزشی این هماهنگی را نداشت، نمره و امتحان و زور بود. خوب حالا کدام یک بهتر است؟

اما عرض کردم، ما اجرا کردیم، بهترین نتایج را هم گرفتیم اما بدترین و سخت‌ترین شرایط ما مربوط بود به مدیران، به خصوص مدیران ارشد ناکارآمد. به جای آنکه آگاه‌ترین افراد به تعلیم و تربیت باشند، عقب‌مانده‌ترین آدم‌ها در این زمینه بودند. در اندیشه و مطالعات تعلیم و تربیتی خیلی ضعیف بودند. اساساً کاری که می‌کردند رقابت با امور تربیتی بود. نقشه می‌کشیدند و اعلام می‌کردند چگونه می‌توان امور تربیتی را محدود کرد. گاهی به وزیر می‌گفتند، مگر شما سپاه هستی که می‌خواهید در مقابل ارتش عمل کنید. ما هم چیزی فراتر از اختیارات و قانون عمل نمی‌کردیم. ما که از جای دیگری تصمیم نمی‌توانیم بگیریم، چرا این گونه برخورد می‌کنید؟ توفیقات ما را می‌بینید که این مربوط به محتواسست، تصمیمات ما را می‌بینید که با شما گرفته می‌شود، چرا به فکر رقابت هستید؟ مشکل ما آنجا بود. از ابتدای کار امور تربیتی کسی نبود که رفتار مسئولان با امور تربیتی را آسیب‌شناسی کند، چپ و راست هم نداشت. یکی دیگر از اشتباهاتی که در این زمینه اتفاق افتاد این بود که راستی‌ها می‌گفتند

امور تربیتی چپی است و چپی‌ها می‌گفتند راست است. بزرگ‌ترین و مهم‌ترین ضربه را از آنهایی که مدعی جناح راست بودند خوردیم و بعد چپ‌ها شروع به زدن ضربه‌های سنگین کردند. یعنی هیچ‌کدام از جریانات سیاسی با تفکرات تشکیلاتی و حزبی نمی‌توانستند مسائل ما را درک کنند. نمی‌توانستند هیچ مجموعه‌ای را خارج از تشکیلات خود هضم کنند. می‌گفتند چون به نفع ما عمل نمی‌کند، پس با ما نیست. آنهایی که خیلی حرفه‌ای سیاسی بودند، در پیدا و پنهان به امور تربیتی ضربه می‌زدند. ما می‌گفتیم چرا خود امور تربیتی را با عنوان خودش نمی‌فهمید؟ امور تربیتی امور است، تشکیلات نیست، امور که سازمان نیست. شما می‌خواهید آن را به یک سازمان تبدیل کنید و برای انتخابات این فرد یا آن فرد کار کنید. اولین گروهی که اسم‌شان را نمی‌برم فشار آوردند و خواستند وزیر تعیین کنند و امور تربیتی را در این جهت حرکت بدهند و من مقاومت کردم. آن گروه که در حوزه معاونت‌های وزرا بودند، با ما سخت درافتادند و از ما جدا شدند و هنوز هم جدا هستند. با اینکه هر دو به هم احترام می‌گذاریم و یکدیگر را متدین می‌دانیم، آنها یک احساس جدایی داشتند از ما. بعدها هم گروه مخالف آنها این بلا به سرش آمد. زمانی به مجلس رفتم و به من گفتند دارند امور تربیتی را منحل می‌کنند. مرحوم دکتر حبیبی بودند، وزیر آموزش و پرورش اسبق آقای دکتر سید کاظم اکرمی که آن موقع نماینده مجلس بود و آقای پرورش هم بودند. در آنجا دیدم از امور تربیتی خیلی چیزها می‌گویند. به آنها گفتم شما اطلاع ندارید. کتاب‌ها و اطلاعات امور تربیتی را به آنها دادم. چپ و راست در آن کمیسیون بودند و همه آنها در سطح بالای آگاهی و دانش بودند. با نادانسته‌های خود می‌خواستند در مورد امور تربیتی تصمیم بگیرند. من دو جلسه شرکت کردم و کتاب‌ها و چیزهای دیگر امور تربیتی را به آنها نشان دادم و ماجرا منتهی شد.

مشکل اصلی در تمام نقاط تاریخ امور تربیتی خود مسئولان بودند و با عدم آگاهی از روح و محتوای امور تربیتی کارهای خودشان را اجرا می‌کردند که هر کدام در هر سطحی که بود برای خودش عمل می‌کرد. یکی از وزرای اخیر که نمی‌خواهم اسم بیاورم، امور تربیتی را یک فوق برنامه می‌دانست و من وزیری را با تفکرات سیاسی مختلف ندیده‌ام که حتی امور تربیتی را بشناسد، درحالی که فلسفه امور تربیتی هستی‌شناسی بود. یعنی امور تربیتی می‌خواست آگاهی، دانش، تخصص و... را با هستی‌شناسی هماهنگ کند. ما حتی طرحی ریخته بودیم که امور تربیتی در دانشگاه‌ها نیز اجرا شود که عمر امور تربیتی برای این کار کفایت نکرد. یعنی انسان در همان جا که هست خود و دنیای

بودیم که بچه‌ها به صورت عملی و به زبان علمی همه‌چیز را یاد بگیرند، حتی دروسی مثل زبان، ریاضی و علوم اجتماعی و... چون بزرگ‌ترین ضعف نظام آموزشی موجود از قبل از انقلاب این بود که همه‌چیز به صورت حفظی برای دانش‌آموزان مطرح می‌شد، آن هم به روش‌های بسیار خسته‌کننده. ما همه‌چیز را به صحنه عمل و اجرا آوردیم و صورت اجرایی و عملی دادیم که نشان‌های تربیتی و علمی در بچه‌ها رخ بدهد. مثلاً برای درس ادبیات آن را به کتابخانه‌ها بردیم و کتابخانه‌ها را در مدارس تأسیس کردیم. مثلاً دینی را به زنگ نماز آوردیم، یعنی زنگ نماز را کردیم آزمایشگاه درس دینی. نماز جمعه را گذاشتیم آزمایشگاه درس اجتماعی؛ راهپیمایی را گذاشتیم آزمایشگاه درس اجتماعی؛ کوهنوردی و اردوهای علمی را گذاشتیم آزمایشگاه درس علوم؛ انواع مسابقات را گذاشتیم برای آزمایشگاه‌های دروس مربوط. یعنی درس انشا هم آزمایشگاه داشت. ما حتی تئاتر را هم آورده بودیم برای آزمایشگاه درس سخنوری. یعنی برای تمامی دروس آزمایشگاه تأسیس کردیم؛ همان چیزی که امروزه متأسفانه به تقلید از غرب با افتخار در درس فنی و حرفه‌ای مطرح است، یعنی در درس فنی و حرفه‌ای یا کشاورزی یک‌دهم آن چیزی که درس می‌دهند در کلاس است و ما بقی در آزمایشگاه. یعنی اگر کشاورزی است، در صحرایا با علف و گاو و گوسفند است و اگر فنی است، در کارگاه‌ها آموزش داده می‌شود. ما قبل از اینکه این رشته‌ها در آموزش و پرورش تأسیس



**بدترین و سخت‌ترین شرایط ما مربوط بود به مدیران، به خصوص مدیران ارشد ناکارآمد. به جای آنکه آگاه‌ترین افراد به تعلیم و تربیت باشند، عقب‌مانده‌ترین آدم‌ها در این زمینه بودند. در اندیشه و مطالعات تعلیم و تربیتی خیلی ضعیف بودند. اساساً کاری که می‌کردند رقابت با امور تربیتی بود. نقشه می‌کشیدند و اعلام می‌کردند چگونه می‌توان امور تربیتی را محدود کرد.**

شود، تمام دروس را به این شکل درآوردیم. درس تعاون را با تعاونی‌های مدارس که الان اثری از آن نیست ایجاد کردیم. یعنی تمام فنون، اندیشه‌ها و محتوای علمی دروس را چه از اجتماعی و چه از سیاسی، مذهبی، ریاضی، علوم و... به سمت آزمایشگاه‌ها کشانیدیم. حال این اندیشه هر آسیبی داشته باشد فکر می‌کنید که مجریان نفهمیده‌اند، یا خود این اندیشه اساساً می‌تواند آسیب داشته باشد که ما آسیب‌شناسی کنیم. امور تربیتی، بخش‌های مختلفی دارد. همین یک موضوع را که به اجرا درآوردیم از عرصه ذهن‌گرایی محض و خسته‌کننده به عرصه‌های نشاط‌آور آوردیم.

**تربیت** موضوعی که شما فرمودید در مقام طراحی روی کاغذ و نسبت برقرار کردن بین نظر و عمل مطلوب است. شاید این ایده را به هر کسی بدهید حتماً می‌پذیرد که فعالیت بهتر از آموزش جواب می‌دهد و ما باید حتماً مسائل آموزشی را در قالب فعالیت تعریف کنیم تا مؤثرتر و کاربردی‌تر باشد و استفاده از این مباحث نظری در عمل محک بخورد اما در آن زمان که شما با کمک دوستان این بحث را طراحی کردید، به چه میزان اجرایی شده بود و اساساً حتی اگر پیاده می‌شد تا چه حد به تأثیرات تربیتی آن امیدوار بودید؟ دقیقاً ما به اجرا درآوردیم، دقیقاً نشاط ایجاد کردیم، دقیقاً یک تحول عظیم در آموزش و پرورش رخ داد و هرچه مشکل داشتیم از مسئولان بود، نه از مجریان، یعنی مسئولان یاد نمی‌گرفتند و حوصله یاد گرفتن هم نداشتند و این امر حیرت‌آور بود. یک خاطره عجیبی بگویم. در شورای معاونت وزیر که خود شخص وزیر- مرحوم پرورش- هم حضور داشتند، معاونت آموزشی شکایتی که در این شورا از امور تربیتی (که بنده طراح و مجری آن بودم) داشت. گفت، شما چه کار می‌کنید که تمام نیروهای آموزشی ما تقاضای حضور در بخش پرورشی را دارند؟ شما همه بخش‌های آموزشی را دارید به سمت تعطیلی می‌برید. این سندی است که اگر نزد کارشناسان دانشمند تعلیم و تربیت ببرید، متوجه می‌شوید امور تربیتی در چه فضای رشد و نشاط و شکوه به سر می‌برد و مهم‌ترین مسئولان تعلیم و تربیت کشور، یعنی معاونان وزیر در یک بی‌خبری از محتوای امور تربیتی به سر می‌بردند. آیا این نشان‌دهنده ضعف در فهم مسائل امور تربیتی نیست؟ اینکه ما دروس را در آزمایشگاه خودش مطرح می‌کنیم آموزش را پیشرفت می‌دهیم، نه آن که تعطیل کنیم. آن که دارد تعطیل می‌شود، سیستم مرده و ضعیف نظام آموزشی است که بر اساس «بنویس و حفظ کن» است. همه در این سیستم خسته شده‌اند و روی می‌آورند به تنبیه کردن، فشار از طریق نمره، رفوزه



پیرامونش را بشناسد؛ همان‌طور که قرآن فرمود. ما آن موقع این قدر به‌روز بودیم؛ چیزی که امروزه به دنبالش هستند؛ چیزی که دنیای غرب با تمام عظمتش به دنبال آن است. یعنی این تحول نه تنها عقب‌مانده نیست، بلکه مفهوم آینده را دارد، نه گذشته. جوان و نوجوان با هستی آشنا شود، نظم و انضباط را از هستی بگیرد، آگاهی و شعور را از هستی بگیرد، برنامه و هدف را از هستی بگیرد. یعنی ببیند در هستی چه قدر همه چیز دقیق و مثل یک ساعت است، منتهی این ساعت روح دارد، اندیشه دارد، شعور دارد. فرانسویس بیکن می‌گوید، مثل ساعت، اما ساعتی که فکر می‌کند، می‌تواند هر کاری می‌خواهد با آن بکند، ساعت بودن عالم را از نظر نظم خوب شناخت، ولی از نظر فهم نتوانست به درک درستی برسد، اما اسلام ضمن اینکه دقت حرکت هستی را از ساعت بسی دقیق‌تر می‌شناسد، بلکه روح، حیات و آگاهی را به‌شدت در هستی ترویج می‌کند. امور تربیتی می‌دانست اگر دروس را به آزمایشگاه‌ها ببرد و اجرا کند، دانش‌آموز از همان اول متوجه می‌شود همه چیز هماهنگ است. یعنی وقتی یک دانه لوبیا را می‌کارد و سبز می‌شود، هماهنگی این دانه را با آب، نور، حیات، اکسیژن و خاک مشاهده می‌کند و آن را مبدأ حرکت همه چیز می‌بیند. چیزی که ما در ژاپن می‌بینیم، چون من همه جای جهان را رفتم، ولی هنوز که هنوز است در کشور خودمان آن را نمی‌بینیم. فکر می‌کنیم مثلاً هوشمندی تعلیم و تربیت این است که کامپیوتری کنیم و بعد می‌گوییم کلاس هوشمند؛ نه معلم می‌فهمد کامپیوتر چیست، نه تخته‌های هوشمند را می‌شناسد، نه امکانات تدارکاتی. مسئول کامپیوتر اطلاعاتی را که خودش هم نمی‌فهمد، ارائه می‌دهد و نمی‌تواند هیچ ارتباطی با آموزش برقرار کند. ولی در آخر اسم مدرسه می‌شود مدرسه هوشمند. الان وضعیت هوشمندی مدارس هوشمند به وضعیت قرآنی مدارس قرآن شبیه است که از هر دو هیچ خروجی مناسبی حاصل نمی‌شود. ولی ما همه اینها را به سمت آزمایشگاه داشتیم می‌بردیم و رشد و ترقی کرد، ولی مسئولان آن قدر عقب‌مانده هستند که مسائل را سیاسی کردند.

یک وقتی تصادف کردم و بعد از چند ماه با عصا رفتم دفترم. بعد از من یک آقای را که فرد محترم و متدین و بزرگی هم است، مسئول کرده بودند. او را دیدم و گفتم، شما که نه ازدواج کردی که بدانی بچه چیست و نه یک ساعت در آموزش و پرورش بودی، چه کسی به شما گفته جای من بنشین و تعلیم و تربیت را اداره کنی؟ گفت، به من تکلیف کردند. این چماقی تکلیف کردن هم چیزی بود که افراد برای اجرای منویات تشکیلات و حزب خود از آن استفاده می‌کردند. آن زمان حزب جمهوری مسلط بود و این آقا از آن جهت احساس تکلیف کرده بود و آخر هم به اینجا رسید. یعنی نه آن کسی که با تکلیف بر سر کار آمده بود فهمیده بود امور تربیتی چیست و باید چه کار کرد، نه آن کسی که او را حذف کرد. آقای که تا زمان مرتضی حاجی بود، جلسات سیاسی وحشتناکی در اردوگاه شهید باهنر می‌گذاشت. افرادی مثل آقای گنجی که در زندان بودند، جزو استاد‌های کلاس‌شان بود. مسیر را گم کرده بود و نمی‌دانست باید چه کند. امور تربیتی را با امور تشکیلات سیاسی، و نه امور سیاسی و آگاهی سیاسی جابه‌جا کرده بود. می‌خواستند فضای آشوبی را که در آن زمان در دانشگاه‌ها وجود داشت، به مدارس هم بکشاند. خلاصه اینکه آسیب‌شناسی امور تربیتی را بنده که کارشناس و مؤسس امور تربیتی هستم می‌گویم باید در رفتار مسئولین با امور تربیتی جست‌وجو کرد.

همان‌طور که شما گفتید این مسائل در بعد اندیشه‌ای خوب است، پس می‌ماند بحث اجرا. اجرا هم از دو حالت خارج نیست، یا بخشی یا همه آن موفق بوده یا نبوده است. غیر از این دو حالت که نداریم. باید بررسی کرد در نقاط قوت و ضعف چه عواملی تأثیرگذار بوده‌اند. باید به سراغ مجریان رفت، نه خود امور تربیتی. باید دید مجریان چه کسانی بودند. من سه سال اجرای امور تربیتی را در اختیار داشتم و با اندیشه‌های سیاسی ما را کنار گذاشتند. من دعوای جناحی ندارم. آن زمان راستی‌ها ما را کنار گذاشتند، هرچند که چپ و راست فرقی نمی‌کند و هر دو بر سر امور تربیتی بلا آوردند. امور تربیت کردن فرزندان اسلام را نباید با مسائل تشکیلاتی ترکیب کرد و آنها را ابزار رسیدن به اهداف سیاسی خود قرار داد. هرچه ما در آسیب‌شناسی با آنها درگیر هستیم، همین نقطه است، ولی آن قدر خود این آسیب‌شناسی دچار آسیب است که باز هم آدرس غلطی به مردم داده می‌شود. به مردم می‌گویند باید ببینیم امور تربیتی چه ایرادی داشت، درحالی‌که باید بگویند آنهایی که آن را اجرا کردند، چه ایراداتی داشتند. مسیر آسیب‌شناسی را دارند به سمت اشتباه می‌برند. فکر می‌کنم کسانی که آدرس غلط می‌دهند، آگاهی و دانش تعلیم و تربیت ندارند و یا عمیقاً درگیر اندیشه‌های تشکیلاتی سیاسی هستند. این موضوع مثل این است که ما به جای آسیب‌شناسی مسلمانان به سراغ آسیب‌شناسی اسلام برویم. قرآن و اسلام که اشکالی ندارند، مسلمانی است که ایراد دارد.

**تربیت در این موضوع که فهم ما از مقوله تربیت دچار تحول شده، تردیدی نداریم اما این تجربیات تلنبار شده دوران مختلف می‌توانست به**

کارآمدتر کردن امور تربیتی منجر شود. مثلاً شما به موردی اشاره کردید که «فعالیت» بهتر از «آموزش صرف» جواب می‌دهد. نکته دیگری که اشاره کردید این بود که «فعالیت داوطلبانه» در مقایسه با «کار اجباری»، نتیجه بهتری به بار خواهد آورد. می‌خواهیم پارامترهای دیگری را به آن اضافه کنیم که امور تربیتی به آن رسید. مثلاً به این جمع‌بندی رسید که کار گروهی بهتر از کار فردی جواب می‌دهد. کار مداوم بهتر از کار مقطعی جواب می‌دهد. کار غیررسمی بهتر از کار رسمی و حکومتی جواب می‌دهد. به همین دلیل در طراحی راهکارهای تربیتی، به دنبال «فعالیت‌های گروهی داوطلبانه مداوم غیررسمی» باید بود تا از این طریق بتوان جذابیت‌هایی برای مخاطب ایجاد کرد. منظورمان این است که از نظر فهم ما چرا به دلیل تلنبار شدن تجربیات و همچنین افزایش دانش، ممکن است به راهکارهای کارآمدتری هم رسیده باشند اما در عمل میزان کارآمدی امور تربیتی کاهش یافته باشد. شما بخشی از آسیب‌شناسی امور تربیتی را به سمت عدم فهم و آگاهی مسئولین تصمیم‌گیر در آموزش و پرورش بردید. ما این موضوع را کاملاً انکار نمی‌کنیم اما معتقدیم بخش زیادی از این مسائل با ظرف زمان و مکان مرتبط است. در مقطع پیروزی انقلاب و آن موجی که انقلاب اسلامی ایجاد کرده بود و با آن حرکت عظیم حضرت امام که دست ملت را گرفت و آنها را به سمت آینده تاریخ رهنمون شد، شرایط بسیار آسان بود. امور تربیتی در یک سرازیری کار خود را شروع



**این پیچیدگی را باید در آشننگی ذهنی مسئولین جست‌وجو کرد. اگر دستگاه امور تربیتی همین امروز به من فرصت دهد، هشت ساعت، یعنی هشت جلسه، مسائل امور تربیتی را توضیح بدهم و همه افراد وزارتخانه درست گوش بدهند، معتقدم از همه این پیچیدگی‌ها و سردرگمی‌ها بیرون می‌آیند. چون اول از هر چیز باید دستگاه فکری امور تربیتی را شناخت. باید بررسی کرد آیا این دستگاه، دستگاه درستی است؟ مشکل اینجاست که هیچ‌کدام حاضر نیستند وقت بگذارند و آموزش ببینند.**

کرده بود. هم در رده معلمان و مربیان که امور تربیتی را اداره می‌کردند، هم در پذیرش نسلی که از پس انقلاب ظهور کرده بود و هم ایجاد فعالیت‌های بزرگ با امکانات کم و پذیرفتن این موضوع. اما به‌تدریج بستر از آن سرازیری خارج شد و در مسیر، دشواری‌هایی پیدا شد و برخی ناکامی‌ها ظهور کرد و انگیزه‌ها کاهش یافت. با اینکه بعدها امکانات وسیع‌تر شد و سطح تأثیرگذاری این امکانات هم بیشتر شد اما ممکن است نتیجه‌ای که از آن گرفتیم، کاهش یافته باشد. لذا برداشت ما این است که با توجه به پیچیدگی امر تعلیم و تربیت، تحلیل تک‌عاملی از ما چرا ما به نتیجه درستی نمی‌رساند، ولو اینکه در بحث آسیب‌شناسی باشد و حتی جای درستی را نشانه گرفته باشید، یعنی مسئولینی که مجریان امور تربیتی هستند. عوامل دیگر را هم قطعاً باید مد نظر قرار داد که بخشی از آن در دست ما نیست و بخشی در اختیار ماست. مثلاً در این روزها اگر به سراغ امور تربیتی بروید و کار تربیتی را در مدارس تجربه کنید متوجه خواهید شد الان جذابیت پیام ما برای دانش‌آموزان به اندازه آن زمانی که شما در امور تربیتی فعالیت می‌کردید، نیست. در واقع ارتباط برقرار کردن با این نسل جوان امروز اصلاً به راحتی آن سال‌ها نیست به دلیل اینکه بسترها و زمینه‌ها دگرگون شده و نسل تغییر کرده و آنچه در آن دوران برای ما و شما زندگی بود، برای نسل امروز به تاریخ و خاطره تبدیل شده و همین امر، کار را بسیار دشوار کرده است.

در تمام مدت زمان کارمان (در سه سالی که بودیم) برخلاف گفته‌های شما که باید آسان‌ترین زمان می‌بود، سخت‌ترین زمان بود. نیرو، بودجه، کتاب، دکترین، برنامه، مجری و... نداشتیم و فهم صحیح هم از مسئله وجود نداشت. به‌طور کلی ابزارهای این کار وجود نداشت. موانعی مثل جنگ، خیلی از برنامه‌ها را به هم می‌ریخت. کسی که برنامه داشت از دانش‌آموز یک محقق بسازد، در این شرایط دیگر نمی‌توانست این کار را بکند. منافقین که وارد مدارس می‌شدند و نزاع و درگیری و حتی کشتن بسیاری از نیروهای امور تربیتی مانع کار می‌شد. ما در چنین شرایطی کار کردیم. اصلاً شرایط به

کار اساسی. جوانان ۲۰ ساله آن موقع الان پیر شده‌اند. این افراد از امور تربیتی چه می‌دانند؟ نه آن موقع را درست فهمیده‌اند، نه الان را.

**تربیت** مدیران ما امروزه از کمبود مربیان با انگیزه می‌نالند. در واقع با گذشت زمان، آن مربیانی که فهم و درکشان از مسائل تربیتی بیشتر بوده و تجاربی هم اندوخته بودند، بازنشسته شده و از امور تربیتی کنار رفته‌اند و از این نظر با مشکل مواجه شدیم. الان با مجموعه‌هایی سر و کار داریم که از جهاتی نمی‌توانند مثل مربیان گذشته عمل کنند. به تعبیری، امور تربیتی در یکی دو دهه اخیر از سرمایه باخته است و اصلی‌ترین سرمایه‌اش هم آن نیروی انسانی خوش فکر با انگیزه‌ای بود که الان در دسترس نیست. البته شاید بخشی از آن نیروها در صف‌بندی‌های سیاسی که شما فرمودید هدر رفته باشند و همدیگر را از دور خارج کرده باشند و بخشی هم به علت بالا رفتن سن و بروز محافظه‌کاری و کاهش انگیزه‌ها، دیگر در امور تربیتی نباشند و بخشی هم به علت کهولت سن و بازنشستگی دیگر در فرآیند تعلیم و تربیت حضور نداشته باشند. تربیت مربی تربیتی کارآمد و با انگیزه، مسئله اصلی امروز ماست. با این موضوع تا چه حد موافق هستید؟



بله، تربیت مربی تربیتی مسئله روز ماست اما قبل از آن، شناخت مسئله امور تربیتی مسئله همه زمان‌های ماست. یعنی نمی‌شود امور تربیتی را جدای از امور آموزشی بررسی کرد. باید دید دکتربین امور تربیتی چیست؟ یک روز بنده صبح تا عصر رفتم پیش مرحوم علاقه‌مندان. ایشان تنها مسئول قدری بود که محکم جلوی امور تربیتی ایستاده بود. ضربه‌هایی که به امور تربیتی وارد می‌شد یا از طرف معاونین و مسئولینی بود که جاهل بودند یا از طرف ایشان. او عاقل‌ترین و فهیم‌ترین دشمن امور تربیتی بود. چون حداقل باشعور بود و می‌فهمید چه می‌گوید. بعد از آن جلسه به من گفت تا به حال از حرف‌های کسی این قدر یادداشت بر نداشته است. دیدم آن کسی که بتواند امور تربیتی را نجات بدهد ایشان است چون جزو آگاه‌ترین و فهیم‌ترین معاونین وزیر بود ولی عمرش کفاف این امر را نداد.

اول از هر چیز باید دید امور تربیتی چه حرفی دارد؛ در ارتباط با آموزش، در ارتباط با جهان جدید و در رابطه با مسائل مختلف چه می‌گوید، حرف‌های امور تربیتی را باید شنید. اول باید دید این حرف‌ها را می‌پذیریم، یا نه. اگر می‌پذیریم این یک دستگاه است. این دستگاه دیگر به یک تشکیلات خاصی از مربیان تربیتی اختصاص ندارد بلکه به یک دستگاه تفکری در آموزش و پرورش تبدیل می‌شود. بخشی از این دستگاه را باید آموزشی بر عهده بگیرد، بخشی را پرورشی و... آن زمان است که باید هم مربی آموزشی را تربیت کرد و هم مربیان تربیتی را. اگر بخواهیم گروهی را تربیت کنیم، ولو اینکه درست تربیت کنیم - که نمی‌شود بدون شناخت درست از امور تربیتی گروهی را تربیت کرد- باز امکان درگیری با نیروی آموزشی وجود دارد. باید از ابتدا یک شورایی شامل وزیر و معاونان و مدیرکل‌ها را جمع کنیم تا هشت ساعت آموزش ببینند. بعد

گونه‌ای که شما آسان تصویر کردید، نبود.

**تربیت** اما بستر اجتماعی برای فهم پیام ما فراهم بود.

بستر اجتماعی هم آماده نبود. چون نگاه امور تربیتی رو به آینده بود. نیروها از معلمان تا مدیران چون در گذشته بودند، پیام ما را متوجه نمی‌شدند. اعتراض می‌کردند چرا وقت آموزشی را می‌گیرید. یعنی نظام آموزشی با تمام قوا روبه‌روی امور تربیتی می‌ایستاد. توجیه افراد آسان بود اما در مقابل نهادی مثل وزارت آموزش و پرورش که چند میلیون معلم و کادر آموزشی داشت، توجیه کار آسانی نبود و این نیروها توجیه نشده بودند و مقاومت می‌کردند. در شعارها جامعه همراهی می‌کرد ولی در برنامه‌ریزی و اجرایی کردن مسائل اصلاً این‌گونه نبود. مثل اتومبیل پیشرفته‌ای بود که بخواهد در کوچه پس کوچه‌های خیلی باریک و قدیمی حرکت کند. همه از زیبایی و پیشرفته بودن این اتومبیل تعریف می‌کردند ولی در آن بستر به اندازه یک گاری حرکت می‌کرد. ما در همه سطوح با مشکلات عظیمی روبه‌رو بودیم.

مسئله دیگر همان چیزی است که شما فرمودید، اینکه زمان گذشته و مسائل پیشرفته‌تر و پیچیده‌تر شده است. اگر مطالعه و آگاهی و فهم از تعلیم و تربیت نباشد، مسلماً این مشکلات ایجاد می‌شود. یعنی کسی که نه می‌خواهد نظام تعلیم و تربیت شانه‌شاهی را بپذیرد، نه می‌خواهد نظام ضعیف آموزش و پرورش را بپذیرد، نمی‌داند باید چه کار کند. می‌آید راه رفتن یکبار را بیاموزد، راه رفتن خودش را هم فراموش می‌کند. نه می‌تواند مثل کشورهای توسعه‌یافته غربی باشد و طبق نظام تعلیم و تربیت آنها عمل کند، نه می‌تواند به روش‌های قدیمی گذشته عمل کند.

این پیچیدگی را باید در آشننگی ذهنی مسئولین جست‌وجو کرد. اگر دستگاه امور تربیتی همین امروز به من فرصت دهد، هشت ساعت، یعنی هشت جلسه، مسائل امور تربیتی را توضیح بدهم و همه افراد وزارتخانه درست گوش بدهند، معتقدم از همه این پیچیدگی‌ها و سردرگمی‌ها بیرون می‌آیند. چون اول از هر چیز باید دستگاه فکری امور تربیتی را شناخت. باید بررسی کرد آیا این دستگاه، دستگاه درستی است؟ اگر درست است، چه روش‌هایی را انتخاب کرده و آیا این روش‌ها درست است؟ ممکن است ابزارهای پیشرفته‌تری را برای انتخاب روش‌ها به کار ببریم اما برنامه‌ها و اساس تفکر امور تربیتی را به‌شدت تأیید خواهیم کرد. مشکل اینجاست که هیچ‌کدام حاضر نیستند وقت بگذارند و آموزش ببینند. اصلاً از شأن خودشان کمتر می‌دانند که این مسائل را یاد بگیرند، حتی مسئولین امور تربیتی. فکر می‌کنم اگر مسئولین امور تربیتی را بنده امتحان کنم ۹۹ درصدشان مردود می‌شوند.

مجلس با اشاره رهبر معظم مصوبه بسیار عجیبی را در اختیار معاونت پرورشی آموزش و پرورش گذاشت. مقام معظم رهبری گفته بودند اگر امور تربیتی نمی‌داشتیم هم باید آن را تأسیس می‌کردیم که بعد از حذف امور تربیتی در دوران آقای مرتضی حاجی، دوباره این کار انجام شود. از زمان آن وزیر تا وزیر کنونی، سه وزیر و حدود پنج یا شش معاون پرورشی وزیر تغییر کرده است. معلوم است که نه آموزشی، حتی پرورشی هم نمی‌داند چه کار می‌خواهد بکند. با گذشت زمان که انسان تغییر نمی‌کند، انسان‌ها نیازهای ثابت و مشخصی دارند که تاریخ و زمان‌بردار نیست، مثل تنفس، تغذیه و... اما همین تغذیه ممکن است شکلش عوض شود. جست‌وجوگری و انتخاب جزو نیازهای انسان است. در طول زمان هیچ تغییری در این مسائل ایجاد نمی‌شود. این موضوع ربطی به اول و آخر انقلاب ندارد. این مسائل با فطرت و ذات انسان هماهنگ است. طراحان امور تربیتی دست به فلسفه‌ای بردند که با فطرت انسان هماهنگ است و با زمان تغییر نمی‌کند. زمان انقلاب، حزب جمهوری اسلامی قدرت اصلی بود و آن زمان مشکل اصلی ما حزب جمهوری اسلامی بود. جریان‌های سیاسی چون به منافع وابسته هستند، متناسب با زمان تغییر می‌کنند، اما فطرت و ذات بشری با این مسائل دچار تغییر نمی‌شود. محبت، آزادی و نیاز به نشاط جزو نیازهای ذاتی انسان‌هاست. امور تربیتی، امور است. یک امور ثابت فطری بشری که جابه‌جایی و تغییر در آن راه ندارد. دختر همیشه دختر است و پسر هم همیشه پسر. این دو جنس به هم کشش دارند و می‌خواهند با هم ازدواج کنند. نباید با این جریان جنگید و باید برنامه و طرح داشت.

همه اینها را امور تربیتی در نظر گرفته بود اما این مجریان بودند که از کیسه می‌خوردند و می‌خورند و هیچ وقتی برای مطالعه و تحقیق ندارند. اگر جایی کلاسی می‌روند برای این است که دکترای دولتی به آنها داده شود. حوصله تبدیل شدن به یک محقق و داشتن ذهن محققانه را از دست داده‌اند. اگر بخواهند خیلی متفکرانه با امور تربیتی برخورد کنند، در چارچوب ذهن تشکیلاتی سیاسی خودشان می‌فهمند و بر اساس آن می‌خواهند با امور تربیتی برخورد کنند. این کار را هم به لباس سیاست‌شناسی و جامعه‌شناسی و علم درمی‌آوردند و به خیال خودشان حرف‌های بزرگی زده‌اند. کسی هم روبه‌روی آنها نیست. مردم هم یا از ترس یا از عدم آگاهی چیزی نمی‌گویند و معلوم است چه اتفاقی می‌افتد. یعنی از این حدود سی سالگی که از انقلاب گذشته، فقط سه سال از آن در دست طراحان اصلی بوده، سی سال کافی است برای انجام یک

خودشان کمیسیون تشکیل دهند و مسائل را به پیش برند.

کلمه امور تربیتی یک فهم سنتی دارد و یک فهم علمی، فهم سنتی بر این اساس است که امور تربیتی ابتدا در یک جمعی مطرح شد و تصور خیلی‌ها این است که امور تربیتی یک جمع است، یک گروهی مثل پیشاهنگی، مثل سازمان دانش‌آموزی. اما یک فهم علمی دارد. امور جمع امر است؛ همه اموری که مربوط به آموزش می‌شود و آموزش مقدمه تربیت است. امور تربیتی باید به صورت علمی به آنها آموزش داده شود. کمیسیون‌هایی تشکیل شود و طراحی کنند. این سند تحول راهبردی مجموعه‌ای جهانی است که حتی در ترکیه لائیک هم قابل اجراست؛ در عربستان سعودی هم قابل اجراست؛ در جمهوری اسلامی هم به همین صورت. این موضوع همان‌طور که نقطه مثبت است، به همان صورت نقطه منفی نیز محسوب می‌شود. مفاهیمی دارد که می‌توان آن را در نقاط مختلف اجرا کرد. مثلاً از حیات طیبه خیلی استفاده کرده‌اند، ولی گفته نشده که چیست؛ شاخص‌های روشنی ندارد، نظام ندارد و نمی‌داند چه چیزهایی باید مبنی بر این حرکت باشد. نمی‌داند از کجا باید شروع شود و به کجا ختم شود. اینها باید شناسایی شود و شروع شود به حرکت کردن. امور تربیتی هم خود را در این دستگاه نشان دهد؛ دستگاهی که سند تحول راهبردی ابهامات و اشکالاتش برطرف شده باشد و حداقل برای مجریان آن روشن شده باشد.

**تربیت بخشی از بحث‌های ما مانده که اگر اجازه دهید، وارد آن مباحث بشویم.** می‌دانیم فرزندان ما در دوران کودکی عمده‌تاً با هویت فردی تعریف می‌شوند ولی وقتی بزرگ می‌شوند به دنبال نقش اجتماعی می‌گردند و به دنبال تعریف هویت جمعی خودشان هستند. به همین دلیل به گروه‌هایی ملحق می‌شوند و پیوند می‌خورند و به سمت فعالیت‌های جمعی می‌روند چون در این گروه‌ها، برای آنها هم هویت تعریف می‌شود و هم نقش. این مقوله که تحت عنوان جامعه‌پذیری و جامعه‌پذیری سیاسی برای آنها موضوعیت پیدا می‌کند، می‌تواند نگاه مشخصی را در کار پرورشی تعیین کند. ما می‌توانیم مشکلات نسل امروز را جزئی تصور کنیم و با مشاوره و رویکرد روانشناسانه به سراغ آنها برویم و مورد به مورد آنها را بررسی کنیم و احتمالاً راه‌حل نشان دهیم. اما واقعیت نسل جوان ما نشان می‌دهد که مسئله‌ای عام است و با رویکردهای فردی و روانشناسانه نمی‌توان کاری از پیش برد بلکه نیازمند راهکارهای جامعه‌شناسانه و جمعی هستیم یعنی موج‌آفرینی برای نسل جوان تا بتواند در یک بستر مناسب، هم جمع‌پذیری پیدا کند و هم هویت جمعی خود را تعریف کند و هم با نیازهای جامعه، مشاغل اجتماعی، کار گروهی و... آشنا شود و به هر حال، در مسیری این‌چنینی قرار گیرد. شما با همان دستگاه فکری و فهمی که نسبت به مقوله امور تربیتی دارید، چگونه فعالیت‌هایی را در این زمینه مؤثر می‌دانید؟

این هم یکی از چیزهایی است که در ذات بشر است، نه واقعیت‌های امروزی. واقعیت این است که انسان از مرحله کودکی به نوجوانی و جوانی که می‌گذارد، دوست دارد اجتماعی شود. در همه زمان‌ها چنین بوده. اسلام از روز اول اندیشه‌های جمعی و گروهی داشته و عرصه‌های عظیمی را طراحی کرده است. خدای خالق می‌داند این بشر به محض اینکه به سن تکلیف می‌رسد، به مسائل جمعی علاقه پیدا می‌کند. بحث‌های تعاون و حرکت‌های گروهی به میزان زیادی در اسلام توسعه دارد. خداوند هم یک شاخص گذاشته برای اینکه ما را از رفتارهای تشکیلاتی سیاسی راحت کند. متأسفانه گروه‌های سیاسی که می‌توانیم از آنها به‌عنوان گرگ‌های سیاسی نام ببریم، از این ذاتیات انسانی بسیار سوءاستفاده کردند. منافقین یک گروه از این بچه‌ها را بردند، کمونیست‌ها گروه دیگری را و به همین صورت گروه‌های دیگر. مبارزه با هرگونه سکوت، سازش کاری و زور جزو مسائل ذاتی سنین جوانی انسان است؛ دفاع از مظلوم جزو ذات جوان است، تولید و توزیع و تجلی عدل جزو ذات جوان است؛ همین طور برابری و برادری. خداوند فرموده: «تعاونوا علی البر و التقوی و لا تعاونوا علی الاثم و العدوان». خداوند می‌داند یک عده فرصت‌طلب هستند که از این صفت زیبای نوجوانی و جوانی در جهت تشکیلات سیاسی خود استفاده می‌برند. این تعاون می‌تواند در مسائل مختلفی باشد؛ از تولید و توزیع تا تعاون در فکر و اندیشه و... و با این تعاونی‌ها می‌توان نوجوانان و جوانان را تغذیه کرد، به شرط آنکه مسئولین از پشت میزهایشان بیرون بیایند. طبق نظریات روان‌شناسی نوجوان در این سنین در حال جوش و حرکت است. آیا یک مجموعه در حال حرکت را می‌توان از پشت میز اداره کرد؟ نمی‌شود اداره کرد. یا باید با سیاست‌بازی و حقه‌بازی آن را اداره کرد که همه را به جان هم بیندازد و بگوید با این روش اداره می‌کنم؛ یا باید از پشت میز بیرون آمد، با نوجوانان و جوانان همراهی کرد و حرکت‌های گروهی آنها را توسعه داد، مثلاً تمام آزمایشگاه‌ها و کلاس‌های درسی را به کارهای گروهی تبدیل کرد. ژاپن به همین شکل است، اصلاً کلاس فردی یا کلاسی که استاد درس بدهد و تمام دانش‌آموزان فقط گوش کنند، ندارند. پنج دقیقه

درس می‌دهند و باقی زمان را باید در آزمایشگاه‌ها به صورت گروهی مشغول کار باشند. خوب اگر این کار را بکنند حرکت بزرگی است و نشاط بالایی ایجاد می‌شود. خوب این مسئله را امور تربیتی داشت؛ نگذاشتند این فضا ادامه پیدا کند.

بخشنامه‌ای دارم با امضای شهید باهنر، نوشته طرح آموزش و پرورش تابستانی، نه طرح‌هایی که امروزه مطرح می‌کنند که کلاس‌هایی برگزار می‌شود. منظور آموزش و پرورش تابستانی بوده، یعنی ما نیروهای خوب و فعال آموزش و پرورش را جمع کنیم و حقوق اضافی به آنها بدهیم و شروع کنیم به کارهایی با گروه‌های مختلف. بگوییم اول، اصل در این فعالیت‌ها گروهی بودن است، دوم، اصل بر انتخاب است و الی آخر. قبلاً این کارها طراحی شده. باید تمام این فعالیت‌ها را گروهی کرد و خیلی هم زیبا و جالب می‌شود.

کجا گفته شده این حرف‌ها را باید با امور تربیتی زد؟ شما این سؤال را از آموزش و پرورش بپرسید؟ چرا این سؤالات را از امور تربیتی می‌پرسید؟ مگر آموزشی نیست؟ آموزشی که ۹۰ درصد وقت دانش‌آموز و ۹۹ درصد بودجه و امکانات آموزش و پرورش را در اختیار دارد. این موضوعات که به امور تربیتی مربوط نیست. وقتی بیشتر وقت دانش‌آموز صرف آموزش می‌شود، خوب همان را تعاونی و گروهی کنید. این نگاه، عقب‌ماندگی نظام آموزشی را نشان می‌دهد؛ چه از نظر محتوا و چه از لحاظ مسئولین این حوزه. وقتی ۹۹ درصد در اختیار شماسست، چرا از امور تربیتی در این باره سؤال می‌پرسید؟ باید از خودتان بپرسید چگونه باید فعالیت‌ها را گروهی کرد. یک تلویزیون سر کلاس می‌گذارید و می‌گویید کلاس را هوشمند کردیم. وقتی هوشمندی و برنامه آن را تعریف نمی‌کنید تا دیروز همه به یک معلم نگاه می‌کردند، امروز به آن تلویزیون نگاه می‌کنند. این حالت بدتر هم است. در گذشته معلم می‌توانست ابتکاری از خود ارائه دهد اما در این حالت آن ابتکار هم دیگر وجود ندارد. پس آدرس غلط داده می‌شود. نظام دست آنهاست، چرا از امور تربیتی می‌پرسید کار گروهی خوب است، یا نه؟

در عین حال، تمام کارهای امور تربیتی گروهی است. اصلاً کار فردی در امور تربیتی نداریم. اگر نماز جمعه، اردو، راهپیمایی، کتابخانه، بازی، مسابقه و... است همه آنها گروهی است. این را باید از نظام آموزشی پرسید که چرا در چنین وضعی هستند؟ اگر می‌فهمید که باید به شکل دیگری باشد، چرا نمی‌کنید؟ اگر نمی‌فهمید، پس چرا سراغ امور تربیتی می‌روید و از آنها سؤال می‌کنید؟ امور تربیتی به‌شدت به‌روز است ولی در مقابل آموزشی چون عقب‌مانده است همه سنگ‌ها را می‌اندازد تا امور تربیتی نتواند



**یک تلویزیون سر کلاس می‌گذارید و می‌گویید کلاس را هوشمند کردیم. وقتی هوشمندی و برنامه آن را تعریف نمی‌کنید تا دیروز همه به یک معلم نگاه می‌کردند، امروز به آن تلویزیون نگاه می‌کنند. این حالت بدتر هم است. در گذشته معلم می‌توانست ابتکاری از خود ارائه دهد اما در این حالت آن ابتکار هم دیگر وجود ندارد.**

مسیر خود را ادامه دهد. آنها به نتایج شگرفی هم رسیده‌اند. به این نتیجه رسیده‌اند که امور تربیتی چیز بی‌خاصیتی شده است. مربی‌ها همه پیر و ضعیف و افسرده هستند. بهترین مربی‌های امور تربیتی سال آخر بازنشستگی آنهاست.

**تربیت برخلاف گذشته، الان این تمایل در مربیان هست که از پرورشی به آموزشی کشیده شوند.**

یکی از نتایج شگرفی که آموزش و پرورش به آن رسید، همین موضوع است که بالاخره توانست امور تربیتی را خنثی و بی‌خاصیت کند و از بین ببرد. در شرایطی که ۹۹ درصد بودجه و امکانات را در اختیار داشت، مثل جنبش ۹۹ درصدی وال استریت که دست شماسست، امور تربیتی که کسی نیست و چیزی ندارد، شما چرا هنوز هم با امور تربیتی می‌جنگید؟ هنوز هم به دنبال این هستید که همین مقدار را هم پاک کنید. مشکل شما کجاست؟

**تربیت خوشحالی که نظرات شما را در اولین شماره ماهنامه تربیت سیاسی اجتماعی منتشر می‌کنیم. از این که در این گفتگو شرکت کردید مجدداً متشکریم.**



## چشم بستن، خطر را دور نمی‌کند

◀ مریم یوشی‌زاده

انجمن حمایت از حقوق کودکان در همین باره بود. به طوری که شیوا دولت‌آبادی مدیر عامل این انجمن در نخستین روزهای به جریان افتادن این پرونده، در نشستی خبری از وزارت آموزش و پرورش خواست با هشدارهایی «قوی و سازنده» دانش‌آموزان را در برابر رفتارهای پرخطر آگاه کند. او البته مسئولیت اطلاع‌رسانی را فقط متوجه آموزش و پرورش ندانست و به خانواده‌ها توصیه کرد با ارائه «اطلاعات کافی»، بدون ترساندن کودکان و نوجوانان، آنها را در برابر خطرهای مختلف محافظت کنند.

حرف‌های دولت‌آبادی البته فقط در زمینه مصون ماندن دانش‌آموزان از تجاوز جنسی کاربرد ندارد و چه بسا اگر رفتار جنسی صحیح متناسب با رشد اجتماعی - جنسی دانش‌آموزان به آنها آموزش داده شود، در بزرگسالی درگیر رفتارهای جنسی نامتعارف مانند گرایش به همجنس نشوند یا نظام حمایتی خانواده را آنقدر قوی احساس کنند که والدین‌شان را بهترین دوستان‌شان بدانند و از سن کم، نیازی به دوستی با جنس مخالف نداشته باشند.

## آن که در تاریکی ایستاده است ...

در مساله پنهان‌کاری درباره آسیب‌های اجتماعی تهدیدکننده دانش‌آموزان، بویژه رفتارهای نامتعارف جنسی، آسیب دیگری هم وجود دارد: مدیران ارشد نیز در برنامه‌ریزی‌های کلان خود برای تعیین سیاست‌های کلی نظام آموزش و پرورش به واسطه بی‌اطلاعی از ابعاد این نوع آسیب‌ها، جایی برای آنها در سیاست‌گذاری‌هایشان در نظر نمی‌گیرند.

به عبارتی دیگر، نادیده گرفتن چنین مسائلی باعث می‌شود مسئولان برنامه‌ای مشخص و دقیق برای برخورد با آنها و مهارشان نداشته باشند حال آن که به حکم خرد، آن که در تاریکی و بی‌خبر از خطر ایستاده، آسیب‌پذیرتر است چرا که نمی‌داند خطری در کمینش نشسته است و باید برای برخورد با آن چاره‌اندیشی کند.

نکته نگران‌کننده‌تر این است که گاه برخی مسئولان حتی پس از درج اخباری هرچند خلاصه شده و کوتاه، صورت مساله را پاک می‌کنند و دست به انکار می‌زنند. یکی از نمونه‌های جالب در این زمینه مربوط به زمانی است که حیدرضا حاجی‌بابایی، وزیر آموزش و پرورش دولت دهم، نسبت به اعلام آمار ۳۰ هزار نفری مربوط به دانش‌آموزان معتاد در مدارس که از سوی ستاد مبارزه با مواد مخدر اعلام شده بود، واکنش نشان داد و اعلام کرد «آمار دقیقی در این زمینه وجود ندارد» و سپس آموزش و پرورش را به «یک باغ گل» تشبیه کرد که باید «نسیم خنک» بر

قرار داده است که بر مبنای آن حدود ۸۰ درصد از دستگیرشدگان در طرح جمع‌آوری زنان و دختران بدحجاب، کمتر از ۱۵ سال سن و حدود ۱۰ درصد بین ۱۶ تا ۲۰ سال سن داشته‌اند که یعنی جمع کثیری از آنها دانش‌آموز بوده‌اند.

گفته‌های دکتر محمود گلزاری، پژوهشگر و عضو هیات علمی دانشگاه علامه طباطبایی نیز بخش دیگری از این گزارش را در بررسی میزان ارتباط غیرمجاز دانش‌آموزان با جنس مخالف تشکیل می‌دهد. این متخصص گفته است بالغ بر ۸۰ درصد دختران دبیرستانی یک دوست پسر دارند و حتی امکان دارد ارتباط جنسی هم داشته باشند. از سوی دیگر ۴۰ درصد دختران دانشجو، رابطه با جنس مخالف را تایید کرده‌اند که به گفته خودشان، اولین دوستی‌هایشان را در سن راهنمایی و زیر ۱۴ سال آغاز کرده‌اند.

اگرچه در شکل‌گیری چنین مسائلی، عوامل درونی اخلاقی و اعتقادی این گروه از نوجوانان حائز اهمیت بوده است اما به هر حال نوجوانان، در مرحله سرنوشت‌سازی از رشد اجتماعی - جنسی‌شان هستند که بخش عمده‌ای از آن تابع محیط آنهاست و اگر آموزش آنها درباره این مسایل صحیح باشد تا حد زیادی از خطر مصون می‌شوند.

## جرم‌ش این بود که اسرار هویدا می‌کرد؟

هرچند انتشار اخباری که بخش‌هایی از اطلاعات ارائه شده پژوهش را منتشر کردند می‌توانست به افزایش سطح آگاهی خانواده‌ها، مدیران آموزش و پرورش، معلمان و مربیان و دانش‌آموزان منجر شود اما در همان زمان هم برخی کارشناسان، مرکز پژوهش‌های مجلس را به باد انتقاد گرفتند که چرا راه و رسم پرده‌پوشی را رعایت نکرده‌اند.

این منتقدان همان‌هایی هستند که سال‌هاست شمار زیادی از این دست اخبار را به شکل رازهای مگو با یکدیگر مطرح می‌کنند چون بر این باورند که انتشار چنین اطلاعاتی شاید اذهان عمومی را مغشوش و احساس امنیت را از جامعه سلب کند حال آن که می‌شود به این موضوع از زاویه‌ای دیگر نیز پرداخت. مثلاً این که چقدر احتمال دارد این پنهان‌کاری‌ها شرایط مساعدی برای افزایش ناهنجاری‌های جنسی در مدارس فراهم کند و علاوه بر آن، اگر شرایط اجتماعی بیش از حد آرام و بی‌خطر نشان داده شود آموزش و پرورش‌ها و والدین، خطری را حس نمی‌کنند تا برای مصون ماندن فرزندان‌شان از آن، اقدامی انجام دهند.

در ماجرای ناظمی که متهم به تجاوز به چند دانش‌آموز بود، یکی از گلابه‌های اعضای هیات مدیره

حتی پیش از آن که مرکز پژوهش‌های مجلس، مهر محرمانه را از روی گزارشی درباره روابط جنسی نامتعارف شماری از نوجوان‌های کشورمان بردارد، افشای اخباری درباره آزار جنسی در برخی مدارس کشور، زنگ خطر را برای رسیدگی هرچه سریع‌تر به آسیب‌های اجتماعی تهدیدکننده دانش‌آموزان به صدا در آورده بود اما بسیاری از مسئولان با تصور این که واکنش نشان دادن نسبت به چنین مسائلی، دامنه آسیب‌رسانی را وسیع‌تر می‌کند، سیاست سکوت را در برخورد با آن در پیش گرفتند.

در گزارش منتشر شده مرکز پژوهش‌های مجلس که با عنوان «ازدواج موقت و تاثیر آن بر تعدیل روابط نامشروع جنسی» بر روی تارنمای این مرکز قرار گرفت، مسائل دانش‌آموزان محوری فرعی است اما گاهی حاشیه‌ها از اصل هم پر رنگ‌تر می‌شوند، به طوری که به محض قرار گرفتن این گزارش بر روی تارنمای مرکز پژوهش‌های مجلس، توجه رسانه‌ها و منتقدان به آمارهای مربوط به ۱۴۱ هزار و ۵۵ هزار دانش‌آموز دختر و پسر دوره متوسطه در آن جلب شد که البته مربوط به سال‌های ۱۳۸۶ و ۱۳۸۷ است.

## چه خبر از بچه‌های مان؟!

رفتارهای نامتعارف در این پژوهش به دو گروه فردی و جمعی تقسیم شده‌اند. در نوع فردی این قبیل رفتارها، به خودارضایی، مشاهده تصاویر مستهجن، چشم‌چرانی و بدحجابی و خودآرایی تحریک کننده اشاره شده و رفتارهایی همچون داشتن روابط جنسی نامشروع، گفتگوهای شهوانی، همجنس‌گرایی و تن‌فروشی جزو رفتارهای نامتعارف گروهی قرار داده شدند.

بر این اساس ۷۴ درصد از جمعیت دانش‌آموزان مورد مطالعه که جمعیتی بیش از ۱۰۵ هزار نفر دختر و پسر را تشکیل می‌دهند، رابطه غیرمجاز با جنس مخالف داشته‌اند و کمی کمتر از ۲۵ هزار نفر که ۵/۱۷ درصد از این جمعیت را تشکیل می‌دهند، روابط همجنس‌گرایانه‌ای همچون لواط (ارتباط جنسی میان دو مرد) یا مساحقه (ارتباط جنسی میان دو زن) داشته‌اند.

بخش دیگر از رفتار جنسی غیرمعارف فردی دیدن تصاویر جنسی مستهجن است که به آمار منتشر شده از سوی ارتش سایبری سپاه استناد کرده است و ثابت می‌کند استان‌های تهران، یزد و اصفهان در رده‌های اول تا سوم بازدید از این سایت‌های مستهجن قرار دارند.

در زمینه بدحجابی و خودآرایی تحریک کننده، این گزارش اخبار نیروی انتظامی را مورد استناد

## برگه اشتراک

# تربیت

### سیاسی اجتماعی

«ضمیمه سیاسی اجتماعی ماهنامه تربیت»، برای علاقه‌مندان به دریافت نشریه، اقدام به ایجاد سازوکار اشتراک شش‌ماه و یک‌ساله کرده است. در صورت تمایل به دریافت نشریه به نشانی منزل یا محل کار خود، می‌توانید اطلاعات خواسته شده در برگه زیر را کامل و همراه با فیش پرداختی به نشانی موسسه فرهنگی منادی تربیت ارسال کنید.

### اطلاعات متقاضی اشتراک نشریه

#### مشخصات:

نام و نام خانوادگی: سن: شغل: میزان تحصیلات:

#### نشانی متقاضی اشتراک:

استان: شهرستان:

کد پستی:

تلفن ثابت: تلفن همراه:

برای اشتراک شش ماه مبلغ ۳۰۰۰۰ تومان و برای اشتراک سالانه مبلغ ۶۰۰۰۰ تومان به شماره حساب ۰۱۰۲۶۵۶۶۷۷۰۰۳ بانک صادرات شعبه سپهبد قرنی به نام موسسه فرهنگی منادی تربیت واریز نموده و اصل رسید را همراه این برگه به نشانی: تهران، خیابان استاد نجات‌اللهی، کوچه بیمه، پلاک ۲۶ ارسال فرمایید.

#### یادآوری:

- \* در صورت تغییر نشانی، حتما دفتر نشریه مطلع فرمایید.
- \* خواهشمند است، تصویر رسید بانکی را تا پایان مهلت اشتراک نزد خود نگه دارید.
- \* اطلاعات خواسته شده را می‌توانید در هر برگه‌ای ثبت و به نشانی موسسه ارسال کنید.

تلفن امور مشترکان: ۸۸۹۱۲۷۲۹

دورنگار: ۸۸۸۹۴۲۹۰

آن بوزد اما ارائه آماری از این دست، «بادی آتشین» است. این در حالی است که ستاد مبارزه با مواد مخدر معتبرترین مرجع برای ارائه آمار مربوط به معتادان است و در ارائه آمارهای اینچنینی از هر مرجع دیگری قابل اعتمادتر است و بنابر این وزیر سابق آموزش و پرورش نمی‌بایست این آمار را به چالش می‌کشید. در نمونه دیگری، پس از افشای ماجرای ناظم متهم به تجاوز در مدرسه پسرانه، مظفر الوندی، مشاور وزیر دادگستری که دبیر مرجع ملی کودک نیز هست، در گفتگو با ایپنا، از اعتقاداتش درباره این پرونده حرف زد؛ اعتقاداتی که همه را شگفت زده کرد. او گفت «تمامی موارد به زور نبوده و در برخی موارد گرایشی دو طرفه وجود داشته است».

البته پس از این ماجرا برخی گمان کردند که حکم غیر قطعی سبک این ناظم هم مربوط به همان اظهار نظر عجیب است اما این ایده درست نبود چرا که به نظر می‌آمد جرم ناظم مذکور، لواط تشخیص داده نشده و احتمالا تفخیز، تقبیل یا ملامسه بوده که در چنین مواردی حکم قانون، شلاق است و اعدام در کار نیست و این همان پاشنه‌آشیل قانون در حمایت از کودکان در برابر آزار جنسی است که بسیاری از کودکان از آن خبر دارند و به همین علت با اعمال تغییراتی در شیوه آزار جنسی‌شان از چنگ قانون می‌گریزند. به هر حال اما نمی‌شود اظهار نظر الوندی را در این مورد خاص فراموش کرد چرا که گفته‌های او هم نوعی پاک کردن صورت مساله محسوب می‌شود.

#### پژوهش‌ها چرا به روز نمی‌شوند ؟

آمار ارائه شده از سوی مرکز پژوهش‌های مجلس مربوط به سال‌های ۱۳۸۶ و ۱۳۸۷ است که ثابت می‌کند تنها پژوهش جامع درباره رفتارهای نامتعارف جنسی دانش‌آموزان مربوط به ۷ یا ۸ سال پیش است در حالی که آمار آسیب‌های اجتماعی در کشورمان، سالانه در حال رشد است پس مسلماً همه این آمارها هم اکنون چند برابر شده است. نهادهای مسئول در طول این سال‌ها چنان رازداری و حتی از انجام پژوهش‌هایی در این زمینه پرهیز کرده‌اند که کمتر کسی به فکر پیشگیری و حل مساله افتاده یا توانسته پژوهشی در این باره را به انجام برساند.

بخش عمده آن معدود پژوهش‌هایی که هم اکنون از سوی مراکز دانشگاهی در قالب پایان‌نامه انجام می‌گیرند یا از سوی نهادهای سازمان‌های گوناگون سفارش داده می‌شوند نیز قابل اعتماد نیستند.

به هر حال به نظر می‌رسد پرهیز از پرده‌پوشی درباره آسیب‌های اجتماعی ویژه مدارس و انجام پژوهش‌های سالانه معتبر و قابل اعتماد در این زمینه، باعث می‌شود نه تنها والدین، مدیران و معلمان مدارس برای آموزش و آگاه‌سازی دانش‌آموزان اقدام کنند بلکه سیاست‌گذاران در سطح کلان نیز با احساس خطر درباره وضعیت دانش‌آموزان، برای حل مسایل مربوط به آنها به دنبال راه‌حل بگردند و بویژه سیاست‌هایی پیشگیرانه را در این زمینه اتخاذ کنند تا با صرف هزینه‌های کمتر، نسل‌های آینده را که سرمایه‌های اجتماعی کشور محسوب می‌شوند، سالم و شایسته کشوری اسلامی تربیت کنند.